طالبان

زنان، تجارت مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی

احمد رشید

ترجمهٔ دکتر نجله خندق



طالبان

احمد رشید



این کتاب تجزیه و تحلیلی تحسین‌انگیز و به طور چشمگیری خواندنی دربارهٔ نهضت طالبان است. نویسنده به طور خاص در موقعیتی قرار گرفت که وی را قادر ساخت به مدت دو دهه افغانستان را پوشش خبری دهد. وی دسترسی مستقیمی به سیاستگذاران در پاکستان، ایران و آسیای مرکزی داشته است. مشکل بتوان تصور نمود که کسی بتواند در این خصوص با نویسنده رقابت کند. این کتاب در موضوع خود سرآمد است.

مدرسهٔ اقتصاد لندن، پرفسور فرد هالیدی

نشر بقعه

ISBN 964-6887-20-1

9789646887206

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

دکتر نجله خندق دانش‌آموختهٔ رشتهٔ علوم سیاسی، پس از اخذ درجهٔ کارشناسی تاریخ از دانشگاه تبریز راهی انگلستان شد و درجهٔ فوق‌لیسانس خود را از دانشگاه لندن در رشتهٔ علوم سیاسی دریافت نمود. وی دورهٔ دکتری و فوق دکتری خود را در همین رشته در دانشگاه ادینبورگ اسکاتلند به اتمام رساند و موفق به کسب مدرک عالی تخصصی در رشتهٔ اداره و مدیریت تعلیم و تربیت گردید. او علاوه بر سابقه تدریس در دانشکدهٔ دفاعی دانشگاه ادینبورگ هم‌اکنون در دانشگاه تربیت مدرس مشغول تدریس می‌باشد. از فعالیت‌های علمی وی علاوه بر مقالات متعدد علمی می‌توان به کتاب‌های *طالبان* (ترجمه) و *افغانستان، کشوری در تاریکی* (ترجمه) اشاره نمود.

حضور اسامه بن لادن و پایگاه‌های تروریستی در افغانستان، طالبان را به کانون اصلی افراطی‌ترین و بزرگ‌ترین نهضت اسلامی در دنیای امروز تبدیل نموده است. اطلاعات کمی در مورد طالبان، به دلیل پنهان‌کاری شدیدی که سازمان، رهبران و اهداف آنها را احاطه کرده است، وجود دارد. طالبان خصلت‌های شیفتگی، بیزاری، مناقشه و ترس را در دنیای اسلام و غرب نسبت به خود جلب کرده‌اند.
درگیری‌های جغرافیایی استراتژیکی توسعه‌طلبانهٔ طالبان، در حال حاضر بی‌ثباتی شدیدی را در روسیه و آسیای مرکزی به وجود آورده است. طالبان به بازیگران اصلی بازی بزرگ جدیدی تبدیل شده‌اند که اشاره به رویارویی روس‌ها و بریتانیایی‌ها در اواخر قرن نوزدهم در این منطقه دارد. این رویارویی در زمان حاضر به دلیل درگیری شرکت‌های نفتی غربی، دست‌یازی پاکستان، عربستان سعودی و ایران و اقدامات مخفی CIA پدید آمده است. هدف، دسترسی به سرزمین‌های جدید نفتی و راه‌های عبور لوله‌های نفت است نه اینکه برای بعضی‌ها فریبایی تجارت موادمخدر را یادآوری کند. احمد رشید (Ahmed Rashid) که از سال ۱۹۷۹ تاکنون از افغانستان خبر تهیه می‌کند، یکی از معدود روزنامه‌نگاران بین‌المللی است که با رهبران طالبان مصاحبه کرده است. طالبان تراویدن جلوهٔ جدیدی بر نهضتی تیره و تاریک است که تهدیدی واقعی را بر صلح جهانی تحمیل می‌کند.
احمد رشید مخبر پاکستان، آسیای مرکزی و افغانستان برای روزنامه دیلی‌تلگراف و بررسی اقتصادی شرق دور است. او همچنین به طور منظم BBC ، CNN و سازمان‌های خبری بین‌المللی دیگر را در امر پخش خبر همراهی می‌نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

طالبان

زنان، تجارت مافیا و پروژهٔ عظیم نفت در آسیای مرکزی

تألیف

احمد رشید

ترجمهٔ

نجله خندق

نشر بقعه

بهار ۱۳۸۲

Rashid, Ahmed
رشید احمد
طالبان زنان، تجارت مافیا و پروژهٔ عظیم نفت در آسیای مرکزی / تألیف احمد رشید؛ ترجمه نجله خندق.ــ تهران: بقعه، ۱۳۸۱.
۳۸۰ ص.
ISBN 964-6887-20-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه.
۱. طالبان. ۲. افغانستان ــ سیاست و حکومت ــ ۱۳۵۱ ــ . ۳. بنیادگرایی اسلامی ــ افغانستان.
الف. خندق، نجله، ۱۳۳۴ ــ ، مترجم. ب. عنوان.
۹۵۸/۱۰۴۶
DS۳۷۱/۳/۲۳ط۵ر
کتابخانهٔ ملی ایران
۲۹۸۱۲-۸۱م



طالبان

زنان، تجارت مافیا و پروژهٔ عظیم نفت در آسیای مرکزی

ترجمهٔ نجله خندق

طراح جلد: حمیدرضا رحمانی
ویراستار: الهه محبی
حروف نگاری: نشر بقعه
چاپ: دلارنگ
چاپ اول: ۲۰۰۰ جلد
شابک: ۹۶۴-۶۸۸۷-۲۰-۱

تلفن: ۷۸۸۲۴۱۶-۱۷
صندوق پستی: ۱۶۵۳۵-۳۱۳
Email: nashreboghe @ yahoo.com

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم ۷
پیش‌گفتار و قدردانی‌ها.. ۱۶
مقدمه: مبارزان مقدس افغانستان.. ۲۴

بخش اول: تاریخ نهضت طالبان ۴۹

فصل اول: قندهار ۱۹۹۴: منشأ طالبان ۵۱
فصل دوم: هرات ۱۹۹۵: سربازان شکست‌ناپذیر خداوند.. ۷۷
فصل سوم: کابل ۱۹۹۶: فرماندهٔ صدیق ۹۶
فصل چهارم: مزار شریف ۱۹۹۷: قتل عام در شمال ۱۲۴
فصل پنجم: بامیان ۹۹-۱۹۹۸: جنگ بی‌پایان ۱۴۸

بخش دوم: اسلام و طالبان ۱۷۳

فصل ششم: نبرد اسلام: بنیادگرایی نوین طالبان ۱۷۵
فصل هفتم: جامعهٔ پنهان: سازمان سیاسی و نظامی طالبان ۱۹۹
فصل هشتم: جنسیت محو شده: زنان، کودکان و فرهنگ طالبان ۲۱۷
فصل نهم: در نشئه هروئین: مواد مخدر و اقتصاد طالبان ۲۴۱
فصل دهم: جهاد جهانی: عرب ـ افغان‌ها و اسامه بن لادن ۲۶۴

بخش سوم: پروژهٔ بزرگ جدید **۲۹۱**

فصل یازدهم: دیکتاتورها و بارون‌های نفت: طالبان، آسیای مرکزی، روسیه، ترکیه و اسرائیل ۲۹۳
فصل دوازدهم: رؤیای طالبان ۱: نبرد به خاطر خطوط لولهٔ نفت ۹۶-۱۹۹۴ ..... ۳۲۱
فصل سیزدهم: رؤیای طالبان ۲: نبرد به خاطر خطوط لولهٔ نفت ۹۹-۱۹۹۷ امریکا و طالبان ۳۴۹
فصل چهاردهم: حاکم یا قربانی: جنگ افغانی پاکستان ۳۷۷
فصل پانزدهم: شیعه در برابر سنی: ایران و عربستان سعودی ۴۰۲
فصل شانزدهم: نتیجه: آیندهٔ افغانستان ۴۲۳
پیوست‌ها: ۴۴۱
نمایه ۴۷۷

مقدمهٔ مترجم

برای آنکه مقدمهٔ این کتاب خود کتاب دیگری نشود و برای وفاداری به ویژگی صراحت و خلاصه‌نویسی در مقدمه، بر آن شدم، قبل از آنکه دلیل اصلی پدید آمدن گروه طالبان و علت وقایع اخیر و لشکرکشی امریکا و انگلیس به منطقه را فاش کنم و به پیش‌گویی وقایع چند سال آتی افغانستان بپردازم، نظر اهل علم را به چند نکتهٔ فراموش شده و پرسش دربارهٔ تضاد عملکرد جهانیان معطوف دارم، که سزاوار شماتت و سرزنش فراوان است.

نزدیک به یک قرن، انگلیس و روسیه، به طور مستقیم یا از طریق حُکام کشور افغانستان، با ایجاد تغییرات عمیق و با شناور کردن افغانستان از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ متجدد و دوباره به جامعهٔ سنتی، ارکان جامعهٔ افغانستان را متلاشی کردند. سپس شکل زندگی آنها را دچار تغییراتی متعدد و به غایت تکان دهنده نمودند. سپس نزدیک به ده سال، نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به سختی و در سطحی وسیع به جان، مال، ناموس، فرهنگ، اقتصاد، و ملیّتِ

تک‌تک اعضای جامعهٔ افغانستان حمله کردند.

طی این سال‌ها آنچه اتفاق افتاد فقط محدود بـه مـوضع‌گیری دول جـهان غرب در مقابل شوروی، آن هم به دلیل دخالت در معادلات سـیاسیِ اردوگـاه شرق بود. در این مدت اعتراض مردم جهان، اعم از جهان اسلام یا مسیحیت، علی‌رغم خسارات اقتصادی و حیاتی شـدید و گسـترده بـه مـردم افـغانستان، نامحسوس یا بدون حاشیه‌روی، برابر با صـفر بـود. سـپس هـمین مـجاهدینِ سلحشور افغانستان، که روزگاری صفحهٔ تلویزیون‌ها و سایر رسانه‌های جمعی جهان مملو از توصیف مقاومت آنـها و تـرسیم نـیروی خـارق‌العـاده و تـوان حیرت‌انگیزشان در مقابله با غول تسلیحاتی جهان یعنی شوروی بود، یکباره به فراموشی سپرده شدند.

پس از پایان جهاد و خروج نیروهای شوروی، کسی توجه نکرد که مجاهدین افغانی برای کسب قدرت و تشکیل دولت چگونه به جان یکدیگر افـتاده‌انـد، چگونه خیابان‌های شهرها را بین خود قسمت کرده و در مسیر یک جادهٔ درون شهری یا برون شهری به استقرار ایستگاه‌های بازرسی مبادرت نموده‌اند و برای خود در درون دولت، دولت ساخته‌اند. مـیدانـی بـاز بـه پـهنای افـغانستان در اختیارشان قرار گرفت تا هر گروهی از مجاهدین سابق، جـداگـانه روسـتاها را غارت کنند؛ مردان را به جرم ثابت نشدهٔ همکاری با گروه رقیب زنده سر ببرند؛ مادران، خواهران، دختران و همسران آنها را به دلیل آنکه آنها را خانوادهٔ مـردان مخالف خود می‌پنداشتند بدزدند و مورد تجاوز، تعدی و کشت و کشتار قرار دهند؛ پسرانشان را با سنین بسیار کم برای جنگیدن با خود بـبرند؛ بـه چـپاول اموال مردم بی‌دفاع افغانستان بپردازند و آن کنند که در هیچ بیانی، شدت فجایع به بار آمده قابل وصف نباشد. در این ایام نیز از مـردم جـهان و از دول دور و نزدیک خبری نیست مگر دخالت‌های پراکنده و موردی.

سپس طلبه‌های افغانی آمدند که اکنون بیش از ۹۰٪ آنها ۲۰ تا ۳۵ ساله هستند. این طلبه‌ها در اردوگاه‌های مستقر در پاکستان بزرگ شده‌اند و به طور کلی فاقد کانون خانوادگی (همراهی پدر، برادر، آغوش گرم مادر و محبت خواهر) هستند. آنها فرصت فراوانی یافتند تا به تحصیل یک بعدی ولی غیر تجربی عقایدی بپردازند که فقط در بین خودشان و در محدودهٔ اردوگاه‌ها نمو کرد و در جای دیگری نه دیده و نه شنیده شده است و برداشتی یک سویه و غیر واقعی از اسلام محسوب می‌شود.

از سوی دیگر، کشور پاکستان که خواهان تجارت با جمهوری‌های تازه استقلال یافتهٔ آسیای مرکزی است و ثروت نهفتهٔ این جمهوری‌ها، سرمایه‌ای سرشار برای رونق اقتصاد خُرد شدهٔ پاکستان محسوب می‌شود، ملاحظه می‌کند که تنها مسیر منتهی به این جمهوری‌ها از کشور افغانستان می‌گذرد که کاملاً ناامن است و سرشار از گروه‌های مافیایی حمل و نقل مواد مخدر و قاچاق گردیده است. آثار گسترده و عظیم تخریب اقتصادی ناشی از جنگ در افغانستان، و در نوردیده شدن خاک پاکستان توسط گروه‌های قاچاقچی قدرتمند منطقه ـ از گروه‌های پاکستانی گرفته تا هندی، افغانی، ایرانی، عرب و گروه‌های جمهوری‌های آسیای مرکزی ـ به طور کلی، پاکستان را از هر گونه درآمد ناشی از حقوق گمرکی محروم و از طرفی صنعت و کشاورزی پاکستان را با ورشکستگی مواجه کرده است. لذا آنچه مورد تأیید سازمان اطلاعات پاکستان و مطابق خواستهٔ پاکستان بود، و در آن برهه تصور می‌شد که می‌تواند پاکستان را از ورشکستگی نجات دهد، پایان مناقشات داخلی بین گروه‌های مجاهدین برای کسب قدرت، و ایجاد امنیت برای توسعهٔ راه‌های امن بین پاکستان و آسیای مرکزی از طریق افغانستان بود. از طرفی گروه‌های طلبهٔ افغانی تعلیم یافته و مستقر در پاکستان آمادهٔ هر جان فشانی برای خلاص کردن کشور افغانستان از

دست گروه‌هایِ فاسدِ قدرت طلب و همیشه در جنگ افـغانستان بـودند. و در واقع طلبه‌ها تنها افرادی قلمداد می‌شدند که قـادر بـه انـجام مأمـوریت بـزرگ یکپارچه سازی افغانستان هستند. آنها ملاحظه می‌کردند که شهر کـابل پس از عقب نشینی نیروهای شوروی به همان اندازه با ویرانی و موشک باران و قحطی ناشی از محاصرهٔ گروه‌های رقیبِ مجاهد مواجه بوده است که در دوران حضور نظامی شوروی. لذا با موافقت و پشتیبانی اولیهٔ دولت پاکستان، حضور خود در افغانستان را اعلام و به سبکی همچون شیوهٔ جنگی آدولف هیتلر مـوسوم بـه جنگ برق‌آسا، در مدت زمان کوتاهی، بیش از نیمی از کشور را تحت کنترل خود در آوردند.

آنـچه مـایهٔ سـرزنش ابـدی جـهانیان است، مـیزان خـون‌ریزی و کشت و کشتارهای فجیعی است که در مسیر فتح نـیمهٔ دوم کشـور افـغانستان تـوسط طالبان، بین گروه طالبان و گروه‌های مخالف آنها، کـه ایـنک بـه جـبههٔ مـتحد اسلامی معروفند، اتفاق افتاد.

جهانیان سکوت خود در برابر شناعت بی‌سابقه و گستردهٔ شیوه‌های به کار گرفته شده در قتل عام‌های مردم بی‌گناه، زن‌ها و بچه‌های بی‌پناه و کهنسالان له شده در زیر زنجیرهای تانک‌ها، خفه شده در داخل کانتینرهای دربسته و بدن‌های تکه پاره شده در داخل چاه‌های منفجر شده، و پوست کنده شدن زنان پس از مورد تجاوز قرار گرفتن توسط نیروهای مخالف، و تیرباران‌های ناقص سربازان دو طرف را، چگونه پاسخ گویی خواهند کرد.

حجم منابع مالی و تسلیحاتی تأمین شده برای گروه‌های مخالف و درگیر در افغانستان هـرگز مشـخص نشـده است، ولی هـمین بس کـه در سـال ۱۹۹۲، افغانستان بیش از هند و پاکستان، صاحب سلاح‌های انفرادی گردید. یـعنی از میزان ۵۰۰ میلیون قبضه اسلحهٔ سبک، که در گزارش دبیر کل سازمان ملل بـه

سران کشورهای جهان در آستانه اجلاسیهٔ هزارهٔ سوم از آن به عنوان عامل اصلی تهدید امنیت جهان یاد شده، درصد عمده‌ای در افغانستان توزیع گردیده است.

طبق گزارشی دیگر، از اواخر سال ۱۹۸۹، از کانال عربستان سعودی هر ساله یک میلیارد دلار، و از سال ۸۶ الی ۹۰، پنج میلیارد دلار اسلحه و مهمات وارد افغانستان شده است، به حدی که قیمت یک موشک انداز انفرادی بازوکا از یک کیلو پرتقال ارزان‌تر بوده است.

طبق اظهارات دبیر کل سازمان ملل متحد میزان مین‌های کاشته شده در افغانستان به حدی است که هزاران نفر در سال با قطع دست و پا و نابینا و ناشنوا شدن؛ در نهایت معلول و یا کشته می‌شوند و چند صد میلیون دلار هزینه و چند ده سال طول خواهدکشید تا این کشور پس از پایان جنگ داخلی، اگر محقق شود، از جنگ مین‌ها خلاصی یابد. و به گزارش سازمان بهداشت جهانی (WHO) به لحاظ عدم وجود حتی ابتدایی‌ترین نیازهای بهداشتی در این کشور ۷۰٪ کودکان در اثر بیماری از بین رفته و یا در اثر سوء تغذیهٔ حاد و مزمن در معرض نابودی قرار گرفته‌اند.

به عبارت دیگر، می‌توان این‌گونه تصور کرد که تکه‌ای از جهان به نام افغانستان به دلیل دخالت دول دیگر و سکوت مردم جهان طی ۲۳ سال گذشته، چون تنور، مردم ساکن خود را آرام آرام به درون می‌بلعد، همه نظاره می‌کنند، ولی نه چیزی می‌گویند و نه کمکی می‌کنند. در طی این سال‌ها همه فقط نظاره‌گر مرگ هزاران هزار بی‌گناه در این منطقه در جهان بوده‌اند و آنچه می‌کرده‌اند تنها سکوت بوده است و گذر از کنار فاجعه.

و اما آنچه که از ذهن‌های مردم عادی جهان دور است، ولی در بین سران کشورهای منطقه مایهٔ اصلی کشمکش و ستیز، و دلیل توجیه دخالت دول مختلف در جنگ داخلی افغانستان، و از سویی دلیل اصلی وخامت فاجعهٔ

انسانی افغانستان است، گونه‌ای از تجارت است برای تحقق مفهوم بی‌نظیر «منفعت و سود» پس از فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی.

پس از استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قطع کمک‌های مالی شوروی به این جمهوری‌ها، اوضاع اقتصادی این کشورها به شدت رو به وخامت گذارد. دست نخورده بودن پاره‌ای از منابع طبیعی این کشورها از یک سو، و دوری این جمهوری‌ها از مسیرهای اصلی حمل و نقل از سوی دیگر، آنان را در وضعیتی قرار داد که ثبات حکومت آنها را نیز به خطر انداخت.

نگاه ایالات متحدهٔ امریکا به این کشورها به عنوان مهرهٔ قابل بررسی برای خدشه دار نمودن سلطهٔ منطقه‌ای روسیه و نیازهای اقتصادی بالا پاسخ این جمهوری‌ها و همچنین منابع عظیم نفت و گاز متمرکز در خاک آنها، فرضیهٔ کشیده شدن خطوط لولهٔ نفت و گاز از مبدأ جمهوری‌های آسیای مرکزی به آب‌های بین‌المللی و کاهش اهمیت استراتژیک آب‌های خلیج فارس را مطرح کرد. لذا پروژهٔ بزرگ جدیدی بین شرکت‌های نفتی ایالات متحدهٔ امریکا، امریکای جنوبی و اروپا و دولت‌های آسیای مرکزی، ترکیه، ایران و پاکستان آغاز گردید که مهرهٔ مؤثر در این بازی، یعنی افغانستان، عامل امتیازگیری، ایجاد خلل و دخالت دول مختلف در منطقه شد.

آنچه مسلم است عظمت سود نهایی حاصل از انتقال نفت و گاز منطقه، از درون این خطوط لوله است. درگیری ظاهر و پنهان دول منطقه و بدبختی افغانستان درست در همین نقطه عمیق‌تر می‌شود؛ چراکه مسیر آسیای مرکزی به ترکیه و دریای مدیترانه مسیری بسیار طولانی، سخت و هزینه‌بر است و کشیدن لوله از این مسیر خود نوعی ریسک سرمایه گذاری محسوب می‌شود. مسیر ایران نیز به دلیل بحران حاکم بر روابط ایران و ایالات متحدهٔ امریکا با مخالفت

جدی امریکا مواجه است و تنها مسیر باقی مانده نیز که علی‌رغم سعی و دخالت بی‌حساب پاکستان هنوز به لحاظ عدم استقرار یک حکومت متمرکز و صاحب قدرت از هیچ گونه امنیتی برخوردار نیست، مسیر افغانستان محسوب می‌شود. این مسیر در واقع علاوه بر منتفع نمودن افغانستان به دلیل گذر خطوط لوله از پاکستان تا اقیانوس هند، سود سرشاری برای پاکستان به ارمغان خواهد آورد و نظر ایالات متحدهٔ امریکا مبنی بر عدم گذر خط لوله از خاک ایران را تأمین و ریسک مالی مترتب بر سایر مسیرهای هزینه بر را نیز منتفی خواهد کرد.

از این مرحله به بعد واضح است که چرا امریکا، ایران، روسیه، جمهوری‌های مستقل آسیای مرکزی و خصوصاً پاکستان (به عنوان متضرر اصلی از ادامهٔ وضعیت کنونی و منتفع اصلی از حضور دولتی دست نشانده در افغانستان) در جنگ داخلی افغانستان، به دخالت در این کشور، برای رسیدن به توازن قدرت به نفع خود، علاقه‌مندند و به داشتن جایگاهی در هیأت حاکمهٔ آینده افغانستان متمایل هستند. و اکنون این سؤال تاکنون بی پاسخ مانده طرح می‌شود که اگر امروز پس از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر در امریکا، و با دخالت و تهاجم نظامی ایالات متحده و انگلیس به افغانستان، مردم جهان جریحه دار و از وضعیت پدید آمده ناراضی هستند، پس چرا در طول ۲۳ سال اخیر و با وجود عظمت فجایعی که در افغانستان اتفاق افتاد، سکوت کردند و برای همیشه ننگ بی‌تفاوتی نسبت به جان بی‌گناهان و انسان‌های بی‌پناه را بر پیشانی خود حک نمودند؟ دلایل غیر قابل چشم پوشی پاکستان (خصوصاً) و جمهوری‌های مستقل آسیای مرکزی، ترکیه و حتی روسیه در همکاری با ایالات متحدهٔ امریکا و انگلیس در جریان جنگ و حمله نظامی این دو کشور بر ضد طالبان و حتی تروریسم قابل لمس است، به خصوص سهیم شدن در منافع بزرگ عبور خطوط

لوله‌های نفت و گاز آسیای مرکزی و حتی انتقال نفت و گاز روسیه (به جای انتقال از شبکهٔ مستهلک خطوط لولهٔ نفت و گاز روسیه) از طریق این خطوط لوله، توجیه اصلی این هم سویی نظامی است.

قطعاً هم سویی انگلیس با ایالات متحدهٔ امریکا ـ که در جنگ خلیج فارس منافع مالی بزرگی را برای این کشور پس از خاتمهٔ جنگ و از طریق عقد قراردادهای بزرگ و طویل المدت با کویت به دنبال داشت ـ در جریان جنگ کنونی هم، منطق قابل فهمی را به همراه دارد؛ به خصوص که از انگلیس قرن ۱۸ علی‌رغم وجود بسیاری از عوامل محدودکننده، کشوری مؤثر در داد و ستدهای اقتصادی و سیاسی جهان در هزارهٔ سوم ساخته است.

و توصیهٔ بزرگ من به دول منطقه، درک یک فرمول بزرگ در روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایالات متحدهٔ امریکا در جهان کنونی است. مفهوم این فرمول آن است که هر جا منافع امریکا اقتضا نماید، این کشور جهد ویژه‌ای را به منظور بستر سازی حضور خود در آنجا معمول خواهد داشت و قطعاً توجه ذهنی سیاسیون و محققین، به همهٔ کارشناسی‌های متخصصان روابط خارجی و تصمیمات شورای روابط خارجی این کشور معطوف است و امریکا مصمم است از اهرم‌های سیاسی، فرهنگی، نظامی این کشور در مسیر تحقق منافع عموماً بلند مدت خود استفاده کند.

اما آنچه از امروز تحقق آن را مسجل می‌دانم آن است که با شیوهٔ جنگی کنونی امریکا، که بر اساس تجربیات گذشتهٔ حضور نظامی شوروی بنیان‌گذاری شده است، این کشور با تقویت جبههٔ متحد اسلامی در جریان جنگ زمینی و حمایت هوا به زمین این نیروها از طریق نیروی هوایی امریکا، حضور نظامی طالبان را در بسیاری مناطق پایان خواهد داد. و دولت ائتلافی منتخبی را بر مسند قدرت خواهد نشانید و بی‌درنگ، با تحقق کنترل کامل خاک افغانستان

توسط دولت مذکور، در یک پروسهٔ ۵ ساله، خطوط لولهٔ نفت و گاز عظیمی از مبدأ جمهوری‌های آسیای مرکزی به درون خاک افغانستان و سپس از طریق پاکستان به آب‌های بین‌المللی اقیانوس هند کشیده خواهد شد. قطعاً از آنجا که دولت ایالات متحده در هیچ سرمایه گذاری شرکت نمی‌کند مگر آنکه سرمایه گذاری بخش خصوصی در آن غیر ممکن باشد، لذا خطوط لولهٔ مذکور و تعاملات مالی نهایی آن بین جمهوری‌های آسیای مرکزی، دولت آتی افغانستان و دولت پاکستان از یک طرف، و شرکت‌های عموماً امریکایی و همچنین انگلیسی از طرف دیگر، محقق خواهد گردید. لذا قطعاً یک سیاست بلند مدت و روشن مالی در جریان دیپلماسی دول منطقهٔ در قبال وقایع امروز افغانستان می‌تواند سهمی مناسب عاید همهٔ کشورها نماید.

شهریور ۱۳۸۱
نجله خندق

پیش‌گفتار و قدردانی‌ها

این کتاب در طول ۲۱ سال، نوشته شده است. تقریباً به اندازهٔ همان زمانی که من به عنوان یک خبرنگار، افغانستان را پوشش خبری می‌دادم. جنگ در افغانستان قسمت خوبی از زندگی مرا به خود اختصاص داده است. اگرچه برای یک روزنامه نگار پاکستانی در وطن خود وقایع کافی برای گزارش وجود دارد، چنانچه بعدها درکنار وقایع پاکستان، موضوعاتی چون وقایع آسیای مرکزی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز می‌توانست گزارش شود.

اما چرا افغانستان؟ هر کس که با یک افغانی برخورد کرده یا آن کشور را در صلح یا جنگ دیده باشد، به خوبی درک خواهد کرد که به چه علت می‌گویم این کشور و مردمانش در بین مردمان زمین خارق العاده‌ترین هستند. افغان‌ها با یکی از بزرگ‌ترین مصیبت‌های قرن مواجه بودند: طولانی‌ترین جنگ داخلی در این دوران که بدبختی‌های بسیاری را به بار آورد.

سرگذشت و شخصیت آنها تناقضات بسیاری را در بر دارد. مردان و زنان افغان، شجاع، شکوهمند، باشرف، بخشنده، مهمان نواز، مهربان و زیبا هستند و همچنین می‌توانند در عین حال حیله‌گر، خسیس و سنگدل باشند.

تلاش برای درک افغان‌ها و کشورشان در طی قرن‌ها تبدیل به یک هنر زیبا و بازی قدرتمندانهٔ سیاسی برای مغول‌ها، بریتانیایی‌ها، ایرانی‌ها، روس‌ها و اخیراً پاکستانی‌ها شد. اما هیچ خارجی هرگز آنها را مسخر نکرده یا مدعی جان آنها نشده است. در این قرن، افغان‌ها توانستند در مقابل دو امپراطور، بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی، دوام بیاورند. اما در ۲۱ سال نبردگذشته، آنها بهای عظیمی از جمله ۱٫۵ میلیون کشته و خرابی کل کشورشان را پرداختند. خوش شانسی، برای من نقش مهمی را در رابطه‌ام با افغانستان بازی کرده است. من بیشتر اوقات در مکان درست و زمان ضروری حضور داشتم. من ناظر تانک‌های ارتشی بودم که در ۱۹۷۸ به سوی مقر رئیس جمهور محمد داوود در کابل آتش می‌گشودند. این کودتایی برای شروع تجزیهٔ افغانستان بود. یک سال بعد، من در بازار قندهار مشغول نوشیدن چای بودم که اولین تانک‌های روسی وارد افغانستان شدند. از آنجایی که من از جنگ اتحاد جماهیر شوروی با مجاهدین گزارش تهیه می‌کردم، خانواده‌ام به من اصرار می‌کردند تا در این خصوص کتابی همانند روزنامه نگارانی که این کار را انجام می‌دادند، بنویسم. مطالب زیادی برای گفتن داشتم ولی نمی‌دانستم از کجا شروع کنم.

پس از اینکه در ۱۹۸۸ چند ماهی را برای تهیه گزارش از مذاکرات طاقت فرسای تحت نظارت سازمان ملل در ژنو ماندم، مصمم به نوشتن کتابی شدم. این مذاکرات به توافق ژنو و عقب نشینی نیروهای روسی انجامید. از میان ۲۰۰۰ خبرنگار من آن‌قدر خوش شانس بودم که از بسیاری از تقابل‌های مابین دیپلمات‌های آژانس‌های سازمان ملل، ایالات متحدهٔ امریکا، اتحاد جماهیر شوروی، پاکستان، ایران و افغانستان مطلع باشم. این کتاب هرگز بر اساس اولین علاقهٔ من به افغان‌هایی که از مذاکرات ژنو به درون جنگی داخلی و بی‌رحم کشیده شدند، که هنوز نیز ادامه دارد، نوشته نشده است. چرا که به جای افغان‌ها

من برای دیدن اجداد آنها به آسیای مرکزی رفتم و شاهد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بودم و کتابی دربارهٔ چشم انداز جدید کشورهای تازه استقلال یافتهٔ آسیای مرکزی نوشتم؛ ولی افغانستان همواره مرا به سمت خود می‌کشد.

در ۱۹۹۲، زمانی که رژیم رئیس جمهور نجیب‌الله فرو پاشید، می‌بایستی مبادرت به نوشتن کتاب دیگری می‌نمودم؛ اما من یک ماه را صرف فرار از گلوله‌ها در کابل کردم تا آنکه شهر به دست مجاهدین افتاد.

از آن پس حماسهٔ افغان مرا به مسکو، واشنگتن، رم، جده، پاریس، لندن، عشق آباد، تاشکند و دوشنبه برد. سرانجام خوی منحصر به فرد طالبان و کمبود نوشته در خصوص صعود خیره کنندهٔ آنها مرا متقاعد کرد که داستان دنباله‌دار ۲۱ سالهٔ آنها و خود را بنویسم.

سال‌ها، من تنها روزنامه نگار پاکستانی بودم که به طور جدی از افغانستان خبر تهیه می‌کردم. حتی چنانچه جنگ در همسایگی بود و افغانستان سیاست خارجی پاکستان را پی‌گیری می‌کرد و موجبات باقی ماندن رژیم نظامی ژنرال ضیاء الحق در قدرت را فراهم می‌آورد. اگر بنا را بر علقهٔ پا بر جای دیگری می‌گذارم بایستی به اوایل سال‌های ۱۹۸۲ اشاره کنم زمانی که معتقد بودم سیاست اسلام آباد در قبال افغانستان نقش بسیار مهمی را در امنیت ملی و سیاست دموکراتیک آیندهٔ پاکستان بازی می‌کند و یک واکنش اصول گرای اسلامی را در وطن به وجود می‌آورد. امروز، با وجود آنکه پاکستان بر روی لبهٔ گرداب سیاسی اقتصادی و اجتماعی تلوتلو می‌خورد و در حالی‌که فرهنگ مواد مخدر، تسلیحات، فساد و اغتشاش در کشور نفوذ می‌کند، همچنان، هر آنچه در افغانستان اتفاق می‌افتد برای پاکستان مهم است.

سیاست گذاران پاکستانی اغلب با نوشته‌های من موافق نبودند. مخالفت با ضیاء کار آسانی نبود. من در سال ۱۹۸۵ توسط آژانس‌های اطلاعات ضیاء

استنطاق و به خاطر انتقادم شش ماه از نوشتن محروم شدم. با نام مستعار به نوشتن ادامه دادم. تلفن‌های من دائماً ضبط می‌شد و تمام حرکاتم تحت کنترل بود.

افغانستان همچون افغان‌ها، کشور تناقضات و برای خبرنگاران همیشه خسته کننده است. گلبدین حکمت‌یار رهبر مجاهدین افراطی، مرا به دلیل همفکری با کمونیست‌ها در کنار جرج آرنی[1] از BBC به مرگ محکوم کرد و یک سال نام مرا مانند یک فرد تحت تعقیب در روزنامهٔ حزب خود چاپ می‌کرد. زمانی که من دقایقی بعد از راکت شلیک شده توسط حکمت‌یار که دو پسر بچه را در مجتمع مسکونی یک شهرک کشته بود به محل رسیدم، مردم مرا دنبال کرده و سعی در کشتن من داشتند. افغان‌ها می‌پنداشتند که من نمایندهٔ حکمت‌یار هستم و برای مشاهده و گزارش، پس از شلیک راکت‌ها آمده‌ام.

در سال ۱۹۸۱ هنگامی که نجیب‌الله در رأس سازمان بدنام خاد (KHAD) بود، این سرویس مخفی کمونیست افغان، پلیس مخفی شوروی (KGB) را الگوی خود ساخت و بعد از اینکه مأموران خاد (KHAD) مرا در ادارهٔ پست به دلیل خواندن یکی از شماره‌های ممنوع شدهٔ مجلهٔ تایمز دستگیر کردند، این نجیب‌الله بود که مرا استنطاق نمود. او می‌پنداشت من می‌توانم پیغام صلح‌آمیز او را به نخست وزیر بی‌نظیر بوتو برسانم. من به او گفتم که نخست وزیر هرگز گوش نخواهد داد و همین‌طور هم شد.

من بارها در آتش متقاطع خلاف گویی بین نظامیان کمونیست افغان و مجاهدین و همچنین بین فرماندهان در حال رقابت جنگی مجاهدین و بین طالبان و تانک‌های مسلح احمدشاه مسعود گرفتار شده‌ام. من هرگز یک جنگجو نبودم ولی دائماً در این شرایط غوطه ور بوده‌ام.

---

1. George Arney

علاقهٔ من به افغانستان، نمی‌توانست بدون کمک بسیاری از مردم و به ویژه افغان‌ها ادامه یابد. من از روحانیون طالبان، فرماندهان ضد طالبان، سران جنگی که قبل از آنها آمدند، مبارزان میدان جنگ و رانندگان تاکسی، تحصیل کردگان، کارمندان کمک رسانی و کشاورزان و آنها که بردن نامشان بسیار با اهمیت و با معنی است، تشکر بسیار می‌نمایم.

به غیر از افغان‌ها من از وزرای پاکستانی، دیپلمات‌ها، ژنرال‌ها، دیوان سالاران و افسران آگاهی که مرا کمک کرده‌اند و صمیمانه مرا پذیرفته‌اند یا با من همفکر بودند، تشکر می‌کنم. بیشتر آنها دوستان ثابت من شده‌اند.

سال‌ها آژانس‌های سازمان ملل و سازمان‌های کمک رسانی غیر دولتی در سراسر افغانستان برای من خانه تهیه کردند و به من ایده و اطلاعات دادند و از من پشتیبانی کردند. در دفتر هماهنگی سازمان ملل برای کمک به افغانستان من بسیار مرهون رؤسای پی در پی آن مارتین باربر(۱)، آلفردو ویتس چی کستاری(۲)، اریک دیمول(۳) و نئوباچره بریجت(۴)، که مانند من همیشه درگیر مسائل افغانستان بودند، هستم. در کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان رابرت ون لیوون(۵)، شمس الباری(۶)، سرویجارتن(۷)، جک کوییز ماچ(۸)، روپرت کلویل(۹)، مونیک مالها(۱۰) متشکرم. در برنامهٔ غذایی جهان آدن‌ادر(۱۱) که فردی خستگی‌ناپذیر بود و طالبان را بهتر از دیگر مأموران سازمان ملل می‌شناخت.

در هیئت اعزامی ویژهٔ سازمان ملل برای افغانستان از فرانسیس اُکلو(۱۲)،

---

1. Martin Barber
2. Alfredo witschi Cestari
3. Erick de mul
4. Neubacher Brigette
5. Robert Van Leeuwen
6. Shamsul Bari
7. Sriwijaratne
8. Jacques Muchet
9. Rupert Colville
10. Monique Malha
11. Adan Adar
12. Francis Okelo

جیمز نگوبی[1]، هیروشی تاکاهاشی[2]، آرنولد اسکی ـ فردکر[3]، اندرو ـ تسوری[4]، و در مقر سازمان ملل در نیویورک از بنن سوان[5] و اندرو گیلمور[6] بسیار سپاسگزارم.

در کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ از توماس گرت‌نر[7]، اُلیور دُئر[8]، در آژانس کمک رسانی جانشین صلیب سرخ از فردریک روسیو[9]، ماری پی‌یر کالی[10]، در صندوق حمایت از کودکان از اندرو وایلدر[11]، سوفیا الیوسن[12]، سپاسگزارم. دوستی و پشتیبانی اخضر ابراهیمی[13] نمایندهٔ مخصوص دبیر کل سازمان ملل در افغانستان نیز سهم عظیمی در این کار داشت.

من به مدت ۱۶ سال برای روزنامهٔ *فار ایسترن اکونومیک ریوی‌یو*[14] (بررسی اقتصادی شرق دور)، از افغانستان گزارش تهیه می‌کردم و این را مرهون زحمات سردبیرانم به خصوص نایان چاندا[15] هستم و بسیار متشکرم از اینکه در مجله جایی را به من اختصاص دادند و سرمایه‌های سفر و موجبات علاقهٔ مستمر مرا در جمع آوری وقایعی فراهم کردند که امروز تبدیل به جنگ مهمی در لبهٔ آسیا شده است. سردبیر خارجی و.جی.کل کارنی[16] خطر بزرگی را متحمل شد، زمانی که رؤسای شکاک را متقاعد کرد که داستان سال ۱۹۹۷ من در مورد نفت و نبرد بر سر لوله‌های گاز در افغانستان و آسیای مرکزی ارزش کامل یک داستان را دارد. از آن داستان، عبارت تازه‌ای به نام «بازی بزرگ» جدید ظهور کرد. سردبیران خارجی اندرو والر[17] و اندرو شری[18] این سنت را ادامه دادند.

---

1. James Ngobi
2. Hiroshi Takahashi
3. Arnold Schifferdecher
4. Andrew Tesoriere
5. Benon Sevan
6. Andrew Gilmour
7. Thomas Gurtner
8. Oliver Durr
9. Frederick Rousseau
10. Maire Pierre Caley
11. Andrew wilder
12. Sofi Elieussen
13. Lakhdar Brahimi
14. *Far Eastern Economic Review*
15. Nayan Chanda
16. V.G. Kulkarni
17. Andrew Waller
18. Andrew Sherry

من از سردبیران خارجی متوالی روزنامهٔ *دیلی تلگراف*[۱]، نی گل وید[۲]، پاتریک بی شاپ[۳]، و استفن رابینسون[۴] به دلیل اینکه هرگز افغانستان را فراموش نکردند و روزنامه نگاران و دوستانی که در خبرگزاری BBC، رادیو بین‌الملل فرانسه و رادیو استرالیا دائماً به من اجازه دادند تا عقایدم را پخش نمایم، تشکر می‌کنم.

در پاکستان عارف نظامی[۵] سردبیر روزنامه *نی‌شن*[۶] زمانی که من در مورد افغانستان می‌نوشتم در کنارم بود، او همیشه صفحهٔ اول را به من می‌داد و همیشه مرا در جریان انتقادهای پر سر و صدا و تلفن‌های مربوط به مقامات خشمگین دولت پاکستان قرار می‌داد.

شری رهمن[۷] سردبیر سابق روزنامهٔ *هرالد*[۸] نیز به من اجازه می‌داد تا عکس‌ها و مطالب خود را در مجلهٔ او قرار دهم. این کتاب نمی‌توانست بدون پشتیبانی عظیم و کمک دوستانهٔ مستقیم (و بدون دخالت اینترنت) بارنت روبین[۹] کامل شود. کسی که بهتر از هر فرد دیگری که من می‌شناسم، افغانستان را می‌شناخت. من تشکرات خالصانه‌ای را مرهون دانشجویان افغان، روزنامه نگاران و کارگزاران حقوق بشر هستم که مانند من نمی‌توانند این وقایع را رها کنند و همچنین از کسانی که چیزهای بسیاری از آنان یاد گرفتم چون گیتا مواس[۱۰]، اقبال احمد[۱۱]، پتی‌گاس من[۱۲]، الیوژی[۱۳]، نانسی هچ دوپری[۱۴]، اشرف غنی[۱۵]، عباس فیض[۱۶]، استیو لوین[۱۷]، تونی

---

1. *Daily Teleghrap*
2. Nigel Wade
3. Patrick Bishop
4. Stephan Robinson
5. Arif Nizami
6. *Nation*
7. Sherry Rehman
8. *Herald*
9. Barnett Rubin
10. Githa Moass
11. Eqbal Ahmgad
12. Pattigoss man
13. Olive Roy
14. Nancy Hatch Dupree
15. Ashraf Ghani
16. Abbas Faiz
17. Steve levine

دیویس[۱]، ادوارد گیرادت[۲]، سادائو ساکای[۳]، ویلیام مالی[۴]، اندرس فنگ[۵]، جنیفر گری‌فین[۶]، گرچن پیترز[۷]، تیم مک گریک[۸]، باب نیکلزبرگ[۹]، مالیها لدهی[۱۰]، رحیم ملا یوسف فیض[۱۱]، لس‌لی کوک‌برن[۱۲]، فرانسکو چی پاکس[۱۳]، متشکرم.

من عمیقاً از کتی گنان[۱۴] رئیس دفتر آسوشیتد پرس[۱۵] در اسلام آباد و کابل متشکرم. کسی که به دلیل جمع آوری وقایع در طول سال‌ها، نه تنها به دلیل تواضع و سخاوتمندی وی، شایستهٔ گرفتن جوایز متعددی است. من سپاس‌های فراوانی از رؤسای دفتر روزنامهٔ رویتر در اسلام آباد آلیستر لیون[۱۶]، اندی هیل[۱۷]، جین مکارتنی[۱۸]، به عمل می‌آورم. تشکرات فراوانی از سارا هانت کوک[۱۹]، سردبیر من در ای.بی توریس[۲۰] که از اول پروژه با من بود و تا اتمام کار صبور بود.

این کتاب نمی‌توانست بدون صبر، عشق و درک همسرم آنجلز[۲۱] و دو فرزندم نوشته شود که همواره سرگردانی‌ها و غیبت مرا تحمل کردند و در احساسات من برای افغانستان به مدت طولانی سهیم شده‌اند.

احمد رشید

---

1. Tony Davis
2. Edward Giradet
3. Sodaho Sakai
4. William Maley
5. Andres Fang
6. Jennifer Grifin
7. Gretchen Peters
8. Tim McGriggk
9. Bob Nicklesberg
10. Maleeha Lodhi
11. Rahimullah Yousufzai
12. Leslie Cocklourn
13. Francois Chipaux
14. Cathy Gannon
15. Associated press
16. Alistair Lyon
17. Andy Hill
18. June Mocartney
19. Sarah Hunt Cooke
20. I.B Tauris
21. Angeles

مقدمه

مبارزان مقدس افغانستان

در یک بعدازظهر گرم بهاری در قسمت جنوبی شهر قندهار، مغازه داران افغانی کرکره‌های مغازه‌هایشان را جهت آماده شدن برای تعطیلی آخر هفته پایین می‌کشند. مردان قبیلهٔ پشتون، چهارشانه و نسبتاً چاق با ریش‌های بلند و عمامه‌های مشکی که محکم به دور سر خود بسته‌اند، از کوچه‌های باریک و خاکی به سمت استادیوم فوتبال واقع در پشت بازار شهر حرکت می‌کنند. بچه‌ها که بیشترشان یتیم و ژنده‌پوش بودند فریادکنان و با هیجان، در اندیشهٔ منظره‌ای که قرار بود شاهد آن باشند، از کوچه‌ها بالا و پایین می‌رفتند.

تا مارس ۱۹۹۷ دو سال و نیم بود که قندهار پایتختِ مبارزانِ طالبان بی‌رحمی محسوب می‌شد که دو سوم افغانستان را تسخیر کرده و در حال جنگ برای تسخیر مابقی کشور بودند. معدودی از طالبان در دههٔ ۱۹۸۰ با ارتش سرخ شوروی جنگیده بودند، تعدادی از آنها با رژیم رییس جمهور نجیب‌الله[۱] جنگیدند که بعد از عقب‌نشینی نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹، به مدت چهار سال بر سر قدرت بود؛ ولی اکثریت آنها که هرگز با کمونیست‌ها

---

1. Najibullah

نجنگیدند، طلبه‌های دینی جوانی بودند که از یکی از صدها مدرسهٔ الهیات اسلامی آمده بودند. این مدارس در اردوگاه‌های آوارگان افغانی در پاکستان برقرار شده بود.

از زمان ظهور ناگهانی و شگرف طالبان در اواخر ۱۹۹۴، آنها صلح و امنیت نسبی را به قندهار و استان‌های مجاور آورده بودند. گروه‌های قبیله‌ای جنگی، شکست خورده و رهبرانشان به دار آویخته شده بودند. جمعیتِ کاملاً مسلح، اینک خلع سلاح شده بودند و جاده‌ها که پشتیبان اصلی اقتصاد محسوب می‌شد، برای تسهیل بازار قاچاق پر سود بین پاکستان، افغانستان، ایران و آسیای مرکزی باز بود.

طالبان از اکثریت گروه قومی پشتون به‌وجود آمده‌اند و آن قوم نیز ۴۰ درصد جمعیت ۲۰ میلیونی افغانستان را تشکیل می‌دهند و همین امر احساس ملی گرایانهٔ پشتون را تحریک کرده است. پشتون‌ها که ۳۰۰ سال بر افغانستان حکومت کرده بودند و در سال‌های اخیر موقعیت خود را به گروه‌های قومی کوچک‌تری واگذارکرده بودند؛ با پیروزی‌های طالبان امیدوار شدند که بار دیگر بتوانند بر افغانستان تسلط یابند.

ولی طالبان تفسیرهایی افراطی را از شریعت و قوانین اسلامی اتخاذ و اجرا کردند که بسیاری از افغان‌ها و مسلمانان دنیا را ترسانید. طالبان مدارس دخترانه را بستند و به زنان به ندرت اجازه دادند، حتی برای خرید، از منازل خود بیرون بیایند. طالبان هر گونه تفریح قابل تصور، اعم از تلویزیون، ویدئو، بازی با کارت، کایت سواری و بیشتر بازی‌ها و ورزش‌ها را ممنوع کردند. ویژگی خاص طالبان، بنیادگرایی اسلامی بسیار افراطی بود که به نظر می‌رسید پیام صلح و سعهٔ صدر اسلام و قابلیت زندگی با گروه‌های مذهبی و قومی دیگر را بدنام می‌نماید. آنها برای القای نوعی عقاید افراطی جدید، در سراسر پاکستان و

آسیای مرکزی قد علم کرده بودند که این عقاید، هرگونه سازش و مصالحه با ارزش‌های اسلامی سنتی و یا ساختارهای اجتماعی و یا ساختار سیستم حکومتی حاضر را رد می‌کرد.

طالبان چند هفته قبل در قندهار تحریم فوتبال را لغو کردند. آژانس‌های کمک رسانی سازمان ملل که این امر را یک فرصت استثنایی برای انجام کاری در جهت تفریح عمومی یافته بودند، به سرعت نسبت به بازسازی مکان‌ها و صندلی‌های بمباران شدهٔ استادیوم فوتبال اقدام کردند. اما در بعد از ظهر خنک پنج‌شنبه، روز اول تعطیلی آخر هفتهٔ مسلمانان، هیچ یک از کارکنان کمک رسانی خارجی برای مراسم افتتاح دعوت نشده بودند. هیچ برنامه‌ریزی برای مسابقهٔ فوتبال در نظر گرفته نشده بود؛ در عوض یک اعدام عمومی در نظر گرفته شده بود و قرار بود قربانی بین تیرک‌های دروازه پرتاب شود.

من تازه از هواپیمای سازمان ملل که از پاکستان رسیده بود، پیاده شده بودم که موضوع این اعدام بی سر و صدا را، کارکنان کمک رسانی ناراحت و غمگین خارجی، نقل کردند. یکی از کارکنان کمک رسانی غربی در این باره اظهار داشت: «این مسئله به طور قطع باعث دلسردی جامعهٔ بین‌المللی در تأمین بودجه برای پروژه‌های کمک رسانی در افغانستان خواهد شد. چگونه می‌توانیم توضیح دهیم که طالبان به چه نحو از استادیوم فوتبال نوسازی استفاده کردند».

آنها همچنین به همکارم گریچن پیترز[۱] که یک روزنامه نگار امریکایی بود با عصبانیت نگاه می‌کردند. او بلند قد، سفید پوست، باریک و دارای چهره‌ای پهن و روشن بود. یک شلوار گشاد کتانی محلی (کامیز) به همراه پیراهن بلندی تا زیر زانو به تن داشت و روسری بلندی موهایش را می‌پوشاند. این پوشش نمی‌توانست قامت و ویژگی‌های امریکایی او را بپوشاند، اما می‌توانست در نظر

---

1. Gretchen Peters

طالبان تهدیدی برای مفاهیم افراطی این گروه قلمداد شود: این که زنـان نـباید دیده شوند و صدایشان شنیده شود، زیرا آنان مردان را از مسـیر اسـلامی دور می‌کنند و به سوی وسوسه‌های شیطانی می‌رانند. رهبران طالبان یـا بـه دلیـل ترس از زنان یا تنفر از زنانگی، اغلب از انجام مصاحبه با روزنـامه نگـاران زن خودداری کرده بودند.

از زمستان ۱۹۹۴، زمانی که طالبانِ مرموز ابتدا برای تسخیر قندهار ظـاهر شدند و سپس در سپتامبر ۱۹۹۶، که برای تسخیر کابل به سمت شمال روانـه شدند، من همواره مشغول تهیهٔ گزارش در خصوص پدیدهٔ طالبان بـودم و بـه همین منظور بیش از ۱۲ سفر به مکان‌های مستحکم طالبان در قندهار، هرات و کابل انجام دادم. حتی بیشتر علاقه‌مند شدم که دریابم طالبان چه کسانی بودند، چه چیز موجب برانگیختگی آنها شد، چه کسی از آنها پشتیبانی می‌کرد و آنها چگونه به این برداشت‌های خشن و افراطی از اسلام رسیده‌اند.

حالا در اینجا، طالبان شگفتی‌های دیگری آفریدند کـه هـم کـابوس و هـم هدیه‌ای به هر خبرنگار محسوب می‌شد؛ واقعهٔ ترسناکی که مرا از وحشت و انتظار لرزاند. در دوران جنگ من شاهد مرگ‌های فراوانی بودم اما این موضوع نمی‌توانست مشاهدهٔ اعدام یک گروه انسان‌های همانند مرا، برایم آسان‌تر کند و همراه شدن با هزاران نفر از مـردم در مشـاهدهٔ آن، بـه عـنوان یک سـرگرمی و همچنین به عنوان یک مفهوم از کنترل و عدالت اسلامی خاص طالبان، به نوبهٔ خود سخت‌تر نیز بود.

در استادیوم ابتدا طالبان از ورود ما جلوگیری کردند ولی سپس به من اجازه دادند که داخل شوم به شرط این‌که درست در لبهٔ خط زمین بایستم و قول بدهم با هیچ کس صحبت نکنم. گریچن پیترز مخفیانه وارد شد، اما به سرعت، یک

گروه از نگهبانان وحشت‌زده و مسلح طالبان، که با تفنگ‌های کلاشینکوف[1] اتوماتیک خود به پشت او می‌زدند، او را از استادیوم بیرون راندند.

در نیمه‌های بعد از ظهر، تمام صندلی‌های استادیوم با بیش از ۱۰،۰۰۰ مرد پر شد و پسر بچه‌ها سکو و زمین شنی فوتبال را پر کرده بودند. آنها بدون ترس در زمین فوتبال می‌دویدند و قبل از آنکه سربازان خشمگین آنـها را بـه پشت خطوط زمین فوتبال برانند، بازی می‌کردند. این طور به نظر می‌رسید که تمام مردان شهر در آنجا جمع شده‌اند و از زنان کـه از حـضور در هـر گـونه واقـعهٔ اجتماعی منع شده بودند اثری نبود.

زمانی که یک دوجین سـرباز طـالبان در حـالی‌که چکـمه‌های پـلاستیکی صدادار، عمامه‌های مشکی و شلوار کامیز مردانه پوشیده بودند، حمله‌وار بـه سوی زمین فوتبال آمدند، ناگهان صدای جمعیت فرو نشست. آنها در کناره‌های زمین فوتبال، بچه‌ها را که در حال بازی بودند با تفنگ‌های خود به محل نشستن تماشاچیان می‌راندند و بر سر جمعیت فریاد می‌کشیدند که ساکت شوند. مردم به سرعت اطاعت کردند و تنها صدایی کـه وجـود داشت، صـدای کـفش‌های طالبان بود.

سپس در همان حال چند ماشین Pick Up دو در داتسون که از ماشین‌های مورد علاقهٔ طالبان است، وارد زمین فوتبال شد. در یکی از ماشین‌ها بلندگوی کوچکی را روشن کردند، که از آن نوع صدها عدد در مساجد پاکستان و افغانستان به چشم می‌خورد. مرد مسنی با ریش‌های سفید بر روی ماشین ایستاد و برای مردم سخنرانی کرد. قاضی خلیل الله فیروزی که قاضی دادگاه عالی طـالبان در قندهار بود، یک ساعت در مورد فضیلت‌های نهضت طالبان، فواید مجازات در اسلام و تاریخ کاملی از وضعیت آن برای مردم صحبت کرد.

---

1. klashnikov

عبدالله افغان مرد جوان ۲۰ ساله‌ای بود که از عبدالولی، کشاورزی که در زمین مشترک دهکدهٔ آنها در نزدیکی قندهار زندگی می‌کرد، مقداری دارو دزدیده بود. زمانی که ولی در برابر عبدالله مقاومت نمود، عبدالله به او شلیک کرد. پس از چند هفته جستجو برای یافتن وی، اقوام ولی او را می‌یابند و دستگیر می‌کنند و برای محاکمه نزد طالبان می‌آورند. عبدالله ابتدا در دادگاه عالی اسلامی قندهار و سپس بعد از فرجام خواهی در دیوان عالی طالبان، محکوم به مرگ شد. این محاکمات بدون حضور وکلا برگزار می‌شد و انتظار این بود که متهم با این فرض که گناهکار است از خود دفاع کند.

تعبیر طالبان از شریعت یا قانون اسلام، این بود که خانوادهٔ قربانی قاتل را اعدام کند. ولی قبل از اعدام، قاضی درخواستی مبنی بر بخشیدن قاتل مطرح کرد. اگر خانوادهٔ قربانی قاتل را می‌بخشید، خانوادهٔ قربانی دیه (خونبها) یا خسارت مالی دریافت می‌کرد. اما چه مقدار از این تفسیر طالبان از قانون اسلامی، مرهون شریعت و چه مقدار مرهون قانون قبیلهٔ پشتون یا "پشتون والی" می‌شود، این موضوعی بود که حکمای اسلامی بسیاری در داخل و خارج افغانستان دربارهٔ آن بحث می‌کردند.

۲۰ نفر از اقوام فرد قربانی در زمین فوتبال حضور یافته بودند، قاضی به آنها رو کرد، دستانش را به آسمان بلند نمود و از آنها خواست که با عفو قاتل، دیه دریافت نمایند: «اگر شما این مرد را عفو کنید ده بار به مکه خواهید رفت. رهبران ما قول داده‌اند که اگر این مرد را عفو نمایید مبلغ بسیاری از بیت‌المال به شما پرداخت کنند». زمانی که اقوام همگی سر خود را به علامت رد پیشنهاد وی تکان دادند. سربازان طالبان تفنگ‌هایشان را به سوی جمعیت نشانه گرفتند و هشدار دادند به هر کسی که حرکتی کند، شلیک خواهند کرد. سکوت در میان تماشاچیان برقرار شد.

عبدالله که در تمام طول مدت صحبت‌های قاضی، در ماشین داتسون Pick Up دیگری بود که طالبانِ مسلح از آن حفاظت می‌کردند، اکنون از ماشین بیرون آورده شد. او یک عرق چین به رنگ زرد روشن و لباس‌های نو پوشیده و پاهایش با پابندهای سنگین و دست‌هایش نیز از پشت زنجیر شده بود. به او گفته شد به سمت دروازهٔ انتهای استادیوم برود. پاهایش آشکارا می‌لرزید. همچنان‌که به سوی زمین فوتبال می‌رفت، زنجیرهایش صدا می‌کرد و در زیر نور خورشید برق می‌زد. زمانی که به دروازه رسید در حالی‌که صورتش را از جمعیت برگردانده بود، بر روی زمین زانو زد. سربازی آرام به او زمزمه کرد که آخرین دعای خود را بکند.

یکی از نگهبانان به یکی از اقوام قربانی اسلحهٔ کلاشینکوف داد. او به سرعت به عبدالله نزدیک شد و چخماق اتوماتیک راکشید، از فاصلهٔ کمی به او شلیک و مستقیماً سه گلوله به پشت او خالی کرد. عبدالله به پشت افتاد.

سرباز گروهان‌اعدام، بلافاصله بالای سر او رفت و سه گلولهٔ دیگر به سینهٔ او شلیک کرد. درعرض چند ثانیه جسد عبدالله را در پشت ماشین داتسون Pick Up گذاشتند و از استادیوم بردند. مردم آرام و سریع پراکنده شدند. زمانی که به شهر باز می‌گشتیم، باریکه‌های دود بلند شده بود، چراکه دکه‌های چای و کباب فروشی برای فروش غروب آماده می‌شدند.

ترکیبی از ترس، پذیرش، خستگی کلی و تباهی بعد از سال‌های جنگ و مرگ بیش از ۱٫۵ میلیون نفر، بیشتر افغان‌ها را مجبور کرده بود تا طریق عدالت خاص طالبان را بپذیرند. روز بعد، در یکی از دهکده‌های نزدیک کابل، زنی، به دلیل گریز از افغانستان، آن هم با مردی که خویشاوند هم خون او نبود، به مرگ محکوم شده بود. مردم خروشان و عصبانی او را سنگسار کردند. قطع یک دست یا پا یا هر دو، در مورد هر کس که در هنگام دزدی دستگیر می‌شد، مجازات

عادی طالبان است.

زمانی که طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را تسخیر کردند، در آغاز به عنوان ناجی مورد استقبال قرار گرفتند، اما بعد از اینکه آنها آشکارا نجیب‌الله، دیکتاتور کمونیست را که چهار سال در ساختمان سازمان ملل و با حمایت این سازمان زندگی می‌کرد، شکنجه و اعدام کردند، بسیاری از مردم کابل و جهان از آنها متنفر شدند.

از پایان جنگ سرد، هیچ نهضت سیاسی دیگری در دنیای اسلام همچون طالبان در افغانستان این گونه کانون توجه نبوده است. طالبان برای بعضی از افغان‌ها این امید را به وجود آوردند، که نهضتی که به وسیلهٔ طلبه‌های اسلامی با برنامهٔ آوردن صلح به کشور رهبری شده، ممکن است سرانجام گروه‌های ستمگری را از بین ببرد، که زندگانی مردم را از زمان عقب نشینی رژیم کمونیست در آوریل ۱۹۹۲ غارت کرده‌اند. و بعضی می‌ترسیدند که نهضت طالبان به گروه ستمگر دیگری تبدیل شود که مصمم است قانون مستبدانهٔ دیگری بر مردم درماندهٔ افغانستان حاکم کند.

طالبان پشتون، همچنین مسئلهٔ روابط بین قومی را در یک کشور چند نژادی، بر موضوع‌های دیگر چون نقش قبیله در برابر اسلام، ساختارهای فئودالی و طایفه‌ای، مدرنیزه کردن و توسعهٔ اقتصادی در جامعهٔ اسلامی محافظه کار تقدم دادند. درک پدیدهٔ طالبان، به دلیل پنهان کاری بسیارشان در ساختار سیاسی، رهبری و فرآیند مراحل تصمیم‌گیری در نهضت، مسئله‌ای دشوار است. طالبان به چاپ مطبوعات یا صدور اعلامیه‌های سیاسی یا برگزاری کنفرانس‌های منظم مطبوعاتی مبادرت نمی‌کنند. با برقراری قانون منع عکسبرداری و منع استفاده از تلویزیون، هیچ کس نمی‌داند که حتی رهبر آنها چه قیافه‌ای دارد. ملا محمد عمر، رهبر یک چشم طالبان، در اذهان عمومی به صورت یک معمای مرموز

باقی مانده است. پس از خمرهای سرخ[1] در کامبوج، طالبان مخفی‌کارترین نهضت سیاسی در دنیای امروز هستند.

اما طالبان ناخواسته دستورالعمل‌های جدیدی برای افراط گرایی اسلامی در سراسر منطقه برقرار کردند که امواج شدید آن به همسایگان افغانستان نیز رسید. شگفت آور نیست که ایران، ترکیه، هند، روسیه و چهار جمهوری از جمهوری‌های پنج گانهٔ آسیای مرکزی شامل ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان اتحاد شمالی ضد طالبان را حمایت مالی و نظامی می‌کردند. در دوران پس از جنگ سرد به نحو بی‌سابقه‌ای سراسر منطقه قطب‌بندی شد. پیروزی‌های طالبان در شمال افغانستان در تابستان ۱۹۹۸ و کنترل آنها بر بیش از ۹۰ درصد کشور، حتی عامل تحریک برای یک نبرد منطقه‌ای شدیدتر شده است. به طوری که ایران تهدید کرد که به افغانستان حمله می‌کند و پاکستان را به پشتیبانی از طالبان متهم کرد.

در قلب این همسنگ سازی‌های منطقه‌ای، جنگ بر سر ثروت نفت و گاز فراوان آسیای مرکزی است که در خشکی احاطه شده است؛ منطقه‌ای که آخرین ذخایر بی‌انتهای انرژی را در دنیای امروز دارد. با همان درجهٔ اهمیت، رقابت شدیدی بین حکومت‌های منطقه و شرکت‌های غربی درگرفته است که چه کسی خطوط لولهٔ پرسود حمل انرژی را به بازارهای اروپا و آسیا خواهد کشید. در نتیجه، این رقابت به بازی بزرگی تبدیل شده است که در قرن نوزدهم بین روسیه و بریتانیا بر سر کنترل و تسلط بر آسیای مرکزی و افغانستان درگرفت.

واشنگتن از اواخر سال ۱۹۹۵ به شدت از شرکت امریکایی یونوکال[2] برای ساختن لوله‌های گاز از ترکمنستان به پاکستان که از منطقهٔ افغانستان تحت کنترل طالبان می‌گذشت، پشتیبانی کرد؛ اما یک بازیگر غیر منتظرهٔ دیگر در این

---

1. Khmer Rouge 2. Unocal

بازی بزرگ جدید وجود داشت. بعد از روز اعدام، من برای مصاحبه با ملا محمد حسن که فرماندار قندهار بود، به محل استقرار وی رفتم. زمانی که از میان گاردهای سراپا مسلح طالبان می‌گذشتم، از سرما یخ کردم. بیرون دفتر فرماندار، یک کارشناس زیبا و مو نقره‌ای بود که ژاکت آبی بی‌عیب و نقصی با دکمه‌های طلایی، کروات ابریشمی زرد و کفش‌های ایتالیایی پوشیده بود. همراه او دو بازرگان دیگر نیز بودند که هر دو پوشش بی‌عیب و نقص و کیف‌های بزرگی داشتند. این طور به نظر می‌رسید که اخیراً قراردادی را در خیابان وال (مرکز مالی نیویورک) منعقد کرده‌اند، تا این‌که مذاکراتی با گروهی از پارتیزان‌های اسلامی در کوچه‌های خاکی قندهار کرده باشند.

رییس آنها کارلس بولگرونی[1] رییس هیئت مدیرهٔ شرکت نفتی آرژانتینی برایدس[2] بود، که از ۱۹۹۴ به طور پنهانی با طالبان و اتحاد شمال بر سر ساختن لوله‌های گاز مشابه در افغانستان مذاکره می‌کرد. برایدس بایونوکال رقابت شدیدی داشت و در یک دادگاه در کالیفرنیا شکایتی را تسلیم کرد که در آن حتی یونوکال را به دزدیدن طرح از آنها متهم کرده بودند.

من به مدت یک سال سعی داشتم این مسئله را کشف کنم که شرکت آرژانتینی ناشناس در این قسمت دنیا، در مکان پر مخاطره‌ای چون افغانستان چه علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری دارد. ولی برایدس و یونوکال در برابر من کاملاً سکوت کردند. تنها چیزی که بولگرونی نمی‌خواست این بود که برای گریز از مصاحبه و ملاقات با یک خبرنگار که تازه از دفتر یکی از رهبران طالبان خارج شده باشد، ملاقات کند. اظهار داشت هواپیمای شرکت برای پرواز به پایتخت اتحادیهٔ شمال یعنی مزارشریف منتظر اوست.

زمانی که نبرد بر سر خطوط لولهٔ آسیای مرکزی شدت یافت، دنیای اسلام و

---

1. Carlos Bulgheroni   2. Bridas

غرب نیز نگران شدند که آیا طالبان، آیندهٔ جدیدی از بنیادگرایی اسلامی را ترسیم می‌کنند و آیا این گروه در تمایلات بنیاد گرایانهٔ خود با خصلتی ستیزه‌جو، توسعه گرا و سازش‌ناپذیر برای بازگرداندن جامعهٔ افغان به الگوی تصویر شدهٔ عربی قرن هفتم در زمان محمد پیامبر (ص)، در تلاش هستند؟ غرب همچنین از گسترش تجارت مواد مخدر از طریق افغانستان و پناه دادن طالبان به تروریست‌های بین‌المللی، مانند اسامه بن لادن > که یک عرب افراطی است، در هراس بود، کسی که با گروهش القاعده[(۱)] بمب‌گذاری‌های مخربی در سفارت‌های امریکا در کنیا و تانزانیا در اوت ۱۹۹۸ انجام داد. همچنین کارشناسان نمی‌دانستند که آیا آرمان‌های اسلامی طالبان در بازگشت به اصول، تمایلات شوم بعضی از نخبگان امریکایی را بر آورده می‌کند که در دوران پس از جنگ سرد، مبارزان جدید جهان اسلام در مقابل غرب قرار گیرند و یک نوع دیگر جنگ سرد در برخورد جدید تمدن‌ها ایجاد گردد.[۱]

برای افغانستان واقع شدن در مرکز چنین کشمکشی چیز جدیدی نیست؛ طالبان امروزه در آخر صف طولانی فاتحان، جنگاوران، واعظان و فیلسوفانی هستند که از دالان افغان برای تخریب تمدن‌ها و مذاهب قدیمی‌تر و معرفی خودشان به عنوان نوع جدید، آمده‌اند. پادشاهان دنیای قدیم بر این باور بودند که سرزمین افغانستان مرکز دنیا است و این عقیده تا امروز ادامه یافته است. شاعر مشهور هندی، محمد اقبال لاهوری افغانستان را قلب آسیا توصیف می‌کند؛ در حالی‌که لرد کرزن[(۲)]، نایب السلطنه انگلیسی اوایل قرن بیستم در هند، افغانستان را صحنهٔ نبرد آسیا نامید.[۲]

در کشورهای کمی در دنیا، جغرافیا به عنوان عامل تعیین کنندهٔ تاریخ، سیاست و طبیعت مردم چهره‌ای حقیقی‌تر به خود می‌گیرد. افغانستان بر سر

---

1. Alqaida

2. Lord Gurzon

چهار راهی بین ایران، دنیای عرب، هند و آسیای مرکزی و آسیای جنوبی واقع است. این موقعیت استراتژیکی به مرزها و گذرگاه‌های کوهستانی افغانستان از زمان کهن‌ترین حملهٔ آریایی‌ها در ۶۰۰۰ سال قبل تا کنون، اهمیت خاصی بخشیده است. ناحیهٔ خشن، ویران و خشک افغانستان بهترین جنگجویانی را تربیت کرده که جهان همواره به خود دیده است. در حالی که مناظر با روح، کوه‌های ناموزون و دره‌های پرآب و سبز آن، با درختان میوه، جملگی الهام بخش شاعران بوده‌اند.

مساحت افغانستان امروزی ۲۴۵,۰۰۰ مایل مربع است. این کشور در امتداد رشته کوه بزرگ هندوکش به شمال و جنوب تقسیم می‌شود. اگرچه در قرن بیستم اختلاط زیادی بین نژادها پدید آمد، اما یک تقسیم بندی تقریبی نشان می‌دهد که در سمت جنوب هندوکش اکثریت پشتون‌ها و عده‌ای از اقوام فارس زبان و در سمت شمال، گروه‌های قومی ایرانی و ترک زندگی می‌کنند. هندوکش به تنهایی جمعیت تاجیک و هزاره‌های فارسی زبان را در خود جای داده است. در انتهای شمال شرقی، کوه پامیر، جایی که مارکوپولو آن را بام دنیا نام نهاده است، تاجیکستان، چین و پاکستان را به هم متصل می‌کند.[۳] دسترس ناپذیری پامیر بدین معنی است که ارتباط کمی بین گروه‌های قومیِ غیر بومی بسیار ناهمگون که در دره‌های برف‌گیر بلند آن زندگی می‌کنند، وجود دارد.

در کوهپایه‌های جنوبی هندوکش، کابل قرار دارد. دره‌های مجاور کابل حاصلخیزترین ناحیهٔ کشاورزی در کشور است. افغانستان غربی و جنوبی که انتهای شرقی فلات ایران را مشخص می‌کند، مسطح، خشک، برهنه و شهرهای کم و جمعیتی پراکنده دارد. بیشتر این ناحیه را افغان‌ها «ریگستان» یا بیابان می‌نامند. استثنا فقط شهر آباد هرات است که بیش از ۳۰۰ سال مرکز تمدن بوده است.

در شمال هندوکش استپ برهنهٔ آسیای مرکزی آغاز می‌شود که با گسترهٔ طولانی خود تا صدها مایلی شمال سیبری امتداد می‌یابد. با وجود آب و هوا و زمین سخت، مردمان ترک شمال پر طاقت‌ترین مردم در دنیا هستند و بی‌رحم‌ترین جنگجویان را تربیت می‌کنند. در افغانستان شرقی سلسله جبال کوچک‌تری قرار دارد که شامل رشته کوه سلیمان می‌شود و مرز افغانستان را از پاکستان جدا می‌کند و در هر دو طرف آن طایفه‌های پشتون زندگی می‌کنند. سراسر گذرگاه‌های این کوه‌ها مانند گذرگاه مشهور خیبر، قرن‌ها به فاتحان امکان دسترسی به دشت‌های حاصلخیز هندی را داده است.

تنها ۱۰ الی ۱۲ درصد منطقهٔ افغانستان قابل کشت است و بیشتر کشتزارها که بعضی از آنها در سراشیبی کوه رو به پایین است، برای حاصلخیز ماندن زمین‌ها، نیاز شدیدی به تعداد زیادی کارگر دارد. چادر نشینی تا دههٔ ۱۹۷۰، گله داری و پرورش بزها و گوسفندان منبع اصلی معاش زندگی بود و چادر نشینان کوچی هر سال هزاران مایل به پاکستان، ایران و افغانستان برای جستجوی چراگاه خوب کوچ می‌کردند. اگرچه جنگ علیه روسیه، فرهنگ کوچ‌نشینی و این وسیلهٔ امرار معاش در دههٔ ۱۹۸۰ را از بین برد، پرورش حیوانات هنوز برای بقای کشاورزانِ فقیر، حیاتی است؛ چادرنشینانِ افغانیِ دیروز سوداگران و رانندگان امروز هستند که حامیان اصلی و تولید کنندهٔ درآمد برای طالبان‌اند که با راندن کامیون از طریق جاده‌های قاچاق در سراسر افغانستان نیازهای آنها را تأمین می‌کنند.

جاده‌ها و مسیرها از آغاز تاریخ در مرکز افغانستان قرار داشته‌اند. این سرزمین محصور در خشکی، چهار راه آسیا و مکان اتصال و صحنهٔ نبرد دو موج بزرگ تمدن در آسیای مرکزی یعنی امپراطوری‌های شهرنشین ایرانی در غرب و امپراطوری‌های چادر نشین ترک در شمال بود. در نتیجه کشور افغانستان در

زمینهٔ آثار و بقایای باستان‌شناسی بسیار ثروتمند است.

برای این دو تمدن قدیمی که در اوج عظمت و کشورگشایی افول یافتند، در هماهنگی با حرکت تاریخ، تسلط بر افغانستان برای بقای آنان حیاتی بوده است. در زمان‌های دیگر، افغانستان به عنوان یک ضربه گیر، این دو امپراطوری را جدا نگه می‌داشت، در حالی که در موقعیت‌های دیگر مانند دالانی بود که سربازان این دو امپراطوری را زمانی که تصمیم به تسخیر هندوستان داشتند، از شمال به جنوب یا از شرق به غرب زیر پوشش قرار می‌داد. افغانستان سرزمینی بود که اولین مذهب‌های قدیمی یعنی زرتشتی، مانوی و بودایی در آن رونق یافت. بلخ که هنوز خرابی‌های آن در چند مایلی مزار شریف قابل رؤیت است، طبق اظهارات یونسکو[1] یکی از قدیمی‌ترین شهرهای دنیاست و مرکز پیشرفت آیین بودایی و هنرها و معماری ایرانی و ترکی بود.

زوار و تجاری که در مسیر جادهٔ ابریشم کار می‌کردند، مذهب بودایی را از افغانستان به چین و ژاپن انتقال دادند. فاتحان، ویرانگرانه از این منطقه همچون شهاب گذشتند. در ۳۲۹ قبل از میلاد، یونانیان مقدونی به سرکردگی اسکندر بزرگ، افغانستان و آسیای مرکزی را تسخیر و به تصرف هندوستان مبادرت کردند. یونانیان یک تمدن و قلمرو بودایی ـ یونانی قوی را در کوه‌های هندوکش که تنها همجوشی تاریخی بین فرهنگ‌های اروپایی و آسیایی محسوب می‌شود، از خود باقی گذاشتند.

در ۶۵۴ بعد از میلاد، قشون عرب برای رسیدن به رودخانهٔ آمودریا در حاشیهٔ آسیای مرکزی، از افغانستان گذشتند. آنها مذهب جدید اسلام را با خود آورده بودند. و با شعار برابری و برادری به سرعت در سراسر منطقه نفوذ کردند. در زمان سلطنت خاندان سامانی، که از ۸۷۴ تا ۹۹۹ بعد از میلاد به طول

---

1. unesco

انجامید، افغانستان بخشی از جریان احیای دوبارهٔ هنر و ادبیات جدید ایران بود. سلسلهٔ غزنوی که از سال ۹۷۷ تا ۱۱۸۶ حکومت کرد، جنوب غربی پنجاب هندوستان و قسمت شرقی ایران را تسخیر کرد. در سال ۱۲۱۹ چنگیزخان و گروه ترکان مغول وی با ویران کردن شهرهایی چون بلخ و هرات و انباشتن تپه‌ها از مردگان، از افغانستان عبور کردند، اما مغول‌ها هم در ایجاد تمدن کنونی هزاره‌ها در نتیجهٔ ازدواج‌هایی که بین مغول‌ها و قبایل محلی صورت گرفت، دخیل بودند.

در قرن بعد تیمور لنگ که از نسل چنگیزخان بود. امپراطوری بزرگ جدیدی در سراسر روسیه و ایران به وجود آورد که از پایتختش سمرقند که در ازبکستان امروزی واقع است بر آن حکومت می‌کرد. تیمور هرات را در سال ۱۳۸۱ تسخیر کرد و پسرش شاهرخ در سال ۱۴۰۵ پایتخت امپراطوری او را به هرات انتقال داد. تیموریان، مردمان ترکی بودند که فرهنگ چادرنشینی ترکی آسیای مرکزی را به مدار تمدن ایرانی آوردند و در هرات، یکی از اصیل‌ترین و با فرهنگ‌ترین شهرهای دنیا را بنیاد نهادند. این ترکیب فرهنگ آسیای مرکزی و ایران، میراث بزرگی برای آیندهٔ افغانستان بود. قرن بعد بابر شاه از نوادگان تیمور از هرات دیدن کرد و این‌گونه نوشت که «هیچ جای قابل سکنی در دنیا، شهری مانند هرات ندارد».[۴]

برای ۳۰۰ سال بعد، طوایف شرقی افغان پی در پی به هند حمله و دهلی را تسخیر کردند و امپراطوری بزرگ هند و افغان را به وجود آوردند. سلسلهٔ لوشی[۱] افغان از سال ۱۴۵۱ تا ۱۵۲۶ بر دهلی حکومت کرد. در سال ۱۵۰۰ بابر نوهٔ تیمور، از خانه خود در درهٔ فرغانه[۲] در ازبکستان، بیرون رانده شد. او توانست در سال ۱۵۰۴ ابتدا کابل و سپس دهلی را تسخیر کند. بابر سلسلهٔ

---

1. Loshi 2. Ferghana

مغولی را پایه‌گذاری کرد که تا ورود حکومت انگلیس بر هند حکمرانی می‌کرد. در همان زمان، قدرت ایران در غرب کاهش یافت و هرات به وسیلهٔ خان‌های شیبانی[۱] ازبک تسخیر شد. در قرن شانزدهم افغانستان غربی مجدداً تحت سلطهٔ ایرانیان و خاندان صفوی قرارگرفت. این سری تصرفات باعث یک ترکیب مذهبی، فرهنگی و قومی پیچیده شد که ساختار ملی افغان را به شدت مشکل ساخت.

در افغانستان غربی زبان دری، مشهور به گویش فارسی افغانی متداول است. زبان دری همچنین زبان هَزاره‌هایی است که به وسیلهٔ ایرانیان مسلمان شده‌اند و در افغانستان مرکزی سکونت دارند. هزاره‌ها بزرگ‌ترین گروه شیعه در سرزمینی هستند که یک کشور سنی قلمداد می‌شود. در غرب، تاجیک‌ها، حافظان فرهنگ کهن ایران، به زبان دری صحبت می‌کنند. در افغانستان شمالی ازبک‌ها، ترکمان‌ها، قرقیزها و دیگر قوم‌ها به زبان ترکی آسیای مرکزی گفتگو می‌کنند و در جنوب و شرق، طوایف پشتون به زبان خود یعنی پشتو که مخلوطی از زبان فارسی و هندی است، صحبت می‌کنند.

این پشتون‌های جنوبی بودند که برای تشکیل حکومت امروزی افغانستان اقدام کردند؛ زمانی که سلسلهٔ صفوی ایران در غرب، مغول‌ها در هند و سلسلهٔ ازبک جانید[۲] همگی در قرن هجدهم در سراشیبی افول قرارگرفته بودند و در مخمصهٔ تاریخی قرار داشتند. طوایف پشتون به دو قسمت اصلی تقسیم شدند: قبیلهٔ قیلزایی[۳] و قبیلهٔ عبدالی[۴] که بعداً خود را دورانی[۵] نامیدند و همواره بر ضد یکدیگر رقابت می‌کردند.

پشتون‌ها نسب خود را به قیس، صحابهٔ پیامبر (ص) نسبت می‌دهند، در

1. Shybani 2. Janid 3. Ghilzai
4. Abodali 5. Durroni

حالی که بعضی از آنها خود را از نژاد سام بن نوح می‌دانند: اگر چه انسان شناسان بر این باور هستند که آنان هند و اروپایی‌هایی هستند که گروه‌های قومی بسیاری را در طول تاریخ به خود جذب کرده‌اند. دورانی‌ها ادعا می‌کنند که از نسل پسر بزرگ قیس سربانار[۱] هستند در حالی که قیلزایی‌ها ادعا دارند که از نسل پسر دوم قیس‌اند. گفته می‌شود که پسر سوم قیس جد طایفه‌های دیگری از پشتون‌ها مانند کاکارها[۲] و صافی[۳] در محدودهٔ پیشاور می‌باشد. منابع هندی و چینی حکایت از این دارد که در قرن شانزدهم پشتون‌ها و افغان‌ها در شرق غزنه[۴] زندگی می‌کردند. این قبایل از قرن پانزدهم به سوی غرب به قندهار، هرات و کابل شروع به مهاجرت نمودند. قرن بعد قیلزایی‌ها و دورانی‌ها بر سر مشاجرات منطقهٔ اطراف قندهار با یکدیگر در حال ستیز بودند.

امروز سرزمین قیلزایی‌ها در جنوب رودخانهٔ کابل، بین سفید کوه و رشته کوه سلیمان در مشرق، تا هزاره‌جات در مغرب و از پایین به قندهار در جنوب قرار دارد.[۵]

در سال ۱۷۰۹ میرویس[۵] رییس قبیله هوتاکی[۶] از پشتون‌های قیلزایی در قندهار، بر علیه شاه صفوی شورش کرد. این امر تا حدودی به دلیل تلاش‌های شاه صفوی برای تغییر مذهب پشتون‌های سنی به شیعه بود؛ یک دشمنی تاریخی که مجدداً با عداوت طالبان نسبت به ایران و شیعه‌های افغان در سه قرن بعد پدیدار شد.

چند سال بعد پسر میرویس، شاه صفوی را شکست داد و ایران را تسخیر کرد ولی افغان‌ها در سال ۱۷۲۹ از ایران بیرون رانده شدند. از آنجایی که قدرت قیلزایی کم شد، رقبای قدیمی آنها یعنی عِبدالی‌ها در قندهار یک کنفدراسیون

---

1. Sarbanar 2. Kakars 3. Safis
4. Ghazni 5. Mir Wais 6. Hotaki

تشکیل دادند و در سال ۱۷۴۷ پس از نه روز، لویا جرگه[1] یا جلسهٔ رؤسـای طایفه‌ای، احمدشاه عِبدالی را به عنوان پادشاه خود انتخاب کرد. رؤسای طایفه، عمامه‌ای دور سر او پیچیدند و برگ‌های سبزی به نشانهٔ وفـاداری بـر آن قـرار دادند. لویا جرگه تبدیل به یک وسیلهٔ سنتی قانونی شد که مشروعیت حکمرانان جدید را اعلام می‌کرد و بدین ترتیب از یک حکومت موروثی اجتناب می‌گردید و حکمرانان می‌توانستند ادعا کنند که قبایل حاضر در لویا جرگه آنها را انتخاب کرده‌اند. احمدشاه نام کنفدراسیون عِبدالی را به دورانی تغییر داد، تـمام قـبایل پشتون را متحد کرد و یک سری تصرفات بزرگ را آغاز کرد و به سرعت بیشتر پاکستان امروزی را به تصرف در آورد.

در سال ۱۷۶۱ احمدشاه دورانی مِهارات‌های هندو را شکست داد و تخت سلطنت دهلی و کشمیر را تصرف کرد. به این ترتیب اولین امپراطوری افغان به وجود آمد. احمدشاه را پدر ملت افغان دانستند. او در گـورستان آراسـته‌ای در پایتخت خود در قندهار دفن شده است؛ جایی که افغان‌ها هنوز به زیـارت آن می‌روند. بسیاری از افغان‌ها نوعی تقدس برای او قائل هستند. فرزند وی تیمور شاه پایتخت جدید امپراطوری را در سال ۱۷۷۲ از قندهار به کابل انتقال داد که کنترل سرزمین‌های تسخیر شدهٔ جـدید جـنوب کـوه‌های هـندوکش و شـرق رودخانهٔ سند را آسان‌تر می‌کرد. در سال ۱۷۸۰ دورانی‌ها معاهده‌ای را با امـیر بخارا، حکمران اصلی آسیای مرکزی منعقد کردند که رودخانهٔ آمودریا را سرحد بین آسیای مرکزی و حکومت جدید افغانستان پشتون تعیین می‌کرد. این اولین ترسیم مرزی بود که سرحد شمالی افغانستان جدید را مشخص می‌نمود.

در قرن بعد دورانی‌ها، در زمانی که دشمنی بین قبایل مختلف دورانی قدرت آنها را از بین برد، در آستانهٔ آن قرار گرفتند که سرزمین خود را در شرق رودخانهٔ

---

1. Loya Jirga

سند از دست بدهند. به هر حال قبایل مختلف دورانی، از یکی یا دیگری، مدت ۲۰۰ سال تا سال ۱۹۷۳ بر افغانستان حکومت کردند، تا زمانی که ظاهر شاه را پسر عموی او محمد داوود خان، خلع و در افغانستان حکومت جمهوری اعلام کرد. در ضمن بدترین رقابت بین قیلزایی‌ها و پشتون‌های دورانی همچنان ادامه داشت و بعد از حمله روسیهٔ به افغانستان و ظهور طالبان شدت یافت.

ضعف و اختلافات پادشاهان دورانی منجر بـه پـیشروی امـپراطـوری‌های جدید بریتانیا در شرق و روسیه در شمال گردید. در قرن نوزدهم ترس از توسعهٔ بیش از حد امپراطوری روسیه در آسیای مرکزی، که ممکن بود با چشم طمع به افغانستان، از آن به عنوان پایگاهی برای ضربه بر امپراطوری انگلیسی در هـند استفاده کند، بریتانیا را بر آن داشت که سه بار برای تسخیر و حـفظ افـغانستان تلاش نماید؛ تا زمانی که آنها دریافتند به جـای جـنگ بـا افـغان‌های سـرکش می‌توانند به راحتی آنها را بخرند. بریتانیا پیشنهاد یارانهٔ نقدی کرد. بدین‌وسیله با مهارت، رؤسای قبایل راکنترل می‌نمود و می‌توانست افغانستان را به یک کشور دست نشانده تبدیل کند. آنچه به دنبال آن پدید آمد، بازی بزرگی بین روسیه و بریتانیا بود که شامل مهارت‌های جنگی پـنهان و رشـوه و فشـارهای نـظامی موردی بود؛ به طوری که هر دو قدرت، فاصلهٔ احترام‌آمیز خود را از یکدیگر با استفاده از افغانسـتان به عنوان سپر، حفظ می‌کردند.

دشمنی بین دورانی‌های در حال حکومت را، افسران اطلاعات بریتانیا دامن می‌زدند تا پادشاهان افغان مطمئن شـوند در افـزایش درآمـدهایشان نـاتوان و ناکارآمد هستند و نیازمند و وابسته به هدایای بریتانیا باقی بـمانند. در نـتیجه گروه‌های غیر پشتون در شمال از حکومت مرکزی کابل خواستار خودمختاری بیشتری شدند. پشتون‌ها همچنین به دلیل تصرفات بریتانیا در قسمت شـمال غربی هند دچار ضعف شدند چرا که برای اولین بار قبایل پشـتون بـین هـند،

بریتانی و افغانستان تقسیم شدند. این جدایی پشتون‌ها با خط دوراند[۱]، سرحد سابقی که بریتانیا در ۱۸۹۳ کشیده، رسمیت داد.

بعد از جنگ دوم انگلیسی افغانی، بریتانیا از ادعای امیر عبدالرحمن برای تاج و تخت حمایت کرد. او که «امیر آهنی» (۱۹۰۱-۱۸۸۰)، نامیده می‌شد، برای مرکزیت دادن و قدرتمند نمودن حکومت افغان از حمایت بریتانیا برخوردار بود. امیر از یارانه‌ها و کمک نظامی بریتانیا برای ایجاد یک حکومت مؤثر و ارتش پایدار استفاده کرد و مابقی طوایف پشتون را آرام نمود. سپس به سمت شمال حرکت کرد و بی‌رحمانه به خودمختاری‌های هزاره‌ها و ازبک‌ها پایان داد و روش‌هایی را به کار برد که یک قرن بعد طالبان به کار گرفتند. او به پاکسازی قومی و کشتار مخالفان غیر پشتون و انتقال پشتون‌ها برای برپایی مزارع در شمال، به شیوهٔ قرن نوزدهم، اقدام کرد. بدین طریق جمعیتِ پشتون وفاداری را، در کنار اقلیت‌های قومی دیگر به وجود آورد.

عبدالرحمن بیش از ۴۰ شورش غیر پشتون‌ها را طی سلطنتش سرکوب کرد و اولین پلیس مخفی بی‌رحم افغانستان را به وجود آورد که زمینه‌ساز «خاد» کمونیست در دههٔ ۱۹۸۰ بود، اگر چه این حرکت‌ها، افغان‌های تمام گروه‌های قومی را یکپارچه و کشور افغانستان را بر خلاف گذشته مستحکم کرد، ولی تنش‌های قومی بعدی در افغانستان و به دنبال آن قتل عام قومی، که بعد از ۱۹۹۷ صورت گرفت، ناشی از سیاست امیر آهنی بود. میراث‌های دیگر او که به طور غیر مستقیم بر طالبان اثر گذاشت باعث انزوای افغانستان از غرب و وقفه در مدرنیزه کردن افغانستان از جمله آموزش شد، و تأکید وی بر اسلام، با افزودن بر قدرت روحانیون پشتون بود و اینکه یک مفهوم کلی را از حق الهی برای فرمانروایی، به جای مفهوم سنتی انتخاب به وسیلهٔ لویا جرگه معرفی کرد.

---

1. Durand Line

جانشینان امیر آهنی در ابتدای قرن بیستم تقریباً طرفدار امروزی کردن کشور بودند، کسانی که استقلال کامل و رسمی افغانستان را از بریتانیا بنیان نهادند، اولین قانون اساسی کشور را وضع کردند و به ایجاد شهر کوچک نخبگان تحصیل کرده پرداختند. در هر صورت این حقیقت هم وجود داشت که دو پادشاه افغانی ترور شدند و شورش‌های طایفه‌ای دوره‌ای باعث پدید آمدن مشکلاتی شد که فرمانروایان در جریان تبدیل یک جامعهٔ قومی قبیله‌ای به یک حکومت مدرن، با آن مواجه هستند.

سلسلهٔ دورانی در حالی به پایان رسید که ظاهر شاه‌را ، که از سال ۱۹۳۳ حکومت می‌کرد، پسر عمو و برادر زنش سردار محمد داوود خلع و به رم تبعید کرد. حکومت جمهوری در افغانستان برقرار گردید و داوود به عنوان رئیس جمهور حاکم شد. داوود برای شکست دادن نهضت بنیادگرای نوظهور اسلامی، از حمایت افسران چپ گرای ارتش و حزب شهری کوچک پرچم که ببرک کارمل آن را رهبری می‌کرد، برخوردار بود. رهبران این نهضت بنیادگرا در ۱۹۷۵ به پیشاور گریختند و نخست وزیر پاکستان ذوالفقار علی بوتو برای ادامهٔ مخالفت با داوود آنها را پشتیبانی می‌کرد. این رهبران گلبدین حکمت‌یار، برهان‌الدین ربانی> و احمدشاه >مسعود بودند که بعدها مجاهدین را رهبری کردند.

داوود برای کسب کمک و در تلاش برای امروزی کردن ساختار کشور به روسیه رو آورد. از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۸ روسیه جمعاً ۱٫۲۶ میلیارد دلار به عنوان کمک اقتصادی و ۱٫۲۵ میلیارد دلار برای کمک نظامی به افغانستان در زمانی که روس‌ها افغانستان را در اوج جنگ سرد تحت نفوذ خود در آوردند، پرداخت کرد. در همین دوران ایالات متحدهٔ امریکا جمعاً ۵۳۳ میلیون دلار به افغانستان اختصاص داد که بیشتر آن در دههٔ ۱۹۵۰، بعد از اینکه واشنگتن نفوذ خود را در افغانستان از دست داد، پرداخت گردید.

زمانی که داوود قدرت خود را گسترش می‌داد، افغانستان مبدل به کشوری با درآمد ثابت شد که ۴۰ درصد درآمدش از خارج تأمین می‌شد. داوود همانند نیاکان سلطنتی خود در ساختن تشکیلات شکست خورد. در عوض یک سازمان اداری بی‌سر و سامان در رأس جامعه قرار گرفت که از مرکز اداره می‌شد و در حد بسیار کمی از مردم نشأت گرفته بود. صرفاً عمدتاً در حد کاندیدایی لویا جرگهٔ امروزی.[۶]

۵ سال بعد در آوریل سال ۱۹۷۸ طرفداران مارکسیست در ارتش، که در روسیه تعلیم دیده بودند و بعضی از آنان برای قدرت گرفتن داوود در ۱۹۷۳ به او کمک کرده بودند، در یک کودتای خونین نظامی او را سرنگون کردند. داوود، خانواده و محافظان ریاست جمهوری وی همگی قتل عام شدند. اما کمونیست‌ها به تلخی به جناح خلق (توده‌ها) و پرچم تقسیم شدند و عدم شناخت کافی آنها از پیچیدگی جامعهٔ قبیله‌ای افغانستان منجر به شورش گسترده در روستاها بر علیه آنها شد. زمانی که روحانیون و خان‌ها بر علیه کافران کمونیست اعلان جهاد دادند، نخبگان کمونیست حاکم، خود در کشتار بی‌رحمانهٔ یکدیگر گرفتار شده بودند. اولین رئیس جمهور کمونیست خلق نور محمد ترکی کشته شد. این در حالی بود که جانشین وی حفیظ الله امین نیز زمانی که ارتش روسیه در دسامبر ۱۹۷۹ به افغانستان حمله کرد و رهبر حزب پرچم ببرک کارمل را به عنوان رئیس جمهور انتخاب نمود، به قتل رسید.

به فاصلهٔ چند ماه غم‌انگیز کوتاه، افغانستان تبدیل به منجنیقی در مرکز جنگ سرد، بین روسیه و امریکا شد. مجاهدین افغان تبدیل به نیرویی تحت حمایت امریکا بر علیه نیروهای رسمی شدند. اما برای افغانستان حملهٔ شوروی تلاش دیگری از سوی نیروهای خارجی تلقی می‌شد برای مطیع کردن آنها و جایگزینی ایدئولوژی و نظام اجتماعی بیگانه با مذهب پرافتخار و نظام جامعهٔ

آنها. زمانی که امریکا، چین و کشورهای عرب پول و کمک‌های تسلیحاتی به مجاهدین دادند، جهاد جنبش خاصی به خود گرفت. در خارج از این کشمکش، که باعث هدر رفتن زندگی ۱٫۵ میلیون افغانی شد و با خروج نظامیان روسیه در ۱۹۸۹ از افغانستان پایان یافت، دومین نسل مجاهدین پدیدار شدند که خود را طالبان (طلبه‌های اسلام) نامیدند.

پی‌نوشت‌ها

1- Huntington, Samuel P, *The Clash of Civilizations and The Remaking of the new World order*, Simon and Shuter, New York 1966.

2- Verrier, Antony, *Francis Younghusband and the Great Game*. Jonathan Cape, London 1991.

3- Pob, Marco, *The Travels of Marce Pob*, Dell Publishing, New York 1961.

4- *Babur-Nama*, translated by Nette Beveridge Sang-e-Meel Publication, Lahore 1979.

5- Noelle, Christine, *State and Tibe in Nineteenth Century Afghanistan,* Curzon Press, London 1997.

6- Rubin, Barnett, 'Afghanistan the forgotten Crisis', *Refugee Survey Quarterly*, Vol 15, No 2, UNHCR 1996.

بخش اول

تاریخ نهضت طالبان

۱

قندهار ۱۹۹۴:
منشأ طالبان

فرماندار طالبان در قندهار، ملا محمد حسن رحمانی، یک عادت عصبی دارد: میز مقابل خود را با پای سالمش به سوی خود می‌کشد. تا زمانی که مذاکرات با او تمام شد، میز چوبی را دوازده بار به سوی صندلی‌اش کشید. این حرکات عصبی در حسن به احتمال زیاد یک نیاز روانی است که به او، این حس را می‌دهد که هنوز یک پای سالم دارد، یا شاید با در حرکت نگه داشتن پایش، فقط در حال ورزش کردن است.

پای دیگر حسن همانند پای جان سیلور[۱]، دزد دریایی در جزیره گنج[۲] یک کندهٔ درخت چوبی است که مدت‌ها پیش روغن کاری شده و طول آن را خراشیدگی‌هایی پوشانده و تکه‌هایی از چوب آن کنده شده است. شکی نیست که در طی کردن زمین سنگلاخ اطراف دفترش مشکلات زیادی دارد. حسن یکی از قدیمی‌ترین رهبران طالبان است که بیش از ۴۰ سال دارد و یکی از معدود کسانی است که با نظامیان روسیه جنگیده و یکی از بانیان طالبان محسوب می‌شود. او در نهضت طالبان، فرد شماره دو نسبت به دوستش ملاعمر است.

---

1. John Silver　　2. Robert Lauist Stevenson

حسن در سال ۱۹۸۹ در جبههٔ قندهار، درست قبل از این‌که نظامیان روسی شروع به عقب‌نشینی از افغانستان بکنند، پای خود را از دست داد. با وجود اندام‌های مصنوعی جدیدی که آژانس‌های کمک رسانی بین‌المللی به میلیون‌ها معلول در کشور افغانستان می‌دهند، حسن اظهار کرده که پای مصنوعی چوبی خود را ترجیح می‌دهد. او همچنین نوک یکی از انگشتان دست خود را بر اثر انفجار یک نارنجک از دست داده است. رهبران طالبان می‌توانند به داشتن بیشترین افراد دارای نقص عضو در جهان امروز مباهات کنند. ملاقات کنندگان نمی‌دانند که چگونه نسبت به این مسئله واکنش نشان دهند، بخندند یا گریه کنند. ملاعمر در سال ۱۹۸۹ زمانی که راکتی در نزدیکی او منفجر شد، چشم راست خود را از دست داد. نورالدین ترابی، وزیر دادگستری و محمد غوث وزیر امور خارجهٔ سابق افغانستان نیز یک چشمی هستند. شهردار کابل، عبدالمجید یک پا و دو انگشت خود را از دست داده است. رهبران دیگر، حتی فرماندهان نظامی، نقص عضوهای مشابهی دارند.

زخم‌های طالبان یادآور همیشگی جنگ‌های ۲۰ ساله‌ای است که بیش از ۱٫۵ میلیون نفر کشته بر جا گذاشته و کشور را تخریب کرده است. اتحاد جماهیر شوروی فقط در یک سال مبلغ ۵ میلیارد دلار یا کلاً ۴۵ میلیارد دلار برای از پای در آوردن مجاهدین به افغانستان سرازیر کرد، ولی در نهایت شکست خورد. ایالات متحده، بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲، در حدود ۴ الی ۵ میلیارد دلار به مجاهدین کمک کرد. کمک‌های مالی امریکا با کمک‌های مالی عربستان سعودی برابر بود و آنها با پشتیبانی دیگر کشورهای اروپایی و اسلامی، در جمع حدود ۱۰ میلیارد دلار به مجاهدین پرداخت کردند.[1] بیشتر این کمک‌ها به صورت سلاح‌های مرگ آور امروزی به کشاورزان ساده‌ای داده می‌شد که آنها نیز از این سلاح‌ها برای هدف‌های مخرب استفاده می‌کردند.

زخم‌های ناشی از جنگ، بر رهبران طـالبان، بـه صـورت یک نـوع جـنگ خونین و وحشیانه انعکاس یافت که در دههٔ ۱۹۸۰ داخل و اطراف قندهار را فرا گرفت. پشتون‌های دورانی ساکن در جنوب و قندهار، از مرکز جاسوسی امریکا (CIA) و کانال‌های ارتباطی کمک رسـانی غـرب کـه اسـلحه، کـمک مـالی و امکانات لجستیکی مانند تجهیزات دارویی برای مـجاهدین تأمـین مـی‌کردند. نسبت به پشتون‌های قیلزایی در شرق کشور و اطراف کابل، کمک‌های کم‌تری را دریافت می‌کردند. این کمک را سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) توزیع می‌کرد که مایل بود با قندهار مانند یک پساب رفتار کند و دورانی‌ها را در شک نگه دارد. در نتیجه نزدیک‌ترین محل برای دریافت امکانات دارویی برای مجاهدین زخمی قندهاری، فقط با شتر سواری دو روزهٔ استخوان خورد کن، در آن سوی مرز تا کویته در پاکستان ممکن بود. حتی هم اکنون کمک‌های اولیه در میان طالبان نادر است. دکترها بسیار کم‌اند و جراحی در خط مقدم جبهه وجود ندارد. کمابیش تنها کاروان پزشکی در این کشور در بیمارستان‌های کمیتهٔ بین المللی صـلیب سرخ (ICRC) مستقر هستند.

در دسامبر ۱۹۷۹ من به طور اتفاقی در قـندهار بـودم و اولیـن تـانک‌های روسیه را که وارد افغانستان شدند، دیدم. سـربازان نـوجوان روسـی دو روز از جمهوری ترکمنستان روسیه در آسیای مرکزی به هرات و سپس به قندهار در طول بزرگراه همواری که روس‌ها خود در دههٔ ۱۹۶۰ ساخته بـودند، رانـندگی کرده بـودند. بسـیاری از آنـها سـربازان مـنطقهٔ آسـیای مـرکزی بـودند. آنـها از تانک‌هایشان بیرون آمدند، گرد و غبار لباس‌هایشان را گرفتند و برای نـوشیدن یک فنجان چای سبز بدون شکر، که نوشیدنی اصلی در افـغانستان و آسـیای مرکزی است، آهسته به سوی نزدیک‌ترین دکان چای فروشی رفتند. افغان‌ها در بازار ایستاده و به آنها خیره شده بودند. در ۲۷ دسامبر نیروهای ویژهٔ روسیه به

کاخ ریاست جمهوری حفیظ الله امین در کابل حمله کرده، او را کشتند. کابل را اشغال و ببرک کارمل را به ریاست جمهوری، منصوب کردند.

مقاومت در اطراف قندهار، در آغاز بر شبکهٔ قومی درانی‌ها استوار بود. در قندهار نبرد بر علیه روس‌ها یک جهاد طایفه‌ای بود که رؤسای قبیله‌ای و علما آن را رهبری می‌کردند و یک جهاد ایدئولوژیک تحت رهبری اسلامیون محسوب نمی‌شد. در پیشاور هفت حزب مجاهدین وجود داشت که پاکستان آنها را به رسمیت شناخته بود. و سهمی از کمک‌های کانال ارتباطی سیا CIA را دریافت می‌کردند. جالب این‌که هیچ یک از هفت حزب را پشتون‌های درانی رهبری نمی‌کردند. در قندهار تمام هفت حزب طرفدار داشتند، اما بیشترین احزاب مردمی در جنوب، احزابی بودند که بر همبستگی طایفه‌ای بنیان نهاده شده بودند؛ همانند نهضت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد بنی محمدی و حزب اسلامی که توسط مولوی یونس خالص آن را رهبری می‌کرد. قبل از جنگ سرد هر دو رهبر در کمربند پشتون مشهور بودند و مدارس مذهبی خود را اداره می‌کردند.

برای فرماندهان در حزب جنوب، وفاداری، بر این امر تکیه داشت که رهبران پیشاور پول و تسلیحات تهیه کنند. ملاعمر به حزب اسلامی خالص پیوست در حالی که ملا حسن به حرکت پیوسته و اظهار می‌داشت: «من عُمر را به خوبی می‌شناسم اما ما در جبهه‌های مختلف و در گروه‌های مختلف و گاهی در کنار هم می‌جنگیم».[۲] همچنین جبههٔ ملی اسلامی که پیر سید احمد گیلانی آن را رهبری می‌کرد طرفدار بازگشت ظاهر شاه، پادشاه سابق درانی، برای رهبری مقاومت افغان بود. حرکتی که به شدت با مخالفت پاکستان و امریکا رو به رو بود. پادشاه سابق در رم زندگی می‌کرد و در بین قندهاری‌ها که امیدوار بودند بازگشت او تأکید بر نقش رهبری طوایف درانی باشد، هنوز محبوب بود.

تناقض‌ها در میان رهبری مجاهدین پشتون در زمانی که آتش جنگ بالا گرفت، موجب تضعیف پشتون‌ها شد. علما عقاید تاریخی سال‌های آغازین تاریخ اسلام را ارج می‌نهادند و به ندرت با ساختارهای سنتی قبیله‌ای افغان همانند جرگه مخالفت می‌کردند. آنها همچنین نسبت به اقلیت‌های قومی انعطاف پذیرتر بودند. اسلامیون ساختار طایفه‌ای را تحقیر می‌کردند و یک ایدئولوژی سیاسی افراطی را برای به وجود آوردن یک انقلاب اسلامی در افغانستان دنبال نمودند. آنها انحصار طلب بودند و اقلیت‌ها را نسبت به خود بدگمان کردند.

بدین ترتیب حزب حرکت، هیچ ساختار منسجم حزبی نداشت و تنها اتحادی سست بین فرماندهان و رؤسای طایفه‌ای بود که بیشتر آنها تنها تحصیلات ابتدایی مدرسه‌ای داشتند. از طرف دیگر حزب اسلامی گلبدین حکمت‌یار یک سازمان سیاسی عالی متمرکز و سرّی را بنا کرد که افراد آن از پشتون‌های شهری تحصیل کرده بودند. قبل از جنگ، اسلامیون به ندرت پایگاهی در جامعهٔ افغان داشتند، اما با پول و تسلیحات کانال‌های ارتباطی سیا و پشتیبانی پاکستان، آنها دارای پایگاهی منسجم در جامعهٔ افغان شدند و نفوذ فوق العاده‌ای برای خود به هم زدند. سنت گرایان و اسلامیون بی‌رحمانه با یکدیگر جنگیدند. بنابراین در ۱۹۹۴ رهبری سنتی عملاً در قندهار از میان رفت و سرزمین در دست موج جدید اسلامیون افراطی‌تر ـ طالبان ـ رها شد.

عامل تعیین کنندهٔ نبرد برای قندهار، تاریخچه ویژهٔ خود قندهار است. قندهار دومین شهر بزرگ افغانستان است که قبل از جنگ در سال ۱۹۷۹ در حدود ۲۵۰ هزار نفر جمعیت داشت که امروز به دو برابر رسیده است. این شهر قدیمی از ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح مسکونی شده است و تنها در ۳۵ مایلی

موندیگاک[1] قرار دارد، که دهکده‌ای است از دوران برنز در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، که زمانی قسمتی از تمدن درهٔ سند بوده است. قندهاری‌ها همواره تاجران برجسته‌ای بوده‌اند؛ چراکه شهر محل تقاطع مسیرهای تجاری کهن بوده است. چنانچه از سمت مشرق از بولان[2] به دریای عرب و هندوستان و از سمت مغرب به هرات و ایران می‌رسد. شهر نقطهٔ اصلی تلاقی برای تجارت، هنر و صنایع دستی بین ایران و هند بود و بازارهای فراوان شهر، قرن‌ها مشهور بود.

شهر جدید نسبت به زمانی که در سال ۱۷۶۱ احمدشاه دورانی، مؤسس سلسلهٔ دورانی، قسمت‌های وسیعی از آن را آباد کرد، کمی تغییر کرده است. این حقیقت که دورانی‌های اهل قندهار در صدد ایجاد حکومت افغان بودند، و به مدت ۳۰۰ سال بر آن حکومت کردند، به قندهاری‌ها منزلت ویژه‌ای در بین پشتون‌ها داد. به عنوان یک امتیاز نسبت به وطن خودی، پادشاهان کابل، اهالی قندهار را از تأمین نیروی انسانی برای ارتش معاف کردند. مقبرهٔ شاه احمد در بازار مرکزی قرار دارد و هنوز هزاران افغانی برای دعا و ادای احترام به بنیان گذار ملت به آنجا می‌روند.

کنار آرامگاه او زیارتگاه عبای حضرت محمد پیامبر (ص) وجود دارد که یکی از مقدس‌ترین مکان‌های زیارتی در افغانستان است. عبای پیامبر به ندرت هر چند وقت یک بار نشان داده شده است؛ مانند زمانی که پادشاه امین الله در ۱۹۲۹ سعی در گردهم آوردن طوایف داشت و یک بار نیز در زمانی که وبا در ۱۹۳۵ شهر را فراگرفت.[3] در سال ۱۹۹۶ ملاعمر برای مشروع نمودن نقش خود به عنوان رهبر و کسی که خداوند برای رهبری مردم افغان مقدر کرده است، عبا را بیرون آورد و آن را به جمعیت انبوهی از طالبان نشان داد؛ که از آن پس او را

---

1. Mundigak 2. Bolan

امیرالمؤمنین یا رهبر مؤمنین نامیدند.

علاوه بر این، شهرت قندهار در سراسر منطقه به واسطهٔ باغ‌های میوهٔ آن است. قندهار یک شهر آباد است که در بیابان قرار گرفته و گرمای تابستان آن غیر قابل تحمل است، اما اطراف شهر پر شاخ و برگ با زمین‌های سرسبز است و باغ‌های میوهٔ سایه افکنِ انگور، خربزه، شاتوت، انجیر، هلو و انار آن در سراسر هند و ایران مشهور است. انارهای قندهار نسخه‌های خطی ایرانی را در هزاران سال پیش مزین کرده و در طی قرن گذشته بر سر میز فرماندار کل بریتانیایی هند در دهلی سرو می‌شد. کامیون‌های حمل و نقل شهر که پشتیبانان اصلی مالی طالبان و جلودار آنها در تسخیر کشور بودند، در قرن اخیر تجارت خود را با حمل میوهٔ قندهار به دهلی و کلکته آغاز کردند.

باغ‌های میوه با سیستم آبیاری خوب و کاملی تا قبل از جنگ آبیاری می‌شد، اما از زمانی که روس‌ها و مجاهدین به شدت زمین‌ها را مین گذاری کردند و جمعیت روستایی به پاکستان گریختند، باغ‌ها متروکه شد. قندهار شهری است که بیشتر از سایر نقاط جهان در آن مین گذاری شده است. از سوی دیگر، چشم انداز صاف، باغ‌های میوه و کانال‌های آب برای مجاهدین پناهگاهی را فراهم نمود که آنها را قادر ساخت به سرعت کنترل نواحی حومهٔ شهر را در دست گیرند و پادگان روس‌ها را در شهر به انزوا بکشانند. روس‌ها با قطع هزاران درخت و تخریب سیستم آبیاری این کار آنها را تلافی کردند. زمانی که پناهندگان بعد از ۱۹۹۰ در صدد بازگشت به باغ‌های ویران شدهٔ خود بودند، برای تأمین زندگی خود دست به پرورش خشخاش تریاک زدند که بعدها تبدیل به منبع درآمد سرشاری برای طالبان شد.

با عقب نشینی شوروی در ۱۹۸۹ یک نبرد طولانی بر علیه رژیم نجیب‌الله دنبال می‌شد تا زمانی که حکومت او در سال ۱۹۹۲ سقوط کرد و مجاهدین،

کابل را تسخیر کردند. بیشتر جنگ داخلی بعدی افغانستان بدین علت بر پا شد که کابل به دست احزاب مسلح و ستیزه جوی پشتون که مقرشان در پیشاور بود نیفتد، بلکه در دست نیروهای تاجیکیِ سازمان یافته‌تر و متحدتر برهان‌الدین ربانی و فرمانده ارتش وی احمدشاه مسعود و در دست نیروهای ازبک شمالی تحت نظر ژنرال رشید دوستُم> قرار گیرد و این امر یک ضربهٔ روانی ویرانگر بود؛ زیرا برای اولین بار بعد از ۳۰۰ سال، پشتون‌ها کنترل پایتخت را از دست دادند. جنگ داخلی تقریباً بلافاصله در زمانی آغاز شد که حکمت‌یار سعی داشت پشتون‌ها را تجدید قوا کند و با محاصرهٔ کابل شهر را بی‌رحمانه به گلولهٔ توپ بست.

افغانستان، قبل از این که طالبان در اواخر ۱۹۹۴ به صحنه بیایند، در آستانهٔ تجزیهٔ قرار گرفته بود. کشور به عنوان ملک خصوصی بین سران جنگ تقسیم شده بود و تمام سرانی که جنگیده بودند، تغییر موقعیت داده، در آرایش‌های نظامی جدید و گروه‌های سر در گمِ خیانت و کشت و کشتار دوباره می‌جنگیدند. به طور عمده، دولت تاجیک رییس جمهور برهان‌الدین ربانی، کابل، محدوده‌های آن و شمال شرقی کشور را کنترل می‌کرد. در حالی که سه استان غرب را با مرکزیت هرات اسماعیل خان اداره می‌کرد، در شرق در مرز پاکستان، سه استان پشتون تحت سلطهٔ مستقل شورای فرماندهان مجاهدین مستقر در جلال آباد بود و ناحیهٔ کوچکی در جنوب و شرق کابل را گلبدین حکمت‌یار کنترل می‌کرد.

در شمال، فرمانده ازبک، ژنرال رشید دوستُم، شش استان را تحت کنترل خود نگه داشت و در ژانویهٔ ۱۹۹۴ اتحاد خود را با حکومت ربانی قطع و برای حمله به کابل به حکمت‌یار پیوست. در افغانستان مرکزی، هَزاره‌ها، استان بامیان را در دست داشتند و افغانستان جنوبی و قندهار بین سران جنگی مجاهدینِ ردهٔ

پایین و راهزنان تقسیم شده بود که به دلخواه خود مردم را غارت می‌کردند. با ساختار طایفه‌ای و اقتصاد ویران، هیچ توافقی در مورد رهبری پشتون‌ها وجود نداشت، پاکستان علاقه‌ای به کمک نظامی به دورانی‌ها همانند کمکی که به حکمت‌یار می‌کرد، نداشت و پشتون‌ها در جنوب در جنگ با یکدیگر بودند.

آژانس‌های بین‌المللی کمک رسانی از کارگران قندهار وحشت داشتند، زیرا شهر، خود، به وسیلهٔ گروه‌های مبارز تقسیم شده بود. رهبران آنها برای به دست آوردن پول همه چیز را به بازرگانان پاکستانی فروختند. آنها سیم‌ها و دکل‌های تلفن را لخت کردند، درختان میوه را قطع کردند، کارخانه‌ها، ماشین‌آلات و حتی غلتک‌های راه سازی را به اوراق چی‌ها فروختند. سران جنگی خانه‌ها و مزارع را تصرف کرده، صاحبان آنها را بیرون انداخته و همگی را به حمایت کنندگان خود تسلیم نمودند. فرماندهان به دلخواه از مردم سوء استفاده می‌کردند. آنها دختران و پسران جوان را برای امیال جنسی خود می‌دزدیدند، بازرگانان را در بازار غارت می‌کردند، در خیابان‌ها می‌جنگیدند و زد و خورد می‌کردند. در عوضِ بازگشتِ پناهندگان از پاکستان، موج تازه‌ای از پناهندگان شروع به ترک قندهار به سمت کویته نمودند.

برای مافیای ثروتمند حمل و نقل و کامیون داران مستقر در کویته و قندهار، موقعیتی غیر قابل گذشت برای تجارت پدید آمد. در ۱۹۹۳ که در مسیر کوتاه ۱۳۰ مایلی جادهٔ کویته به قندهار سفر می‌کردم دست کم ۲۰ گروه مختلف ما را متوقف کردند که در عرض جاده زنجیرهایی قرار داده بودند و برای اجازهٔ عبور باج می‌گرفتند. مافیای حمل و نقل که سعی داشتند برای قاچاق کالا بین کویته و ایران و، در این اواخر کشور مستقل تاجیکستان، جاده‌ها را باز کنند، تجارت را امری غیر ممکن یافتند.

برای آن دسته از مجاهدین که با رژیم نجیب‌الله جنگیده و سپس به وطن

خود رفته بودند و یا به ادامهٔ تحصیلات خود در مدارس کویته و قندهار پرداختند، موقعیت به ویژه آزار دهنده بود. ملا حسن اظهار می‌داشت: «ما همگی یکدیگر را می‌شناختیم ـ ملاعمر، غوث، محمد ربانی (که هیچ نسبت خویشاوندی با رییس جمهور ربانی نداشت) و خودم ـ زیرا ما همگی در اصل اهل استان ارزگان بودیم و در کنار یکدیگر جنگیده بودیم. من به کویته رفت و آمد می‌کردم و در آنجا به مدرسه می‌رفتم، اما هر گاه ما به یکدیگر می‌رسیدیم در مورد معضل وحشتناک مردمانی که زیر نظر این راهزنان زندگی می‌کردند، صحبت می‌کردیم. ما افرادی با عقاید شبیه به هم بودیم و یکدیگر را به خوبی درک می‌کردیم».

و حسن ادامه داد: «بنابراین رسیدن به یک تصمیم مشترک برای انجام کاری در این موارد بسیار آسان بود».

ملا محمد غوث وزیر امور خارجهٔ یک چشم طالبان مطلبی بسیار شبیه به این گفته را ایراد نمود: «ما به مدت طولانی می‌نشستیم تا بحث کنیم که چگونه این وضع وحشتناک را تغییر دهیم. قبل از این‌که آغاز کنیم تنها عقاید مبهمی داشتیم که چه کاری باید انجام بدهیم و فکر می‌کردیم که شکست می‌خوریم ولی باور داشتیم که به دستور خداوند عمل می‌کنیم. ما بسیار پیشرفت کردیم زیرا خداوند به ما کمک کرد».[۴]

گروه‌های دیگر مجاهدین در جنوب نیز دربارهٔ مشکلات مشابهی بحث می‌کردند. بسیاری از مردم در جستجوی راه حلی بودند. ملا محمد عباس که قرار بود وزیر بهداشت شود، اظهار داشت: «من اهل استان زابل (در ۸۵ مایلی شمال قندهار) هستم و به مدرسه پیوسته بودم، اما موقعیت چنان بد شد که ما از تحصیلاتمان باز ماندیم و با گروهی از دوستان تمام وقتمان را صرف بحث در این مورد می‌کردیم که چه باید انجام بدهیم و چه چیزی مورد نیاز است که انجام

بشود».

رهبری قدیمی مجاهد در برقراری صلح به کلی شکست خورده بود. بنابراین من با گروهی از دوستان برای شرکت در شورایی که اسماعیل خان تشکیل داده بود به اطراف هرات رفتم، ولی آن شورا موفق به ارائهٔ راه حلی نشد و اوضاع رو به وخامت می‌رفت. بنابراین ما برای مذاکره با ملاعمر به قندهار رفته و به او پیوستیم.

پس از بحث بسیار، این گروه ذینفع و در عین حال منشعب شده، برنامه‌ای برای کار مشخص کرد که هنوز به عنوان اهداف اظهار شدهٔ طالبان باقی مانده است: اعادهٔ صلح، خلع سلاح جمیعت، اجرای قانون شریعت و دفاع از صداقت و منش اسلامی افغانستان.

از آنجایی که بیشتر طلبه‌ها به صورت نیمه وقت یا تمام وقت در مدارس بودند. نامی که این گروه برای خود انتخاب کردند، طبیعی بود. طلبه یک دانش‌آموز اسلامی است که در جستجوی دانش است، در مقایسه با ملاکه به یاد دهی علم می‌پردازد. با انتخاب چنین نامی، طالبان (جمع طلبه) خود را از سیاست حزب مجاهدین دور کردند و نشان دادند به جای آن‌که در صدد به دست‌گیری قدرت باشند، در واقع نهضتی برای پاکسازی جامعه هستند.

تمام کسانی که اطراف ملاعمر جمع شده بودند فرزندان جهاد بودند ولی به دلیل چند دستگی و اقدامات جنایتکارانهٔ رهبران سابقاً آرمان‌گرای مجاهدین، به شدت سرخورده شده بودند. آنها خود را پاکسازان و تصفیه کنندگان جنگ پارتیزانی که به انحراف کشیده شده بود، سیستم اجتماعی که به جهت خلاف رفته بود و راه اسلامی زندگی که با فساد و افراط همساز شده بود، می‌دیدند. بیشتر آنها در اردوگاه‌های آوارگان پاکستانی متولد شده بودند. در مدارس پاکستانی تحصیل کرده بودند و مهارت‌های جنگی خود را از احزاب مجاهدین

مستقر در پاکستان آموخته بودند. از این رو افراد جوان طالبان، کشور یا تاریخ خود را به ندرت می‌شناختند ولی از طریق مدارس خود مطالبی دربارهٔ جامعهٔ اسلامی ایده‌آلی آموخته بودند که به وسیلهٔ پیامبر (ص) در ۱۴۰۰ سال پیش به وجود آمد و این چیزی بود که آنها می‌خواستند پیاده کنند.

بعضی از افراد طالبان اظهار می‌کنند که ملاعمر نه به دلیل توانایی سیاسی یا نظامی، بلکه به دلیل اعتقاد راسخ و تزلزل ناپذیرش به اسلام به عنوان رهبر آنها انتخاب شده است. دیگران می‌گویند که او را خداوند انتخاب کرده است. ملا ـ حسن می‌گوید: «ما ملاعمر را برای رهبری این نهضت انتخاب کردیم. او از میان افراد هم سطح خود بهترین است و برای این‌که ما را رهبری کند بـه او قـدرت دادیم و او به ما قدرت و اختیار داده است که مشکلات مردم را حل کنیم».

عمر خود توضیح ساده‌ای به روزنامه نگار پاکستانی، رحیم الله یوسف زای داد: «ما برای رسیدن به اهداف جهاد افغان مسلح شدیم و مردمان خود را از رنج کشیدن بیشتر از گروه معروف به مجاهدین نجات دادیم. ما کاملاً به پروردگار مطلق معتقدیم. ما هرگز خدا را فراموش نکردیم. او می‌تواند به ما پیروزی اعطا کند یا ما را در شکست غوطه ور نماید».[۵]

هیچ رهبری در دنیای امروز همانند ملاعمر تا این اندازه محرمانه و مرموز نبوده است. او ۳۹ سال دارد و هرگز کسی از او عکس نگرفته یـا مـلاقاتی بـا دیپلمات‌ها و خبرنگاران غربی نداشته است. اولیـن مـلاقات وی بـا یکـی از دیپلمات‌های سازمان ملل در اکتبر ۱۹۹۸ یعنی چهار سال پس از ظهور طالبان انجام پذیرفت. زمانی که او با نمایندهٔ مخصوص سازمان ملل برای افـغانستان اخضر ابراهیمی ملاقات کرد، طالبان با احتمال حملهٔ ویرانگـر ایـران مـواجـه بودند. عمر در قندهار زندگی می‌کند و از پایتخت کابل دو بار و به مدت کوتاه دیدن کرده است. کنار هم قرار دادن حقایق آشکار زندگی وی تبدیل به یک حرفهٔ

تمام وقت برای بیشتر افغان‌ها و دیپلمات‌های خارجی شده است.

عمر در حدود ۱۹۵۹ در دهکده نوده در نزدیکی قندهار، در یک خانوادهٔ فقیر به دنیا آمد. آنها کشاورزان بی‌زمین از اعضای طایفهٔ هوتک، شاخه قیلزایی پشتون‌ها بودند. رییس طایفهٔ هوتکی، میرویس، اصفهان راکه یکی از شهرهای ایران است، در سال ۱۷۲۱ تسخیر کرد و اولین امپراطوری قیلزای افغان را در ایران تأسیس کرد که به سرعت با حکومت احمدشاه دورانی جایگزین شد. عمر شهرت اجتماعی و طایفه‌ای نداشت و بزرگان قندهار اظهار می‌دارند که هرگز از خانوادهٔ او چیزی نشنیده‌اند. طی جهاد در دههٔ ۱۹۸۰، خانوادهٔ او به تارینکوت[۱] در استان اُرزگان[۲] رفتند که یکی از عقب مانده‌ترین و دست نیافتنی‌ترین مناطق کشور است؛ جایی که ارتش روسیه به ندرت به آنجا راه یافت. پدرش زمانی که عمر مرد جوانی بود فوت کرد و وظیفهٔ نگهداری مادر و خانواده‌اش بر عهدهٔ او قرار گرفت.

او برای پیدا کردن کار به دهکدهٔ سینگسار[۳] در منطقهٔ میوند[۴] در استان قندهار رفت. در آنجا او روحانی دهکده شد و مدرسهٔ کوچکی باز کرد. تحصیلات وی در مدرسه‌های قندهار دو بار متوقف گردید. یک‌بار با حملهٔ روسیه و سپس با به وجود آمدن طالبان[۶]. عمر به حزب اسلامی خالص پیوست و زیر نظر فرمانده نیک محمد بر علیه رژیم نجیب‌الله بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ جنگید. چهار بار زخمی شد که یک‌بار چشم راست او مجروح و از این چشم نابینا شد.

با وجود موفقیت طالبان، سینگسار هنوز مانند سایر دهکده‌های پشتون‌هاست. خانه‌هایی ساخته شده از آجر گلی یا پوششی از کاه گل در پشت

---

1. Tarinkot   2. Urozgan   3. Sigesar
4. Mewand

حصاری از دیوارهای بلند، که چهرهٔ تدافعی سنتی خانه‌های پشتون است. کوچه‌های خاکی باریک که زمانی که باران می‌بارد تبدیل به حمام گِل می‌شود، خانه‌های دهکده را به هم متصل می‌کند. مدرسهٔ عمر که هنوز در حال فعالیت است یک کلبه کوچک گِلی، با زمینی کثیف است و بر روی زمین آن برای خواب پسران تشک‌هایی پهن شده است. عمر سه زن دارد که در دهکده زندگی می‌کنند و به شدت خود را می‌پوشانند. در حالی که زن اول و سوم او اهل اُرزگان هستند، همسر دوم نوجوان او گلچانا که با او در ۱۹۹۵ ازدواج کرد، اهل سینگسار است. او ۵ فرزند دارد که در مدرسهٔ خودش مشغول تحصیل هستند.[۷]

ملاعمر مردی بلند قد، خوش اندام با ریش سیاه بلند است و عمامهٔ مشکی به سر دارد. عمر مزاح زیرکانه و شوخ طبعی کنایه‌آمیزی دارد. او از افراد بیگانه، به خصوص خارجی‌ها، بسیار خجالت می‌کشد ولی برای طالبان همیشه در دسترس است. وقتی نهضت آغاز شد، او نماز جمعه را در مسجد جامع قندهار به جا می‌آورد و با مردم می‌آمیخت اما بعدها او بیشتر به یک فردگوشه‌گیر مبدل شد و به ندرت از عمارت اداری خود در قندهار ـ محل زندگی‌اش ـ خارج می‌شود. اکنون به ندرت به دهکدهٔ خود مراجعت می‌کند و زمانی هم که به آنجا می‌رود همیشه او را یک دوجین محافظ در جیپ‌های ژاپنی دولوکس با شیشه‌های مشکی همراهی می‌کنند.

عمر در جلسات شورا بسیار کم صحبت می‌کند و به نظرات دیگران گوش فرا می‌دهد. کم رویی او، او را در نظر عامه سخنور ضعیفی نشان داده است و باوجود اسطوره ای که اکنون او را احاطه کرده است، جذبه و گیرایی کمی دارد. او در تمام طول روز، کارش را از دفتر کوچک خود در عمارت اداری رهبری می‌کند. در ابتدا عادت داشت در کنار طالبان بر روی زمین سیمانی بنشیند، اما اکنون او بر روی تخت می‌نشیند در حالی که دیگران بر روی زمین می‌نشینند و

این حرکتی است که بر مقام او به عنوان رهبر تأکید مـی‌نماید. او مـنشی‌های متعددی دارد که از مکالمات وی بـا فـرماندهان، سـربازان مـعمولی، عـلما و دادخواهان یادداشت بر می‌دارند و همیشه صدای ترق و تروق بی‌سیم تلگراف فرماندهان که از سراسر کشور با او در ارتباط هستند، شنیده می‌شود.

کار او شامل بحث مفصل و مذاکراتی است که با صدور قبض‌های رسید یا تکه‌های کاغذ پایان می‌یابد که بر روی آن دستورالعمل‌هایی مبنی بر اجازه به فرماندهان برای حمله نوشته می‌شود، به فـرماندار طـالبان دسـتور کـمک بـه شاکیان یا به میانجیان سازمان می‌دهد. ارتباط رسـمی بـا سـفارت خـانه‌های خارجی در اسلام آباد اغلب با ندای مشاوران پاکستانی انجام می‌پذیرد.

در روزهای اولیهٔ نهضت، من اوراقی را شامل نوشته‌هایی بر روی جعبه‌های سیگار یا کاغذهای بسته‌بندی، جمع‌آوری می‌کردم که به من اجازه مسافرت از شهری به شهر دیگر را می‌داد. اکنون بسته‌های کاغذ ثابتی مورد اسـتفاده قـرار می‌گیرد. در کنار عمر چمدان حلبی مانندی است که دسته‌های پول افغانی را به طور بلاعوض به فرماندهان و شاکیان تنگدست می‌دهد. بـا بـه دست آوردن موفقیت، چمدان‌هایی دیگری نیز اضافه شد که در آن دلارهای امریکایی بود. این چمدان‌های حلبی خزانهٔ نهضت طالبان هستند.

در جلسات مهم، ملا وکیل احمد، فرد مورد اطمینان عمر و سخنگوی او، اغلب در کنار اوست. وکیل طلبهٔ جوانی از قبیلهٔ کاکار است که زیر نظر ملاعمر تحصیل کرد. ابتدا به عنوان همراه و سپس راننده، آشپز، مـترجـم و یـادداشت کننده، کار خود را شروع کرد ولی به سرعت به کارهای بالاتری مانند ارتباط با دیپلمات‌هایِ خارجیِ متقاضی ملاقات و مأموران رسـمی آژانس‌هـای کـمک رسانی، مسافرت برای ملاقات با فرماندهان طالبان و ملاقات با مأموران رسمی پاکستانی به عهدهٔ او گذاشته شد. وکیل به عنوان سخنگوی عمر در واقع عامل

اصلی تماس طالبان با مطبوعات خارجی محسوب می‌شود و همچنین در صورتی که احساس کند که روزنامه نگاران با خشونت بسیاری از طالبان انتقاد می‌کنند، تأدیب کنندهٔ آنان قلمداد می‌گردد. وکیل مانند گوش‌ها و چشم‌های عمر عمل می‌کند و همچنین دربان او است. هیچ افغانی با نفوذی نمی‌تواند بدون هماهنگی با وکیل، عمر را ملاقات نماید.

اسطوره‌ها و داستان‌های بسیاری وجود دارد که توضیح می‌دهد عمر چگونه گروه کوچکی از طالبان را بر علیه سران جنگی غاصب قندهار بسیج کرده است. معتبرترین داستانی که بارها گفته شده آن است که در بهار ۱۹۹۴ همسایگان سینگسار به عمر اطلاع دادند که فرماندهی دو دختر نوجوان را ربود، سرهای آنها را تراشید و آنها را به اردوگاه نظامی برد و به دفعات مکرر به آنان تجاوز کرد. عمر ۳۰ تن از طالبان را که جمعاً ۱۶ نفر آنها تفنگ داشتند برای جنگ احضار نمود و به آن پایگاه حمله کردند. آنها دختران را آزاد نمودند و فرمانده را از لولهٔ تانک به دار آویختند. و مقداری تسلیحات و مهمات مصادره کردند. عمر بعدها اظهار داشت: «ما بر علیه مسلمانانی که به راه اشتباه رفته‌اند، می‌جنگیدیم. ما چگونه می‌توانستیم ساکت بمانیم در حالی که می‌دیدیم جنایت‌ها بر علیه زنان و فقرا صورت می‌گیرد».[۸]

چند ماه بعد دو فرمانده در قندهار با یکدیگر بر سر همجنس بازی با یک پسر بچه به نزاع پرداختند. در جنگی که به دنبال آن صورت گرفت، افراد عادی کشته شدند. گروه عمر پسر بچه را آزاد کردند و از آن پس رجوع عمومی به طالبان برای کمک به حل منازعات محلی آغاز گردید. عمر همانند شخصیت رابین هود[۱] که حامی فقرا در برابر فرماندهان غاصب بود، ظهور کرد. او هیچ پاداش یا اعتباری از آنهایی که کمکشان می‌کرد، مطالبه نمی‌نمود و فقط در

1. Rabin hood

خواست می‌کرد که آنها راه او را برای بنیان نمودن یک سیستم اسلامی عادلانه دنبال کنند و به همین دلیل بلند آوازه شد.

در همین زمان مأموران مخفی عمر رفتار دیگر فرماندهان را برآورد می‌کردند. همکاران وی برای ملاقات با اسماعیل خان به هرات رفتند و در سپتامبر، ملا محمد بانی یکی از اعضای مؤسس طالبان از کابل دیدن کرد و با رییس جمهور ربانی مذاکره‌ای انجام داد. دولت انزوا یافتهٔ کابل به پشتیبانی از هر نیروی جدید پشتونی که به مخالفت با حکمت‌یار می‌پرداخت علاقه نشان داد. حکمت‌یار هنوز در حال به توپ بستن کابل بود و ربانی به طالبان قول داد تا نسبت به تأمین سرمایه به شرط مخالفت آنها با حکمت‌یار اقدام نماید. به هر حال ارتباطات طالبان با پاکستان در نزدیک‌ترین سطح بود. بسیاری از آنها در آنجا بزرگ شده بودند و در مدارسی تحصیل می‌کردند که مردی تیز هوش و خوش صحبت به نام مولانا فضل الرحمن و از طریق حزب جمعیت علمای اسلامی (JUI) آن را اداره می‌کرد؛ حزب بنیادگرایی که به طور قابل توجهی از طرف پشتون‌های ساکن بلوچستان و استان مرزی شمال غرب (NWFP) حمایت می‌شد. به نحوی پرمعنی مولانا فضل الرحمن اکنون متحد سیاسی نخست وزیر بی‌نظیر بوتو بود؛ کسی که او را یک نیروی تازه پدید آمده می‌دانست. مولانا فضل‌الرحمن از این راه به حکومت، ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) دسترسی داشت.

سیاست پاکستان در قبال افغانستان در خمود و انفعال بود. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ حکومت‌های پی‌در پی پاکستان به شدت علاقه داشتند برای خود مسیرهای مستقیمی برای تجارت با جمهوری‌های آسیای مرکزی باز نمایند. مانع اصلی، جنگ مداوم داخلی افغانستان بود که هر جاده‌ای از آن می‌گذشت. سیاست مداران پاکستانی با یک پدیدهٔ استراتژیک

مواجه بودند؛ پاکستان یا می‌توانست در کابل از حکمت‌یار پشتیبانی کند، به عنوان تلاشی برای قدرت رسیدن گروهی از پشتون‌ها که در واقع دوستدار پاکستان باشند؛ یا می‌توانست در یک تغییر مسیر، بر توافق برای سهیم شدن در قدرت بین تمام جناح‌های افغان و به هر قیمتی برای پشتون‌ها اصرار ورزد. بنابراین یک حکومت مستحکم می‌توانست جاده‌ها را به سوی آسیای مرکزی باز کند.

ارتش پاکستان متقاعد شده بود که گروه‌های دیگر قومی به خواست آنها عمل نمی‌کند و به همین خاطر به پشتیبانی از حکمت‌یار ادامه داد. ۲۰ درصد ارتش پاکستان از پشتون‌های پاکستانی و طرفداران پشتون تشکیل شده بود و گروه فشار بنیادگرای اسلامی در سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) و ارتش همچنان مصمم بودند که پیروزی را برای پشتون در افغانستان محقق سازند. هر چند در سال ۱۹۹۴ حکمت‌یار آشکارا شکست خورده و پایگاه نظامی خود را از دست داده بود، در حالی که افراط‌گرایی‌های او نیز میان پشتون‌ها، که اغلب از او بیزار بودند، تفرقه انداخته بود. پاکستان از حمایت یک بازنده خسته شده بود و در جستجوی نمایندگان دیگری در میان پشتون‌ها بود.

زمانی که بی‌نظیر بوتو در سال ۱۹۹۳ به نخست وزیری انتخاب شد، علاقه‌مند بود که جاده‌ای به آسیای مرکزی باز کند. کوتاه‌ترین راه از پیشاور به کابل بود که از کوه‌های هندوکوش به مزار شریف و سپس از تیرمز و تاشکند در ازبکستان عبور می‌کرد، اما این مسیر به دلیل جنگ در اطراف کابل بسته بود. پیشنهاد جدیدی داده شد که به شدت به وسیلهٔ مافیای قاچاق و حمل و نقل پاکستانی، جمعیت علمای اسلامی (JUI) و مأموران سیاسی نظامی پشتون حمایت می‌شد. به جای مسیر شمالی راهی بود که می‌توانست از کویته به قندهار، هرات و تا عشق آباد که پایتخت ترکمنستان است، ادامه یابد. هیچ

جنگی در جنوب نبود. تنها یک دوجین از فرماندهان وجود داشتند که می‌باید به قدر کافی رشوه بگیرند تا موافقت کنند زنجیرها را باز کنند.

در سپتامبر ۱۹۹۴ نقشهٔ برداران پاکستانی و افسران سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) محتاطانه در این جاده از چمن در مرز پاکستان به هرات برای نقشه‌برداری جاده سفر کردند. نصیرالله بابر، وزیر کشور پاکستان که متولد منطقهٔ پشتون است، نیز آن ماه از چمن دیدار کرد. سران جنگی قندهار به این طرح با بدگمانی می‌نگریستند و شک داشتند که مبادا پاکستانی‌ها قصد مداخلهٔ نظامی برای سرکوب آنها را داشته باشند. یکی از فرماندهان امیر لالای به طور بی‌پرده به بابر هشدار داد. او اظهار داشت، پاکستان پیشنهاد بازسازی جاده‌هایمان را می‌کند، اما من فکر نمی‌کنم که با تعمیر جاده‌ها صلح ناخودآگاه به دنبال آن پدیدار شود. مادامی که کشورهای همسایه به دخالت کردن در مسائل داخلی ما ادامه می‌دهند، ما نباید در انتظار صلح باشیم.[۹]

با این حال پاکستانی‌ها مذاکره را با سران جنگی قندهار و اسماعیل خان در هرات، برای دادن اجازه عبور و مرور تا ترکمنستان، آغاز کردند. در ۲۰ اکتبر ۱۹۹۴، بابر یک گروه ۶۰ نفری غربی را، حتی بدون اطلاع حکومت کابل، به قندهار و هرات برد.[۱۰] این گروه اعزامی شامل مأموران ارشد بخش‌های راه آهن، بزرگراه‌ها، مخابرات و برق بودند. بابر اظهار داشت که او می‌خواست مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار از آژانس‌های بین‌المللی برای بازسازی بزرگراه کویته به هرات فراهم کند. در ۲۸ اکتبر بوتو با اسماعیل خان و ژنرال رشید دوستم در عشق آباد ملاقات و به آنها اصرار کرد که موافقت کنند تا یک جادهٔ جنوبی را باز کنند؛ به طوری که کامیون‌ها تنها دو بار در راه عوارض پرداخت کنند و امنیت آنها تضمین شود.

به هر حال قبل از آن ملاقات، واقعهٔ بزرگی سران جنگی قندهار را تکان داده

بود. در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۴ دویست تن از طالبان از قندهار و مدارس پاکستانی به مرز کوچک افغان بعد از اسپین بالدک[1] واقع در مرز پاکستان ـ افغانستان درست مقابل چمن رسیدند. گودال روغنی سیاه و کثیف در وسط بیابان، یک توقفگاه مهم ترابری و سوختگیری برای مافیای حمل و نقل بود که مردان حکمت‌یار آن را کنترل می‌کردند. در آنجا کامیون‌های افغانی کالاها را از کامیون‌های پاکستانی که حق عبور از افغانستان را نداشتند، تحویل می‌گرفتند و سوخت نیز از پاکستان برای تأمین تسلیحات سران جنگی قاچاق می‌شد. برای مافیای حمل و نقل، کنترل شهر مهم بود. آنها تا کنون صدها هزار روپیهٔ پاکستانی به ملاعمر داده بودند و به طالبان قول مقرری ماهیانه دادند، تا در مقابل، طالبان نیز جاده‌ها را از زنجیرهای باج‌گیری و راهزنان پاک و امنیت را برای عبور و مرور کامیون‌ها تضمین کنند.[11]

نیروهای طالبان به سه گروه تقسیم شدند و به پادگان حکمت‌یار حمله کردند. پس از نبرد شدید کوتاهی آنها گریختند و هفت نفر کشته و چندین نفر زخمی را به جای گذاردند. در حالی که طالبان تنها یک نفر از دست دادند. پاکستان سپس، با دادن اجازه به طالبان برای توقیف انبار موقت تسلیحات عظیم خارج از اسپین بالدک که مردان حکمت‌یار آن را محافظت می‌کردند، به آنها کمک کرد. این انبار موقت در ۱۹۹۰، یعنی زمانی که شرایط توافقات ژنو، اسلام آباد را ملزم نمود که هیچ گونه تسلیحاتی برای افغان‌ها در منطقهٔ پاکستان نگهداری نکند، از مرز پاکستان به افغانستان منتقل شده بود. در انبار موقت، طالبان ۱۸٫۰۰۰ اسلحه کلاشینکوف، یک دوجین قطعات توپ، مقدار زیادی مهمات و ماشین آلات را مصادره کردند.[12]

تسخیر اسپین بالدک سران جنگی قندهار را نگران کرد و آنها پاکستان را به

---

1. Spin Baldak

دلیل پشتیبانی از طالبان محکوم کردند، اما آنها به جای آن که در برابر یک تهدید جدید با یکدیگر متحد شوند به مشاجره بین خود ادامه دادند. بابر اکنون بی‌حوصله شده بود. او ترتیبی داد تا یک کاروان آزمایشی که شامل ۳۰ کامیون با بار دارو بود به عشق آباد سفر کند. یک مقام رسمی پاکستانی مستقر در قندهار بعدها اظهار داشت: «من به بابر گفتم که ما باید دو ماه منتظر بمانیم، زیرا هیچ توافقی با فرماندهان قندهار نداریم، اما بابر اصرار داشت که کامیون‌ها عبور کنند. فرماندهان افغانی شک داشتند که شاید کاروان برای یک نیروی پاکستانی که قرار است در آینده تشکیل شود، تسلیحات حمل می‌کند».[۱۳]

در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۹۴، کاروان که از بخش لجستیکی ارتش ملی پاکستان (NLC) جمع شده بود. کویته را با ۸۰ رانندهٔ سابقِ ارتشِ پاکستان ترک کرد. خود این بخش را نیز، در دههٔ ۱۹۸۰، سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) برای انتقال تسلیحات امریکا به مجاهدین تشکیل داده بود. کلنل امام برجسته‌ترین افسر نیروی زمینی سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) که در جنوب و در کنسول‌گری پاکستان در هرات فعالیت کرده بود نیز در کاروان حضور داشت. دو تن از فرماندهان جوان طالبان او را همراهی می‌کردند: ملا بُرجان و ملا ترابی، که بعداً هر دو اولین حمله به کابل را رهبری کردند و در آن حمله ملا بُرجان جان خود را از دست داد. در دوازده مایلی بیرون قندهار، در منطقهٔ تخت پل در نزدیکی حومهٔ فرودگاه قندهار، کاروان به وسیلهٔ گروهی از فرماندهان شامل امیر لالایی و منصور اَچَگزای که فرودگاه را کنترل می‌کردند، و استاد حلیم متوقف شد. به کاروان دستور داده شد که در نزدیکی دهکده در پایین دامنهٔ کَم ارتفاع کوه‌ها توقف کند. زمانی که چند ماه بعد، در آن منطقه قدم می‌زدم بقایای آتش‌های اردوگاه و آذوقه‌های به درد نخور هنوز پیدا بود.

فرماندهان تخت پل، قسمتی از کالاها و توقفِ حمایت پاکستان از طالبان را

در خواست می‌کردند. زمانی که فرماندهان با کلنل امام مذاکره کردند، اسلام آباد اخبار را به مدت سه روز در خصوص دزدی کاروان سانسور کرد. یک مقام رسمی پاکستان اعلام کرد: «ما نگران این بودیم که منصور خودش تسلیحاتی را سوار کاروان نماید و سپس پاکستان را سرزنش کند. بنابراین ما تمام امکانات نظامی از جمله حملهٔ گروه سرویس مخصوص (کماندوهای ارتش پاکستان) یا انجام عملیات چتر بازی را برای نجات کاروان بررسی کردیم ولی این اقدامات بسیار خطرناک به نظر می‌رسید. بنابراین ما از طالبان خواستیم که کاروان را آزاد کنند». در ۳ نوامبر ۱۹۹۴ طالبان به افرادی که کاروان را متوقف کرده بودند، حمله کردند. فرماندهان با تصور این‌که، این حملهٔ ارتش پاکستان است، گریختند. طالبان منصور را تا بیابان تعقیب و دستگیر و به همراه ده محافظش تیرباران کردند. بدن او برای دیدن همه از لولهٔ تانک آویزان شد.

در همان شب طالبان به سمت قندهار حرکت کردند، و بعد از دو روز نبرد ناپیوسته، فرماندهان را شکست دادند. ملا نقیب، برجسته‌ترین فرمانده در داخل شهر که فرماندهی ۲۵۰ نفر را به عهده داشت، در برابر حملهٔ طالبان مقاومت نکرد. برخی از یاران او بعدها ادعا کردند که نقیب از سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) برای تسلیم شدن رشوه دریافت کرده و به او قول داده بودند که در مقام فرماندهی خود باقی می‌ماند. طالبان مردان او را به خدمت گرفتند و او را به دهکدهٔ خود خارج از قندهار برگرداندند. طالبان دوازده تانک، ماشین‌های زره پوش، ماشین‌های نظامی، تسلیحات و جالب‌تر این‌که، در فرودگاه شش جنگنده میگ ۲۱ و شش هلیکوپتر حمل و نقل را که از زمان اشغال روسیه در فرودگاه بر جای مانده بود، توقیف کردند.

تنها در عرض چند هفته این قدرت ناشناخته، دومین شهر بزرگ افغانستان را با از دست دادن تنها دوازده نفر تسخیر نمود. در اسلام آباد هیچ دیپلمات خارجی

یا تحلیل گری شک نکرد که پاکستان از آنها به طور قابل ملاحظه‌ای حمایت می‌کند. سقوط قندهار را دولت پاکستان و جمعیت علمای اسلامی (JUI) جشن گرفتند. بابر به دلیل موفقیت طالبان، برای خود کسب اعتبار نمود و محرمانه به روزنامه نگاران گفت که طالبان مردان ما هستند. با وجود این، طالبان استقلال خود را از پاکستان آشکار نموده بودند، و خاطر نشان می‌کردند که دست نشاندهٔ هیچ حکومتی نیستند. در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴ ملا غوث گفت که پاکستان نباید در آینده، هنگام فرستادن کاروان‌ها، طالبان را نادیده بگیرد و نباید همکاری با سران جنگی منفرد را قطع کند. او همچنین یادآور شد که طالبان اجازه نخواهند داد کالاهایی که برای افغانستان بسته بندی شده کامیون‌های پاکستانی حمل کنند در حالی که این امر تقاضای اصلی مافیای حمل و نقل بود.[۱۴]

طالبان زنجیره‌های باج‌گیری را از جاده‌ها جمع‌آوری کرده و یک سیستم عوارضی برای کامیون‌های ورودی به افغانستان در اسپین بالدک برقرار کردند و این بزرگراه را از مبدأ آن در پاکستان پاسداری کردند. مافیای حمل و نقل به وجد آمد و در دسامبر، اولین کاروان ۵۰ کامیونی پاکستان که پنبهٔ خام حمل می‌کرد پس از اینکه ۲۰۰,۰۰۰ روپیه (معادل ۵۰۰۰ دلار) به عنوان عوارض به طالبان پرداخت نمود از ترکمنستان به کویته رسید.

هزاران پشتون جوان افغانی که در بلوچستان و استان مرزی شمال غرب (NWFP) مشغول تحصیل بودند، برای پیوستن به طالبان به قندهار سرازیر شدند. آنها به زودی سرمشق داوطلبان پاکستانی از مدارس جمعیت علمای اسلامی (JUI) قرار گرفتند که از نهضت جدید اسلامی در افغانستان الهام می‌گرفتند. تا دسامبر ۱۹۹۴، دوازده هزار طلبهٔ افغانی و پاکستانی در قندهار به طالبان پیوستند.

از آنجایی که فشارهای بین‌المللی و داخلی از پاکستان می‌خواست که موضع خود را مشخص نماید، بوتو در فوریهٔ ۱۹۹۵ برای اولین بار هر گونه پشتیبانی

پاکستان از طالبان را رسماً تکذیب کرد. او در جریان دیدار از مانیل اظهار داشت: «ما هیچ علایقی در افغانستان نداریم و در افغانستان مداخله نمی‌کنیم»[۱۵] بعدها او اظهار کرد که پاکستان نمی‌تواند سربازان جدید تازه نفسی راکه از مرز عبور می‌کنند تا به افغانستان بپیوندند متوقف نماید. «من آنها را متوقف نمی‌کنم. می‌توانم از ورود مجدد آنها جلوگیری کنم ولی بیشتر آنها در اینجا خانواده دارند».[۱۶]

طالبان به سرعت افراطی‌ترین تعبیر از قانون شریعت راکه هرگز در دنیای مسلمانان دیده نشده پیاده کردند. آنها مدارس دخترانه را تعطیل کردند و زنان را از کار کردن در خارج از خانه منع نمودند. تلویزیون‌ها را شکستند، پوشیدن کلیه لباس‌های ورزشی و اعمال تفریحی را ممنوع کردند و به تمام مردان دستور دادند که ریش‌های خود را بلند کنند. در طول سه ماه بعد، طالبان ۱۲ استان از ۳۱ استان افغانستان را تحت کنترل خود گرفتند. راه‌ها را برای عبور و مرور باز و جمعیت را خلع سلاح کردند. زمانی که طالبان به سمت شمال، به سوی کابل رفتند، فرماندهان محلی یا گریختند یا با تکان دادن پرچم‌های سفید، تسلیم آنان شدند و ملاعمر و ارتش طلاب وی در حال پیشروی در سراسر افغانستان بودند.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ امریکا کمک مالی خود را در ۱۹۸۰ با ۳۰ میلیون دلار آغاز کرد. این میزان کمک را به ۸۰ میلیون دلار در ۱۹۸۳، به ۲۵۰ میلیون دلار در ۱۹۸۵، به ۴۷۰ میلیون دلار در ۱۹۸۶، به ۶۳۰ میلیون دلار در ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۹ افزایش داد. کمک امریکا تا زمان سقوط کابل به دست مجاهدین در ۱۹۹۲ ادامه داشت. بین سالهای ۸۹ـ۱۹۸۶ کل کمک به مجاهدین بیشتر از یک میلیون دلار در سال بود.

Rubin, Barett, 'Afghanistan the forgotten crisis' *Refurgee Survey Quarterly* vol 15 No. 2. IMHCR 1965.

۲ـ من مصاحبه‌های متعددی را با ملا حسن در قندهار در سال‌های ۱۹۹۵، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ به انجام رساندم.

3- Dupree, Nancy Hatch, A *Historical Guide to Afghanistan*, Afghan, Tourist. p Organization, Kabul 1970.

۴ـ من مصاحبه‌های متعددی با ملاغوث در ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ انجام دادم.

5- Yousufzai, Rahimullah.'Taliban head Says Robbani Sabotaging UN Peace efforts'; the *News*, 2 February 1995.

۶ـ تدوین شرح حال زندگی ملاعمر بیش از ۵ سال، پس از انجام مصاحبه‌هایی با دوازده تن از رهبران طالبان، به طول انجامیده است. من مدیون مقالات رحیم الله یوسف زی هستم زیرا او تنها روزنامه نگاری است که با ملاعمر مصاحبه داشته است.

7- Goldenberg, Suzanne, 'Place where the Taliban began and certainty ends', the. *Gaurdian*, 13 October 1998.

8- Bums, John and Levine, Steve, 'How Afghans Stern rulers took hold' ,*New York times*, 11 December 1996.

9- *Dawn*, 4 November 1994.

۱۰ـ سفیران از ایالات متحدهٔ امریکا، بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا، چین و کرهٔ جنوبی بودند. این هیئت نمایندگان شامل مقامات رسمی از سازمان ملل بود.

۱۱ـ مصاحبه‌هایی با مقامات ارشد حکومت پاکستان و حمل و نقل کنندگان در کویته، در مارچ ۱۹۹۵.

12. Davis, Anthony, 'How the Taliban became a military force', in Maley,

William. (ed) *Fundamentalism Reborn? Afghanistan and the Taliban*, C. Hurst, London 1998.

گزارش نظامی دیویس مفصل‌ترین و روز آمدترین گزارش پیرامون تسخیر اسپین بالدَک و قندهار توسط طالبان است.

۱۳ـ مصاحبه‌هایی با افسران اطلاعات پاکستانی، قندهار، آوریل ۱۹۹۵.

14- *Muslim*, 17 November 1994.

15- *The Nation*, 18 February 1995.

۲

هرات ۱۹۹۵:
سربازان شکست‌ناپذیر خداوند

در مارس ۱۹۹۵ در حاشیهٔ شمالی دشت منگو که صحرای مرگ نـام دارد، در بالای نوار باریک بزرگراه تخریب شده که قندهار را در فاصلهٔ ۳۵۰ مـایلی بـه هرات متصل می‌کند، غباری از یک تودهٔ سفید به هوا بلند شد. این بزرگراه که روس‌ها آن را در دههٔ ۱۹۵۰ ساخته بودند از کنار بـوته‌زار و شـن‌های یکـی از گرم‌ترین و کم آب‌ترین صحراهای جهان می‌گذشت. پس از سال‌ها جنگ، اکنون بزرگراه که با مسیرهای تانک، چاله‌های بمب و پل‌های شکسته، ناهموار شده بود، سرعت عبور و مرور را به ۲۰ مایل در ساعت کاهش می‌داد.

قطار جنگی طالبان، یعنی ماشین‌های دو در داتسون Pick Up ژاپنی، که در عقب با اتاق برهنه و باز در مقابل باد و باران به سمت هرات در حرکت بودند، مردان جوان به شدت مسلح شده را به منظور تسخیر شهر حمل می‌کردند. در مسیر مقابل، جریان پیوسته و منظم ماشین‌هایی بود که در حال بازگرداندن افراد زخمی طالبان بودند. این افراد را که بر تـخت‌های سـیمی دراز کشـیده بـودند، نیروهای اسماعیل خان که هنوز هرات را در اختیار داشتند، بر بدنهٔ ماشین، چون زندانیان اسیر بسته بودند.

در سه ماه اول پس از تسخیر هرات، طالبان بن بست جنگ داخلی افغان را با تسخیر ۱۲ استان افغانستان از ۳۱ استان آن شکسته و به حوالی کابل در جنوب و هرات در غرب رسیده بودند. سربازان طالبان مایل نبودند زیر نگاه چشمان خیرهٔ فرماندهانشان در قندهار صحبت کنند. بنابراین تنها راه پی بردن به چیزی در مورد آنها، در حال سواری در طول جاده و در زمان بازگشت بود. در محدودهٔ ماشین‌های داتسون Pick Up که یک دو جین سرباز با صندوق‌های مهمات، راکت‌ها، خشاب‌های نارنجک و کیسه‌های گندم درون ماشین به هم فشرده شده بودند، سربازان طالبان بسیار علاقه‌مند بودند که داستان زندگی خود را بازگو کنند.

آنها می‌گفتند که از زمان تسخیر قندهار، ۲۰۰۰ افغانی و صدها طلبهٔ مدارس پاکستانی برای پیوستن به ملاعمر از اردوگاه‌های آوارگان در پاکستان خارج شده و از مرز گذشته بودند. بیش از هزاران پشتون افغانی، در مسیر حرکت طالبان به سوی شمال، به آنها پیوسته بودند. اکثر آنها به طور باور نکردنی جوانان بین ۱۴ تا ۲۴ ساله بودند که بیشتر آنها اگرچه قبلاً نجنگیده بودند، اما همانند تمام پشتون‌ها می‌دانستند چگونه سلاح به دست بگیرند.

بسیاری از آنها عمر خود را در اردوهای آوارگان در بلوچستان و استان مرزی شمال غرب گذرانده بودند و به وظیفه آموختن قرآن و تفسیر آن در مدارسی که در طول مرز به وجود آمده بود، پرداخته بودند. این مدارس را ملاهای افغانی یا احزاب بنیادگرای اسلامی پاکستان اداره می‌کردند. در آنجا آنها قرآن، احادیث پیامبر (ص) و پایه‌های قانون اسلامی را آن گونه که معلمان کم سواد تفسیر می‌کردند، فرا می‌گرفتند. هیچ یک از معلمان یا طلاب در زمینهٔ ریاضیات، علوم، تاریخ یا جغرافی اطلاعاتی نداشتند. بسیاری از این سربازان جوان حتی تاریخ کشور خود یا داستان جهاد بر علیه شوروی را نمی‌دانستند.

دنیای این پسران غیر از دنیای مجاهدینی بود که من در دههٔ ۱۹۸۰ شناخته بودم؛ مردانی که از دودمان قبیله‌ای و طایفه‌ای خود حکایت می‌کردند، دژها و کشتزارهای متروک شدهٔ خود را با دلتنگی به یاد می‌آوردند و روایات و داستان‌هایی از تاریخ افغانستان، بازگو می‌کردند. این پسران از نسلی بودند که کشور خود را هرگز در صلح ندیده بودند، یا به عبارتی، افغانستان را در حالی که با مهاجمان و با خودش در جنگ نباشد، مشاهده نکرده بودند. خاطره‌ای از طوایف، بزرگان و همسایگان خود یا آمیزهٔ قومی پیچیدهٔ مردمانی که دهکده‌ها و سرزمینِ آنها را به وجود آورده‌اند، نداشتند. این پسران آن چیزی بودند که جنگ همانند تسلیم دریا بر ساحل تاریخ رها کرده بود.

آنها هیچ خاطره‌ای از گذشته و هیچ هدفی برای آینده نداشتند، وزمان حال همه چیز آنها بود. آنها در واقع یتیمان جنگی بی‌ریشهٔ ماجرا بودند. آنها بیکار و از نظر اقتصادی فقیر بودند اطلاعات و دانش شخصی کمی داشتند و جنگ را ستایش می‌کردند؛ زیرا تنها شغلی بود که احتمالاً می‌توانستند برای خود اختیار کنند. باور سادهٔ آنها از مهدویت و بنیادگرایی اسلامی که ملاهای سادهٔ دهکده به آنها تلقین کرده بودند، تنها پشتوانه‌ای بود که می‌توانستند بدان تکیه کنند و همین پشتوانه به زندگی آنها معنی می‌داد. در هر کاری، حتی حرفه‌های سنتی، که از پدرانشان به ارث برده بودند، مانند زراعت، گله داری، یا صنایع دستی، بی‌تجربه بودند. آنها کسانی بودند که کارل مارکس[1] طبقهٔ کارگر تحقیر شده نامیده است.

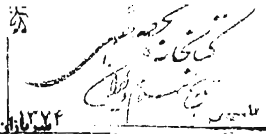
به علاوه، آنها بنا به تمایل خود در انجمن برادریِ همه مردان که رهبران طالبان در به وجود آمدن آن مُصر بودند، دور هم جمع شدند، چراکه کار دیگری نیز بلد نبودند. بیشتر آنها در حقیقت یتیمانی بودند که بدون وجود زنان، یعنی

1. Karl Marx

مادر، خواهر، دختر خاله یا دختر عمو بزرگ شده بودند. عـدهٔ دیگـر، طـلاب مدارس بودند یا در محدوده‌هایِ مشخصِ مجزا شدهٔ اردوگاه آوارگان زندگی کرده بودند؛ که رفت و آمد زنان فامیل بسیار کم بود. در حالی که در معیارهای سنتی محافظه کارانهٔ جامعهٔ طایفه‌ای پشتون، در دهکده‌ها یا اردوگاه‌هایِ چادر نشینان، جوامع به هم پیوسته‌ای تشکیل می‌شوند و مردان هنوز با آن دسته از زنانی که اقوامشان هستند هم آمیختگی دارند. اما این پسران در شرایطی آشفته و سخت زندگی می‌کردند و به وضوح مصاحبت با زنان را بلد نبودند.

ملاهایی که به آنها درس داده بودند، تأکید کرده بودند که زنان یک وسوسه هستند و موجب حواس پرتی غیر ضروری مردان از انـدیشیدن بـه خـداونـد می‌شوند. بنابراین زمانی که طالبان وارد قندهار شدند با منع زنها از کار، رفتن به مدرسه و حتی خرید، آنها را در خانه‌هایشان محدود کردند. اکثر این پسران طلبه، هیچ چیز غیر معمولی در اجرای این معیارها ندیدند. آنها احساس کردند بـاید نیمی از نژاد بشر را از خود دور نگهدارند. به خصوص اگر ملاها با اسـتناد بـه احکام اولیهٔ اسلام، که هیچ پایه و اصولی در قانون اسلامی نیز نداشت، چنین حکم می‌کردند. مهار زنان به هدف عمدهٔ مؤمن حقیقی و نقطهٔ تمایز اصولی در بیان تفاوت طالبان با سایر مجاهدین تبدیل شد.

انجمن برادری مردان نه تنها به این جوانان یک دلیل مذهبی برای جنگیدن می‌داد، بلکه یک راه واحد برای زندگی فرا روی آنها قرار داد تا مـوجودیتشان معنی‌دار شود. عجب این‌که، حرکت طالبان یک سیر قهقرایی مستقیم به مراتب نظامی ـ مذهبی‌ای بود که در عالم مسیحیت طی جنگ‌های صلیبی برای جنگ با اسلام به وجود آمد. آنها فرمانبردار، با انگیزه و در رسیدن به اهدافشان بی‌رحم بودند.[1] در چند ماه اول، پیروزی‌های گستردهٔ طالبان، افسانه شکست ناپذیری کامل آنها را به وجود آورد و این باور که تنها سربازان خداوند می‌توانند به هر



چیز دست یابند. در آن روزهای اولیه، هر پیروزی باعث تقویت این باور می‌شد که خداوند طرف آنهاست و تفسیر آنها از اسلام تنها تفسیر درست است.

طالبان با تجدید قوا و سربازان تازه به خدمت گرفته شده، به سمت شمال به استان‌های اُزگان و زابل حرکت کرده و این دو شهر را بدون این که گلوله‌ای شلیک کنند، تسخیر کردند. فرماندهان غارتگر پشتون بدون علاقه به آزمایش میزان وفاداری حامیان خود، با برافراشتن پرچم‌های سفید و تحویل سلاح‌هایشان به علامت اطاعت تسلیم شدند.

طالبان به طرف جنوب علیه نیروهای غفار آخوند زاده حرکت کردند؛ کسی که دار و دسته‌اش، استان هیلمند و دشت‌های پر سود خشخاش تریاک را در بیش‌ترین سال‌های دههٔ ۱۹۸۰ تحت کنترل داشت. در آنجا آنها پیشروی به سمت غرب را ادامه دادند تا به دیلرَم در بزرگراه قندهار ـ هرات رسیدند. مرز این سه استان غربی را اسماعیل خان کنترل می‌کرد. در همان زمان، آنها به شمال به سوی کابل حرکت کردند، که در آنجا به آسانی از طریق کمربند جغرافیایی پشتون تقسیم شدند؛ و در آنجا، آنها به جای مقاومت، با انبوهی که حاضر به تسلیم بودند، مواجه شدند.

جنوب منطقهٔ آشفته و پر هرج و مرج پشتون، که تنها انبوهی از فرماندهان رده پایین در آنجا وجود داشت، به آسانی به دست طالبان افتاده بود، اما اکنون آنها در مقابل سران جنگی اصلی و پیچیدگی‌های قومی و سیاسیِ آشکاری قرار گرفتند که مابقی کشور را در چنگ داشتند. در ژانویهٔ ۱۹۹۵ تمام گروه‌های مخالف برای حمله به دولت رییس جمهور ربانی در کابل به هم پیوسته بودند. حکمت‌یار با ژنرال ازبک رشید دوستُم در شمال و هَزاره‌های افغانستان مرکزی که قسمتی از کابل را در دست داشتند، متحد شده بود. پاکستان واسطهٔ اتحاد جدیدی شد، چرا که حکمت‌یار هنوز، به وضوح، مورد علاقهٔ اسلام آباد بود و

در اوایل سال، حکمت‌یار تعداد زیادی از راکت‌هایی را که پاکستان تأمین کرده بود، برای بمباران کابل، دریافت نمود. اما حتی اسلام آباد از این پیشروی سریع طالبان غافلگیر شد، اگرچه حکومت بوتو کاملاً طالبان را حمایت می‌نمود، سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در توانایی آنها مردد باقی ماند و متقاعد شده بود که آنها نیرویی مناسب اما به صورت غیر مرکزی در جنوب باقی خواهند ماند.

حکمت‌یار آشکارا از این نیروی پشتونی رقیب که از جنوب به پیش می‌آمد نگران شد و سعی کرد در حالی طالبان را متوقف نماید که خود نیز به شدت مشغول موشک باران کابل بود و موجب کشته شدن صدها غیر نظامی و تخریب قسمت‌های زیادی از شهر شد. طالبان در دوم فوریهٔ ۱۹۹۵، وَردک در ۳۵ مایلی جنوب کابل را تسخیر نمودند و پایگاه‌های حکمت‌یار در اطراف کابل برای اولین بار تهدید شد. طالبان با حرکت‌های رعدآسایی به پیشروی ادامه دادند. آنها میدان شهر[۱] را در ۱۰ فوریهٔ ۱۹۹۵ پس از نبرد سنگینی که ۲۰۰ کشته بر جای گذاشت و سپس محمد آقا[۲] را در روز بعد تسخیر کردند. حکمت‌یار را اکنون نیروهای دولتی از سوی شمال و طالبان از سوی جنوب در تله انداخته بودند و این امر روحیهٔ سربازان وی را پایین آورد.

در ۱۴ فوریهٔ ۱۹۹۵ طالبان مرکز فرماندهی حکمت‌یار در چراسیاب[۳] را تسخیر کردند، هراس به وجود آمده در بین سربازان، آنها را مجبور کرد به سمت شرق به جلال آباد فرار کنند. سربازان رئیس جمهور ربانی، که زیرِ فرمان احمدشاه مسعود بودند، به شهر کابل عقب نشینی کردند. طالبان سپس تمام جاده‌ها را باز کردند و پس از ماه‌ها ممنوعیت ورود و خروج که حکمت‌یار تحمیل کرده بود،به تمام کاروان‌های مواد غذایی اجازه دادند به کابل راه یابند.

---

1. Maidan Shahr 2. Mohammad Agha 3. Charasysb

این قدم عامه پسندی بود که شخصیت طالبان را در میان شهروندان شکاک کابل بالا برد و تقاضای کلیدی مافیای حمل و نقل را که پشتیبان طالبان بودند، تأمین نمود. محمود میستیری[۱]، نمایندهٔ تونسی ویژهٔ سازمان ملل برای افغانستان، با در مقابل هم قرارگرفتن مسعود و طالبان آتش‌بس را نادیده گرفت.

مسعود مشکل دیگری را نیز فرا روی خود داشت. اگرچه حکمت‌یار مجبور شده بود که بگریزد ولی مسعود هنوز با نیروهای هَزاره‌های شیعهٔ زیر نظر حزب وحدت که حومهٔ جنوبی پایتخت را در دست داشتند، مواجه بود. مسعود سعی در به دست‌گیری زمان داشت و هر بار با فرماندهان طالبان، ملا ربانی و ملا برجان و ملا غوث در چراسیاب ملاقات کرد و این اولین باری بود که طالبان از طریق فرماندهان خود با بزرگ‌ترین رقیب خود، یعنی کسی که در طول چهار سال آینده، مُصر بر مجازات آنها بود، مواجه شدند. طالبان خواستار استعفای ربانی از ریاست جمهوری و تسلیم مسعود بودند. این وضعِ مذاکره به سختی می‌توانست به پشتیبانی از آنها منجر شود.

طالبان همچنین مبادرت به مذاکره با هَزاره‌ها و ملاقات با میستیری، میانجی سازمان ملل، کردند. آنها سه شرط را برای شرکت در فرآیند صلح که توسط سازمان ملل هدایت می‌شد، اعلام نمودند. تقاضا کردند که واحدهای طالبان نیروی بی‌طرفی را در کابل تشکیل دهند و تنها «مسلمانان واقعی» حکومت موقت را در کابل در دست گیرند و نمایندگی به تمام ۳۰ استان کشور داده شود. پافشاری طالبان بر اینکه تنها نیروهای آنها بر هر حکومت جدیدی در کابل مسلط باشد، حکومت ربانی و سازمان ملل را مجبور کرد که تقاضاهای آنها را رد کنند.

مسعود تصمیم گرفت با یک به یک دشمنانش در بیافتد. در ۶ مارس ۱۹۹۵

---

1. Mahmoud Mestiri

او حمله‌ای رعد آسا را بر علیه هَزاره‌ها آغاز کرد و تانک‌هایی را به حومه‌های جنوبی کابل فرستاد. هزاره‌ها را در هم کوبید و آنها را از کابل بیرون کرد. از روی ناچاری هزاره‌ها با طالبان که در حال پیشروی بودند معامله‌ای کردند و سلاح‌های سنگین و مواضع خود را به آنها تسلیم کردند. اما در پی این اقدام و کشمکش، رهبر هزاره‌ها عبدالعلی مزاری زمانی که در بازداشت طالبان بود، کشته شد. هزاره‌ها متعاقباً ادعا کردند که مزاری را، طالبان به قصد کشتن به بیرون هلیکوپتر پرتاب کرده‌اند، زیرا وی سعی داشته یک قبضه اسلحه را، در زمانی که به عنوان زندانی به قندهار برده می‌شده، برباید.

مرگ مزاری، تصادفی یا عمدی، طالبان را در نظر شیعه‌های افغانی و حامی اصلی آنها، ایران، برای همیشه مقصر قلمداد کرد. هَزاره‌ها طالبان را هرگز به خاطر مرگ مزاری نبخشیدند. و دو سال بعد زمانی که هزاره‌ها هزاران تن از طالبان را در شمال قتل عام کردند انتقام خود را گرفتند. نبرد متعصبانه و قومیِ خونین بین پشتون‌ها و هزاره‌ها، سنی‌ها و شیعه‌ها که در زیر پوششی در حال جوش و خروش بود اکنون آشکار گردید. در این حال مسعود تصمیم نداشت که به طالبان اجازه بدهد در قسمت جنوبی کابل به جای هزاره‌ها جایگزین شوند. در ۱۱ مارس ۱۹۹۵ او حملهٔ دیگری را برای گوشمالی طالبان آغاز کرد. آنها طالبان را، پس از نبرد خیابانی خونینی که صدها نفر از نیروهای طالبان را به کشتن داد، از شهر بیرون راندند. این اولین نبرد اصلی بود که طالبان در آن شکست خوردند. ساختار ضعیف نظامی و فقر تاکتیکیِ آنها شکست‌شان را از جنگجویان با تجربه‌تر مسلم نمود.

طالبان بر پشتون‌های سرکش جنوب پیروز شده بودند؛ زیرا که مردم جنگ زده و خسته، طالبان را ناجی خود و آورندگان صلح می‌دیدند. اگر هم این طور نبود نیروی بالقوه‌ای بودند که قدرت پشتون را که تاجیک‌ها و ازبک‌ها آن را

تحقیر می‌کردند، احیا نمودند. طالبان به وسیلهٔ پرداخت پول نقد و دادن رشوه به فرماندهان برای جذب و تسلیم آنها اقدام می‌کردند. روشی که طالبان آن را به شکل یک هنر زیبا در سال‌های بعد با به دست آوردن درآمدهای بیشتر از طریق تجارت مواد مخدر، ساز و کار حمل و نقل و کمک‌های خارجی از پاکستان و عربستان سعودی تثبیت کردند. طالبان در جریان پیشروی خود همچنین مقادیر بسیاری سلاح‌های کوچک، تانک و حتی هلیکوپترهایی راکه آنها را در استقرار سربازان توان بیشتری می‌داد، تصرف کردند. در مناطق تحت سلطهٔ خود، مردم را خلع سلاح و نظم و قانون را اجرا نمودند، قانون شریعت سختی را تحمیل کردند و جاده‌ها را برای عبور و مرور بازگشودندکه این امر باعث شد قیمت‌های مواد غذایی فوراً کاهش یابد. این اقدامات همه مورد استقبال مردمی قرار گرفت که مدت‌ها رنج کشیده بودند. شکست در کابل همانند ضربهٔ روحی بزرگی بر آوازهٔ طالبان بود، هر چند که آنها مصمم باقی ماندند.

طالبان سپس توجه خود را به سمت غرب به منظور تسخیر هرات معطوف کردند. در اواخر فوریهٔ ۱۹۹۵، بعد از نبردی سنگین، طالبان نیمروز و فراه، دو استان تحت کنترل اسماعیل خان را تسخیر نمودند و به سمت پایگاه هوایی سابق اتحاد جماهیر شوروی در شین دَند[1] در جنوب هرات، پیشروی کردند. رژیم کابل آشکارا به دلیل پیشروی طالبان و شکست اسماعیل خان در حفظ خط مقابل آنها نگران بود. هواپیماهای مسعود از کابل شروع به بمباران خطوط مقدم جبههٔ طالبان کردند، در حالی که مسعود ۲۰۰۰ تن از سرسخت‌ترین جنگجویان تاجیک خود را برای کمک به دفاع از شین دَند و هرات، از طریق هواپیما از کابل به آنجا منتقل کرد. بدون نیروی هوایی، پشتیبانی تدارکاتی ضعیف از پایگاه‌های طالبان در قندهار، و ساختار فرماندهی سست موجب شد

1. Shin dand

که طالبان، هر چند بر یورش خود بر مواضع دولتی در اطراف شین دند افزودند ولی، تلفات سنگین‌تری را متحمل شدند.

در اواخر مارس ۱۹۹۵ طالبان از شین دَند بیرون رانده شده بودند. آنها عقب نشینی کردند و این امر باعث شد بیشتر مناطقی راکه قبلاً تسخیر کرده بودند، از دست بدهند و متحمل دست کم ۳۰۰۰ تلفات شوند. صدها تن از افراد زخمی در صحرا رها شدند که بمیرند، زیرا طالبان هیچ امکانات دارویی در جبهه نداشتند و کمبود تدارکات، تهیهٔ آب و غذا را برای سربازان غیر ممکن ساخته بود. صالح محمد یکی از مجروحین طالبان در هنگامی که به قندهار بازگردانیده می‌شد به من گفت: «ما هرگز چنین محیط ناخوشایندی ندیده بودیم. هر روز ۱۰ الی ۱۵ بار بمباران می‌شویم. غذا و آبی وجود ندارد و دوستانم از تشنگی مرده‌اند. ما ارتباط با فرماندهیمان را از دست داده‌ایم و نمی‌دانیم که لشگرهای دیگر کجا هستند. ما مهمات خود را تمام کردیم، این بدبختی بزرگی است».[۲]

دولت اکنون طالبان را، بدون تردید، از دو جبهه به عقب رانده بود و رهبری سیاسی و نظامی آنها در شگفتی قرار داشت. تصویر آنها به عنوان سازندگان صلح به شدت خدشه‌پذیر شده بود و در نظر بسیاری از افغان‌ها، آنها به یک حزب دیگر از سران جنگی تبدیل شده بودند. رئیس جمهور ربانی موقتاً موقعیت نظامی و سیاسی خود را در اطراف کابل و هرات مستحکم کرد. تا می ۱۹۹۵ نیروهای دولت مستقیماً شش استان را در اطراف کابل و شمال کنترل می‌کردند، در حالی که اسماعیل خان سه استان غربی را تحت کنترل داشت. تسلط اولیهٔ طالبان بر دوازده استان پس از چند شکست، به هشت استان کاهش یافت. ولی هرات نه تنها برای طالبان، بلکه برای مافیای مواد مخدر و حمل و نقل پشتون، یعنی کسانی که به‌شدت علاقه‌مند بودند که برای تجارت خود جاده‌های منتهی به ایران و آسیای مرکزی را از طریق هرات باز کنند، به طور

وسوسه انگیزی ارزش خود را حفظ کرد.

تعداد کمی از فرماندهان مجاهدین شهرت اسماعیل خان را داشتند و عده کمی نیز حتی جمعیتی بیشتر از مردم هرات را در طی جنگ و علیه روس‌ها قربانی کرده بودند. اسماعیل خان، در زمانی که روس‌ها به افغانستان حمله کردند، افسر ارتش افغانستان بود و عقایدی به‌شدت ملی گرا و اسلامی داشت. زمانی که روس‌ها هرات را اشغال کردند، آنها هراتی‌های فارسی زبان را مطیع و مخالف جنگ و با فرهنگ‌ترین مردم در میان تمام افغان‌ها یافتند. از آخرین باری که هراتی‌ها مجبور به جنگ شدند بیش از یک قرن می‌گذشت. زمانی که آنها در برابر حملهٔ ایران در ۱۸۳۷ مقاومت کرده بودند. بدون ترس از بروز هیچ مقاومتی، روس‌ها پایگاه هوایی شین دند را به عنوان بزرگ‌ترین پایگاه هوایی خود در افغانستان توسعه دادند و به خانواده‌های افسران ارتش اجازه دادند که در هرات زندگی کنند.

اما در ۱۵ مارس ۱۹۷۹ مردم شهر در یک شورش بی‌سابقه علیه روس‌ها برخاستند. مردم افسران روسی، مشاوران و خانواده‌های آنها راکشتند، اسماعیل خان کودتایی را در پادگان شهر انجام داد که طی آن افسران افغانی کمونیست و روسی کشته و تسلیحات بین مردم توزیع شد. در جریان این کودتا صدها روسی کشته شدند. مسکو از ترس شورش‌های مشابه این شورش در شهرهای دیگر افغانستان، ۳۰۰۰ تانک را از ترکستان برای در هم کوبیدن این شورش اعزام کرد و شروع به بمباران یکی از قدیمی‌ترین شهرهای جهان نمود، بی‌آنکه امتیازی برای آن قائل شود. پانزده سال بعد چشم انداز قسمت‌های وسیعی از شهر هنوز شبیه آوار رنگ پریده‌ای بود که به سمت افق گسترانده شده است. طی روزهای بعد بیش از ۲۰۰۰۰ تن از مردم کشته شده بودند. اسماعیل خان با ارتش جدید پارتیزانی خود به اطراف شهر گریخت و ده‌ها هزار غیر نظامی به ایران فرار

کردند. در طول دهۀ بعد، اسماعیل خان جنگ پارتیزانی سختی را بر ضد اشغال روس ترتیب داد و دستگاه‌های اداری مؤثری را در دشت و صحرا برقرار و احترام مردم را نسبت به خود جلب کرد. این امر زمانی که او قصد داشت موقعیت خود را دوباره در هرات، پس از عزیمت ارتش روسیه مستحکم کند، ارزش اثباتی بسیاری داشت.

هرات مهد تاریخ و تمدن افغانستان بود. یک شهر آباد که از ۵۰۰۰ سال قبل مسکونی بود. ۲۰۰ مایل مربع زمین قابل آبیاری که با کوه‌ها احاطه شده، به نظر می‌رسد حاصلخیزترین خاک را در آسیای مرکزی داشته باشد. تاریخ نویس یونان باستان، هرودت، هرات را سبد نان آسیای مرکزی توصیف کرد. او به امپراطور بابر این گونه نوشته است: «تمام مکان‌های قابل سکنی در دنیا، جایی همانند هرات ندارد». ماجراجو و جاسوس بریتانیایی، کاپیتان کنولی[1]، در ۱۸۳۱ زیبایی آن را به سرزمین انگلستان تشبیه کرده است و می‌نویسد:

«فضای بین تپه‌ها، پهنۀ زیبایی از دهکده‌های کوچک مستحکم، باغات تاکستان‌ها و کشت زارهای ذرت است و این منظرۀ شکوهمند به وسیلۀ جوی‌های آب درخشان کوچک بسیاری که دشت را در تمام جهات قطع می‌کند، خیره کننده می‌شود».[3]

طی قرن‌ها، این شهر چهار راه بین امپراطوری‌های رقیب ترک و ایران بود. مردم آن خیلی زود به کیش اسلام در آمدند. قدمت مسجد جامع که در مرکز شهر قرار دارد به قرن هفتم باز می‌گردد و سلسلۀ غوریه در ۱۲۰۰ آن را بازسازی کردند. در دوران قرون وسطی، این شهر، هم مرکز مسیحیت ـ زیر نظر کلیسای نستوریان ـ بود و هم مرکز اصلی صوفی گری، یعنی وجه روحی و عرفانی اسلام. پیروان فرقۀ برادری صوفی، نقش بندی و چیشتیا، نخست‌وزیر و وزیر

1. Connolly

شدند. اما پشتیبان و ولی هرات خواجه عبدالله انصاری است که در ۱۰۸۸ درگذشت. او شاعر مشهور صوفی و فیلسوفی است که هنوز پیروان بسیاری در افغانستان دارد. زمانی که چنگیزخان در ۱۲۲۲ هرات را تسخیر کرد، او از ۱۶۰,۰۰۰ ساکنین آن شهر تنها ۴۰ نفر را بخشید. اما کمتر از دو قرن بعد زمانی که پسر تیمور، شاهرخ و ملکهٔ وی، گوهر شاد، پایتخت امپراطوری تیموری را در ۱۴۰۵م از سمرقند به هرات منتقل کردند، شهر به اوج خود بازگشت.

تیموریان جزو کسانی بودند که در صدد آمیختن فرهنگ استپ چادر نشینی ترکی با پیراستگی ساکنین سرزمین‌های ایرانی بودند. آنها هنرمندان را از ایران، هند و آسیای مرکزی وارد کشور نمودند تا صدها بنای یادبود با شکوه را در کشور بسازند. شاهرخ و گوهر شاد هرات را تبدیل به محل ساخت و ساز عظیمی کردند که از ساختمان مساجد، مدارس، حمام‌های عمومی، کتابخانه‌ها و قصرها تشکیل می‌شد. بازارهای هرات بهترین فرش‌ها، جواهرات، تسلیحات، زره‌ها و سفال‌ها را ارائه می‌کرد. بهزاد که بهترین نقاش مینیاتوری ایران شمرده می‌شود تمام مدت در کاخ سلطنتی کار می‌کرد. علیشیرنوایی وزیر اعظم شاهرخ که خود هنرمند، شاعر و نویسنده بود گفته است: «اگر در هرات پایت را درازکنی مطمئن باش که به شاعری لگد خواهی زد».[۴] نوایی که در هرات دفن شده و شاعر ملی دوران مدرن ازبکستان است، پدر ادبیات ترکی شمرده می‌شد؛ زیرا اولین کسی بود که شعر را به جای زبان فارسی به زبان ترکی نوشت. جامی شاعر ایرانی نیز در کاخ سلطنتی بود و در هرات دفن شده است. در حالی که الغ بیگ فرزند شاهرخ یک ستاره شناس بود که رصد خانهٔ وی در سمرقند حرکت ستارگان را رصد می‌کرد. تقویم و جداول ستارگان وی در ۱۶۶۵ در دانشگاه آکسفورد منتشر شد و هنوز به طرز شگفت‌آوری دقیق است.

در ۱۴۱۷ گوهر شاد که خود به تنهایی سازندهٔ دو جین مسجد بود، مجموعهٔ

با شکوهی را در اطراف شهر احداث کرد که شامل مسجد، مدرسه و مقبرهٔ خود او بود. این مقبره با دیوارهای قاب‌بندی شده از سفال‌های آبی ایران و تزیینات پر از گل و بوته، و در صدر آن گنبد آبی هلالی با کتیبه‌های قرآنی سفید شگفت انگیزی، هنوز یکی از عالی‌ترین نمونه‌های معماری اسلامی در جهان محسوب می‌شود. زمانی که لرد بایرون در ۱۹۳۷ این بنا را دید، آن را زیباترین نمونهٔ معماری در کاربرد رنگ توصیف نمود که بشر برای نیایش خداوند و افتخار خود ساخته است.[۵] زمانی که گوهر شاد در سن ۸۰ سالگی پس از احداث ۳۰۰ عمارت در افغانستان، ایران و آسیای مرکزی فوت کرد بر کتیبهٔ روی مقبره به سادگی خوانده می‌شد: «بلقیس زمان». بلقیس به معنی ملکه صبا است.[۶] بیشتر این عمارت‌ها را بریتانیایی‌ها در ۱۸۸۵ تخریب کردند و بعداً روس‌ها نیز این ناحیه را برای دور نگهداشتن مجاهدین مین‌گذاری نمودند.

روس‌ها در ۱۹۷۹ با بمباران هرات، حتی بیش از مغول‌ها، به شهر صدمه وارد کردند. اسماعیل خان در ۱۹۹۳ اظهار داشت. «هرات ویران‌ترین شهر در دنیای امروزی است و همچنین به شدت مین گذاری هم شده است. اما هنوز هیچ کمکی از جایی دریافت نکرده‌ایم».[۷] علی‌رغم ویرانی‌های بسیار در اطراف آن، اسماعیل خان مبادرت به خلع سلاح مردم کرد و حکومت مؤثری را با ایجاد امکان مراقبت‌های بهداشتی فعال و برپایی مدارس در سه استان پایه‌گذاری کرد. او کوتاه قد و زیرک است و لبخندی پری‌وار دارد که او را جوان‌تر از ۴۷ سال نشان می‌دهد، ۴۵۰۰۰ دانش‌آموز تحت تولی اسماعیل خان در مدارس هرات تحصیل می‌کردند که تا ۱۹۹۳ نیمی از آنان دختر بودند. در سراسر سه استان کلاً ۷۵۰۰۰ دانش‌آموز وجود داشت. در ۱۹۹۳ اسماعیل خان مرا به دیدن مدرسهٔ آتون هیروی(۱) برد که در آن ۱۵۰۰ دختر در دو شیفت مشغول به تحصیل

---

1. Atun Herivi

بودند. آنها در فضای باز می‌نشستند. هیچ کلاس، میز، کتاب، کاغذ یا جوهری وجود نداشت. علاقهٔ آنها برای یادگیری تنها تأکیدی دوباره بر آموزش در تاریخ هرات است. در عوض زمانی که طالبان قندهار را تسخیر کردند همهٔ مدارس شهر را بستند و به دختران اجازه ندادند حتی در خانه درس بخوانند.

اما تا ۱۹۹۵ اسماعیل خان با مشکلات بزرگی مواجه شد. او مردم را خلع سلاح کرده و یک ارتش غیر مردمی از سربازان وظیفه را به وجود آورده بود. اما برای مقابله با طالبان، نیاز داشت که مردم را دوباره مسلح کند؛ در حالی که سربازان وظیفهٔ ارتش وی در فساد، ضعف روحیه و کمبود منابع غوطه ور بودند. فساد افسران و خودسری در برابر غیر نظامیان در شهر شایع شده بود و مأموران رسمی گمرک از کامیون‌هایی که از هرات عبور می‌نمودند وجه سرسام آور ۱۰,۰۰۰ روپیهٔ پاکستان معادل ۳۰۰ دلار مطالبه می‌کردند که به نوبهٔ خود یک راه مطمئن برای دشمن کردن مافیای حمل و نقل با آنها بود. طالبان به خوبی از مشکلاتی که او با آنها رو به رو بود مطلع بودند؛ چنانچه ملا وکیل احمد به من اظهار داشت: «اسماعیل ضعیف است. سربازانش نخواهند جنگید زیرا به آنها حقوقی پرداخت نشده است و او در میان مردمانش به دلیل فساد در حکومتش بد نام است. او تنهاست و مجبور است به مسعود تکیه کند».[8]

اسماعیل خان نیز یک اشتباه نظامی جدی مرتکب شد. با این باور که طالبان به خاطر شکست خود در مرز در حال فروپاشی هستند در حالی که کاملاً مهیا نبود در زمان نسنجیده‌ای، به آنها یورش برد. او با به حرکت درآوردن نیروی بزرگی در ۲۳ اوت ۱۹۹۵ دیلرم[1] و قسمت‌هایی از هلمند[2] را تسخیر و یک هفته بعد قندهار را تهدید کرد. اما نیروهای وی در محیطی پر از خصومت‌های فردی قرار داشتند، در حالی که طالبان تابستان را صرف بازسازی نیروهای

---

1. Dilaram 2. Helmand

نظامی خود با مهمات و وسایل نقلیه‌ای کرده بودند که پاکستان و عربستان سعودی داده بودند و ساختار فرماندهی جدید را با کمک مشاوران سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) به وجود آوردند. سازمان اطلاعات پاکستان همچنین واسطهٔ توافقی بین طالبان و ژنرال رشید دوستم گردید که مفاد آن هرگز به اطلاع عموم نرسید.

دوستم تکنسین‌های ازبکی خود را برای تعمیر جنگنده‌های میگ و هلیکوپترهایی که طالبان در اوایل سال گذشته در قندهار تصرف کرده بودند به قندهار فرستاد. بدین طریق اولین نیروی هوایی طالبان به وجود آمد. ضمناً هواپیماهای دوستُم بمباران هرات را آغاز کردند.

برای مقابله با تهدید اسماعیل خان، طالبان سریعاً ۲۵۰۰۰ نفر را بسیج کردند که بسیاری از آنها داوطلبان تازه نفسی از پاکستان بودند. جنگجویان با تجربه‌تر آنها در ستون‌های سیاری در ماشین‌های داتسون Pick Up قرار گرفتند که خطوط تدارکات اسماعیل را مورد حملات ایذایی خود قرار دادند. در اواخر اوت در گیریشک[1] طالبان مصممانه در کمین مزاحمین نشستند و اسماعیل خان یک عقب نشینی عمومی را اعلان کرد. در عرض چند روز طالبان نیروی او را به طرف شین دند عقب راندند و اسماعیل خان به نحو غیر قابل توضیحی در سوم دسامبر ۱۹۹۵ بدون برقرار شدن آتش جنگ منطقه را ترک کرد. سپس دو روز بعد در یک سراسیمگی، زمانی که ستون‌های سیار طالبان از همه طرف به سوی آنها سرازیر شدند، اسماعیل خان با ارتش خود هرات را ترک کرد و با فرماندهانش و چند صد سرباز به ایران گریخت. روز بعد، مردم عادی طرفدارِ دولت که به خاطر از دست دادن هرات خشمگین بودند، به سفارت پاکستان حمله و آنجا را غارت کردند و سفیر کبیر پاکستان را زخمی کردند؛ در حالی که

---

1. Girishk

سربازان دولتی افغانستان فقط نظاره‌گر بودند. ارتباط بین کابل و اسلام آباد بیش از هر موقع دیگر رو به سردی می‌رفت، طوری که رئیس جمهور ربانی علناً پاکستان را متهم کرد که برای خلع وی از قدرت، از طریق طالبان می‌کوشد.

اکنون طالبان کل غرب کشور را که ناحیهٔ مرزی حساس به ایران را شامل می‌شد تحت کنترل خود گرفتند و برای اولین بار بر منطقه‌ای نفوذ داشتند که اکثراً پشتون نبودند. طالبان با هرات همانند یک شهر اشغال شده رفتار کردند. صدها هراتی را دستگیر کردند، تمام مدارس را بستند و به زور ممنوعیت‌های اجتماعی خود و قانون شریعت را، حتی شدیدتر از آنچه در قندهار به اجرا گذاشته بودند، پیاده کردند. شهر را نه پناهندگان محلی، بلکه طالبان پشتون دو آتشهٔ اهل قندهار اشغال کردند و حکومت به پشتون‌های دورانی سپرده شد، که بسیاری از آنها حتی نمی‌توانستند فارسی صحبت کنند و بنابراین در برقراری ارتباط با مردم عادی ناتوان بودند. طی چند سال بعد هیچ هراتی محلی به دستگاه حکومت فراخوانده نشد. مردم با فرهنگ را، اکنون کسانی اداره می‌کردند که هراتیان آنها را پشتون‌های فرومایهٔ تحصیل نکرده می‌پنداشتند. آنها پشتون‌های بی‌سوادی بودند، که از گذشتهٔ با شکوه یا تاریخ شهر اطلاعی نداشتند. تنها چیزی که باقی مانده بود رفتن به مقبره و خواندن سنگ نوشته‌های غمگین گورها بود.

«زمانی که چهرهٔ تو از من پنهان می‌شود، همانند ماه که در شب تاریک پنهان می‌گردد، من ستارگان اشک را بیرون می‌ریزم و هنوز شب من با وجود آن ستاره‌های درخشان تاریک می‌ماند».[۹]

شکست هرات پایان حکومت ربانی بود. طالبان با قوتی که از پس پیروزی‌ها به دست آوردند. طی اکتبر و نوامبر حملهٔ دیگری را به کابل آغاز کردند؛ به امید اینکه منطقه را، قبل از اینکه برف‌های زمستانی جنگ را به تعویق

بیاندازد، به چنگ آورند. مسعود در اواخر نوامبر ضد حمله‌ای انجام داد و آنها را به عقب برگرداند که موجب به جا ماندن صدها کشته شد. اما طالبانِ مصمم، اکنون در صدد تسخیر شهر از طریق دیگر بودند. آنها خطوط جبههٔ مسعود را به جای آتش تانک به وسیلهٔ رشوه تضعیف کردند.

پی‌نوشت‌ها

1- Seward, Desmond. *The Monks of war, the Military Religious Orders*, Penguin, London 1972.

۲ـ مصاحبه‌هایی با سربازان طالبان، قندهار، مارس ۱۹۹۵.

3- Sikorski, Rddek, *Dust of Saints*.Chotto and Windus. London 1989.

4- Byron, Robert, *The Road to Qxiana*. Macmillan, London 1937.

۵ـ بایرون در حین اولین دیدار خود از مناره‌ها نوشت هیچ عکس یا شرحی نمی‌تواند انعکاس رنگ آبی انگوری آنها را با آبی آسمانیِ شکوفه‌ای و یا در هم پیچیدگی‌هایی که آن را بسیار درخشان و تیره رنگ می‌کند، بیان نماید. در قسمت‌های پایه‌های مناره که هشت طرف آن با قاب‌های مرمری سفید به همراه خط کوفی مزین و آراستهٔ زرد، سفید، سبز و مخلوطی از رنگ قرمز با دو رنگدانهٔ آبی در پیچ راه‌های گلها، نقش و نگارها و متنها به زیبایی نقش و نگارهای بر روی یک فنجان چای احاطه شده است. (Byron: *The road to oxiana*)

6- Dupree, Nancy Hatch, *A Historical Guide to Afghanistan*, Afghan Taurist organization, kabul 1970.

۷ـ مصاحبه با اسماعیل خان، سپتامبر ۱۹۹۳.

۸ـ مصاحبه با وکیل احمد. قندهار، می ۱۹۹۵.

9- Dupree: *A Historical Guide to Afghanistan.*

۳

کابل ۱۹۹۶:
فرمانده مؤمنین

با جیپ، کامیون و پشت اسب، صدها ملای افغانی در هوای خنک بهار ۱۹۹۶ به قندهار هجوم آوردند. تا ۲۰ مارس بیش از ۱۲,۰۰۰ رهبر مذهبی پشتون از جنوب غرب و مرکز افغانستان وارد شهر شده بودند. به آنها در دفاتر دولت قلعهٔ قدیمی شهر و بازار سرپوشیده جا و غذا داده شد. بازار با اقدام ساده‌ای یعنی پهن کردن صدها فرش بر روی زمین، برای خواب (ملاها) تبدیل به خوابگاه بزرگی شد.

این بزرگترین تجمع ملاها و علما بود که هرگز در تاریخ امروزی افغان سابقه نداشته است. جالب این که فرماندهان محلی نظامی، رهبران سنتی قبیله‌ای و طایفه‌ای، شخصیت‌های سیاسی جنگ بر ضد روسیه، و نمایندگان غیر پشتون از شمال افغانستان غایب بودند. تنها، رهبران مذهبی را ملاعمر برای مذاکره در مورد برنامهٔ آینده جنبش فراخوانده بود. اما مهم‌ترین موضوع، مشروعیت بخشیدن به رهبر طالبان به عنوان رهبر قدرتمند در کشور بود.

محاصرهٔ ده ماههٔ کابل توسط طالبان که به منظور رخنه به شهر صورت گرفت، به شکست انجامید و مواجههٔ طالبان با تلفات بسیار، موجب رشد

ناآرامی در صفوف سربازان شد. طی ماه‌های طولانی زمستان میانه‌روهای نهضت، به طور آشکار، در خصوص نیاز برای مذاکره با رژیم کابل بحث می‌کردند. افراطیون می‌خواستند تا تسخیر همهٔ کشور ادامه بدهند. همچنین اختلاف نظر وسیعی در میان پشتون‌ها وجود داشت. قندهاری‌هایی که در اطراف عمر گرد آمده بودند، خواستار ادامهٔ جنگ بودند، اما آنها که از مناطق پشتون آمده بودند، که اخیراً به تصرف طالبان در آمده بود، خواستار صلح و پایان نبرد بودند.

هر خارجی بیرون کشور نیز متوجه این موضوع شده بود که طالبان در سر چهار راه تصمیم‌گیری قرار گرفته‌اند. نه طالبان قادر به تصرف کابل هستند و نه مسعود می‌تواند قندهار را تسخیر نماید. حال این سؤال مطرح بود که طالبان چگونه خواهند توانست به قدرت کامل دست یابند اگر در گرفتن کابل شکست بخورند؟ و حتی اگر آنها ترتیب تسخیر کابل را بدهند، چگونه مابقی افغانستان نوع نظامِ اسلامی آنها را خواهد پذیرفت. میانجی‌گر سازمان ملل محمود میستیری این را به من اظهار داشت.[1]

بیش از دو هفته، شورا مذاکرات را در تمام طول روز و شب ادامه داد. شوراهای مختلف در مورد موضوعاتی چون آیندهٔ نظامی و سیاسی، بهترین راه تحمیل قانون شریعت، و آیندهٔ تحصیلات دختران در مناطق در دست طالبان بحث کردند. تمام مذاکرات بسیار مخفیانه انجام می‌گرفت و افراد خارجی در این مدت از حضور در قندهار منع شدند. اگرچه مقامات رسمی پاکستانی، قاضی همایون سفیر پاکستان در کابل، و چندتن از مأموران سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) مانند کلنل امام، سر کنسول پاکستان در هرات، برای نظارت بر شورا در آنجا بودند.

برای فرونشانی اختلافات خود، هستهٔ گروه قندهاری‌های اطراف ملاعمر،

او را به عنوان امیرالمؤمنین معرفی نمودند. این لقبی اسلامی بود که او را رهبر بلا منازع جهاد و امیر افغانستان می‌ساخت (طالبان بعداً در صدد عوض کردن نام کشور به امارات افغانستان بودند). در چهارم آوریل ۱۹۹۶، عمر بر بالای یک ساختمان در مرکز شهر ظاهر شد. او ردای حضرت محمد (ص) راکه در طول ۶۰ سال گذشته برای اولین بار از زیارتگاه خود بیرون آورده شده بود به دور خود پیچیده بود. زمانی که عمر ردا را در اطراف خود باز و بسته می‌کرد و اجازه می‌داد که باد آن را حرکت دهد، به طور پرشوری، جمعی از ملاها که در حیاط زیر ساختمان جمع شده بودند، در حالی که فریاد می‌زدند امیرالمؤمنین، او را تشویق و تحسین می‌کردند.

این سوگند اتحاد یا بیعت، مشابه روش زمان خلیفه عمر بود که پس از مرگ محمد پیامبر (ص)، به عنوان رهبر جامعهٔ مسلمان در عربستان انتخاب گردید. این یک شاهکار سیاسی بود: پوشیدن ردای پیامبر به ملاعمر حق مسلم رهبری، نه تنها بر تمام افغانان، بلکه بر تمام مسلمانان را می‌داد. تجمع با اعلان جهاد بر علیه رژیم ربانی پایان یافت. طالبان سوگند خوردند که با مخالفان خود مذاکره نکنند و اعلام کردند که تصمیم نهائی آنها در خصوص اجازهٔ تحصیل برای زنان، زمانی انجام می‌شود که حکومت مشروعی در افغانستان برقرار شود. بدین طریق افراطیون و ملاعمر پیروز شدند.[۲]

ولی برای بسیاری از افغان‌ها و مسلمانان در جاهای دیگر، این یک توهین جدی به آداب و رسوم بود که یک ملا از روستایی فقیر، بدون هیچ آموزش عالمانه، هیچ شجرنامهٔ قومی یا ارتباطی با خاندان پیامبر، تا این حد جسارت به خرج بدهد. از زمانی که شاه دوست محمد خان در ۱۸۳۴ این عنوان را، قبل از اینکه جهاد بر علیه پادشاهی سیک(۱) در پیشاور را اعلان کند، به خود

---

1. Sikh

اختصاص داد، هیچ افغانی این لقب را به خود نسبت نداده بود. اما دوست محمد با خارجیان می‌جنگید در حالی که عمر بر علیه مردم خودش اعلام جهاد کرد. از این گذشته تحریمی در کاربرد این لقب در اسلام وجود نداشت، جز اینکه باید تمام علمای کشور آن را به یک رهبر اعطا می‌کردند. طالبان اصرار داشتند که تجمع آنها در شرایط قرآنی «اهل حل و عقد» برقرار شده است. و به راستی و به معنی واقعی کلمه مردمانی هستند که می‌توانند آزادی بدهند یا ندهند و آنان برای اتخاذ تصمیمات قانونی از طرف جامعه اسلامی اختیار دارند. این لقب به عمر، به شدت، مشروعیت مورد نیاز و ابهت جدیدی، در میان پشتون‌ها داد که هیچ یک از رهبران مجاهدین در طول جنگ به آن دست نیافته بودند. این امر به او اجازه می‌داد تا خود را همچنان بیشتر از سیاست روز دور نگه دارد، به او بهانهٔ بیشتری برای ملاقات نکردن با دیپلمات‌های خارجی می‌داد، و به او اجازه می‌داد، هم در گستردن پایگاه رهبریت طالبان و هم در مذاکره با مخالفان، غیر قابل انعطاف باشد. عمر اکنون می‌توانست همیشه در پشت لقب خود عقب نشینی و از ملاقات با رهبران مخالف خود با موقعیت یکسان خودداری کند.

اما در تجمع علما، عمداً، هیچ تصمیمی در خصوص سؤالات بسیار حساس گرفته نشد، مبنی بر اینکه طالبان برای حکمرانی بر افغانستان چه برنامه‌ای دارند و برای توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی کشور چگونه برنامه ریزی کرده‌اند. این قبیل سؤالات حتی بعد از اینکه آنها کابل را تسخیر کردند برای همیشه بدون پاسخ باقی ماند. ملا وکیل دستیار عمر اظهار داشت:

«ما هنوز ساختار خود را علنی نکرده‌ایم زیرا به اندازهٔ کافی برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه کسی نخست وزیر یا رئیس جمهور باشد، قوی نیستیم. شریعت، سیاست یا احزاب سیاسی را مجاز نمی‌دارد به همین خاطر است که ما هیچ حقوقی به مقامات یا سربازان نمی‌دهیم، بلکه تنها به آنها غذا،

لباس، کفش و اسلحه می‌دهیم. ما می‌خواهیم همان گونه زندگی کنیم که پیامبر (ص) ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کرد و جهاد حق ماست. ما می‌خواهیم دوران پیامبر (ص) را دوباره به وجود آوریم و تنها آنچه را انجام می‌دهیم که مردم افغانستان طی ۱۴ سال گذشته خواهان آن بوده‌اند».[۳] یکی دیگر از رهبران طالبان آن را حتی مختصرتر کرد. «ما می‌توانیم دشمنان خود را دوست بداریم اما تنها بعد از اینکه آنها را شکست دادیم».

تنها یک روز قبل مأموران طالبان به میستیری در اسلام آباد گفته بودند که آمادهٔ مذاکره با رئیس جمهور ربانی هستند.[۴] میستیری امیدوارانه گفت: «اگر طالبان آمادهٔ مذاکره هستند و رئیس جمهور ربانی نیز آماده مذاکره است پس واقعاً به جایی رسیده‌ایم».

نتیجهٔ نهایی تجمع علما ضربه‌ای بود که میستیری و تلاش‌های صلح سازمان ملل قادر به جبران آن نبودند و میستیری در ماه می از شغل خود استعفا داد.

تجمع علما همچنین با رشد موفقیت‌های سیاسی دولت در جلب نظر دیگر رهبران مخالف و افزایش وجاهت بین‌المللی رئیس جمهور ربانی تهییج شد. موفقیت‌های نظامی کابل در بیرون راندن حکمت‌یار، هزاره‌ها و مقابله با حملهٔ طالبان سرانجام رژیم افغانستان را متقاعد کرد که این یک لحظهٔ مناسب در جهت تلاش برای به دست آوردن مقبولیت بزرگ‌تر سیاسی از طریق گستردن پایگاه حمایتی آنهاست. رئیس جمهور ربانی مذاکرات با دیگر سران جنگی را با این ایده آغاز کرد که آمادگی دارد دولت جدیدی تشکیل دهد که شامل آنها نیز باشد. در ژانویه و فوریهٔ ۱۹۹۶، نمایندهٔ ربانی دکتر عبدالرحمن، جداگانه با حکمت‌یار در ساروبی[۱]، با ژنرال رشید دوستُم در مزار شریف، و رهبریت حزب وحدت

---

1. Sarobi

در بامیان ملاقات کرد. در فوریه تمام گروه‌های مخالف به جز طالبان موافقت کردند که برای مذاکره در مورد شرایط صلح با کابل یک شورای ده نفره را تعیین کنند. این در حالی بود که طالبان به تقاضای خود مبنی بر تسلیم رژیم ادامه دادند. چند هفته بعد، شورای حزب اسلامی به حکمت‌یار اختیار داد در مورد توافق بر سر تقسیم قدرت با ربانی مذاکره کند.

پاکستان از موفقیت‌های ربانی نگران بود و سعی کرد که نظر همان سران نظامی طرف مذاکره با ربانی را برای پیوستن به طالبان و تشکیل اتحاد ضد کابل جلب کند. سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)، حکمت‌یار، دوستُم، رهبران پشتون شورای جلال آباد و بعضی از رؤسای حزب وحدت را به اسلام آباد فرا خواند تا آنها را متقاعد نماید که به طالبان بپیوندند. این سران جنگی به مدت یک هفته از ۷ تا ۱۳ فوریه با رئیس جمهور فاروق لقاری[۱] و فرماندهٔ ارتش ژنرال جهانگیر کرامت دیدار کردند. پاکستان یک اتحاد سیاسی و به طور محرمانه، یک حملهٔ مشترک به کابل را، با همراهی طالبان برای حمله از جنوب، حکمت‌یار از شرق و دوستُم از شمال، پیشنهاد کرد.[5] برای خوشایند طالبان، نصیرالله بابر[۲] وزیر کشور پاکستان داوطلب هزینه کردن سه میلیون دلار برای بازسازی جاده‌ای شد که از افغانستان جنوبی از چمن[۳] به ترقندی[۴] در مرز ترکمنستان می‌رسید. اما طالبان از حضور در جلسه امتناع کردند. با وجود درخواست‌های شخصی نصیرالله بابر، رئیس جماعت علمای اسلامی(JUI) فضل الرحمان و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)، آنها دست رد به سینهٔ رایزن پاکستانی خود زدند. طالبان داشتن هر نوع مشترکاتی را با دیگر سران جنگی، که طالبان آنها را به عنوان کفار کمونیست محکوم می‌کردند، رد نمودند.

1. Faroaq leghari 2. Naseerullah Babar 3. Chaman
4. Torgundi

شکست اسلام آباد در به وجود آوردن جبهه‌ای متحد الشکل بر علیه کابل، ربانی را جسورتر کرد. در اوایل مارس همراه با یک هیئت نمایندگان ۶۰ نفری، در یک تور مسافرتی بزرگ رهسپار ایران، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان شد تا برای کسب پشتیبانی بین‌المللی و افزایش کمک نظامی به جلب آنها بپردازد. ایران، روسیه و هند که از رژیم کابل پشتیبانی می‌کردند، پیش بینی می‌کردند که نبرد اکنون وارد یک مرحلهٔ حیاتی شده است،اگر چه نبرد دیگری برای کابل می‌توانست بی‌ثباتی سیاسی را افزایش دهد و بر گسترش نفوذ بنیادگرایان اسلامی در آسیای مرکزی اثر بگذارد. ایران از سقوط هرات به دست نیروهای پشتون که به شدت ضد شیعه بودند و رقبای منطقه‌ای ایران در پاکستان و عربستان سعودی آنها را پشتیبانی می‌کردند، خشمگین بود. روسیه در حالی‌که در خصوص امنیت جمهوری‌های آسیای مرکزی نگران بود، می‌پنداشت که رژیم کابل از طالبان میانه روتر و مطیع‌تر است. مسکو نیز خواستار پایان جنگ داخلی چهارساله در تاجیکستان بین حکومت نئوکمونیست و شورشیان اسلامی بود که از طریق افغانستان بدان دامن زده می‌شد. هند صرفاً کابل را به دلیل حمایت پاکستان از طالبان پشتیبانی می‌کرد.

تمام این کشورها کمک نظامی به نیروهای رژیم افغانستان را افزایش دادند. روسیه برای افزایش تجهیزات فرودگاه بَگرام[1] کمک فنی برای رژیم فرستاد. این در حالی بود که هواپیماهای ترابری روسی از روسیه، ترکمنستان و اکراین سلاح‌های روسی، مهمات و سوخت به کابل حمل می‌کردند. ایران یک پل هوایی از مشهد در شرق ایران به بَگرام ایجاد نمود و کمک‌های نظامی از آنجا به پرواز در می‌آمد. سازمان اطلاعات پاکستان گزارش داد که تنها در یک روز ۱۳ پرواز ایرانی به همراه کمک‌هایشان در فرودگاه بَگرام به زمین نشستند. سازمان

---

1. Bagram

مرکزی اطلاعات امریکا (CIA) گمان می‌کرد که متحدین شیعهٔ افغانیِ رژیم ربانی، به ایران ۵ موشک ضد هوایی استینگر[1] را به قیمت هر کدام یک میلیون دلار فروخته‌اند. امریکا برای مجاهدین ۹۰۰ استینگر در سال‌های ۸۷ ـ ۱۹۸۶ تهیه کرد و بعد از ۱۹۹۲ CIA عملیات بازخرید پنهانی ولی ناموفقی را در جهت تلاش برای بازپس‌گیری و جلوگیری از استفاده از موشک‌های استینگر آغاز کرد.[۶] ایران همچنین پنج اردوگاه آموزشی، نزدیک مشهد، برای ۵۰۰۰ جنگجو ترتیب داد که به وسیلهٔ اسماعیل خان فرماندار سابق هرات، رهبری می‌شدند. کمک‌های ایران به رژیم مهم بود زیرا تهران مجبور بود خشم خود را بر مسعود، به دلیل کشتار هزاره‌های شیعه در کابل، در سال گذشته، فرو برد. هند ضمناً به بازسازی آریانا که خط تأمین هوایی ملی افغانستان است و اکنون در دهلی نو مستقر گردیده است کمک کرد، تا مطمئن شود ترابری تسلیحات برای رژیم افغانستان ممکن است. هند همچنین قطعات هواپیما، رادارهای زمینی جدید و پول تهیه می‌کرد.

در عوض پاکستان و عربستان سعودی به کمک‌های تسلیحاتی به طالبان افزودند. پاکستان تلفن و شبکه بی‌سیم جدیدی برای طالبان تهیه کرد، فرودگاه قندهار را بازسازی کرد و با قطعات یدکی و تسلیحات برای نیروی هوایی طالبان، آنها را کمک کرد و همچنان به تأمین غذا، سوخت و تسلیحات که شامل راکت نیز می‌شد، ادامه داد. عربستان سعودی برای طالبان سوخت، وجه نقد و هزاران ماشین جدید داتسون Pick Up تهیه کرد. بیشتر این کمک‌ها از شهر بندری خلیج دُبی به سوی قندهار به پرواز در آمد.

افزایش مداخلهٔ خارجی، امریکایی‌ها را نگران ساخت: پس از گذشت چهار سال آنها یک‌بار دیگر به ابراز علاقه و سعی برای حل نبرد افغانستان مبادرت

---

1. Stinger

نمودند. در اوایل مارس، نمایندۀ کنگره، هنک براون[1]، عضو کمیسیون فرعی مجلس سنا در روابط خارجی در آسیای جنوبی، اولین امریکایی بود که طی شش سال، به عنوان نماینده برای دیدار از کابل و دیگر مراکز قدرت انتخاب گردید. او امیدوار بود که جلسه‌ای با تمام گروه‌های افغان در واشنگتن برقرار نماید.[۷]

معاون وزیر امور خارجه امریکا برای آسیای جنوبی رابین رافل[2] برای بررسی مجدد سیاست امریکا نسبت به افغانستان وارد اسلام‌آباد شد و از آغاز سفر خود در ۱۹ آوریل ۱۹۹۶ رافل از سه مرکز قدرت کابل، قندهار و مزار شریف و بعداً از سه پایتخت آسیای مرکزی دیدار کرد. او اظهار داشت:

«ما به دخالت در رویدادهای افغانستان علاقه‌مند نیستیم. اما خود را دوست افغانستان می‌دانیم و به همین دلیل من برای تأکید بر جمع شدن افغان‌ها در کنار یکدیگر و مذاکره با آنها در اینجا هستم. ما همچنین نگران هستیم که در صورتی که ثبات سیاسی نتواند در اینجا برقرار شود، فرصت‌های اقتصادی از دست برود».[۸]

رافل سپس به مسئلۀ لوله‌های گازی پرداخت که قرار بود شرکت نفتی عظیم امریکایی یعنی یونوکال بسازد تا گاز را از ترکمنستان، بعد از اینکه از افغانستان عبور کرد، به پاکستان حمل کند. امریکا منتظر بود که وجود این خطوط لوله برای تمام گروه‌های افغان قابل قبول شود و از پاکستان مصرانه خواست دشمنی خود را با رژیم ربانی خاتمه بدهد و طالبان و رژیم ربانی را بر سر میز صلح بیاورد.

امریکا به سوی جبهه‌های دیگر حرکت کرد. طی مذاکرۀ شورای امنیت سازمان ملل در مورد افغانستان، در ۱۰ آوریل ۱۹۹۶، که برای اولین بار در طول

---

1. Hank Brown　　2. Robin Raphel

شش سال برگزار شد، یک تحریم اقتصادی بین‌المللی تسلیحات بر افغانستان را پیشنهاد نمود. رافل می‌خواست که از این تحریم به عنوان اهرمی استفاده کند که تمام کشورهای درگیر در منطقه را متقاعد نماید تا موافقت کنند هیچ دولت خارجی در افغانستان مداخله نکند، در حالی که در همان زمان، ارزش بیشتری نیز برای تلاش‌های سازمان ملل به منظور گرد هم آوردن تمام گروه‌های افغانی در یک کنفرانس قائل بود.[۹]

حکومت کلینتون آشکارا موافق طالبان بود، زیرا آنها در سیاست ضد ایرانی با واشنگتن همسو بودند و اجرای هر خط لولهٔ جنوبی از آسیای مرکزی، که در مسیر آن از ایران اجتناب شود، برای آنها هم مهم بود. کنگرهٔ امریکا یک بودجهٔ ۲۰ میلیون دلاری برای CIA جهت بی‌ثبات نمودن ایران تصویب نمود و تهران واشنگتن را به پرداخت مقداری از این بودجه به طالبان متهم نمود. اتهامی که همواره واشنگتن آن را تکذیب کرد. بوتو مأمورانی به واشنگتن فرستاد تا از امریکا مصراً بخواهند که با طرفداری آشکارتر از پاکستان و طالبان در افغانستان مداخله کند، اما، علی‌رغم بیزاری از ایران، واشنگتن مقاومت کرد و در جنگ داخلی طرف هیچ جناحی را نگرفت. رافل به شدت کمک امریکا به طالبان را تکذیب نمود. این زن سیاستمدار امریکایی به من گفت:

«ما نه تنها هیچ گروهی را به گروه دیگر ترجیح نمی‌دهیم، بلکه به هیچ گروه یا فردی نیز کمک نمی‌کنیم».

به علاوه امریکا نسبت به اینکه آیا طالبان در آیندهٔ نزدیک کابل را تسخیر خواهند کرد، در شک بود. رافل طالبان را به شدت گروه بندی شده و منفک از یکدیگر، بی‌تجربه، با رهبریت فاقد قدرت و ناکارا در ادارهٔ حکومت توصیف نمود و سرسختی آنها را موجب بیگانگی و گریزِ دیگر گروه‌ها دانست و اعتقاد داشت:

«این ضعف‌ها با رشد قدرت مسعود در هم آمیخته و به نظر می‌رسد که تعادل بر علیه طالبان تا اندازه‌ای تغییر خواهد کرد و مانع از رسیدن آنها به هدف نهایی‌یشان می‌شود که تسخیر کابل است و به نظر می‌رسد هر چند طالبان به محدودهٔ حداکثر توسعه یافتگی خود رسیده است ولی موقعیت آنها در جنوب در میان پشتون‌ها مستحکم است». [۱۰]

امریکا نیز دنبال سران جنگی دیگر بود. چند تن از آنان از واشنگتن دیدن کردند. این دیدارها با ژنرال دوستُم آغاز شد. وی با مقامات رسمی امریکا در ۱۱ آوریل ۱۹۹۶ در واشنگتن ملاقات نمود. رهبران افغان یا نمایندگان آنها از تمام گروه‌ها، به طور بی‌سابقه‌ای، در جلسهٔ استماع شرکت کردند که در واشنگتن، سناتور هنک براون[۱] بین ۲۵ و ۲۷ ژوئن آن را برگزار کرد. اگرچه واشنگتن در سال انتخاباتی امریکا و با اشتیاق کم به درگیری تازه در باتلاق افغانستان، می‌توانست فقط اهداف محدودی را دنبال نماید. ولی تجارت رو به تزاید مواد مخدر و تسلیحات در داخل افغانستان موجب نگرانی واشنگتن شده بود.

بی‌میلی امریکا برای پشتیبانی طالبان، از شکست پاکستان در ایجاد یک اتحاد ضد ربانی متأثر شده بود. این امر حتی برای خود اسلام آباد نیز موجبات شرمندگی را پدید آورد، چراکه حتی در ماه می ۱۰۰۰ تن از سربازان حکمت‌یار برای پشتیبانی از دولت و دفاع از خط جبهه بر علیه طالبان به کابل وارد شدند. در ۲۶ ژوئن ۱۹۹۶ حکمت‌یار خودش هم برای اولین بار پس از ۱۵ سال وارد کابل شد تا مقام نخست وزیری راکه رژیم به او پیشنهاد داده بود، تصاحب نماید و حزب وی نیز نه پست دیگر کابینه را در دولت پذیرفت. به تلافی آن، در همان روز طالبان حملات موشکی بسیار گسترده‌ای را به کابل آغاز کردند که طی آن ۶۱ نفر کشته و بیش از ۱۰۰ نفر زخمی شدند.

---

1. Hank Brown

ربانی پیشرفت سیاسی خود را به همراه حکمت‌یار با دیدار از جلال آباد ادامه داد، زیرا او سعی می‌کرد شورای جلال آباد را برای پیوستن به حکومت خود متقاعد کند. او گفت که تصمیم دارد به نفع هر رهبر افغان استعفا دهد و پیشنهاد اجلاس کل حزب را در جلال آباد برای انتخاب رئیس جدید دولت داد. در اوت، دوستُم با آتش بس موافقت کرد و بزرگراه سالنگ[1] را، که کابل را به شمال کشور متصل می‌کند، برای اولین بار در طول سال بازگشایی نمود. توافقات ربانی، سرانجام طرح وی را در مورد گفتگوی داخلی افغان، از بن بست خارج کرد. ربانی در کابل به من اظهار داشت: «این ائتلاف با ورود بیشتر مخالفینِ برجسته برای ایجاد محور صلح مستحکم می‌شود و من احزاب دیگر را برای پیوستن به این فرآیند فرا خواهم خواند. بدین ترتیب یک دستورالعمل برای داشتن دولتی موقت قابل دست‌یابی است».[11] این یک دست‌آورد مهم بود که باعث خشم طالبان شد. آنها فهمیده بودند که بایستی سریعاً بر علیه ربانی قبل از آنکه ائتلاف خود را مستحکم نماید وارد عمل شوند.

طالبان بیرون پایتخت اردو زدند، آنها بیرحمانه، سراسر سال، کابل را مورد حملهٔ راکت‌های خود قرار داده بودند. تنها در آوریل ۱۹۹۶، طالبان ۸۶۶ راکت پرتاب کردند که این اقدام آنها ۱۸۰ غیر نظامی را کشت، ۵۵۰ نفر را زخمی و قسمت‌های بزرگی از شهر را ویران نمود. این حملات تکرار حملات حکمت‌یار در سال‌های ۹۵-۱۹۹۳ بود. در جولای ۱۹۹۶ راکت‌های طالبان در نزدیکی میانجی سازمان ملل که اخیراً برای افغانستان منصوب شده بود، اصابت کرد. او یک دیپلمات آلمانی به نام نوبرت هال[2] بود که در حال دیدار از کابل به سر می‌برد. هال خشمگین شد و اظهار داشت «این طرز رفتار با یک نمایندهٔ صلح نیست که به طرف او شلیک کنند. اگر به خانه شما مهمان بیاید، شما هرگز به

1. Salang
2. Nobert Holl

صورت او آب دهان نمی‌اندازید. این نوعی تحقیر نسبت به مأموریت من است».[۱۲]

حملات راکت‌های طالبان با حملات زمینی پی در پی آنها بر علیه خطوط جبههٔ مسعود در جنوب و غرب شهر قطع شد. در اواخر ماه می، من بر روی تپهٔ باران شور با نیروهای مسعود در خارج کابل ایستاده بودم و با یک دوربین صحرایی یک دوجین از افراد طالبان را در ماشین‌های داتسون Pick Up مشاهده می‌کردم که سعی داشتند در حالی به خطوط مسعود در طول جاده در دره نفوذ کنند که زیر پوشش رگبار توپخانهٔ طالبان پشتیبانی می‌شدند. در عوض توپ‌های روسی هاوتیزر D-30 مسعود ضربات مکرر سهمگینی به توپخانهٔ مخفی طالبان وارد کرد. صدای مهیب گلوله‌ها کوه‌ها را می‌لرزاند، گوش‌ها را کر می‌کرد و مرا مجبور می‌نمود طوری خم شوم که زانوهایم را در آغوش بگیرم. تیراندازان به دلیل شلیک‌های مکرر و فقدان محافظ گوش کاملاً کر بودند.

در پشت خطوط مسعود، کامیون‌هایی با نیروهای تازه نفس و مهمات برای تکمیل مجدد تجهیزات راه خود را از میان زمین گِلی به سوی تپه باز می‌کردند. یکی از فرماندهان مسعود اظهار می‌داشت:

«طالبان دارای امکانات وسیعی برای تأمین مهمات هستند و قادرند هزاران گلوله شلیک کنند اما تیراندازان آنها بسیار بی‌دقت هستند، هر چند اکنون بهتر از سال گذشته از تانک‌ها و ماشین‌های داتسون Pick Up خود استفاده می‌کنند». و اضافه کرد: «تاکتیک‌های آنها هنوز ضعیف است و در جبهه تمایل بیشتری به یورش از جلو دارند و این طور به نظر می‌رسد که هیچ زنجیرهٔ فرماندهی مؤثری ندارند». طالبان قادر نبودند قدرت آتش ریزی کافی و نیروی انسانی خود را، در یک جبهه، برای پیشروی به داخل شهر، متمرکز نمایند و مسعود دائماً انسجام آنها را در هم می‌شکست. اگرچه مسعود می‌توانست خط مقدم را در اطراف کابل

نگـهدارد. ولی نـمی‌توانست نـیروهایش را کـه حـدوداً ۲۵,۰۰۰ نـفر بـودند، گسترده‌تر نماید تا حملاتی را برای راندن بیشتر طالبان به سمت جنوب به انجام رسانند.

سرسختی طالبان در رد هر نوع توافـقی بـا سـران نـظامیِ دیگـر، مـوجب نومیدی پاکستانی‌ها شد اما این مسئله سرانجام زمانی که طالبان، پاکستان و عربستان سعودی را متقاعد کردند تا طالبان را در یک حملهٔ مـهم دیگـر بـرای تسخیر کابل، قبل از زمستان، پشتیبانی کـنند، جـبران گـردید. رئـیس سـازمان اطلاعات عربستان سعودی، شاهزاده ترکی الفـیصل[1]، در جـولای ۱۹۹۶، از اسلام آباد و قندهار به منظور مذاکره با سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) دربارهٔ یک طرح تازه در خصوص تسخیر کابل دیدار کرد و هر دو کشور بر کمک‌های خود به طالبان افزودند. کمتر از دو ماه پس از ملاقات تُرکی، طالبان به طرف کابل و همچنین به طرف نواحی شرقی جلال آباد در حـال پـیشروی بـودند. پاکستان و عربستان سعودی عامل تسلیم و خروج نهایی رئیس شورای جلال آباد حاجی عبدالعزیز بودند. به او مقدار زیادی رشوه داده شد.

گروهی از افغان‌ها خبر دادند که آن رشوه چیزی در حدود ۱۰ میلیون دلار پول نقد به همراه تضمین‌هایی بود در خصوص اینکه دارایی‌ها و حساب‌های بانکی وی در پاکستان مسدود نخواهد شد.[۱۳]

طالبان در ۲۵ اوت ۱۹۹۶ حملهٔ غیر مترقبه‌ای را به جلال آباد شروع کردند. نیروهای اصلی طالبان از جنوب در شهر پیشروی کردند. پاکستان به صدها تن از حامیان طالبان در اردوگاه‌های پناهندگان افغانی در پاکستان اجازه دادند با عبور از مرز شرق به سمت جلال آباد حرکت کنند. جلال آباد دهشتزده بود و شورا منحل شد. حاجی غدیر در ۱۰ سپتامبر به پاکستان گریخت و جانشین وی فرماندار

---

1. Turki al Faisal

محمود به همراه شش نفر از محافظان خود، روز بعد، در حالی که سعی می‌کردند به پاکستان فرار کنند، کشته شدند. در همان شب ستون سیار ماشین‌های Pick Up که توسط ملا بُرجان [۱] رهبری می‌شدند بعد از حملهٔ آتشین مختصری و کشته شدن ۷۰ نفر وارد جلال آباد شدند.

در عرض چند روز ستون‌های سیار طالبان سه استان شرقی لقمان، ننگرهار [۲] و کونار [۳] را تسخیر کردند و در شب ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۶ به سمت ساروبی [۴] که در ۴۵ مایلی کابل قرار دارد و دروازهٔ ورود به پایتخت است، حرکت کردند. حملهٔ رعد آسای آنان که از مسیرهای مختلفی انجام می‌شد، ارتش دولتی را شگفت‌زده کرد و آنها به کابل عقب نشینی کردند. اکنون برای اولین بار پایتخت از سمت شرق کاملاً باز و بی‌دفاع بود. طالبان برای آرایش نظامی دوباره توقف نکردند، اما در عوض مدافعان ساروبی را تا کابل تعقیب کردند. ستون‌های نظامی دیگر طالبان از جنوب به طرف کابل راه افتادند، در حالی که ستون‌های نظامی دیگر، از ساروبی به سمت شمال برای تسخیر فرودگاه بَگرام برای قطع تنها راه ارتباطی هوایی مسعود حرکت کردند.

سرعت حملهٔ آنان دولت را مبهوت نمود. ستون‌های نظامی دیگر طالبان، در غروب ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶، تنها چند ساعتی بعد از اینکه مسعود دستور عقب نشینی عمومی مبنی بر تخلیهٔ شهر را داد، به کابل وارد شدند. گروه‌های کوچکی برای به تعویق انداختن پیشروی طالبان و آتش زدن انبار موقت تسلیحات در عقب باقی ماندند در حالی که مسعود به همراه توپخانه و یگان زرهی خود به شمال گریخت. مسعود تصمیم گرفت شهر را بدون وقوع جنگ ترک کند؛ چراکه می‌دانست نمی‌تواند از شهر در برابر حملاتی که از هر چهار جهت اصلی وارد

---

1. Borjan 2. Nangarhar 3. Kunar
4. Sarobi

می‌آید، دفاع کند. او نمی‌خواست پشتیبانی مردم کابل را با جنگ به خاطر شهر و به وجود آمدن خونریزی‌های بیشتر از دست بدهد. پیروزی طالبان کامل بود. هیچ نیروی افغانی اعم از حکومتی یا مخالفین، هرگز این طور سریع و پیچیده در چنین عملیات گسترده، در منطقهٔ عملیاتی وسیع، شرکت نکرده بودند. این صحنهٔ جنگ در مؤثرترین شکل آن بود.[۱۴]

اولین و خونین‌ترین عمل طالبان، اعدام نجیب‌الله، رئیس جمهور سابق در سن ۵۰ سالگی بود. وی از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۲ بر افغانستان حکومت می‌کرد. نجیب‌الله از زمانی که طرح صلح سازمان ملل برای برقراری حکومت موقت با شکست مواجه شد در مرکز کابل و در یکی از محوطه‌های دیپلماتیک سازمان ملل از سال ۱۹۹۲ اقامت داشت. درست قبل از اینکه مجاهدین قادر به تسخیر کابل گردند، نجیب‌الله قرار بود با کمک نمایندهٔ سازمان ملل بنون سون[(۱)] به بیرون از کابل برده شود؛ اما در لحظهٔ آخر آنها با ممانعت مجاهدین مواجه شدند. تمام گروه‌های مبارز افغانی به مصونیت دیپلماتیک محدودهٔ سازمان ملل احترام گذاشته بودند. همسر نجیب، فتانه، و سه دخترش از ۱۹۹۲ در دهلی نو در تبعید به سر می‌بردند.

سازمان ملل با اشتباهات احمقانه، تا حدودی، مسئول مرگ نجیب‌الله بود. روزی که ساروبی سقوط کرد، نجیب‌الله به ادارهٔ مرکزی سازمان ملل در اسلام آباد پیام فرستاد و از نوبرت هال درخواست کرد ترتیب خروج او و سه همراهش یعنی برادرش شاهپور احمدی زای، منشی خصوصی و محافظ وی را بدهد. اما هیچ یک از مقامات سازمان ملل در کابل حضور نداشتند تا مسئولیت نجیب‌الله را بپذیرند. تنها مسعود به او پیشنهاد کرد تا وی را به بیرون از شهر ببرد. در بعد از ظهر ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ مسعود یکی از ژنرال‌های ارشد خود را نزد نجیب‌الله

1. Benon Sevan

فرستاد تا از او بخواهد که با نظامیان در حال عقب نشینی دولت، منطقه را ترک کند. مسعود به او قول داد در طول راه تا شمال امنیت او را حفظ نماید. اما نجیب‌الله امتناع کرد. او مرد مغرور و سرسختی بود. او احتمالاً از این نگران بود که اگر با تاجیک‌ها فرار کند، در چشمان پشتون‌های حامی خود گناهکار شناخته شود.[۱۵]

او تنها سه نگهبان ترسوی افغانی داشت که سازمان ملل آنها را جهت انجام وظیفه در داخل محوطهٔ سازمان ملل استخدام کرده بود و آنها زمانی که صدای گلوله‌های طالبان را در حول و حوش شهر شنیدند پا به فرار گذاشتند. نجیب‌الله در اوایل غروب آخرین پیام بی‌سیم خود را به سازمان ملل در اسلام آباد فرستاد و دوباره تقاضای کمک کرد. اما دیگر خیلی دیر بود. یک گروه ویژهٔ پنج نفری طالبان که برای این عمل تعیین شده بودند و تحت رهبری ملا عبدالرزاق، که فرماندار هرات و فرماندهٔ کنونی نیروهایی بود که برای تسخیر کابل معین شده بودند، در حدود ساعت یک بامداد، حتی قبل از آنکه طالبان وارد مرکز کابل شوند، نزد نجیب‌الله آمدند. رزاق بعداً اعتراف نمود که او دستور قتل نجیب‌الله را صادر کرده بود.[۱۶]

طالبان به سمت اتاق نجیب‌الله رفتند. بی‌رحمانه او و برادرش را کتک زدند و سپس آنها را با ماشین‌های داتسون Pick Up به سمت قصر تاریک رئیس جمهوری بردند. در آنجا آنها نجیب‌الله را اخته نمودند. او را به پشت ماشین بستند و چندین دور بر روی زمین قصر کشیدند و سپس با تیر، کشتند. برادرش نیز به همین ترتیب ابتدا شکنجه و سپس کشته شد. طالبان جسدهای هر دو را از پُست بتونی در بیرون از قصر، که تنها در چند قدمی محوطهٔ سازمان ملل قرار داشت، آویزان کردند.

در سپیده دم، کابلی‌های کنجکاو برای دیدن دو جسد کتک خورده و بادکرده

در حالی که با طنابی که دور گردنشان حلقه زده بود، آویزان شده بودند؛ دور آنها جمع شدند. در بین انگشتان آنها سیگار روشن نشده قرار داده بودند و نوشته‌های افغانی در جیب‌هایشان قرار داشت که بیان پیام گمراه سازی و فساد طالبان بود. دو تن دیگر از یاران نجیب‌الله که از محوطه گریخته بودند. در حال فرار دستگیر و به همان طریق شکنجه و به دار آویخته شدند.

اعدام نجیب‌الله اولین اقدام سمبلیک و وحشیانه‌ای بود که طالبان در کابل انجام دادند. این یک قتل هدف دار عمدی بود که برای ترساندن مردم انجام شد. ملا ربانی، رئیس جدید شورای کابل، اعلام کرد نجیب‌الله یک کمونیست و قاتلی بود که طالبان او را به مرگ محکوم کردند. این درست بود، اما قطع اندام نجیب‌الله برخلاف حکم موازین اسلامی بود و عدم محاکمهٔ عادلانه و قرار دادن اجساد در معرض دید عموم خشم بسیاری از کابلی‌ها را برانگیخت و مردم زمانی که طالبان انجام مراسم خاکسپاری برای نجیب‌الله را منع کردند، بیشتر سرخورده شدند؛ هر چند روز بعد در کوتیه و پیشاور ملی گرایان پشتونی پاکستان به یاد او بودند و برای او مراسمی به همراه نماز انجام شد. سرانجام اجساد پایین آورده شد و تسلیم سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC) گردید. آنها اجساد را به گردز[1] در استان پکتیا[2] محل تولد نجیب‌الله بردند و در آنجا مردان قبیله احمدزای او را تدفین کردند.

این کشتار محکومیت گستردهٔ بین‌المللی را، به خصوص در دنیای اسلام، در پی داشت. طالبان سازمان ملل و جامعهٔ بین‌الملل را تحقیر و متحدین خود یعنی پاکستان و عربستان سعودی را شرمگین کرده بودند. سازمان ملل سرانجام بیانیه‌ای به این مضمون صادر نمودند:

«قتل رئیس جمهور سابق بدون هیچ شیوهٔ قضایی مشروع، نه تنها مصونیت

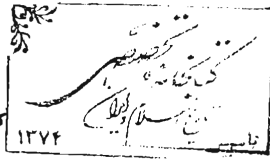
---

1. Gardez　　2. Paktia

اماکن سازمان ملل را به شدت مخدوش نموده است بلکه بیشتر تلاش‌هایی را که به منظور برقراری صلح در نبرد افغان انجام پذیرفته است، به خطر می‌اندازد». با این همه طالبان منصرف نشدند و دوستُم، ربانی و مسعود را به مرگ محکوم کردند.

در عرض ۲۴ ساعت پس از تسخیر کابل، طالبان افراطی‌ترین روش اسلامی در سطح جهان را در شهر برقرار کردند. تمام زنان از کار منع شدند. هر چند یک‌چهارم خدمات اداری کابل، همهٔ سیستم آموزش ابتدایی و بیشتر سیستم بهداشت را زنان اداره می‌کردند. مدارس و کالج‌های دخترانه را که در برگیرندهٔ ۷۰,۰۰۰ دانش‌آموز و دانشجوی دختر بودند، تعطیل و یک نوع پوشش از سر تا پا را به زنان تحمیل کردند. آشکارا هراس همه‌گیری به وجود آمد، مبنی بر اینکه ۲۵,۰۰۰ خانواده‌ای که بیوه‌های جنگ آنان را سرپرستی می‌کردند و متکی به کار و کمک‌های سازمان ملل بودند دچار گرسنگی خواهند شد. هر روز بیانیه‌های جدید صادر می‌شد. در اطلاعیه‌ای در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۶ اعلام گردید، دست و پاهای دزدان قطع خواهد شد، زنا کنندگان سنگسار خواهند گردید و کسانی که مشروبات الکلی می‌خورند، شلاق خواهند خورد.

تلویزیون، ویدئو، ماهواره، موسیقی و تمام بازی‌ها شامل شطرنج، فوتبال و کایت سواری ممنوع شد. رادیو کابل به رادیو شریعت تغییر نام داد و تمام موسیقی‌ها ممنوع شد. سربازان طالبان در خیابان‌های اصلی می‌ایستادند و مردان بدون ریش را دستگیر می‌کردند. متفاوت با تسخیر هرات و شهرهای دیگر، مطبوعات بین المللی بزرگ و شبکه‌های تلویزیونی در کابل مستقر بودند و برای اولین بار، ممنوعیت‌هایی را که طالبان وضع می‌کردند، در سطح وسیعی گزارش می‌دادند. طالبان یک شورای شش نفره برای ادارهٔ کابل تشکیل دادند که تحت کنترل پشتون‌های دورانی بود و هیچ فرد کابلی در این شورا حضور



نداشت. شورا را ملا محمد ربانی سرپرستی می‌کرد. و شامل ملا محمد غوث به عنوان وزیر امور خارجه، ملا امیر خان متقی به عنوان وزیر اطلاعات و ملا سید قیاس الدین آقا، ملا فاضل محمد و ملا عبدالرزاق بود.

هیچ یک از اعضای شورا هرگز در شهر زندگی نکرده بودند. بیشتر آنها حتی هرگز کابل را ندیده بوند، ولی اکنون آنها یک شهر پر جنب و جوش نیمه امروزی را اداره می‌کردند که شهری چند نژادی با جمعیت حدود ۱/۲ میلیون نفر بود که جمعیت پشتون‌ها در آن در اقلیت بودند. پلیس مذهبی طالبان که اخیراً شکل گرفته بود، در حال اعمال و تحمیل شریعت بود و با کابل مانند یک شهر اشغال شده رفتار می‌کرد. درک اینکه ادارهٔ یک شهر بزرگ مشابه ادارهٔ یک دهکده نیست، اندک بود و این طور به نظر می‌رسید تمام چیزی که در سر راه پیروزی کامل طالبان قرار داشت، احمدشاه مسعود بود.

مسعود یکی از عالی‌ترین رهبران نظامی و از شخصیت‌های پر جذبه‌ای بود که در جریان جهاد ظاهر گشت. به او لقب شیرِ پنج شیر[1] را دادند که برگرفته از نام محل تولد وی در سرزمین تاجیک، در درهٔ پنج شیر، در شمال کابل بود. او از آنجا گریخت و سپس برای توقف هفت گروه بزرگ از مهاجمان روسی که به جنگ بر علیه پنج شیر آمده بودند در دههٔ ۱۹۸۰ جنگید. ژنرال‌های روسی او را شکست‌ناپذیر و رئیس جنگ چریکی می‌خواندند. ارتش ۲۰،۰۰۰ نفری وی شیفتهٔ وی بودند و شهرت او، زمانی که او در ۱۹۲۲ کابل را تسخیر کرد، به اوج خود رسید و باعث شد تلاش حکمت‌یار برای تصرف کابل پس از فروپاشی رژیم کمونیستی افغانستان نقش بر آب شود. اما چهار سال در قدرت بودن در کابل، ارتش مسعود را به اربابان مغروری تبدیل کرد که شروع به آزار و اذیت غیر نظامیان نمودند. آنها از مغازه‌ها دزدی و خانه‌ها را مصادره می‌کردند و به همین

---

1. Panjshir

دلیل کابلی‌ها، برای اولین بار، هنگامی که طالبان وارد کابل شدند، به آنها خوش آمد گفتند.

مسعود در یک خانوادهٔ نظامی در سال ۱۹۵۳ به دنیا آمد. او در مدرسه‌ای فرانسوی به نام «استقلال» در کابل تحصیل کرد. او به یکی از مخالفان جوان اسلامی رژیم رئیس جمهور داوود تبدیل شد. در سال ۱۹۷۵ بعد از رهبری شورش ناکامی در پنج شیر، به پاکستان گریخت. وی در حین تبعید در پیشاور با همکارش گلبدین حکمت‌یار اختلاف پیدا کرد و رقابت آنها تا ۲۰ سال بعد، دلیل عمدهٔ ناتوانی مجاهدین در تشکیل یک حکومت یکپارچه بود. تندی وی بر علیه پاکستان، به دلیل حمایت آنها ابتدا از حکمت‌یار و سپس از طالبان، تبدیل به یک اشتغال ذهنی برای او شد. طی جهاد، مسعود اصرار می‌کرد که ترسیم مسیر استراتژیکیِ جنگ به جای سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) باید به افغان‌ها واگذار شود تا تصمیم بگیرند. اما پاکستان در حال فراهم کردن تمامی تسلیحات تأمین شده توسط امریکا بود و همین امر باعث به وجود آمدن دشمنی‌ای گردید که تا امروز باقی است. اسلام آباد نیز از اینکه در ۱۹۹۲ کابل، به جای سقوط در دست پشتون‌های جنوب، به دست تاجیک‌ها و ازبک‌های شمال افتاد، متعجب و حیران ماند.

صلح همواره از مسعود می‌گریخت. او سیاستمدار ضعیفی بود که قادر نبود دیگر سران نظامی پشتون را که از حکمت‌یار متنفر بودند، متقاعد نماید که اتحاد تاجیک ـ پشتون تنها راه ممکن برای ایجاد صلح است. شاید مسعود تدبیرگر نظامی ماهری بود اما در ساختن اتحاد سیاسی بین قوم‌ها و احزاب مختلف ناکام بود، مشکل اساسی وی این بود که او یک تاجیک بود. به جز یک شورش نافرجام در ۱۹۲۹، تاجیک‌ها هرگز بر کابل حکومت نکردند و پشتون‌ها با سوء ظن به آنها می‌نگریستند.

او در کابل منزوی باقی ماند و از پذیرفتن مقام‌های دولتی امتناع کرد. او از پذیرفتن مقام وزیر دفاع در دولت رئیس جمهور ربانی امتناع ورزید اگرچه فرماندهی ارتش را به عهده داشت. یک گفتهٔ قدیمی فارسی وجود دارد که می‌گوید وقتی همه به دنبال یک صندلی برای نشستن هستند بهتر است که بر روی زمین نشست. او در می ۱۹۹۶ تنها چند هفته قبل از اینکه طالبان در صدد بیرون راندن وی از کابل باشند به من گفت: «پاکستان سعی دارد که افغانستان را تحت اختیار خود در آورد و با برقراری یک حکومت دست نشانده آن را یک به مستعمره تبدیل نماید این امر تحقق پیدا نخواهد کرد زیرا مردم افغانستان همواره مستقل و آزاد بوده‌اند».

او ۱۸ ساعت در روز با دو تن از منشی‌های خودکار می‌کرد که به نوبت برای اینکه از وی عقب نیفتند جای خود را با هم عوض می‌کردند. او شب‌ها چهار ساعت می‌خوابید و به دلیل ترس از ترور هرگز دو شب را در یک مکان نمی‌گذراند. او با مردانش می‌خوابید، می‌خورد و می‌جنگید و به طور تغییر ناپذیری در میدان نبردهای بزرگ در خط مقدم جبهه حضور داشت. در ماه‌های بعد او با بزرگ‌ترین نبرد دوران خود مواجه بود؛ چراکه طالبان او را به بیرون از کابل راندند و به نظر می‌رسید در آستانهٔ تسخیر کل کشور قرار گرفته‌اند. او زنده ماند و در ۱۹۹۹ در سن ۴۶ سالگی، تقریباً ۲۵ سال بود که بدون وقفه در حال جنگ بود.

نیروهای مسعود اکنون به بزرگراه سالنگ، به پایگاه اصلی وی در پنج شیر، عقب نشینی کردند. زمانی که طالبان آنها را تعقیب کردند، مردان مسعود کوه‌ها را منفجر کردند و ریزش شدید کوه، راه ورودی دره را مسدود نمود. طالبان حملهٔ نافرجامی را به پنج شیر آغاز کردند اما در پیشروی شکست خوردند. در سالنگ آنها به طرف بزرگراه پیشروی کردند و شهرها را در طول راه تسخیر کردند، تا

اینکه در تونل سالنگ نیروهای دوستُم که از مزار شریف به جنوب پیشروی کرده بودند، آنها را متوقف کردند. هنوز مشخص نبود که دوستُم در کنار کدام طرف نزاع خواهد بود، نیروهای وی از درگیر شدن با طالبان اجتناب می‌کردند.

ملا ربانی در ۸ اکتبر ۱۹۹۶ در تلاش به منظور بی‌طرف ماندن ازبک‌ها با دوستم ملاقات نمود، در همان حین طالبان در تعقیب مسعود بودند. اما مذاکرات به هم خورد. طالبان از دادن خودمختاری و قدرت در شمال به دوستُم امتناع کردند. پاکستان نیز در یک حرکت دیپلماتیک سعی در جدا نمودن دوستُم از مسعود کرد. هر چند دوستُم نیز فهمید که علی‌رغم تفاوت‌هایش با مسعود، طالبان یک تهدید جدی برای تمام غیر پشتون‌ها محسوب می‌شوند. در ۱۰ اکتبر ۱۹۹۶ ربانی، رئیس جمهور بر کنار شده، مسعود، دوستُم و رهبر هزاره‌ها کریم خلیلی در خین جان[1] در بزرگراه با یکدیگر ملاقات کردند و شورای عالی دفاع از سرزمین مادری در مقابله با طالبان را تشکیل دادند. این آغاز یک اتحاد جدید ضد طالبان بود که جنگ داخلی را تداوم بخشید.

در پیشروی سریع آنها به سمت شمال، پوشش نیروهای طالبان بسیار ضعیف بود و مسعود از این امر بسیار سود برد و در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۶ ضد حملهٔ بزرگی را در طول بزرگراه آغاز کرد. او شهرهای بسیاری را تسخیر کرد و در حالی که نیروهای طالبان آشفته به کابل می‌گریختند، صدها تن از سربازان طالبان را کشت و دستگیر نمود. در ۱۸ اکتبر ۱۹۹۶ نیروهای مسعود دوباره پایگاه هوایی بَگرام را تسخیر و شروع به بمباران فرودگاه کابل کردند. این در حالی بود که نیروی هوایی دوستُم مواضع طالبان را در کابل بمباران کرد. جنگ شدید باعث مجروح شدن هزار نفر غیر نظامی گردید و ۵۰,۰۰۰ نفر مجبور شدند از خانه‌هایشان در دهکده‌ها در طول بزرگراه سالنگ بگریزند. زمانی که این آوارگان

1. Khin Jan

تهیدست به کابل رسیدند، ده‌ها هزار کابلی که اکثراً تاجیک‌ها و هزاره‌ها بودند، سعی داشتند به نقاط دیگر بگریزند و به سمت شرق در مرز پاکستان بروند و از انتقام طالبان و دستگیری‌های انبوهی که در شهر آغاز شده بود، فرار کنند.

به دلیل تلفات بسیار، طالبان با کمبود نیروی انسانی مواجه شدند و شروع به فرا خواندن مردان جوان از کابل به ارتش نمودند. آنها وارد مسجدها می‌شدند و نیایشگران را دستگیر می‌کردند. هزاران تن از داوطلبان از پاکستان به کابل رسیدند. بعضی از علمای پاکستانی مدارس خود را تعطیل کرده بودند بنابراین دانش‌آموزان راه دیگری نداشتند به جز اینکه به طالبان بپیوندند. هزاران دانش‌آموز پاکستانی و افغانی از اردوگاه‌های پناهندگان به طور روزانه با اتوبوس‌هایی که احزاب اسلامی پاکستانی اجاره کرده بود وارد قندهار و کابل شدند. پاکستان از درخواست گذرنامه و روادید از آنها چشم پوشی کرد.

با تجدید قدرت با نیروی انسانی تازه نفس، طالبان حمله‌ای را در غرب افغانستان آغاز نمودند و به سمت شمال از هرات به استان بادغیس[1] حرکت کردند. در اواخر اکتبر ۱۹۹۶ اسماعیل خان و ۲۰۰۰ تن از جنگجویانش که در تبعید در ایران بودند برای دفاع از خط مقدم جبهه بر ضد طالبان در بادغیس در هواپیماهای دوستُم به سوی میمنه روانه شدند. ایران در یک حرکت عمدی و تحریک‌آمیز برای اینکه اتحاد جدید ضد طالبان را تقویت کنند اسماعیل خان را دوباره مسلح و مجهز کرد. زمانی که در دسامبر و نوامبر نبرد شدیدی در بادغیس، با استفادهٔ قابل ملاحظهٔ هر دو جناح از نیروی هوایی روی داد، ۵۰,۰۰۰ فرد آوارهٔ دیگر به هرات گریختند. این تعداد هم به دیگر پناهندگانی اضافه شده بودند که اکنون عامل بحران پناهندگی فاجعه‌آمیزی برای مؤسسات کمک رسانی سازمان ملل محسوب می‌شدند و زمستان، برف‌های سنگین و

---

1. Baghdis

جنگ، جلوی رسیدن کمک‌های بشر دوستانه را گرفته بود.

علی‌رغم بارش برف سنگین، طالبان مسعود را از حول و حوش کابل عقب راندند. در اواخر ژانویه ۱۹۹۷، آنها تقریباً تمام مناطقی را که در طول بزرگراه سالنگ از دست داده بودند، دوباره تسخیر کردند. آنها دوباره پایگاه هوایی بگرام و چاریکار[1] را گرفتند. مسعود زمانی که طالبان برای مقابله با دوستُم در بزرگراه پیشروی می‌کردند به پنج شیر عقب نشینی کرد.

سقوط کابل و نبرد شدیدی که به دنبال آن به وجود آمد واهمهٔ جدیدی در تمام منطقه ایجاد کرد. ایران، روسیه و چهار جمهوری آسیای مرکزی به طالبان هشدار دادند که به سمت شمال حرکت نکنند و آشکارا اعلام نمودند که اتحاد طالبان را دوباره مسلح خواهند کرد. ضمناً پاکستان و عربستان سعودی نمایندگان دیپلماتیک خود را به کابل فرستادند تا ببینند که چه کمکی می‌توانند به طالبان بکنند. درخواست‌های سازمان ملل و مجامع بین الملل دیگر برای آتش بس و میانجی‌گری از سوی نیروهای متخاصم بلا پاسخ ماند. منطقه اکنون عمیقاً دو قطبی شده بود. پاکستان و عربستان سعودی حامی طالبان بودند و کشورهای دیگر منطقه از مخالفین آنها پشتیبانی می‌کردند. طالبان هنوز رسمیت بین‌المللی را که عمیقاً خواستار آن بودند نداشتند. ملا محمد حسن با حسرت اظهار داشت: «ما در دنیا هیچ دوستی نداریم. ما سه‌چهارم کشور را تسخیر کرده‌ایم، پایتخت را تسخیر کرده‌ایم و حتی یک پیام ساده مبنی بر تبریک دریافت ننموده‌ایم».[۱۷]

اما به نظر می‌رسید که امتناع ملاعمر در سازش با مخالفان یا سازمان ملل، به همراه ایمان راسخ و تصمیم وی در رسیدن به پیروزی نظامی، سرانجام نتیجهٔ مطلوب داده بود. کابل که از ۱۷۷۲ پایتخت پادشاهان پشتون افغان بود و در طی

1. Charikar

چهار سال گذشته به دست فرمانداران تاجیک افتاده بود به پشتون‌ها برگردانده شده بود. نهضت طلبه‌ها که خیلی‌ها پیش بینی کرده بودند هرگز قادر نخواهند بود پایتخت را بگیرد درست همین کار را انجام داده بود. علی‌رغم خسارت بسیار که بر آنها وارد آمده بود، آوازهٔ طالبان هرگز فراگیرتر از این نشده بود. بهای پیروزی آنها در هر حال شکاف تقسیم بندی‌های فرقه‌ای و قومی را عمیق‌تر و آشکارا افغانستان را تقسیم و منطقه را دو قطبی می‌کرد.

عمر که در قندهار ماندگار شد و حتی یک‌بار نیز از کابل دیدن کرد، اظهار داشت: «جنگ یک بازی نیرنگ‌آمیز است. طالبان در طول پنج ماه، تنها یک استان را به تصرف در آوردند ولی بعداً در طول ده روز شش استان به دست ما افتاد. اکنون ما با کابل ۲۲ استان را تحت کنترل داریم. به امید خدا تمام افغانستان به دست ما خواهد افتاد. اما احساس می‌کنیم یک راه حل نظامی بهترین چشم اندازها را اکنون بعد از تلاش‌های شکست خوردهٔ بسیاری که برای دست یابی به یک راه حل صلح‌آمیز بر اساس مذاکره انجام پذیرفته در پیش روی ما قرار می‌دهد.[۱۸] به نظر می‌رسد که شمال افغانستان آماده تصرف شده است».

پی‌نوشت‌ها

۱ـ مصاحبه با محمود میستیری در اسلام آباد، ۲ فوریه ۱۹۹۶. به احمد رشید مراجعه شود:

'Masud ready to launch offensive Says Mestiri' , the *Notion*. 4 Feburary 1996.

2- AFP, Ullema declare Jehad against Robbani, the *Nation*, 4 April 1996.

۳ـ مصاحبه با وکیل، قندهار، مارس ۱۹۹۶.

۴ـ مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌ها و مقامات رسمی اطلاعات پاکستان، اسلام آباد، فوریه ۱۹۹۶.

5- AFP,'Taliban ready tonegotiate', The *Notion*, 3 April 1996.

۶ـ مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌های امریکا و پاکستان، اسلام آباد، فوریه ۱۹۹۵. همچنین به احمد رشید مراجعه شود.

'Afghanistan: Proxy War is back' *The World Today*, The Royal Institute of international Affairs, March 1996.

7- AFP, Kabul, 'Senator Hank Brown meets Masud inkabul'; the *Nation* , 8 April 1996.

برای بحث کامل دربارهٔ نقش امریکا در ظهور طالبان به فصل سیزدهم مراجعه شود.

8- AFP, 'Bagram, Raphael Says Us in trest in Afghanistan in creasing' The *Nation* 20 April 1996.

۹ـ مصاحبه با رابین رافل، اسلام آباد، ۱۸ آوریل ۱۹۹۶.

10- App, washington, 'Us wants peace, Stable Afghanistan' The *Nation* 11 May 1996. Raphel Spelled out US Policy in a Testimony to the Senate Foreign Relations Committee in washington.

۱۱ـ مصاحبه با ربانی، کابل، اوت ۱۹۹۶.

12- AFP, Kabul, 'Holl flays Taliban for rochet atlacks', the *Nation* 31 July 1996.

۱۳ـ مصاحبه‌هایی با منابع افغانی و پاکستانی متعدد. به راجین بارنت مراجعه شود.

'Afghanistan the forgotten Crisis' , *Refugee Survey Quartely* Vol 15 No. 2, UNHCR 1996.

14- Davis, Anthony, 'How the taliban became amilitry force', in Maley, William (ed) *Fundamentalism Reborn? Afghanistan and the Taliban*, C. Hurst, London 1998.

۱۵ـ این گزارش پیرامون مصاحبه‌های متعددی با مقامات سازمان ملل و خود مسعود در ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ تهیه شده است. گزارشاتی همچنین بر این مبنی وجود دارد که نجیب‌الله امیدوار بود به دلیل منشأهای مشترک قومی بتواند با طالبان معامله کند و به همین خاطر مقر سازمان ملل را داوطلبانه ترک کرد.

16- Khan, Behroz, 'Taliban Commander admits ordering Najib's killing' , the *News*, 16 Februrary 1998.

ملا رزاق در طی مصاحبه‌ای اعتراف کرد فرمان اعدام نجیب‌الله را وی صادر نموده است. «ما از سربازان خود خواستیم تا در جا نجیب‌الله را بکشند. این امر لازم بود زیرا او مسئول قتل و عام هزاران تن از افغان‌هاست. ملاعمر، ملا رزاق، را به عنوان فرماندهٔ نیروهای طالبان که کابل را در ۱۹۹۶ تسخیر کرد، برگزید. او در ماه می ۱۹۹۷ توسط سربازان دوستُم دستگیر شد و سپس آزاد گشت.

17- Burns, John, 'With Sugared tea and Caustic rules, an Afghan leader explains himself', the *New York Times*, 24 November 1996.

18- Yousufzai, Rahimullah, 'The leader nobody knows' , the *News*, 30. March 1997.

۴

مزار شریف ۱۹۹۷:
قتل عام در شمال

هر کس از طالبان انتظار یک حملهٔ ناگهانی بر مزار شریف را داشت که آخرین دژ در افغانستان شمالی و در دست اتحاد ضد طالبان بود. مزار شریف تحت‌کنترل ژنرال رشید دوستُم و نیروهای ازبکی وی قرار داشت. طی ماه‌های طولانی زمستان ترس در مزار در حال افزایش بود. چراکه تأمین غذا و سوخت به دلیل محاصرهٔ طالبان امکان‌پذیر نبود و به دلیل فرارِ ثروتمندانِ مزار شریف به آسیای مرکزی نرخ تبدیل ارز به دلار دو برابر و سپس سه برابر گردید.

اگرچه بیشتر جمعیت افغانستان در جنوب متمرکز شده و اکنون تحت‌کنترل طالبان بود، اما ۶۰ درصد منابع کشاورزی افغانستان و ۸۰ درصد ثروت سابق صنعتی، گاز و معدن در شمال قرار دارد. در طی قرن گذشته کنترل کابل بر شمال تبدیل به کلیدی برای سازندگی و توسعهٔ اقتصادی شده بود. برای طالبان که مصمم به تسخیر و اتحاد کشور بودند. خودمختاری سران نظامی شمالی غیر قابل تحمل بود و بایستی در هم شکسته می‌شد. از زمانی که حملهٔ طالبان سرانجام در ماه می به وقوع پیوست، هیچ کس انتظار ماجرای خیانت‌های خونین، ضد خیانت‌ها و کشت و کشتار بین قومی را نداشت، چنانکه حتی بر

اساس ملاک‌ها و معیارهای افغانی نیز حیرت آور بود و تمام منطقهٔ آسیای مرکزی را به ورطهٔ سقوط سوق می‌داد.

در طول زمستان و در قلعهٔ جنگی[1] که دژ جنگ در حول و حوش مزار شریف است، دوستُم ناگهان خود را مورد ترغیب کشورهای همسایه و بسیاری از افغان‌ها به عنوان یک ناجی و آخرین امید در برابر طالبان یافت. مزار شریف که در استپ آسیای مرکزی قرار گرفته و از شمال هندوکش آغاز می‌شود، از نظر فرهنگی و قومی به حدی از قندهار بیگانه است که قندهار از شهری مثل کراچی بیگانه است. این حلقهٔ نظامی قرن نوزدهم تلفیقی عجیب و غریب از قلعهٔ بارون‌های اروپایی با خندق و گودال‌های دفاعی، به همراه آمیزه‌ای رؤیایی از شب‌های عرب با خاکریزهای گِلی سفت و خشک و گنبدی آبی است که دوستُم از آن به عنوان دفتر کار خود استفاده می‌کرد و تانک‌ها و توپخانه و ارتش به هم پیوستهٔ او که هنوز لباس دوران کمونیستی را می‌پوشیدند، از آن محافظت می‌کردند. این دژ شکوهمند به تنهایی عامل جلب توجه دیدارکنندگانی همانند دیپلمات‌های خارجی نبود که برای دیدن او صف بسته بودند.

او بی‌رحمانه به اعمال قدرت می‌پرداخت. اولین باری که من برای ملاقات دوستُم به دژ رفتم لکه‌های خون و تکه‌های گوشت در حیاط گِلی وجود داشت. من با سادگی از یکی از نگهبانان پرسیدم آیا در اینجا بزی ذبح شده است. آنها به من گفتند یک ساعت پیش دوستم سربازی را به دلیل دزدی تنبیه کرده بود. آن مرد را به چرخ یک تانک ساخت روسیه بستند و در اطراف حیاط حرکت دادند تا بدن او تکه تکه شد. افراد پادگان و دوستم نیز نگاه می‌کردند. ازبک‌ها که در بین تمام ملت‌های آسیای مرکزی خشن‌ترین و سنگدل‌ترین هستند، به خاطر علاقه‌شان در کشتار و غارت قابل تشخیص هستند. آنها بقایایی از تبار گروه

---

1. Qila-e-Jhangi

چنگیزخان هستند و در این میان دوستُم رهبری برگزیده بود. او بیش از شش فوت قد با ماهیچه‌هایی بر آمده داشت. دوستُم مردی خرس مانند با خنده‌های گستاخانه است که بعضی از ازبک‌ها قسم می‌خورند باعث ترس منجر به مرگ مردم شده است.

دوستُم در ۱۹۵۵ در دهکده‌ای نزدیک شیبرقان در یک خانوادهٔ فقیر روستایی به دنیا آمد. او یک کشاورز وردست و لوله‌کش بود تا اینکه در ۱۹۷۸ به ارتش کمونیست افغان پیوست. او سلسله مراتب را طی نمود تا فرمانده یگان‌های نظامی شد که از خط تسلیحات روسیه به افغانستان از بندر هیراتان در رودخانه آمو دریا دفاع می‌کردند. پس از عزیمت روسیه در ۱۹۸۹، دوستُم شبه نظامیان ازبکی وحشی را رهبری می‌کرد که جوزجان نامیده می‌شدند. این نام برگرفته از نام استان زادگاهشان بود و رئیس جمهور نجیب‌الله از آنها به عنوان سربازان زرهی طوفانی رژیم بر علیه مجاهدین استفاده می‌کرد، جوزجانی‌ها در تمام افغانستان جنگیده بودند. اغلب به عنوان آخرین راه حل وارد عمل می‌شدند تا از اینکه پادگانی دولتی به اشغال درآید جلوگیری کنند.

در ۱۹۹۲ دوستُم اولین کسی بود که برعلیه مربی خود نجیب‌الله قیام کرد. بدین طریق او شهرت خود را به دلیل خیانت و فرصت‌طلبی سیاسی به دست آورد. دستُمِ مشروب خوار، به یک مسلمان خوب تبدیل شد. از آن پس او هر از چندگاهی یک بار با گروهی متحد می‌شد. با مسعود، حکمت‌یار، طالبان و دوباره مسعود و به همه با متانتی آشکار خیانت می‌کرد. او همچنین در لیست دریافت کنندگان کمک مالی از روسیه، ازبکستان، ایران، پاکستان و اخیراً ترکیه بود. در ۱۹۹۵ او توانست هم از ایران و هم از پاکستان کمک دریافت نماید و سپس از پشت به طالبان خنجر زد.[۱] اگرچه دوستُم تنها شش استان در شمال را کنترل می‌کرد، اما کاری کرده بود که کشورهای همسایه نتوانند از او چشم پوشی

کنند. اکنون ایران، ازبکستان و روسیه که دوستُم را همانند یک ضربه‌گیر مادی بر علیه بنیادگرایی پشتون یافته بودند، او را تنها رهبر قادر به نجات شمال افغانستان از دست طالبان یافتند.[۲] اگر او یک ویژگی ثابت داشت، مخالفت عمیق وی با بنیادگرایی گروه‌های پشتون افراطی حتی قبل از ظهور طالبان بود.

مزار شریف که یک توقفگاه پر جنب و جوش در مسیر جادهٔ قدیمی ابریشم بود، برجستگی خود را به عنوان سرآغاز حضور کلیدی در تجارت بزرگ قاچاق بین پاکستان، ایران و آسیای مرکزی باز یافته بود. دوستُم خط هوایی خود را در بلخ افتتاح نمود که کالاهای قاچاق را از دُبی می‌خرید. در حالی که عبور و مرور زمینی به مرز آسیای مرکزی، که تنها در ۷۰ مایلی مزار قرار داشت، درآمد پایداری از مالیات‌های حمل و نقل و گمرک را برای او تأمین می‌کرد. بازارهای مزار شریف پر شده بود از الکل‌های روسی و عطرهای فرانسوی که برای سپاهیان مشروب خوار و زن باز ازبکی فراهم گردیده بود. اما متفاوت با دیگر سران جنگی، دوستُم حکومت کارآمدی را با سیستم آموزشی فعال اداره می‌کرد. در حدود ۱۸۰۰ دختر که اکثریت آنها دامن‌های بلند و کفش‌های پاشنه بلند پوشیده بودند در دانشگاه بلخ در مزار شریف، تنها دانشگاه فعال در کشور تحصیل می‌کردند.

در نتیجه او امنیت ده‌ها هزار پناهندهٔ کابل را که طی چند مرحله از ۱۹۲۲ از پایتخت گریخته بودند، تضمین نمود. آنها در مزار شریف در جستجوی پناهگاه بودند و این شهر را آخرین تکیه گاه برای آرامش و صلح می‌دیدند. خوانندگان و رقاصان مشهور افغانی که نمی‌توانستند در کابل به روی صحنه بیایند به مزار شریف نقل مکان کردند. مزار شریف شهر زیارتی نیز بود. صدها نفر هر روز برای زیارت مقبره مزین به سفال آبی علی، پسر عمو و داماد حضرت محمد (ص) و چهارمین خلیفهٔ اسلام، به آنجا می‌آمدند. کسی که مورد تقدیس شیعیان نیز

می‌باشد. باور بر این است که علی (ع) در جایی که اکنون پر شکوه‌ترین مسجد و مقدس‌ترین مکان افغانستان است، دفن شده است. در نزدیکی مزار شریف خرابه‌های بلخ قرار دارد که در قرن هفتم مهاجمان عرب آن را مادر تمام شهرها نامیدند. در اینجا حدود ۳۰۰۰ سال پیش، زرتشت موعظه می‌کرد، اسکندر اردوی خود را در این مکان برقرار کرد و مولانا جلال الدین محمد رومی، شاعر ایرانی در این مکان متولد شد. بلخ به عنوان مرکز تمدن‌های پی در پی مکتب زرتشتی، بودایی و اسلام شکوفا شد، قبل از اینکه در ۱۲۲۰ چنگیزخان آن را ویران کند و قبل از آن که محل تمرکز فرهنگ و تجارت به مزار شریف تغییر یابد.

دوستُم به دلیل این حقیقت ساده مورد تکریم قرار گرفت که شهر وی طی هیجده سال گذشته جنگ را لمس نکرده بود. مردمان مزار شریف هرگز زیر حملات بمباران و جنگ‌های خیابانی که شهرهای دیگر را تخریب کرده بود، قرار نداشتند؛ اما تمام اینها در شُرف تغییر بود. تاریخ اقوام ازبک بازگوی شرحی بلند از دشمنی‌های خونین، کشتارهای انتقام‌آمیز، مبارزات قدرت، غارت و چپاول و مشاجره بر سر زنان است. ورزش مورد علاقهٔ ازبک‌ها بُزکشی، نوعی بازی چوگان، است که در آن مردانی سوار بر اسب در حالی که شلاق می‌زنند سعی در قاپیدن لاشه یک بز بدون سر دارند. این ورزش به طور تغییر ناپذیری توصیف گر سیاست‌های ازبک‌ها است. در این ورزش هیچ تیم و هیچ قانونی وجود ندارد و این مسئله شباهتی بجا به روابط دوستُم با افسران برادرش دارد.

بین دوستُم و ژنرال مالک پهلوان که در فرماندهی دومین نفر بود، دشمنی دیرینه وجود داشت. دوستُم متهم به قتل برادر مالک، ژنرال رسول پهلوان، بود که در طول یک حمله با ۱۵ تن از محافظانش در ژوئن ۱۹۹۶ کشته شده بود. این دشمنی به همراه ترس از این که دوستُم در حال حاضر نیز دستور قتل مالک را

داده است، و با رشوه‌ها و قول‌های طالبان، مبنی بر دادن قدرت به دوستم، کمک شده است، موجب خیانت مالک به دوستُم در ۱۹ می ۱۹۹۷ گردید و مالک از طالبان برای اخراج رهبر خود درخواست کمک کرد.[۳] سه ژنرال ارشد ازبکی دیگر نیز به مالک پیوسته بودند. آنها برادر ناتنی وی گل محمد پهلوان، غفار پهلوان و مجید روزی بودند. به علاوه پنج ماه بود که دوستُم به سربازان خود حقوقی پرداخت نکرده بود و در بین نظامیانِ وی ناآرامی وجود داشت.

طالبان سریعاً از هرات و کابل به سمت شمال حرکت کردند. زمانی که استان‌های شمالی یکی پس از دیگری به دست اتحاد نامتجانس پشتون‌ها و ازبک‌ها از پایگاه قدرت مالک در استان فریاب افتاد، دوستم به همراه ۱۳۵ افسر و مردانش ابتدا به ازبکستان و سپس به ترکیه گریخت. در راه تِرمز[(۱)] در مرز افغانستان ـ ازبکستان، دوستُم مجبور شد برای کسب اجازهٔ عبور کاروانش به سربازان خود که در مرز مستقر بودند به عنوان رشوه مقداری دلار بپردازد. برای طالبان این یک فرصت خدادادی بود، اما آنها از فتح شهرهای دیگر چیز کمی آموخته بودند. آنها از تقسیم قدرت امتناع نمودند و از نظر سیاسی غیر قابل انعطاف باقی ماندند و قانون شریعت را به دلیل حساسیت‌های قومی به سختی تحمیل می‌کردند. اگر مالک فکر می‌کرد که طالبان به او یک نوع خودمختاری خواهند داد، به گونه‌ای که در شمال همواره از ۱۹۹۲ دوستُم از آن بهره می‌برد، سخت در اشتباه بود. این قراردادی ساخته شده در جهنم بود که در عرض یک ساعت از هم گسست.

زمانی که ۲۵۰۰ تن از سربازان به شدت مسلح شدهٔ طالبان با ماشین‌های داتسون Pick Up خود زیر نظر ملا عبدالرزاق (کسی که دستور قتل نجیب‌الله را صادر کرد) وارد مزار شدند، آنها از تقسیم قدرت امتناع کردند و به او مقام کم

---

1. Termez

اهمیت معاونت وزیر امور خارجه در دولت کابل را پیشنهاد نمودند. طالبان، که اکثریت آنها هرگز قبلاً در شمال نبودند، متکبرانه شروع به خلع سلاح سربازان خشمگین هَزاره و اُزبک کردند. آنها مساجد را تحت کنترل خود در آوردند و آنجا را پایگاه تحمیلی قانون شریعت نمودند، مدارس و دانشگاه‌ها را تعطیل کردند و زنان را از خیابان‌ها خارج کردند. این عملکردی مصیبت بار در شهری بود که ترکیب پیچیدهٔ گروه‌های قومی و مذهبی در آن زندگی می‌کردند و به صورت بازترین و آزادترین شهر در کشور باقی مانده بود.

دیپلمات‌های پاکستانی و افسران سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در عمل برای کمک به طالبان، در خصوص شرایط توافق نامه‌ای که بایستی دوباره مورد مذاکره قرار می‌گرفت و در حال از هم پاشیدن بود، وارد شهر شدند. اسلام آباد سپس موقعیت را با به رسمیت شناختن قبل از موعد طالبان به عنوان حکومت مشروع افغانستان وخیم‌تر کرد و عربستان سعودی و امارات متحده عربی را به این امر متقاعد نمود.[۴] ازبک‌ها باور داشتند که این یک توافق تقسیم قدرت است اما اکنون دریافته بودند که این یک تصاحب قدرت توسط طالبان است. مالک در این بین گیر افتاده بود و خیانت وی به دوستُم خصوصاً زمانی که او اسماعیل خان را نیز که علیه طالبان در فریاب در حال جنگ بود، به آنان تسلیم کرد، اوضاع را وخیم‌تر ساخته بود.[۵]

در بعد از ظهر ۲۸ می ۱۹۹۷، زمانی که گروهی از هزاره‌ها از خلع سلاح شدن امتناع کردند مشاجره‌ای به وقوع پیوست و سپس تبدیل به جهنمی کامل شد. ابتدا هَزاره‌های مزار شریف و سپس مابقی مردم به شورش برخاستند. سربازان طالبان در نبرد خیابانی ماهر نبودند و به راه‌های کوچه پس کوچهٔ شهر آشنا نبودند. بنابراین طالبان زمانی که ماشین‌های داتسون Pick Up خود را به سمت انتهای کوچه‌ها و بن‌بست‌های مرگ می‌بردند و سعی می‌کردند از آتش‌هایی که از

خانه‌ها و پشت بام‌ها افکنده می‌شد، بگریزند، به آسانی قربانی شدند. طی ۱۵ ساعت جنگ شدید ۶۰۰ نفر از طالبان در خیابان‌ها قتل عام شدند و بیش از ۱۰۰۰ نفر در فرودگاه، در حالی که سعی داشتند فرار کنند، دستگیر شدند. ۱۰ نفر از رهبران نظامی و سیاسی برجستهٔ طالبان کشته یا دستگیر شدند. کسانی که دستگیر شدند شامل وزیر امور خارجه، ملا محمد غوث، ملا رزاق و رئیس بانک مرکزی ملا احسان الله بودند. مردان مالک فوراً شروع به غارت شهر کردند که شامل دفاتر مؤسسات سازمان ملل نیز می‌شد و سازمان ملل را مجبور کردند شهر را ترک کند. ده‌ها نفر از طلبه‌های پاکستانی نیز کشته شدند.

سربازان مالک به سرعت چهار استان شمالی (تخار، فریاب، جوزجان و ساری پُل) را که طالبان تنها پنج روز پیش تسخیر کرده بودند، دوباره گرفتند و جنگ سختی برای کنترل سه استان جنوبی دیگر (بلخ، سمرقند، قندوز) وجود داشت. با بسته بودن راه‌های فرار، هزاران نظامی طالبان و صدها طلبهٔ پاکستانی دستگیر و نهایتاً تیرباران و در گورهای دسته جمعی دفن شدند. در جنوب مسعود فرصت را برای آغاز ضد حملهٔ خود غنیمت شمرد و یکبار دیگر جبال السراج در مدخل جنوبی تونل سالنگ را تسخیر کرد. او راه ورودی تونل را منفجر کرد که این امر طالبان را که هنوز در شمال بودند و سعی داشتند به پایین جاده به کابل فرار کنند، به دام انداخت.

مسعود دوباره سرزمین‌های بیشتری در اطراف کابل و چند شهر را در قسمت شمال شرقی افغانستان که یک هفته قبل به دست طالبان افتاده بود، تسخیر نمود. بیش از صدها نفر از طالبان کشته یا دستگیر شدند. در همین حین هزاره‌ها که به دلیل پیروزی مزار شریف تحریک شده بودند دست به ضد حمله زدند و محاصرهٔ نه ماه طالبان بر سرزمین هزاره را شکستند. نیروهای طالبان در مدخل ورودی درهٔ بامیان به عقب رانده شدند و نیروهای خلیلی به سمت جنوب به

سوی کابل حرکت کردند و هزاران روستایی پشتون را مجبور به فرار به پایتخت کردند.

این بدترین شکست طالبان از زمان ظهور آنها در ۳۰ ماه پیش بود که برای تسخیر کشور قد علم کرده بودند. در ده هفته جنگ بین ماه‌های می و جولای، طالبان متحمل بیش از ۳۰۰۰ زخمی و کشته شده بودند و ۳۶۰۰۰ نفر از آنها زندانی و اسیر شده بودند.[۶] طبق گفتهٔ سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC) بیش از ۷۰۰۰ نظامی و غیر نظامی از هر دو طرف زخمی شدند. حتی درماندگی بیشتری برای اسلام آباد به وجود آمد. بیش از ۲۵۰ پاکستانی کشته و ۵۵۰ نفر در طی مدت می تا جولای دستگیر شدند. روحیهٔ طالبان، که تعدادی از بهترین و با تجربه‌ترین گروه‌های خط جبهه خود را از دست داده بودند، تضعیف شده بود.

ملاعمر به طلاب در پاکستان فوراً دستور داد تا به افغانستان آمده و به طالبان کمک نمایند. یک بار دیگر مدارس تعطیل شد و ۵۰۰۰ سرباز آماده به خدمت جدید پاکستانی و افغانی برای کمک به طالبان رسیدند. موقعیت برای طالبان بسیار جدی بود. بنابراین حتی ملاعمر گوشه نشین مجبور شد تحصن خود در قندهار را ترک نماید و برای اولین بار برای ملاقات با فرماندهانش و بالا بردن روحیه در بین سربازانش از کابل دیدار کند.

طالبان نیز مجبور شدند برای افزایش نیروی انسانی از قبایل پشتون قیلزایی در شرق افغانستان و پاکستان کمک بگیرند. اما آنها تقاضای امتیازی سیاسی نمودند که طالبان آمادگی برای پرداخت آن را نداشتند. قیلزایی‌هایی که جنگ ضد روسی را تحت الشعاع خود قرار داده بودند و بر آن مسلط بودند، حاضر نبودند به عنوان توپ خودکار مورد استفادهٔ طالبان قرار گیرند، بدون این که نمایندهٔ مناسبی در شوراهای طالبان داشته باشند که فقط تحت نفوذ دورانی‌ها بود. آنها برای کمک آمادگی داشتند، منتها اگر یک قسمت از قدرت به آنها داده

می‌شد. حضور فرماندهان قیلزایی به همراه طالبان، در تاکتیک‌های طالبان در مزار شریف بسیار حیاتی بودند. جلال الدین حقانی که فرماندهٔ اصلی پشتون‌های شرقی با طالبان را به عهده داشت در جولای ۱۹۹۷ در کابل به من گفت: «اشتباهات بسیاری در مزار شریف به وقوع پیوست. توافق اولیه بین مالک و طالبان در یک زمان بسیار کوتاه روی داد. آنها می‌بایست به مدت طولانی‌تری در مورد توافق مذاکره می‌کردند و امکان گفتگو را فراهم می‌ساختند. آنها همچنین اشتباهات نظامی بسیار انجام دادند».

حقانی که سربازان طالبان در جبههٔ کابل را فرماندهی می‌کرد، فرماندهٔ کارآزمودهٔ پشتونی اهل خوست[1] از استان پکتیا[2] بود که در ۱۹۹۵ به طالبان پیوسته بود. او یکی از مشهورترین فرماندهان جنگ ضد روسیه بود. اگر چه حقانی در کابل وزیر شده بود، او و دیگر غیر قندهاری‌ها به شدت بر این باور بودند که از فرآیندهای تصمیم‌گیری که در قندهار، به جای کابل، زیر نظر عمر انجام می‌پذیرد، دور نگه داشته شده‌اند.[7] پس از شکست مزار شریف طالبان مقدار زیادی وجه نقد برای به خدمت گرفتن ۳۰۰۰ سرباز تازه نفس از مردان قبیلهٔ قیلزایی، به حقانی دادند. حقانی با مردانش به جبههٔ کابل رسید، اما اینکه در تصمیمات نظامی فاقد قدرت بودند و در حقیقت آنها را افسران قندهاری رهبری می‌کرد، جملگی باعث گریزهای فراوان در جبهه شد. در عرض دو ماه برای حقانی تنها ۳۰۰ نفر از نیروهای تازه به خدمت گرفته شده باقی مانده بود حتی بدتر از این، اهالی دهکده‌های اطراف قندهار از فرستادن فرزندانشان برای کمک به طالبان امتناع می‌کردند و بدین ترتیب برای اولین بار طالبان با مشکل سربازگیری و کمبود نیروی انسانی مواجه شدند.

برای کشورهای آسیای مرکزی، خونریزی در مدخل ورودی کشورشان،

---

1. Kost
2. Paktia

بدگمانی شدیدی برانگیخت؛ چرا که آنها فکر می‌کردند شبح جنگ از سرزمین‌های آنها عبور می‌کند و هزاران آواره افغانی از مرزهای نفوذپذیر آنها خواهند گذشت. در یک حرکت بی‌سابقه، امنیت نظامی در سرتاسر منطقه افزایش یافت. ۳۰۰۰ سرباز روسی در مرز افغانستان ـ ازبکستان، ۲۵,۰۰۰ سرباز روسی در مرز تاجیکستان ـ افغانستان، نگهبانان مرزی روسی در ترکمنستان و بخش‌های ارتش محلی به حالت آماده باش کامل در آمدند. ازبکستان و تاجیکستان مرزهای خود را با قسمت‌های شمالی افغانستان بستند. در تِرمِز هلیکوپترهای ازبک مسلح به تیربار در حالی که سپاهیان برای گیر انداختن تانک‌ها تله می‌ساختند به پاسداری هوایی مشغول بودند و پلی را تقویت می‌کردند که بر روی رودخانه آمودریا قرار دارد و افغانستان را از آسیای مرکزی جدا می‌کند.

روسیه بعد از درخواست رئیس جمهور قرقیزی، اصغر آقایوف علی‌رغم آنکه قرقیزستان هیچ مرزی با افغانستان ندارد، ۱۰ گردان ارتش به قرقیزستان فرستاد. روسیه و قزاقستان یک جلسهٔ اضطراری، با حضور کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS)، برای بحث در مورد این بحران سازمان دهی کردند و وزیر امور خارجهٔ روسیه یوگنی پریماکوف[1] قول اقدامات مؤثر و بسیار شدید روسیه را در صورت پیشروی بیشتر طالبان داد. ترکمنستان که خود را بی‌طرف خوانده بود و در قسمت غربی با افغانستان هم مرز بود، ارتباط کاری خود را با طالبان گسترش داده بود اما ترکمن‌ها به لحاظ بروز جنگ در اطراف مزار شریف تسلط بر احساسات خود را از دست داده و مرعوب شده بودند. برای اولین بار ۹۰۰۰ ترکمن افغانی در جستجوی پناهگاهی از مرز گذشتند و وارد ترکمنستان شدند.

---

1. Yevgeny Primakov

ایران ابراز می‌داشت که پشتیبانی از اتحاد ضد طالبان را ادامه خواهد داد و از روسیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی خواست که آنها را یاری نمایند. وزیر امور خارجهٔ ایران علی اکبر ولایتی مصراً از سازمان ملل خواست که مداخله نمایند. طالبان از تمام همسایگان خود خشمگین بودند. ملا محمد عباس وزیر بهداشت طالبان اظهار داشت: «ایران و روسیه مداخله و از نیروهای مخالف پشتیبانی به عمل می‌آورند. آنها به نیروهای مخالف هواپیما داده‌اند تا مبادرت به بمباران نمایند. ایران برای تسلیحات نظامی روزانه تا ۲۲ پرواز به مزار شریف انجام می‌دهد».[۸]

دیپلمات‌های ایرانی و آسیای مرکزی به شدت پاکستان را متهم نمودند که نه تنها از طالبان پشتیبانی می‌کند، بلکه نسبت به تعهد رسمی خود که نواز شریف نخست وزیر پاکستان تنها یک هفته قبل از حملهٔ طالبان پذیرفته، مبادرت به خیانت و دروغ گویی نموده است. در اجلاس سران کشورهای منطقه در عشق آباد، پایتخت ترکمنستان، نواز شریف قول داده بود که به طالبان حکم کند و مانع از این شود که جنگ در قسمت شمال گسترش یابد. یکی از دیپلمات‌های ارشد ازبک به من گفت: «اعتبار پاکستان در آسیای مرکزی اکنون صفر است».[۹]

به هر صورت ورود طالبان به شمال، اثر سودمندی بر جنگ داخلی چهار سالهٔ تاجیکستان داشت و هر دو جناح درگیر را مجبور کرد که پیشرفت مذاکرات را به لحاظ ترس از طالبان شدت بخشند. توافق صلح بین دولت تاجیک و گروه‌های مخالف اسلامی با وساطت روسیه به دست آمد و سازمان ملل سرانجام در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ در این خصوص به مسکو دسترسی یافت. این توافق کمک مهمی را برای مسعود تأمین می‌کرد، زیرا روسیه اکنون می‌توانست او را از داخل پایگاه‌های تاجیکستان پشتیبانی کند. به مسعود اجازهٔ استفاده از

فرودگاه کولیاب[۱] در جنوب تاجیکستان داده شد. جایی که او کمک‌های ایرانی و روسی را دریافت و سپس آنها را به درهٔ پنج شیر حمل کرد.

اتحاد ضد طالبان اکنون سعی داشت اتحاد خود را به وسیلهٔ بازسازی یک اتحاد جدید سیاسی مستحکم نماید و مجبور بود خروج دوستُم از صحنه را به حساب آورد. در ۱۳ ژوئن ۱۹۹۷ آنها اتحادیهٔ اسلامی و جبهه ملی برای نجات افغانستان را تأسیس و مزار شریف را پایتخت خود اعلام کردند. آنها مجدداً برهان‌الدین ربانی را به عنوان رئیس جمهور و مسعود را به عنوان وزیر جدید دفاع منصوب کردند و قول دادند حکومت جدیدی تشکیل دهند که رهبران اسلامی و قومی و از جمله تکنوکرات‌ها را در بر داشته باشد. اما پیمان به شکست منجر شد، چراکه تفاوت‌های میان مالک، مسعود و خلیلی مانع از این شد که ازبک‌ها، تاجیک‌ها و هزاره‌ها قادر شوند کنار یکدیگر کار کنند.

در ریشهٔ این گسستگی، سوء ظن‌های رهبران دیگر به مالک، بعد از سلسله خیانت‌های وی وجود داشت، مالک قادر نبود مانع نیروی ۲۵۰۰ نفری طالبان بشود. نیروهایی که در شمال از تسخیر شهر قُندوز[۲] باقی مانده بودند. شهری که یک فرودگاه نیز داشت. طالبان این منطقه را با پروازهای روزانه و با حمل مردان نظامی و تجهیزات از کابل تقویت کردند. در حالی که مالک نمی‌توانست یا نمی‌خواست که طالبان را از شمال بیرون کند. مسعود به کابل نزدیک‌تر می‌شد.

در اواسط جولای، مسعود بن‌بست نظامی شمال کابل را با تسخیر مجدد چایکار و پایگاه هوایی بَگرام شکست و بیش از صدها نفر از سربازان طالبان را کشت. در سپتامبر نیروهای مسعود یک بار دیگر در ۲۰ مایلی کابل مستقر شدند. هر دو طرف از آتش راکت و توپخانه استفاده کردند که حدود ۱۸۰,۰۰۰

---

1. Kuliab
2. Kundus

غیر نظامی را مجبور نمود به درهٔ پر شاخ و برگ شمالی در شمال کابل که اکنون در خط مقدم جبهه قرار داشت بگریزند. هنگامی که طالبان از درهٔ شمالی عقب نشینی کردند، چاه‌های آب را مسموم کردند و کانال‌های کوچک آبیاری و سدها را برای اطمینان از این که مردم محلی تاجیک دوباره سریعاً باز نمی‌گردند، منفجر کردند. جنگ اکنون نه تنها غیر نظامیان را ریشه کن می‌نمود، بلکه اسباب زندگی آنها را ویران می‌کرد و منطقهٔ کشاورزی کابل را به برهوت تبدیل می‌کرد.

اتحاد ضد طالبان اکنون یک کمان بزرگ ۱۸۰ درجه به وجود آورده بود که کابل را در بر گرفت. در سمت غرب و شمال شهر نیروهای مسعود مستقر بودند، و در سمت شرق و جنوب هزاره‌های خلیلی حضور داشتند. در حالی که همه چیز نشان از آغاز یک حملهٔ دیگر به کابل داشت، طالبان همچنان مطمئن بودند که مخالفان گسیخته‌تر از آن هستند که به کابل حمله کنند.[۱۰]

حقانی گفت: «ما با قرار دادن نیروهایمان در قندوز مخالفان را به دو گروه تقسیم کرده‌ایم. گروه‌های شمالی بر علیه یکدیگر چند پارچه شده‌اند. ژنرال‌های دیگرِ ازبک نمی‌توانند به مالک اطمینان کنند. او قبلاً یک‌بار به آنها خیانت کرده و اکنون سعی دارد خود را نجات دهد. هیچ گروهی نیروی کافی ندارد برای آنکه به تنهایی با طالبان بجنگد. بنابراین آنها مجبورند سعی کنند متحد شوند، اما هرگز نمی‌توانند متحد شوند».

و تردیدها در مورد وفاداری مالک به این اتحاد توجیه‌پذیر به نظر می‌رسید. زیرا در سپتامبر نیروهای طالبان در قُندوز او را به طرز شگفت‌آوری گرفتند. طالبان از قلمرو خود در قُندوز ناگهان بیرون آمدند و به کمک قبایل پشتون در منطقه، حملهٔ دیگری را به مزار شروع کردند. در ۷ سپتامبر ۱۹۹۷ آنها شهر تشخورگان[۱] را تسخیر کردند و در مزار شریف باعث سراسیمگی شدند. زمانی

---

1. Tashkhorgan

که طالبان به سوی مزار شریف پیشروی می‌کردند نبرد سختی بین سربازان ازبک وفادار به مالک و سربازان وفادار به دوستُم در گرفت. خانهٔ مالک را سربازان دوستُم آتش زدند و او به پایگاه خود در استان فریاب و سپس به ترکمنستان گریخت و از آنجا به ایران رفت.

در یک چرخش شگرف دوستُم دور از وطن در ترکیه به مزار شریف بازگشت و ارتش خود را برای شکست پشتیبانان مالک و بیرون راندن طالبان از منطقهٔ مزار دوباره جمع آوری کرد. مزار شریف به سوی هرج و مرج سرازیر شد، زیرا ازبک‌ها دوباره قسمت‌هایی از شهر و دفاتر مؤسسات کمک رسانی سازمان ملل را غارت نمودند و کارکنان آژانس‌های بشر دوستانه سازمان ملل را مجبور نمودند، برای بار دوم در سال، مزار شریف را ترک نمایند. طالبان در جریان عقب نشینی در حدود ۷۰ شیعهٔ هزاری را در قاضی آباد دهکده‌ای در شمال مزار شریف سر بریدند و شاید بیش از صدها تن دیگر را نیز به این طریق به قتل رساندند. سهراب رستم، یکی از نجات یافتگان این قتل عام، اظهار کرد: «طالبان به این دهکده همانند طوفان سرازیر شدند. آنها در حدود ۷۰ نفر را کشتند. گلوی بعضی از آنها را بریدند، در حالی که گروه دیگر را زنده زنده پوست کندند».[۱۱]

با عقب نشینی طالبان به قُندوز، دوستُم سعی کرد موقعیت خود را مستحکم نماید. اما مزار شریف را اکنون کمابیش گروه‌های هزاره‌ها تصرف کرده بودند و دوستُم مجبور شد پایتخت ازبک را ترک کند و پایگاه خود را در شیبرغان[۱] مستقر نماید. تنش‌های حاد بین ازبک‌ها و هزاره‌ها، اتحاد ضد طالبان را تضعیف کرد و دوستُم هنوز مجبور بود بر پشتیبانان مالک غلبه نماید. او بالاخره چنین کرد و قساوت‌های مالک را آشکارا نشان داد. ارتش دوستُم بیش از ۲۰ گور دسته جمعی را در نزدیکی شیبرغان در بیابان دشت لالی، که در استان جوزجان قرار

---

1. Shiberghan

دارد، نبش کردند. در آنجا بیش از ۲۰۰۰ تن از افراد طالبان، که زندانی جنگ بودند، قتل عام و سپس دفن شده بودند. دوستُم مالک را به قتل عام متهم کرد و به طالبان امکان داد تا اجساد خود را باز پس گیرند و سازمان ملل را فرا خواند تا به موضوع رسیدگی نمایند و به نشان حسن نیت ۲۰۰ نفر از زندانیان طالبان را آزاد کرد.[۱۲]

نتایج بررسی‌های سازمان ملل نشان داد که زندانی‌ها قبل از مرگ شکنجه و گرسنگی کشیده بودند. گزارشگر ویژهٔ سازمان ملل پیک جان هانی[(۱)] که از گورها بازرسی کرد اظهار داشت: «شیوهٔ مرگ آنها وحشتناک است. زندانیان را از حبس بیرون می‌آوردند، به آنان گفته می‌شد که برای معاوضهٔ متقابل با اسیران در دست طالبان برده می‌شوند، ولی آنها را به سمت چاه‌ها می‌بردند و به درون آن می‌انداختند. از این چاه‌ها معمولاً چوپانان استفاده می‌کردند و در حدود ۱۰ الی ۱۵ متر آب داشتند. آنها را زنده به درون چاه‌ها می‌ریختند و اگر مقاومت می‌کردند ابتدا به آنها شلیک می‌کردند و سپس به داخل چاپ پرتاب می‌کردند. قبل از آنکه سر چاه‌ها را هموار و مسدود کنند، گلوله‌ها و نارنجک‌ها درون چاه‌ها منفجر می‌شد».[۱۳]

بعداً گزارشات شاهدان عینی مسئله را این گونه روشن‌تر کرد که پاکسازی قومی شدیدی رخ داده بود. ژنرال سلیم سحر، افسر وفادار به مالک که توسط دوستُم دستگیر شد در این باره می‌گفت:

«در تاریکی و سکوت شب، ما در حدود ۱۵۰ نفر از افراد طالبان زندانی را با چشم‌ها و دست‌های بسته به سوی کانتینرهایی در بیابان می‌بردیم. آنها را در آنجا در گروه‌های ده نفری به صف می‌کردیم و در مقابل گودال‌هایی در زمین به آنها تیراندازی می‌کردیم. این عمل در حدود شش شب ادامه داشت».[۱۴]

---

1. Paik Chang Hyun

استفاده از کانتینرها عموماً وحشت‌انگیز بود و از آنها به طور فزاینده به عنوان راهی برای کشتار در هر دو طرف معرکه استفاده می‌شد. وقتی اجساد را از کانتینر بیرون می‌آوردیم پوستشان از گرما و کمبود اکسیژن سیاه شده بود. یکی دیگر از ژنرال‌های مالک گفت که ۱۲۵۰ تن از افراد طالبان در کانتینر مرگ مرده بودند.

بروز فاجعه در ناحیهٔ شمال و نبرد شدیدی که در پی آن در تابستان به وقوع پیوست تنها باعث جدایی بیشتر قومی افغانستان بین طالبان پشتونی و اقوام غیر پشتونی شد. کشور اکنون تقریباً در طول خطوط شمال ـ جنوب و در طول خطوط پشتون و غیر پشتون شکافته شده بود. تمام جناح‌ها پاکسازی قومی و آزار و ستم مذهبی را انجام داده بودند. طالبان روستاییان شیعهٔ هزاری را قتل عام کردند و کشاورزان تاجیک را مجبور کردند از درهٔ شمالی خارج شوند. ازبک‌ها و هزاره‌ها صدها زندانی طالبان را قتل عام کردند و روستاییان پشتون را در شمال و اطراف کابل کشتند. هزاره‌های شیعه نیز، پشتون‌های سنی را به خاطر اعتقادشان بیرون راندند. بیش از $\frac{۳}{۴}$ از جمعیت یک میلیونی در نبرد اخیر در شمال، در اطراف مزار شریف، در جبههٔ هرات و اطراف کابل بی‌خانمان شده بودند. این یک بحران پناهندگی جدید محسوب می‌شد آن هم در زمانی که مؤسسات سازمان ملل سعی داشتند پناهندگان مستقر در پاکستان را متقاعد نمایند که به وطن خود بازگردند. علاوه بر این، بخش‌های داخلی افغانستان دست‌کاری شده بود و کشورهایی که سعی در کمک به فرقه‌های خود در افغانستان داشتند بر وخامت اوضاع افزودند.

به غیر از رنجی که غیر نظامیان متحمل می‌شدند، بزرگترین قربانی این نبرد شدید، سازمان ملل بود. میانجی سازمان ملل نوبرت هال در متقاعد نمودن طالبان به این که سازمان ملل یک واسطهٔ بی‌طرف است، یا در تفهیم این مسئله

به مخالفان که سازمان ملل از منابع اقلیت‌های قبیله‌ای حمایت خواهد کرد، شکست خورد.

نوبرت هال حتی نتوانست به کشورهای منطقه در توقف ادامهٔ کمک‌های تسلیحاتی خود فشار بیاورد. هیچ کس به سازمان ملل اعتماد نمی‌کرد و همه آن را نادیده می‌گرفتند. هال اعلامیهٔ صریحی مبنی بر نکوهش نیروهای خارجی به لحاظ ادامهٔ مداخلهٔ خود و غیر انعطاف بودن متخاصمین منتشر کرد. وی اظهار داشت: «ما در فرآیند مذاکره دچار سکون هستیم. ما نمی‌توانیم وظیفهٔ خود را به طور معمول ادامه دهیم. من رهبران افغانی را افرادی دست نشانده نمی‌بینم اما آنها نیازهای تسلیحاتی خود را از جایی به دست می‌آورند».[۱۵] یک ماه بعد هال استعفا داد.

رهبریت طالبان، در جریان امور سازمان ملل متحد یا منشور این سازمان کارآزموده نبود و ثابت کرد که بزرگ‌ترین مانع در این میان قلمداد می‌شود. ملاعمر از ملاقات با هال امتناع کرد که این خود باعث بروز ناخشنودی در گروه سازمان ملل شد و رهبران دیگر طالبان، تلاش‌های سازمان ملل را در ترغیب به آتش بس به مسخره گرفته بودند. ناخشنودی طالبان از سازمان ملل، بعد از شکست خرد کنندهٔ آنها در مزار شریف افزایش یافت. این نارضایتی هنگامی شدت یافت که شورای امنیت سازمان ملل، از اقدام عملی در برابر کشتار مزار شریف، یا ارائهٔ کرسی افغانستان در سازمان ملل به طالبان، در حالی که هنوز در اشغال رئیس جمهور ربانی بود، امتناع کرد.

طالبان سوء ظن‌های غیر واقع بینانهٔ بسیاری دربارهٔ سازمان ملل در دل داشتند که هیچ معیار دیپلماسی نمی‌توانست آن را برطرف نماید. آنها متقاعد شده بودند که سازمان ملل، در پیمان با نیروهای غربی، بر ضد اسلام و وضع قانون شریعت آنها توطئه می‌کند. آنها همچنین سازمان ملل را به تأثیرپذیری از

کشورهای منطقه در خودداری از به رسمیت شناختن حکومت طـالبان مـتهم می‌کردند. بحران زمانی گریبانگیرِ سازمان ملل شد که با کاهش کمک‌های مالی کشورهای ثروتمند اهداکننده مواجه شد. ایـن کـاهش نـاشی از وامـاندگی و خستگی اهداکنندگان به کشوری بود که جنگ در آن تمامی نداشت. این کمک‌ها حتی به دلیل تبعیضی که طالبان به زنان افغانستان روا می‌داشتند باز هم در حال کاهش بود. نجات عملیات کمک‌رسانی به افغانستان، در آینده، به این بستگی داشت که مؤسسات سازمان ملل، طالبان را متقاعد نمایند سیاست‌های جنسی خود را متعادل نمایند، و طالبان نیز از پذیرفتن آن سر باز زدند. چندین سازمان غیر دولتی غربی (NGOS) به دلیل امتناع طالبان از دادن اجازه به آنها برای ادامهٔ کمک به زنان، برنامه‌های خـود را در کـابل مـتوقف کـردند. در شـمال، نـبرد، سازمان‌های غیر دولتی را مجبور کرده بود که برای بار دوم از منطقه خارج شوند و آنها نیز باز نگشتند.

علاوه بر این، افراطیون طالبان در نهایت کـوشش خـود بـودند کـه در کـار مؤسسات کمک رسانی بشر دوستانهٔ سازمان مـلل بـحران بـه وجـود آورنـد. بنابراین طالبان می‌توانستند آنها را از مناطق تحت سلطهٔ خود به این بهانه که این مؤسسات عقاید غیر مذهبی غربی را به مردم القا می‌کنند، بیرون بیاندازند. در اواخر سپتامبر، به سه تن از رؤسای مؤسسات سازمان ملل در قندهار دسـتور داده شد که کشور را ترک کنند؛ زیرا آنان به این که وکیل زن کمیساریای عـالی سازمان ملل برای پناهندگان (UNHCR)، مجبور شد با مقامات طالبان از پشت پرده صحبت کند، به طوری که چهره‌اش آشکار نباشد، اعتراض کرده بودند. در نوامـبر، کـمیساریای عـالی امـور پـناهندگان سـازمان مـلل (UNHCR) تـمام برنامه‌هایش را موقتاً به تعویق انداخت؛ زیرا طالبان چهار نفر از کارکنان افغانی آن سازمان را دستگیر کردند. صندوق حمایت از کودکان چندین برنامهٔ خود را

تعطیل کرد؛ زیرا طالبان از اجازه دادن به زنان برای شرکت در کلاس‌های آموزش هوشیاری در مقابل مین امتناع کردند. تأمین کمک‌های بشر دوستانه به مردم در هر کجا تبدیل به کاری غیر ممکن می‌شد، هر چند که زمستان نزدیک و مشکل کمبود غذا در حال افزایش بود.

مقررات طالبان در خصوص رفتار با زنان، مخالفت علنی و انتقادات بین‌المللی را به دنبال داشت چرا که اِما بونینو(۱) نمایندهٔ اروپایی امور بشر دوستانه و ۱۹ خبرنگار غربی و کارکنان کمک رسانی دستگیر و سه ساعت پلیس مذهبی طالبان، در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۷، آنها را در کابل نگه داشتند. آنها در بخش زنان در بیمارستان گشت می‌زدند و بودجهٔ آن را اتحادیهٔ اروپا تأمین می‌کرد. روزنامه نگارانی که بونینو را همراهی می‌کردند، به دلیل عکس گرفتن از زنان بیمار، دستگیر شدند. زیرا طالبان عکاسی را منع کرده بودند.

در کابل خانم بونینو به گزارشگران اظهار کرد: «این نمونه‌ای است از اینکه مردمِ اینجا چگونه در وضعیت ترس زندگی می‌کنند».[۱۶] طالبان پوزش خواستند اما این مسئله به اشتیاق غرب برای کمک رسانی مالی به افغانستان ضربه دیگری وارد کرد. طالبان سپس اعلام کردند بیمارستان‌های کابل را تفکیک خواهند نمود و اجازه نخواهند داد زنان و مردان با هم معالجه شوند. ولی در شهر تنها یک بیمارستان برای زنان وجود داشت.

اکنون برای دولت کلینتون مشکل به نظر می‌رسید که با همان سازگاری قبلی نسبت به طالبان عمل کند. گروه‌های قدرتمند فمنیست امریکایی در واشنگتن از سوی زنان افغانی مبادرت به تبلیغ می‌نمودند. در نوامبر، وزیر امور خارجه مادلین آلبرایت(۲) شدیدترین نکوهش از طالبان را به عمل آورد که تا آن وقت امریکا ابراز کرده بود. وی در دیدار از اسلام آباد در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۷ اظهار نمود:

---

1. Emma Bonino
2. Medeline Albright

«ما با طالبان به دلیل مخالفت‌های آنان با حقوق بشر و رفتار نفرت‌انگیز آنها با زنان و کودکان و همچنین فقدان عمیق احترام به شأن بشر مخالف هستیم». اعلان وی نشانه ای مهم بر دوری جستن امریکا از طالبان و حمایت‌های پاکستان از آنها محسوب می‌شد. اما به نظر می‌رسید که طالبان در خصوص این فشارهای بین‌المللی کمترین نگرانی ندارند و در حقیقت احساس ضد غربی بیشتری در آنها پدیدار شد. علما در پاکستان و قندهار به عمر گفتند که او باید تمام مؤسسات کمک رسانی را از افغانستان بیرون بیاندازد زیرا آنها جاسوس و دشمنان اسلام هستند.[۱۷]

در یک اهتمام برای تقویت امکان میانجیگری سازمان ملل، دبیر کل سازمان ملل کوفی عنان، به اخضر ابراهیمی[۱] وزیر امور خارجهٔ سابق الجزایر دستور داد از منطقه بازدیدی به عمل آورد و در خصوص اوضاع کنونی به شورای امنیت سازمان ملل گزارش دهد. پس از بازدیدی که وی بین ۱۴ اوت تا ۲۳ سپتامبر از ۱۳ کشور منطقه، از جمله افغانستان به عمل آورد، نتیجه‌گیری براهیمی مبتنی بر آن بود که بایستی فشارهای بین‌المللی بیشتری بر همسایگان افغانستان وارد شود، تا از کمک به متخاصمین در افغانستان پرهیز نمایند. در اکتبر، عنان، گروه کشورهای ذینفع در افغانستان را در سازمان ملل دور هم جمع کرد. این گروه خود را شش به علاوهٔ دو نامید که شامل شش همسایهٔ افغانستان، روسیه و ایالات متحده بود.[۱۸] ابراهیمی امیدوار بود که این تبادل نظر، ایران را برای مذاکره با پاکستان تشویق و واشنگتن را برای جستجوی راه حلی برای صلح دوباره درگیر نماید و هدف دیگر، اعمال تحریم تسلیحاتی بر افغانستان و آغاز مذاکره بین گروه‌های افغانی بود.

عنان، همگام با این اصول، در اواسط نوامبر، گزارش مهمی را در خصوص

---

1. Lakhdar Brahimi

افغانستان به شورای امنیت تقدیم کرد که در آن برای اولین بار، با بیانی به شدت سازش‌ناپذیر، به متهم کردن کشورهای منطقه به خصوص ایران و پاکستان اقدام کرد. او ابراز داشت که کشورهای منطقه از سازمان ملل به عنوان اوراق مجازی استفاده می‌کنند تا به تأمین کمک‌های خود به گروه‌ها ادامه بدهند.[۱۹] عنان همچنین اظهار داشت: «وسایل نظامی خارجی و پشتیبانی مالی به طور بی‌پایان ادامه دارد که این خود نبرد را شدت می‌بخشد و گرایش گروه‌های اصلی مبارز را در روی آوردن به صلح مضمحل می‌کند. حمایت مداوم این نیروهای خارجی در ترکیب با بی‌تفاوتی دیگران که به طور مستقیم در این امر دخیل نیستند همواره باعث ارائهٔ نوآوری‌های دیپلماتیک بی‌ربطی می‌شود». عنان، سران نظامی را نیز از نظر دور نداشت و اظهار داشت: «رهبران افغانی حاضر نیستند در ورای علائق گروهی خود قد علم کنند و در جهت آشتی ملی با یکدیگر شروع به کار کنند. به نظر می‌رسد گروه‌های بسیاری در افغانستان، شامل سران نظامی، تروریست‌ها، تجار مواد مخدر و دیگران، منافع بسیاری از جنگ به چنگ می‌آورند که در صورت دستیابی به صلح این منافع بی‌شمار را از دست خواهند داد».[۲۰]

بعداً در تهران، عنان در اجلاس سران کشورهای عضو کنفرانس اسلامی (OIC) ایشان را مخاطب قرار داد و به طور صریحی از بی‌تفاوتی آنها در جهت سعی در حل و فصل این نبرد انتقاد کرد. پس از سال‌ها تعلل، افغانستان اکنون موضوع اصلی برنامهٔ دیپلماتیک بین‌المللی است. اما این به تنهایی طالبان را که مصمم به تسخیر شمال کشور هستند و مخالفان آنها را که همواره به طور یکسان در برابر آنان مقاومت می‌کنند راضی نمی‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ منابع اطلاعاتی دیپلماتیک پاکستانی به من گفتند که پاکستان به دوستم ۱۰ میلیون دلار با هدف متحد کردن او با طالبان، و ایران به او مبلغ مشابهی برای مخالف نگه داشتن وی با طالبان پرداخت کرد.

2- Levine, Steve, 'Enemies of Enemies', *News Week* 21 October 1996.

۳ـ دوستم مالک را از جبههٔ بقدیس به مزار فراخوانده بود اما او از رفتن امتناع کرد و گفت دوستُم او را خواهد کشت. یک ژنرال ارشد پاکستانی در ۱۹ می‌۱۹۹۶ در اسلام آباد به من گفت: آن پیش درآمدی برای کودتا علیه دوستُم بود.

۴ـ گوهر ایوب، وزیر امور خارجهٔ پاکستان بیانه‌ای در ۲۵ می‌صادر نمود که طی آن به رسمیت شناختن طالبان را تمدید می‌کرد و اشاره به این مطلب می‌کرد که بحران در افغانستان اکنون برطرف شده است، زیرا طالبان حکومت فراگیری تشکیل داده‌اند. ایوب در این رابطه اظهار داشت: «ما سعی می‌کنیم که حکومت جدید تمامی معیارها را برای به رسمیت شناخته شدن قانونی دارا باشد. اکنون این حکومت به طور مؤثر بر بیشتر سرزمین افغانستان کنترل دارد و نمایندهٔ تمام گروه‌های قومی در کشور است». در عرض چند ساعت پس از این بیانیه طالبان از مزار بیرون رانده شدند.

۵ـ طالبان اسماعیل خان و ۷۰۰ جنگجوی وی را دستگیر کردند. بدین گونه که او را مالک، به شام دعوت کرد و به طالبان اجازه داد تا او را دستگیر نمایند. خیانت به مهمان در خانهٔ خود برای افغان‌ها تنفرانگیز است. مراجعه شود به احمد رشید:

'550 Pakistani Students captured by Afghan opposition', the *Nation* 14 July 1997.

۶ـ طبق مصاحبه‌هایی با مقاماتی از سازمان ملل و سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC) در جولای ۱۹۹۷ در کابل مالک ۱۰۰۰ نفر از طالبان را در میمنه، ۱۰۰۰ نفر را در شبرغان و ۸۰۰ نفر را در مزار شریف نگه داشته بود. مسعود بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ زندانی در پنج شیر نگه می‌داشت. نیروهای اسماعیلی ژنرال نادری در شمال تونل سالنگ ۱۰۰ نفر از طالبان و حزب وحدت نیز در حدود ۱۰۰ نفر از طالبان را نگه داشتند. طبق گزارش سازمان ملل، مالک ۲۰۰ پاکستانی را در درهٔ پنج شیر و خلیلی تقریباً ۵۰ نفر را نگه داشته بودند.

۷ـ مصاحبه با حقانی، کابل، ۱۲ جولای ۱۹۹۷.

۸ـ مصاحبه با عباس، کابل، ۱۵ جولای ۱۹۹۹.

۹ـ مصاحبه با دیپلمات ازبک، اسلام آباد، ۵ جولای ۱۹۹۷، به احمد رشید مراجعه شود:

'Highly explosive. Renewed fighting alarms central Asian neighbours' *Far Eastern Economic Review*, 12 July 1997.

۱۰ـ مصاحبه با حقانی، کابل، ۱۲ جولای ۱۹۹۷، به احمد رشید مراجعه شود:

'Afghan factions face Serious internal divisions', the *Nation*, 16 July 1977.

11- Peters, Gretchen, 'Massacres prompt fears of ethnic escalation', AP, 15 Februrary 1998.

12- Yousufzai, Rahimullah, 'Dostum unearths mass graves' ; the *News*, 16, November 1977.

13- AFP, 'Taliban massacre site discovered in Afghanistan', 16 December 1997.

14- Peters, Gretchen, 'Massacres Prompt fears of ethnic escalation', AP, 15 February 1997.

۱۵ـ کنفرانس مطبوعاتی نوبرت هال، اسلام آباد ۱۸ اکتبر ۱۹۹۷.

۱۶ـ مخابره شده از سوی آژانس‌های خبری. به احمد رشید مراجعه شود:

'Taliban hold Bonino in hospital', *Daily Telegraph*, 30 September 1997.

۱۷ـ رهبران طالبان در اوایل جولای در طی گفتگوهایی با من، به این احساسات اشاره می‌کردند. در پاکستان، مولانا فصل الرحمن و سامی الحق، رهبران گروه‌های مجزای جماعت علما که از طالبان پشتیبانی می‌کردند، گفتند که سازمان ملل لانهٔ جاسوسی و ضد اسلام است و بنابراین آنها از ملاعمر خواستند تا آژانس‌های سازمان ملل را از کشور بیرون کند.

۱۸ـ این شش همسایه عبارت بودند از پاکستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و چین.

19- AFP,'UN chif Slams outside forces for fuelling Afghan conflia, 9 November 1997.

20- Report of the Secretary General, "The Situation in Afghanistan and its implications for international peace and security', 14 November 1997.

۵

بامیان ۹۹ـ۱۹۹۸:
جنگ بی‌پایان

در هزاره‌جات که سرزمین هزاره‌ها در افغانستان مرکزی است دما به زیر صفر می‌رسید. زیر سایه‌های قله‌های سر به فلک کشیده، بر روی برفِ کوه‌های هندوکش، بامیان احاطه شده است. بچه‌های هزاری با شکم‌های برآمده و چهره‌های کج و لاغر نوعی بازی دزد و پلیس انجام می‌دادند که آن را طالبان می‌نامیدند. هزاره‌ها گرسنه بودند و بازی شامل کمین طالبان برای یک قافله گندم و آوردن آن برای خانواده‌های گرسنه بود. بچه‌ها با ریشهٔ درختان، توت و مقداری سیب زمینی زندگی می‌کردند که والدین آنها این محصولات را در اندک زمین‌های کم و سنگی اطراف دره‌های پر شیب پرورش داده بودند. تنها ۱۰ درصد زمین‌های هزاره‌جات قابل کشاورزی است و محصول گندم و ذرت، آن سال کم شده بود.

ولی هزاره‌ها به خاطر هزاره بودنشان نیز گرسنگی می‌کشیدند. از اوت ۱۹۹۷ طالبان در تلاش برای مجبور کردن آنها به تسلیم، تمام جاده‌ها را از جنوب، غرب و شرق که به استحکامات آنها در کوه‌ها می‌رسید، بستند. راه نجات محتملی نیز از شمال وجود نداشت. هیچ کاروانی به دلیل اختلال در قانون و

نظم، کمبود مواد غذایی و گذرگاه‌هایی که برف زمستان آنها را بسته بود، نمی‌توانست برای تأمین غذا، خود را به بامیان، شهری در ارتفاع ۷۵۰۰ فوتی برساند. سیصدهزار هزاره‌ای در استان بامیان گرسنه بودند در حالی که ۷۰۰,۰۰۰ نفر دیگر در سه استان همسایه غور، وَردک و غزنی از همین کمبودها رنج می‌بردند. آنها در کل یک میلیون نفر بودند. ماه‌ها سازمان ملل و سازمان خواهر آن یعنی سازمان برنامهٔ غذایی جهان (WFP) مذاکرات پرپیچ و خمی را با طالبان انجام می‌دادند تا به کاروان‌های کمک رسانی آنها اجازه عبور بدهند، اما طالبان امتناع کرده بودند. حتی این حقیقت که پاکستان قراردادی منعقد کرده بود که برای طالبان ۶۰۰,۰۰۰ تن گندم تهیه کند، اما هیچ تقاضای بشر دوستانه‌ای از طالبان، مبنی بر رفع محاصرهٔ بامیان نکرده، بیشتر مایهٔ یأس سازمان ملل شده بود. با گذاشت ۲۰ سال از جنگ این اولین باری بود که یک گروه، از غذا به عنوان سلاح جنگ علیه دیگری استفاده کرده بود و این نشانگر تشدید اختلافات قومی و متعصبانه‌ای بود که باعث حادتر شدن وضعیت افغانستان می‌شد.

هزاره‌ها همواره در قسمت انتهایی شاخهٔ پشتون‌ها قرار داشتند اما هرگز به گستردگی آنها نبودند. این مردمان خپل و کوتاه با چهره‌های مغولی شاخص خود، بر اساس یک تئوری، از اعقاب ازدواج بین جنگجویان مغولی چنگیزخان و مردمان بومی ترک و تاجیک بودند. در ۱۲۲۲ نوهٔ چنگیزخان را مدافعان بامیان کشتند و در مقام انتقام، او مردم را قتل عام کرد.[۱] هزار سال قبل بامیان مرکز بودایی گری در هند و «سَرا»ی مهم یا محل استراحت کاروان‌های شتر در جادهٔ باستانی ابریشم بود که امپراطوری رم را به آسیای مرکزی، چین و هند متصل می‌کرد. بامیان به عنوان مدافع و پایتخت مکتب بودایی برای تمام آسیای مرکزی و هند پس از فتوحات اسلامی باقی ماند. یک راهبهٔ کره‌ای به نام

هیو-چو[1] که در سال ۸۲۷ بعد از میلاد مسیح به این شهر رسید، نوشت که پادشاه بامیان هنوز یک بودایی است و بالاخره در قرن یازدهم غزنوی‌ها در این دره دین اسلام را برقرار کردند.

شهر هنوز تحت تأثیر دو چهرهٔ عظیم بودایی قرن دوم بعد از میلاد قرار دارد که بر روی یک صخرهٔ ماسه سنگی حک شده است. این دو مجسمه که یکی ۱۶۵ فوت و دیگری ۱۱۴ فوت ارتفاع دارند، ترک خورده و هوا زده شده‌اند. به طوری که صورت هر دو بودا از بین رفته ولی اثر آنها هنوز جذاب است. این شخصیت‌ها با چهره‌های کلاسیک بودایی در تمام شبه قاره کنده کاری شده‌اند، اما این مجسمه‌ها به ردای یونانی مزین شده‌اند که برای آنها آمیزه‌ای است منحصر به فرد از هنر کلاسیک هندی و آسیای مرکزی، با یونان گرایی که لشگریان اسکندر کبیر عرضه کردند. این بوداها یکی از عجایب دنیای قدیم است که زائران چینی و هندی از آنها دیدن می‌کردند.

هزاران راهب بودایی در غارها و شکاف‌های جاری شده در صخره‌ها در نزدیکی این مجسمه‌ها زندگی می‌کردند. این غارها که با گچ کاری‌های بی‌نظیر پوشیده شده اکنون پناهگاه هزاران آوارهٔ هزاره‌ای است که از کابل گریخته‌اند. طالبان زمانی که بامیان را تسخیر کردند، تهدید کردند که این مجسمه‌های عظیم را منفجر می‌کنند، که این امر موجب اعتراض بسیاری از جوامع بودایی در ژاپن و سری‌لانکا شد. در این حین آنها کوه‌های بالای مجسمه‌ها را هشت بار بمباران کردند که باعث شد شکاف‌های بیشتری در محل فرورفتگی ماسه سنگ‌ها که پیکرها را نگه می‌داشت، به وجود بیاید.

هزارجات کمابیش تا زمانی که پادشاه پشتون عبدالرحمن در ۱۹۸۳ آن را تصرف کرد، مستقل باقی مانده بود. عبدالرحمن کسی بود که اولین طرح‌های

1. Hui-Chao

ضد هزاره‌ای را بنیان گذارد و باعث کشته شدن هزاران هزاره‌ای شد و موجب گردید بیش از هزاران نفر به سوی کابل حرکت کنند و مجبور شوند به عنوان رعیت و خدمتکار کار کنند. مساجد آنها نیز خراب شد. در حدود سه الی چهار میلیون هزاره‌ای بزرگ‌ترین گروه شیعهٔ مسلمان در افغانستان را تشکیل می‌دهند. دشمنی فرقه‌ای بین پشتون‌های سنی و هزاره‌های شیعه به مدت‌ها قبل باز می‌گردد. اما طالبان این نبرد را با شدت و حدت جدیدی همراه ساختند، چرا که آنها با تمام شیعه‌ها همانند منافقین یا افراد ریاکار و مخالف موازین اسلام رفتار می‌کردند.

برای طالبان حتی رنج آورتر این بود که هزاره‌ای‌ها نقش سیاسی، اجتماعی و حتی نظامی مهمی در دفاع از منطقه ایفا می‌کردند. شورای مرکزی ۸۰ نفری حزب وحدت هزاره‌ها، دارای ۱۲ عضو زن بود که بیشتر آنها صاحب پیشه و تحصیل کرده بودند. آنها به برنامه‌های کمک رسانی سازمان ملل و تلاش‌های حزب وحدت برای آموزش ابتدایی مراقبت‌های بهداشت و تنظیم خانواده توجه می‌کردند. زنان اغلب در میدان نبرد کنار مردان می‌جنگیدند. بعضی از آنان در ماه می تعدادی از اعضای طالبان را در مزار شریف کشته بودند. استادان زن که به کابل گریخته بودند، بعداً در بامیان دانشگاهی تأسیس کردند که احتمالاً محروم‌ترین دانشگاه دنیا بود. کلاس‌های آن از گِل و کاه ساخته شده بودند و جریان برق یا وسیلهٔ گرمایی وجود نداشت و تنها تعداد کمی کتاب موجود بود.

دکتر حمیرا رهی که در دانشگاه به تدریس ادبیات فارسی مشغول است و به عنوان شاعرهٔ برجسته مقاومت آوازه یافت، گفت: «ما از طالبان متنفریم، آنها مخالف تمام تمدن‌ها، فرهنگ افغانستان و به خصوص زنان هستند. آنها اسلام و مردمان افغان را بدنام کرده‌اند». طالبان شیوهٔ پوشش زنان هزاره‌ای را نمی‌پسندیدند. دکتر رهی و همکارانش دامن و کفش‌های پاشنه بلند

می‌پوشیدند. به نظر می‌رسید اشعار حمیرا رهی بعد از قرن‌ها ظلمی که آنها از سوی پشتون‌ها متحمل شدند در واقع انعکاس اعتماد به نفس نوین هزاره‌هاست.

«پیروزی از آن شماست و خداوند با شما است. ای ارتش پیروزمند هزاره‌جات! شاید سینه‌های دشمنان شما مورد هدف گلوله‌های تفنگ شما واقع شود. شما پیروزید. ای پیروزمندان، خداوند با شماست. دعاهای نیمه شب و اشک‌های من در سپیده دم و صدای بچه‌ها که خدایا! خدایا! می‌گویند و اشک‌ها و آه‌های مظلومان با شماست».[۲]

علی‌رغم محاصره و ده‌ها سال رفتار نامناسب و متعصبانهٔ فرمانروایان پشتون کابل، هزاره‌ها اکنون در اوج بودند. آنها در شکست طالبان در ماه می در مزار و دوباره در اکتبر ۱۹۹۷ کارساز بودند. آنها همچنین حملات دوبارهٔ طالبان بر بامیان را عقب راندند. هزاره‌ها برای یک‌بار، سومین و ضعیف‌ترین حلقه را در اتحاد ازبک ـ تاجیک و هزاره برای مقابله با طالبان تشکیل داده بودند، اما اکنون با تقسیم ازبک‌ها و با وجود نابسامانی و در بن بست قرار گرفتن تاجیک‌ها در اطراف کابل، هزاره‌ها احساس کردند که زمان برای آنها مهیا شده است. در حالی‌که قربانعلی عرفانی معاون رئیس حزب وحدت در امور مبارزین و سایرین، همگی خود را در مقابل آتش در اتاقی گرم می‌کردیم که مشرف به مجسمهٔ دو بودائی بود که به طور شکوهمندانه‌ای به مهتاب مزین شده بودند وی به من گفت: «پشت ما به هندوکش است و قبل از ما طالبان و پشتیبانان آنها یعنی پاکستانی‌ها قرار دارند. ما می‌میریم ولی هرگز تسلیم نمی‌شویم».

یک اعتماد و غرور جدید در سازمان و قدرت جنگی آنها وجود داشت. احمد شیر سرباز ۱۴ سالهٔ هزاره‌ای که تاکنون دو سال نبرد را پشت سر گذاشته بود و اسلحهٔ کلاشینکوف خود را همانند یک سرباز حرفه‌ای به دست گرفته بود،

گفت: «ما شمال را از دست طالبان نجات دادیم». هزاره‌ها بدون دوست هم نبودند. ایران به منطقهٔ تدارکاتی نظامی که جدیداً در یک باند دو مایلی برای فرود هواپیما در خارج از بامیان احداث شده بود، پرواز انجام می‌داد و کریم خلیلی، رهبر حزب وحدت، زمستان را به منظور کسب کمک نظامی برای خود صرف دیدار از تهران، مسکو، دهلی نو و آنکارا کرد.

ولی هزاره‌ها نیز خود را بیش از حد گسترش دادند. در میان آنها گروه‌های مختلفی وجود داشتند که همگی برای به دست آوردن قلمرو نفوذ و کمک خارجی رقابت می‌کردند. گروه‌های مختلف حزب وحدت هر کدام یک قسمت مزار را کنترل می‌نمودند و آنها علاوه بر ازبک‌ها با یکدیگر می‌جنگیدند و به همین خاطر مزار را به منطقه جنگی و اتحادیهٔ ضد طالبان را به قتلگاه سیاسی تبدیل کردند. مأموران سازمان اطلاعات ایران و روسیه تلاش‌های بسیاری را برای میانجی‌گری بین دوستُم، که از آن پس در شُبیرغان مستقر بود، و هزاره‌ها و همچنین بین گروه‌های هزاره‌ها انجام داد، اما هیچ جناحی حاضر به سازش نشد. در فوریهٔ ۱۹۹۸ نبردی سنگین در داخل مزار بین ازبک‌ها و هزاره‌ها رخ داد. مسعود اولین دیدار خود از تهران را به عمل آورد تا ایران را بر آن دارد که برای نجات اتحاد ضد طالبان، قبل از این که دیر شود، کاری انجام دهد. در ضمن طالبان منتظر زمستان بودند تا نظاره‌گر این باشند که دشمنان آنها یکدیگر را تکه‌تکه می‌کنند، تا در این حال محاصرهٔ اطراف بامیان را سخت کرده و خود را برای حملهٔ دیگری به مزار شریف آماده سازند.

نبرد در طول ماه‌های زمستان در قسمت غربی استان فریاب ادامه داشت. در آنجا طالبان در ژانویه مرتکب کشتار دیگری، شامل ۶۰۰ روستایی ازبکی، شدند. کارکنان کمک رسانی غربی که بعداً واقعه را بررسی کردند گفتند غیر نظامیان از درون خانه‌هایشان به زور به بیرون کشیده می‌شدند، آنها را به صف و

سپس تیرباران می‌کردند. نکوهش بین‌المللی بر ضد سیاست طالبان شدت یافت، زیرا آنان قانون‌های اسلامی شدیدتر و مجازات‌های سنگین‌تری را در کابل اعمال کردند. قطع عضو، شلاق، سنگسار نمودن زنان و اعدام در ملأ عام از وقایع هفتگی در کابل و قندهار بود. روز بین‌المللی زنان در ۸ فوریهٔ ۱۹۹۸، به فلاکت زنان افغانی زیر سلطهٔ طالبان اختصاص داده شد. جلسهٔ رسیدگی سنای امریکا در خصوص موضوع جنسیت در افغانستان زمانی که محکومیت سیاست‌های طالبان توسط افراد برجسته‌ای همانند هیلری کلینتون[۱] (همسر رئیس جمهور امریکا) را در پی داشت به طور گسترده‌ای مورد توجه قرار گرفت.

طالبان دستورات جدیدی را صادر کردند که در آنها بلندی دقیق ریش مردان اعلام شده بود و یک لیست از اسامی که باید بر روی بچه‌های تازه به دنیا آمده گذارده شود را تهیه و اعلام کردند. طالبان تعدادی از مدارس خانگی دختران را که در کابل فعالیت می‌کردند، بستند و پلیس مذهبی به طور وحشیانه به پرسه زدن پرداخت و زنان را مجبور به ترک خیابان کرده و تأکید کردند که صاحب خانه‌ها پنجره‌ها را سیاه کنند تا زنان از بیرون قابل رؤیت نباشند. زنان مجبور بودند تمام وقت خود را در داخل خانه بگذرانند. جایی که نور خورشید نیز نمی‌توانست به داخل آن نفوذ کند، افراطیون طالبان مصمم بودند که مؤسسات کمک رسانی سازمان ملل را مجبور نمایند از افغانستان بیرون بروند. آنها وقایع بسیاری را دامن زدند تا محدودهٔ صبر سازمان ملل را محک بزنند.

در ۲۴ فوریه ۱۹۹۸ تمام کارکنان سازمان ملل از قندهار بیرون رانده شده و اقدامات کمک رسانی در آنجا متوقف گردید. رهبران ارشد طالبان کارمندان سازمان ملل را کتک زدند و آنها را تهدید کردند. ملا محمد حسن، فرماندار معمولاً میانه روی یک پای قندهار، بر سر یکی از مقامات سازمان ملل میز و

---

1. Hillary Clinton

صندلی پرتاب کرد و سعی داشت او را خفه کند، زیرا او از آسفالت نمودن جادهٔ دهکدهٔ حسن امتناع کرده بود. در ماه مارس، طالبان از اجازه دادن به آلفرد ویچی کستاری(۱)، رئیس اقدامات کمک رسانی بشر دوستانهٔ سازمان ملل، برای دیدار از کابل جهت مذاکره امتناع کردند. سازمان ملل عمیقاً به لحاظ محاصرهٔ هزارجات به وسیلهٔ طالبان مأیوس بودند. اخضر ابراهیمی به من گفت: «در شمال ناامنی کامل برای اقدامات کمک رسانی ما وجود دارد و در جنوب ما با جهنمی دهشت آور در حین کار با طالبان رو به رو هستیم. در شمال هیچ اقتداری وجود ندارد و در جنوب اقتدار بسیار سختی وجود دارد». [۳]

علی‌رغم این مشکلات براهیمی تلاش کرد تا ملاقاتی بین طالبان و اتحاد ضد طالبان برقرار نماید. وی از این که آنها از مذاکره با رهبران مخالف اجتناب نمایند، نگران بود و بدین طریق مشروعیت بیشتری به آنان داد. طالبان پیشنهاد دادند علمای هر دو طرف مذاکره کنند. آنها با یکدیگر چندین ماه مشاجره می‌کردند که چه کسی به عنوان یکی از علمای مناسب انتخاب شود. سازمان ملل امریکا را برای کمک فرا خواند. بیل ریچاردسون(۲)، گره‌گشای سیاست خارجی رئیس جمهوری بیل کلینتون و نمایندهٔ امریکا در سازمان ملل، از افغانستان برای یک روز دیپلماسی موسوم به چتر نجات در ۱۶ آوریل ۱۹۹۸ دیدار کرد و هر دو طرف را متقاعد نمود که جلسهٔ علما را تشکیل بدهند.

هر دو طرف سعی داشتند نظر امریکا را جلب نمایند و از ریچاردسون پر زرق و برق پذیرایی گرمی به عمل آوردند. به او هدایایی شامل فرش، ساک‌های سنتی و عمامه داده شد. در کابل طالبان به گروه تلویزیونی امریکا، که وی را همراهی می‌کردند، اجازه دادند برای اولین بار از رهبرانشان فیلم برداری کنند و به احترام ریچاردسون مجازات عمومی روز جمعه، که شلاق زدن و قطع اندام در

---

1. Alfredo Witschi-Cestari
2. Bill Richardson

استادیوم شهر بود، به تعویق افتاد. اما اگر چه رهبران طالبان قول دادند از سختی محاصره هزاره‌جات بکاهند و در خصوص سیاست‌های جنسیت خود با سازمان ملل مذاکره نمایند، ملاعمر این توافقات را ساعتی پس از رفتن ریچاردسون رد کرد.

علما در اسلام آباد تحت نظر سازمان ملل در اواخر آوریل مذاکره کردند و پس از چهار روز مذاکره هر دو طرف موافقت کردند ۲۰ تن از علما را برای عضویت در کمیسیون صلح منصوب نمایند که در خصوص موضوعاتی چون آتش بس، توقف محاصرهٔ طالبان بر هزاره‌جات و معاوضهٔ زندانیان تصمیم بگیرد. هر چند طالبان بعداً از انتصاب نمایندگان خود سر باز زدند و در ماه می فرآیند صلح دیگری فرو پاشید. حتی طالبان خود را برای حملهٔ تازه‌ای آماده کردند.

بخشی از این آماده سازی باعث تشدید و بروز درگیری تازه‌ای با سازمان ملل شد. در ژوئن طالبان زنان را از رفتن به بیمارستان‌های عمومی منع کردند و به تمام کارمندان مسلمان زن سازمان ملل دستور دادند هنگام سفر به افغانستان با یک مرد محرم یا خویشاوند خونی همراه باشند. در شرایطی که مؤسسات سازمان ملل تعداد کارکنان کمک رسانی زن مسلمان خود را به لحاظ همسویی با طالبان و کسب رضایت آنها، به منظور دسترسی به زنان افغانی، افزایش داده بودند، این خواستهٔ طالبان امری غیر عملی بود. طالبان سپس اصرار کردند که تمام سازمان‌های غیر دولتی (NGOS) که در کابل کار می‌کردند دفاتر خود را ترک و به ساختمان مخروبهٔ پلی تکنیک نقل مکان نمایند. از ۳۰ سازمان غیر دولتی ۲۲ سازمان بر این رأی بودند که اگر طالبان تقاضاهای خود را پس نگیرند از کابل بیرون روند. اما طالبان گفتند این موضوع غیر قابل مذاکره است.

زمانی که اتحادیهٔ اروپا تمام کمک‌های بشر دوستانه را به مناطق تحت کنترل

طالبان قطع نمود، ابراهیمی شگفتی خود را از یأس سازمان ملل آشکار کرد و اظهار داشت: «این سازمانی است که دستوراتی به ما می‌دهد که مانع از انجام وظیفهٔ ما می‌شود». او گفت: «طالبان باید بدانند که نه تنها محدودیتی در مورد آنچه ما می‌توانیم عمل کنیم وجود دارد بلکه فشارهای در حال افزایشی به خصوص از سوی جوامع اهداکنندهٔ کمک‌ها که اظهار می‌دارند محدودیت منابع دارند، بر ما وارد می‌آید».[۴] طالبان از این که کمی از شدت عمل خود بکاهند امتناع کردند و در ۲۰ جولای ۱۹۹۸ تمام دفاتر سازمان‌های غیر دولتی (NGO) را به زور بستند و خروج کارکنان کمک رسانی خارجی از کابل آغاز شد. در همان روز اجساد دو افغانی که در مؤسسات کمک رسانی سازمان ملل کار می‌کردند، محمد حبیبی از کمیسریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان (UNHCR) و محمد به‌سریار از برنامهٔ غذایی جهان (WFP) که قبل از مرگ دزدیده شده بودند، در جلال آباد پیدا شدند. طالبان هیچ توضیحی در مورد مرگ آنها ندادند.

از بین بیش از نیمی از جمعیت ۱٫۲ میلیون نفری مردم کابل که به طریقی از کمک‌های سازمان‌های غیر دولتی (NGO) سود می‌بردند، زنان و کودکان قربانیان اصلی کاهش کمک‌ها بودند. توزیع غذا، بهداشت و شبکهٔ آبرسانی شکنندهٔ شهر، همگی به طور جدی تحت تأثیر واقع شد. زمانی که مردم کتری‌ها و سطل‌ها و ظرف‌های خالی خود را به طالبان که بر جیپ‌ها سوار بودند و از آنجا عبور می‌کردند به معنی درخواست آب تکان می‌دادند و پاسخ آنها به مردم نشانهٔ عدم توجه اجتماعی طالبان بود، وزیر برنامه ریزی قاری الدین محمد مصرانه ادعا می‌کرد که: «ما مسلمانان معتقدیم که خداوند توانا از یک راه یا راه دیگری به هر کس غذا می‌دهد اگر سازمان‌های غیر دولتی (NGO) منطقه را ترک می‌کنند، تصمیم با خودشان است. ما آنها را بیرون نکرده‌ایم».[۵]

در همین زمان طالبان، پاکستان و عربستان سعودی را متقاعد کردند که برای

انجام حملهٔ دیگری به شمال آنها را پشتیبانی کنند. رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی شاهزاده تُرکی الفیصل در اواسط ژوئن بعد از آن که عربستان سعودی برای طالبان ۴۰۰ ماشین داتسون Pick Up و کمک مالی تهیه کرد، از قندهار دیدار نمود. سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) یک بودجهٔ دو میلیارد روپیه‌ای (معادل ۵ میلیون دلار) برای کمک لجستیکی مورد نیاز طالبان، تهیه کرد. مأموران سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) به طور پی در پی از کابل دیدار می‌کردند تا به طالبان کمک کنند حمله را تدارک ببینند. بنابراین هزاران نیروی تازه نفس پاکستانی و افغانی از اردوگاه‌های پناهندگان و مدارس برای ثبت نام در ارتش طالبان رسیدند. در این بین، در ماه مارس، ایران، روسیه و ازبکستان شروع به ارسال تسلیحات، مهمات و سوخت برای اتحاد ضد طالبان کردند.[۶] زمانی که ایران مستقیماً تسهیلات را از طریق هوایی برای هزاره‌ها از مشهد به بامیان می‌برد، روس‌ها و ایرانیان مسعود را در پایگاه هوایی کولیاب، واقع در تاجیکستان شمالی تأمین تسلیحاتی می‌کردند. مسعود نیز این کمک‌ها را به افغانستان حمل می‌کرد.

در ماه جولای طالبان از هرات به سمت شمال سرازیر شدند و در ۱۲ جولای ۱۹۹۸ میمنه را بعد از این که نیروهای دوستُم را عقب راندند، تسخیر کردند و ۱۰۰ تانک و ماشین را تصرف کرده و ۸۰۰ سرباز ازبک را به اسارت گرفتند که اکثراً باقی ماندهٔ گروهی بودند که عموماً قتل عام شدند. در اول اوت ۱۹۹۸، طالبان مرکز فرماندهی دوستُم در شیبرغان را تسخیر نمودند. البته بعد از این که چند نفر از فرماندهان وی رشوه‌های طالبان را پذیرفتند و طرف طالبان را گرفتند. دوستم ابتدا به ازبکستان و سپس به ترکیه گریخت. با فرار دوستُم روحیه‌ها تضعیف شد و بیشتر فرماندهان ازبک که از جاده‌های غربی مزار شریف مراقبت می‌نمودند نیز رشوه‌ها را پذیرفتند، بدین طریق ۱۵۰۰ نیروی

قوی هزاره‌ای در بیرون شهر در معرض یک حملهٔ غیر قابل پیش بینی قرار گرفتند. در اوایل ساعات روز ۸ اوت ۱۹۹۸ نیروهای هزاره‌ای به یکباره خود را در محاصره یافتند. آنها تا آخرین لحظه‌ای که مهماتشان به اتمام رسید جنگیدند و تنها ۱۰۰ نفر آنها نجات یافتند. در ۱۰ صبح اولین ماشین‌های داتسون Pick Up طالبان در حالی که مردم بی‌خبر از همه جا در حال انجام امور روزمرهٔ خود بودند وارد مزار شریف شدند.[۷]

آنچه از آن پس به وجود آمد کشتار وحشیانه دیگری بود که نوعی نسل کشی وحشیانه بود، در واقع طالبان انتقام شکست‌های سال گذشتهٔ خود را گرفتند. یکی از فرماندهان طالبان بعداً گفت که ملاعمر به آنها اجازه داده بود که به مدت دو ساعت بکشند اما آنها به مدت دو روز کشتار کرده بودند. یک مرد تاجیکی که توانسته بود از قتل عام فرار کند بعداً این گونه توضیح داد: «طالبان کشتار جنون‌آمیزی را ادامه دادند، ماشین‌های داتسون Pick Up خود را در خیابان‌های تنگ مزار شریف بالا و پایین می‌بردند و به چپ و راست تیراندازی می‌کردند و هر جنبنده‌ای را که حرکت می‌کرد می‌کشتند. آنها صاحبان مغازه‌ها، گاری چیان، زنان و کودکان را که در حال خرید بودند و حتی بزها و خرها را می‌کشتند. برخلاف تمام دستورات اسلام که دستور دفن سریع جسد را داده است، جسدها برای فاسد شدن در خیابان‌ها رها شده بود. آنها بدون هشدار و بی‌استثنا بین زنان و مردان و کودکان، به هر کسی که به طور اتفاقی در خیابان بود، تیراندازی می‌کردند. به زودی خیابان‌ها پر از جسد و خون شد. تا ۶ روز اول هیچ کس اجازه نداشت اجساد را دفع کند. سگ‌ها گوشت‌های انسان‌ها را می‌خوردند و دیوانه می‌شدند و به زودی بو غیر قابل تحمل شد».[۸]

زمانی که مردم برای پناه بردن به خانه‌هایشان فرار می‌کردند. سربازان طالبان به زور داخل می‌شدند و تمام خانوارهای هزاره‌ای را قتل عام می‌کردند. مردم از

سه نقطه هدف گلوله قرار می‌گرفتند. یک گلوله در سر، یک گلوله در سینه و یک گلوله در قسمت تناسلی. کسانی که زنده می‌ماندند مردگان خود را در باغ‌های خود دفن می‌کردند. زنان مورد تجاوز واقع می‌شدند. یک بیوه زن ۴۰ ساله تاجیکی اظهار داشت: «زمانی که طالبان به خانهٔ ما هجوم آوردند، شوهر و دو برادرم را در یک آن تیرباران کردند. هر کدام از آنها سه بار هدف گلوله قرار گرفتند. سر آنها گوش تا گوش به صورت حلال بریده شد».[۹]

«پس از اولین روز کشتار، بدون استثنا، طالبان در صدد هدف قرار دادن هزاره‌ها بر آمدند. آنها نمی‌خواستند اشتباه سال گذشتهٔ خود را تکرار کنند و دوباره بدون راهنما وارد مزار شریف شوند. این بار طالبان پشتون‌های محلی را که قبلاً به حکمت‌یار وفادار بودند و شهر را به خوبی می‌شناختند به خدمت گرفتند. در چند روز بعد این جنگجویان پشتونی بلخی، طالبان را برای یافتن احزاب به خانه‌های هزاره‌ها راهنمایی کردند. اما طالبان غیر قابل کنترل بودند و این کشتار مستبدانه ادامه داشت. آنها حتی بر کسانی که هزاره‌ای نبودند هم رحم نکردند. من مشاهده کردم که یک پسر بچهٔ تاجیک کشته شده بود و در بالای سر او هنوز یک سرباز طالبان حضور داشت و پدر پسر گریه کنان گفت: «چرا پسرم را کشتی؟ ما تاجیک هستیم» سرباز جواب داد: «خوب چرا نگفتی»؟ و پدر گفت: «آیا تو پرسیدی که من بتوانم جواب بدهم».[۱۰]

هزاران هزاره‌ای را به زندان مزار شریف بردند و زمانی که آنجا پر شد، به داخل کانتینرهایی بردند که از بیرون قفل می‌شد و زندانیان در آنجا خفه می‌شدند. بعضی از کانتینرها به دشت لالی در بیرون مزار شریف برده می‌شد و به انتقام رفتار مشابهی که در ۱۹۹۷ با طالبان شد، زندانیان در آنجا کشته می‌شدند. شاهد دیگری در این مورد گفت: «آنها سه کانتینر را از مزار شریف به شیبرغان آوردند. زمانی که در یکی از آنها باز شد، تنها سه نفر زنده و در حدود

۳۰۰ نفر مرده بودند. آن سه نفر به زندان برده شدند. من تمام این رویدادها را می‌توانستم از جایی که نشسته بودم، ببینم».[11] زمانی که ده‌ها هزار غیر نظامی سعی داشتند با پای پیاده و در صفوف طولانی، در روزهای بعد، از مزار شریف بگریزند، طالبان بیش از ده‌ها نفر از آنها را با بمباران‌های هوایی کشتند».

هدف طالبان این بود که شمال را از شیعه‌ها پاک کنند. ملا نیازی فرماندهی که دستور قتل نجیب‌الله را داد، به عنوان فرماندار مزار شریف منصوب شد. در عرض چند ساعت پس از تسخیر شهر ملاهای طالبان از مساجد شهر اعلام نمودند که شیعه‌های شهر سه راه پیش روی دارند. مذهب خود را از شیعه به سنی تغییر دهند، به ایران بروند و یا با مرگ روبه‌رو شوند. تمام مراسمی که شیعه‌ها در مساجد رهبری می‌کردند، ممنوع شد. نیازی از مسجد مرکزی مزار شریف اظهار کرد: «سال گذشته شما بر علیه ما شورش کرده و ما را کشتید. از تمام خانه‌هایتان به ما تیراندازی کردید. اکنون ما اینجاییم تا با شما معامله کنیم. هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنها را بکشیم. یا شما قبول کنید که مسلمان شوید یا افغانستان را ترک کنید. هر کجا که بروید ما شما را دستگیر خواهیم کرد. اگر بالا بروید، با پاهایتان شما را پایین می‌آوریم. اگر در زیرزمین پنهان شوید شما را با موهایتان بالا می‌کشیم».[12] آنچنان که تاریخ نویس روسی تاکی‌چز(۱) در بارهٔ تسخیر بریتانیا توسط رومی‌ها می‌گوید: «ارتش روم ویرانی به بار آورد و آن را صلح نامید».

با وجود آن که هیچ ناظر بی‌طرفی برای شمارش کشته شدگان وجود نداشت، تخمین تعداد افراد کشته شده غیر ممکن بود، اما سازمان ملل و سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC) بعداً تخمین زد که بین ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ هزار نفر کشته شده‌اند. متعاقباً آشکار گردید در طول مسیر پیشروی طالبان کشتار

---

1. Tacitus

مشابهی از ازبک‌ها و تاجیک‌ها در میمنه و شیبرغان انجام گرفته است. حدس من این است که ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ غیر نظامی در ماه‌های جولای و اوت کشته شدند و تعداد زیادی زخمی در بین ارتش ضد طالبان وجود دارد، اما تصمیم طالبان برای ارعاب مردم به منظور آنکه بعداً بر علیه طالبان سر به شورش نزنند تحقق نیافت.

طالبان گروه دیگری را در مزار شریف مورد هدف قرار دادند که طوفان اعتراض بین‌المللی را به سوی آنها فرستاد و طالبان را در وضعیت نزدیک به جنگ با ایران قرار داد. یک گروه کوچک طالبان که به وسیلهٔ ملا دوست محمد رهبری می‌شد و شامل تعدادی مبارزان پاکستانی ضد شیعهٔ حزب سپاه صحابه می‌شد، به کنسولگری ایران در مزار شریف وارد شدند و ۱۱ دیپلمات ایرانی، مأموران اطلاعات و یک خبرنگار را دستگیر کردند، به زیر زمین بردند و سپس تیرباران کردند. تهران قبلاً برای حصول اطمینان از امنیت کنسولگری خود با دولت پاکستان تماس گرفته بود، زیرا ایرانی‌ها می‌دانستند که افسران سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) به همراه طالبان به مزار شریف رفته بودند. ایرانی‌ها فکر می‌کردند که گروه دوست محمد برای محافظت آنها فرستاده شده‌اند و بنابراین در ابتدا به آنها خوش آمد گفتند.[۱۳] طالبان همچنین ۴۵ رانندهٔ کامیون ایرانی را که برای هزاره‌ها اسلحه حمل می‌کردند، دستگیر نمودند.

در ابتدا طالبان از این که در مورد دیپلمات‌ها چیزی می‌دانند، سرباز زدند اما بعد از اینکه اعتراضات بین‌المللی و خشونت ایران افزایش یافت، آنها اعتراف کردند که دیپلمات‌ها نه با دستور رسمی، بلکه توسط طالبان خائن کشته شده‌اند. اما منابع موثقی گفتند که دوست محمد با ملاعمر با بی‌سیم خود تماس برقرار کرد و در مورد کشتن دیپلمات‌ها کسب تکلیف کرد و عمر اجازهٔ انجام این کار را داد. درست یا نادرست ایرانی‌ها این مطلب را یقیناً باور کردند. جالب این که کار

دوست محمد در قندهار به زندان کشید. زیرا او با خود کنیز هزاره‌ای آورده بود و همسرش در قندهار به ملاعمر شکایت کرد. حدود ۴۰۰ زن هزاره‌ای دزدیده شدند و کنیز طالبان شدند.[۱۴]

این پیروزی طالبان بود، آنها بیشتر افغانستان را تحت کنترل داشتند و مقامات پاکستانی در آنها این انتظار را شدت دادند که جامعهٔ بین‌الملل آنها را به رسمیت خواهند شناخت و همین امر تا اندازه‌ای میهمان آنها، اسامه بن لادن، دگر اندیش سعودی را، بر آن داشت تا علیه امریکا و خانوادهٔ سلطنتی عربستان سعودی اعلام جهاد دهد. در ۷ اوت ۱۹۹۷ هواداران بن لادن سفارت امریکا را در کنیا و تانزانیا منفجر کردند که ۲۲۴ نفر کشته و ۴۵۰۰ نفر زخمی بر جای گذاشت. این عمل امریکا را تحریک کرد تا با حملات موشکی خود کمپ‌های آموزش بن لادن را در شمال شرقی افغانستان در ۲۰ اوت ۱۹۹۸ بزند. دوازده موشک کروز به شش هدف اصابت کرد و بیش از ۲۰ کشته و ۳۰ نفر زخمی بر جای گذاشت. امریکا ادعا می‌کرد که بن لادن در محل حضور داشته ولی قبل از حمله فرار کرده است. در حقیقت تعداد کمی از زخمی‌ها عرب بودند. بیشتر کسانی که کشته شدند پاکستانی و افغانی بودند که برای نبرد در کشمیر تحت کنترل هند، آموزش می‌دیدند.

طالبان خشمگین شدند و در شهرهای افغانستان راهپیمایی‌هایی را به منظور اعتراض علیه حملات سازماندهی کردند. دفاتر سازمان ملل در شهرهای مختلف مورد حملهٔ اوباش واقع شد.

ملاعمر به منظور آنکه شخصاً کلینتون را نکوهش کند در بین عموم ظاهر شد. عمر با رجوع به مسئلهٔ مونیکا لوینسکی اظهار کرد: «اگر حمله به افغانستان تصمیم شخص کلینتون است پس او آن را برای منحرف کردن توجه دنیا و مردم امریکا از کارهای بی‌شرمانهٔ کاخ سفید انجام داده است که ثابت می‌کند کلینتون

یک مرد دروغگو و فاقد ادب و عفت است». عمر اصرار می‌کرد که بن لادن یک میهمان است، نه فقط میهمان طالبان بلکه میهمان مردم افغانستان است و طالبان هرگز او را تسلیم امریکا نخواهند کرد. عمر در این باب اضافه کرد: «امریکا خودش بزرگ‌ترین تروریست در دنیا است».[۱۵] زمانی که مقامات سازمان ملل کابل را به دلیل افزایش ناامنی ترک می‌کردند، مردان مسلح یک افسر نظامی ایتالیایی سازمان ملل را کشته و یک دیپلمات فرانسوی را زخمی کردند. دو قاتل، حق نواز و سلیم هر دو از راولپندی[۱] بودند که طالبان آنها را دستگیر و زندانی کردند. آنها هر دو از مبارزان اسلامی پاکستانی گروه حرکت الانصار بودند.

به جای سعی در آرام کردن انتقادات بین‌المللی و ایران، طالبان حمله دیگری را از سه مسیر دیگر بر بامیان آغاز کردند و بامیان در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸ بعد از اینکه تعدادی از فرماندهان هزاره‌ای به طالبان تسلیم شدند، سقوط کرد. کریم خلیلی و رهبران دیگر حزب وحدت به همراه بیشتر جمعیت شهر، هنگامی که اولین ارتش طالبان وارد شد، به تپه‌ها رفتند. در این زمان، به دلیل تقاضاهای مکرر بین‌المللی برای احترام به حقوق بشر، ملاعمر به ارتش خود دستور داد که خود را نسبت به غیر نظامیان هزاره‌ای مهار نمایند. با این وجود یک هفته بعد از این که طالبان وارد شهر شدند، کشتار در بامیان آغاز شد. در دهکده‌ای در نزدیکی بامیان، طالبان ۵۰ پیرمرد را که پس از فرار افراد جوان‌تر در دهکده باقی مانده بودند کشتند.[۱۶]

در فاجعه‌ای دیگر در ۱۸ سپتامبر، تنها پنج روز بعد از اینکه طالبان بامیان را اشغال کردند، جنگجویان طالبان از دو مجسمهٔ غول آسای بامیان، سر مجسمه کوچک‌تر بودا را با دینامیت منفجر کردند که باعث شد صورت آن از بین برود. آنها با راکت به سوی کشالهٔ ران بودا آتش گشودند که به چین خوردگی‌های بسیار

---

1. Rawal Pindi

پیکره آسیب رساند و نگاره‌های ظریف آن را در محل فرورفتگی دیوار، محل قرار گرفتن مجسمه، تخریب کردند. این دو بودا که میراث بزرگ باستانی افغانستان است، نزدیک به دو هزار سال سرپا بوده و حتی با حملهٔ مغول‌ها تخریب نشدند. اما اکنون طالبان آنها را خراب می‌کردند. این جرمی بود که طالبان نمی‌توانستند آن را با هیچ یک از دستورات اسلام مطابقت دهند.

برای ایرانیان سقوط بامیان از آخرین درجهٔ اهمیت برخوردار بود. ایران اظهار می‌داشت که بر اساس قوانین و منشور سازمان ملل متحد حق دفاع از خود و اعمال اقدامات لازم بر علیه طالبان را دارد. دقیقاً این همان بحثی بود که واشنگتن برای مبادرت به انجام حملهٔ موشکی از آن بهره می‌برد. یک هفته بعد فرمانده کل قوا و رهبر ایران، آیت الله علی خامنه‌ای، هشدار امکان وقوع یک جنگ بزرگ را داد که می‌توانست تمام منطقه را فراگیرد. وی پاکستان را به دلیل استفاده از سپاهیان و نیروی هوایی به منظور تسخیر بامیان متهم کرد، هر چند که این اتهام را اسلام آباد انکار کرد. روابط ایران ـ پاکستان پس از عرض اندام قدرتمندانهٔ تهران به شدت کاهش یافت. هفتاد هزار پاسدار انقلابی ایران که با تانک و نیروی هوایی پشتیبانی می‌شدند بزرگ‌ترین و اولین تمرین نظامی خود را در طول مرز ایران ـ افغانستان آغاز کردند. در ماه اکتبر، ۲۰۰,۰۰۰ تن از لشگریان ایران سری جدیدی از تمرینات را در طول مرز آغاز کردند در حالی که طالبان ۵۰۰۰ جنگجو را برای جلوگیری از حملهٔ احتمالی ایرانیان بسیج کردند.

زمانی که شورای امنیت سازمان ملل مراتب نگرانی خود را از حملهٔ تمام عیار ایران اظهار داشت، اخضر ابراهیمی را به منطقه بازگرداند. تنش‌های بین ایران و طالبان زمانی فروکش کرد که در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۸ ابراهیمی در قندهار با عمر ملاقات کرد. این اولین باری بود که عمر با یک مقام سازمان ملل یا دیپلمات خارجی که پاکستانی نبود ملاقات می‌کرد. عمر موافقت کرد که تمام

رانندگان دستگیر شدهٔ کامیون‌های ایرانی را آزاد کند، اجساد دیپلمات‌های ایرانی را باز گرداند و قول داد که روابط طالبان را با سازمان ملل بهبود بخشد.

رویارویی طالبان با ایران زمان و مکان مناسب را در اختیار مسعود گذارد تا دوباره نیروهای خود و جنگجویان هزاره‌ای و ازبکی باقی مانده را، که تسلیم نشده بودند گرد هم آرد. در همان زمان کمک‌های تسلیحاتی افزایش یافته که شامل ماشین و هلیکوپتر بود از روسیه و ایران به او رسید، مسعود یکسری حملات منظم رعد آسا را در شمال شرقی آغاز کرد و خطهٔ وسیعی، خصوصاً در طول مرز حساس افغانستان با تاجیکستان و ازبکستان را، از طالبان باز پس گرفت. در طول ماه‌های اکتبر و نوامبر، ۲۰۰۰ نفر از طالبان زخمی شدند. زیرا با روحیهٔ ضعیف و تدارکات ناچیز، با وجود پادگان‌های سرد طالبان آنها منحصراً می‌جنگیدند و سپس تسلیم مسعود می‌شدند. در ۷ سپتامبر ۱۹۹۸ مسعود جلسه‌ای را با تمام رهبران مخالف با طالبان در درهٔ پنج شیر برگزار کرد. فروپاشی رهبریت هزاره‌ها و ازبک‌ها، باعث به خود واگذاشته شدن مسعود و فرماندهان عالی رتبهٔ تاجیک‌ها شد که همچنین شامل تعدادی از پشتون‌های برجسته هم بودند و آنها مسعود را به عنوان فرماندهٔ تمام نیروهای ضد طالبان انتخاب کردند.

حملهٔ طالبان، قتل عام هزاره‌ها و رودررویی با ایران و در کنار آن ده‌ها حملهٔ موشکی کروز امریکا، به طور چشمگیری، به تعادلِ شکنندهٔ قدرت در منطقه آسیب رساند. پاکسازی‌های قومی طالبان باعث خشم روسیه، ترکیه و کشورهای آسیای مرکزی شد و موجب شد آنها پاکستان و عربستان سعودی را به دلیل پشتیبانی از طالبان سرزنش کنند. جنگ بُرندهٔ لفظی، باعث افزایش بلوک بندی کشورهای منطقه گردید. وزرای خارجه و دفاع قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان و مقامات روسیه در ۲۵ اوت ۱۹۹۸ برای هماهنگی مشترک

نظامی و طرح‌های سیاسی به منظور توقف پیشروی طالبان در تاشکند با یکدیگر ملاقات کردند.

نتایج شدید اوضاع در منطقه بسیار بزرگ بود. خطر بروز جنگ بین ایران و طالبان وجود داشت که می‌توانست پاکستان را به طرفداری از طالبان وارد معرکه کند؛ سرمایه گذاران غربی و شرکت‌های نفتی را از سرمایه گذاری در کشورهای غنی نفت خیز دریای خزر محتاط کرد؛ خطر بنیاد گرایی اسلامی، که در کشورهای مستمند آسیای مرکزی در حال گسترش بود، باعث افزایش احساسات ضد امریکایی در سر تا سر منطقه گردید؛ پاکستان، در حالی که احزاب اسلامی تقاضای اسلامی سازی کشور را داشتند، عمیقاً دو قطبی شد.

جامعهٔ بین‌المللی از سر سختی طالبان در رد تشکیل دولت فراگیر، تغییر موضع بر سر موضوع جنسیت و قبول هنجارهای رفتاری دیپلماتیک همچنان سرخورده و مأیوس باقی ماند. مؤسسات کمک رسانی سازمان ملل قادر نبودند به کابل بازگردند. ذهنیت واشنگتن اکنون مشغول تلاش برای توقیف بن لادن و مواجهه با مسئلهٔ خودداری طالبان از تسلیم وی به واشنگتن بود. حتی هم پیمان نزدیک طالبان یعنی عربستان سعودی، به لحاظ حفاظتی که طالبان از بن لادن به عمل می‌آوردند، احساس کرد که مورد توهین واقع شده است. به همین دلیل از حضور دیپلماتیک خود در کابل صرف نظر و تمام کمک‌های مالی رسمی خود را به طالبان متوقف کرد. پاکستان از آن پس تنها تأمین کنندهٔ نیازهای طالبان محسوب شد.

واماندگی‌های بین‌المللی بالاخره منجر به این شد که در ۸ دسامبر ۱۹۹۸، شدیداللحن‌ترین قطعنامهٔ شورای امنیت سازمان ملل دربارهٔ افغانستان صادر شود. قطعنامه، خبر از تحریم‌های نامعلومی بر ضد طالبان، به خاطر پناه دادن به تروریست‌های بین‌المللی، تجاوز به حقوق بشر، ترویج داد و ستد مواد مخدر و

امتناع از قبول آتش بس می‌داد. فرستادهٔ امریکا نانسی سودربرگ(۱) اظهار داشت: «تروریسم مستقر در افغانستان به یک مصیبت تبدیل شده است».[۱۷] پاکستان تنها کشوری بود که از قطعنامه حمایت نکرد. و آن را مغرضانه نامید و خود نیز همچون طالبان از نظر بین‌المللی منزوی شد.

با افزایش فشارهای سازمان ملل، امریکا و کشورهای دیگر، دو جناح درگیر در افغانستان را مجبور کردند در اوایل سال ۱۹۹۹ پشت میز مذاکره بنشینند. تحت حمایت سازمان ملل، نمایندگان طالبان و مخالفان در ۱۱ مارس ۱۹۹۹ در عشق آباد برای مذاکره با یکدیگر ملاقات کردند. مذاکرات به امضای یادداشت امیدوار کننده‌ای منتهی شد که طی آن هر دو جناح موافقت نمودند زندانیان را معاوضه و مذاکرات را ادامه دهند. اما در آوریل، ملاعمر مذاکرات بیشتر را منع و مسعود را به دو رویی متهم کرد. در حقیقت هر دو جناح، از این آرامش و مذاکرات برای تدارک حملهٔ آشکار مجددی استفاده کردند. در ۷ آوریل ۱۹۹۹ مسعود با وزیر دفاع روسیه ایگر سرگیوف(۲) در شهر دوشنبه ملاقات کرد. روسیه اعلام کرد که یک پایگاه جدید نظامی در تاجیکستان خواهد ساخت که، به طور آشکار، این پایگاه برای کمک‌رسانی نظامی به مسعود بود. طالبان مشغول تجهیز مجدد خود و عضو پذیری از طلبه‌های مدارس پاکستانی بودند. مسعود و هزاره‌ها به یکسری حملات در شمال شرقی و هزاره‌جات دست زدند. در یک واکنش شگرف سپاهیان حزب وحدت در ۲۱ آوریل ۱۹۹۹ بامیان را مجدداً بازپس گرفتند. شمال یک‌بار دیگر در آتش می‌سوخت. نبرد توسعه یافت و تلاش‌های سازمان ملل برای ایجاد صلح به نقطهٔ صفر بازگشت.

در آغاز سال ۱۹۹۸ کوفی عنان هشدار داده بود «در یک کشور ۲۰ میلیون نفری ۵۰,۰۰۰ نفر مرد مسلح تمام مردم را به گروگان می‌گیرند».[۱۸] در اواخر ۱۹۹۸ کوفی عنان، در خصوص چشم‌انداز تقسیم بندی عمیق‌تر نبرد افغانستان،

---

1. Nancy Soderberg 2. Igor Sergeyev

هشدار داد که «افغانستان تبدیل به صحنهٔ جدیدی از بازی بزرگ شده است».[۱۹] و اظهار داشت: «به جای ایجاد صلح، پیروزی‌های طالبان و قتل عام‌های آنها در شمال، افغانستان را به لبهٔ تجزیهٔ قومی حتی نزدیک‌تر کرده است».

پیشگویی‌های وحشتناک عنان در اواخر سال در حال به وقوع پیوستن بود، زیرا میانجی سازمان ملل اخضر ابراهیمی استعفای خود را اعلام کرد. او طالبان را به خاطر سرسختی آنها و همچنین حمایت گرفتن از هزاران طلبهٔ مدرسه‌های پاکستانی و مداخلهٔ مداوم خارجی‌ها سرزنش کرد. به دنبال استعفای او در اکتبر دو حمله از سوی طالبان در سپتامبر و جولای به وقوع پیوست و قصد از این حمله‌ها آن بود که نیروهای مسعود به خارج از منطقهٔ کابل رانده شوند و خطوط کمک رسانی به وی از تاجیکستان در شمال قطع گردید.

هر دو حملهٔ طالبان با شکست مواجه شد، اما طالبان یک سیاست مخرب و خونین را در شمال پایتخت به اجرا گذاردند که موجب شد ۲۰۰,۰۰۰ نفر اجباراً منطقه را ترک کنند و درهٔ شمالی، که یکی از مناطق حاصلخیز کشور بود، منهدم شود. با فرا رسیدن زمستان ده‌ها هزار پناهنده که در کنار نیروهای مسعود در درهٔ پنج شیر و یا با طالبان در کابل پناه گرفته بودند، با بحران جدی کمبود غذا و پناهگاه مواجه شدند.

به دنبال استعفای ابراهیمی، طالبان با واکنش‌های شدیدتری، از سوی جامعهٔ بین‌الملل، مواجه شدند. شورای امنیت سازمان ملل به اتفاق آرا، تحریم‌های محدودی را در ۱۵ اکتبر بر طالبان تحمیل کرد که شامل منع پروازهای تجاری به داخل و خارج افغانستان و مسدود کردن حساب‌های بانکی طالبان در سراسر دنیا بود. حتی واشنگتن نیز فشارهای زیادی را بر طالبان برای تحویل بن لادن تحمیل کرد. اکنون طالبان با انزوای کامل بین‌المللی مواجه بودند و کودتای نظامی در پاکستان در ۱۲ اکتبر برای اولین بار امکان فاصله گرفتن پاکستان از آنها را مطرح کرد.

پی‌نوشت‌ها

1- Mousavi, Sayed Askar, *The Hazaras of Afghanistan, an Historical Cultural, Economic and Political Study*, Curzon Press, London 1998.

این تنها کار انجام گرفته در مورد هزاره‌ها است که در این اواخر صورت پذیرفته است هزاره‌ها در بیرون از افغانستان کمتر شناخته شده‌اند.

۲ـ دکتر رهی یکسری از اشعار خود را زمانی که من در دسامبر ۱۹۹۷ در هزارجات بودم، به من داد. من از مقامات سازمان ملل برای ترجمهٔ این اشعار سپاسگزارم.

۳ـ مصاحبه با اخضر ابراهیمی، ۸ آوریل، ۱۹۹۷.

4- Crossete, Barbara,‘ UNS’ impatience grows over Afghan restrictions on Aid workers’. the *New York Times* 14 July 1998.

5- AFP, ‘Taliban regect Warnings ofaid pull. out’, 16 July 1998.

مصاحبه‌هایی با مقامات پاکستانی و دیپلمات‌های خارجی در اسلام آباد، مارس، ۱۹۹۸. به احمد رشید مراجعه شود.

6-‘Massive arms Supplies reach all Afghan factions’, the *Nations*, 13 March 1998.

7- Winchester Micheel ‘Ethnic Cleansing in Afghanstan’, Asia week 6 November 1998.

۸- مصاحبه‌هایی با کسانی که زنده مانده و نهایتاً به پاکستان گریختند. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) هدایت این مسئله را به عهده گرفت. گزارش محرمانه‌ای از سوی این کمیساریا به دبیر کل سازمان ملل فرستاده شد.

۹ـ ذبح حلال روش ذبح اسلامی یک حیوان با بریدن گلوی آن است تا خون حیوان خارج شود.

10- Human Rights Watch Report,‘ Afghanistan the massacre in Mazare - Sharif ’, November 1998.

11- Human Rights Watch Repart, as above.

12- Human Rights Watch Report, as above.

۱۳ـ مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌های پاکستانی و مقامات اطلاعاتی و دیپلمات‌های ایرانی و ترکمنی، عشق آباد، و اسلام آباد، اوت ۱۹۹۸.

۱۴ـ ارتباط شخصی از طریق یک مقام بین‌المللی که با زندانیان زندان قندهار مصاحبه نمود.

15- Reuters,' Taliban blame Clinton scame for atlacks', 21 August 1998.

۱۶ـ ارتباط شخصی از بامیان.

17- UN Security Council Report, 8 December, 1998.

18- Boustany, Nora, 'Busy are the peace makers', *the washington post*. 10 January 1998.

19- UN Security Council Report, 9 December 1998.

بخش دوم

اسلام و طالبان

۶

نبرد اسلام:
بنیادگرایی نوین طالبان

اسلام همواره در مرکز زندگانی مردم عادی افغانستان بوده است. اگرچه در اسلام خواندن نماز در پنج نوبت، روزه در ماه رمضان یا دادن زکات به عنوان کمکی اسلامی برای فقرا وجود دارد، اما مسلمانان کمی در دنیا، از رسوم و دینداری اسلام، این چنین با نظم و احساس، همانند افغان‌ها پیروی می‌کنند. اسلام پایه‌ای مستحکم برای اتحاد مردمان مختلف و چند قومی افغانستان بوده است، در حالی که جهاد به طور پی در پی عامل اصلی بسیج برای ملی گرایان افغان، طی مقاومت بر علیه بریتانیایی‌ها و روس‌ها قلمداد می‌شده است. در این خصوص ثروتمندان یا فقرا، کمونیست، پادشاه یا مجاهدین هیچ فرقی نمی‌کنند. من در ملاقات با پادشاه مسن سابق افغانستان، ظاهر شاه، در رُم در سال ۱۹۸۸، خود دیدم که او به آرامی مصاحبه را قطع کرد تا بتواند به اتاق دیگر برود و نماز بخواند. وزرای کمونیست در دفاتر کار خود نماز می‌خواندند. مجاهدین مبارز برای خواندن نماز از جنگ دست می‌کشیدند. ملاعمر ساعت‌ها وقت خود را بر سجادهٔ نماز می‌گذارند و اغلب اکثر تفکرات استراتژیک خود را پس از انجام فریضهٔ نماز انجام می‌دهد. احمدشاه مسعود برای خواندن نماز نبرد

را ترک می‌کند و سپس به سکوت روحی عمیقی فرو می‌رود و این در حالی است که شلیک گلوله‌ها و صدای بی‌سیم فضا را پر کرده است.

اما هیچ افغانی نمی‌تواند اصرار کند همکار او که در کنارش ایستاده نماز بخواند. طبق سنت، اسلام در افغانستان به طور نامحدودی در مقابل سایر فرقه‌های اسلامی، سایر مذاهب و شیوه‌های مدرن زندگی سازگار بوده است. ملاهای اسلامی هرگز اسلام را بر گلوی مردم فشار نمی‌دادند و فرقه گرایی تا به امروز یک موضوع سیاسی نبوده است. تا ۱۹۹۲، هندوها، سیک‌ها و یهودیان نقش مهمی را در اقتصاد کشور ایفا کردند. به طور سنتی آنها بازار پول را در مرکز شهری کنترل می‌کردند و در زمان جنگ پادشاهان افغانی اغلب از آنها پول قرض می‌کردند.

بعد از ۱۹۹۲، جنگ وحشیانهٔ داخلی این تحمل پذیری و وفاق قدیمی در افغانستان را تخریب کرد. جنگ داخلی، فرقه‌های اسلامی و گروه‌های قومی را، به نحوی که قبلاً برای مردم عادی افغان غیر قابل تصور بود، از هم جدا نمود. کشتار هزاره‌ها در کابل به وسیلهٔ مسعود در ۱۹۹۵، کشتار هزاره در مزار به وسیلهٔ طالبان در ۱۹۹۷ و کشتار هزاره‌ها و ازبک‌ها به وسیلهٔ طالبان در ۱۹۹۸ سابقه‌ای در تاریخ افغان ندارد و مطمئناً به طور جبران ناپذیری ساختار و روح مذهبی و ملی کشور را ویران کرده است. برنامهٔ عمدی ضد شیعهٔ طالبان، اسلام و اتحاد کشور را بدنام کرده است. بنابراین گروه‌های اقلیت به طور گسترده‌ای سعی کردند از کشور فرار کنند. برای اولین بار در تاریخ افغانستان عامل اتحاد یعنی اسلام، تبدیل به سلاح مرگباری در دستان افراطیون و نیرویی برای جداسازی، فروپاشی و خونریزیِ عظیم شده است.

نود درصد افغان‌ها پیرو فرقهٔ سنی حنفی هستند که از بین چهار مکتب سنی، آزاد اندیش‌ترین است.[۱] گروه‌های اقلیت کم و در حاشیهٔ کشور پراکنده شده

بودند. مذهب شیعهٔ اسلامی عمدتاً در بین هزاره‌های هزارجات، در قبایل معدودی از پشتون‌ها و به میزان کمی در قبایل تاجیک و مقداری در بین هراتی‌ها متداول است. شیعه‌های اسماعیلی پیرو آقا خان، از پیروان یک شاخهٔ مذهب شیعه هستند. آنها همواره در منطقهٔ غیر قابل دسترس شمال شرقی پاکستان زندگی کرده‌اند که مشرف به جوامع اسماعیلی درکوه‌های پامیر است، و امروزه تاجیکستان شرقی و مناطق شمالی پاکستان را تشکیل می‌دهد. آقاخان را رهبر اسماعیلی افغان، سید نادر شاه حسین که در سال ۱۹۷۱ فوت کرد، به سمت ریاست این فرقه منصوب کرد. پس از وی پسرانش جامعهٔ اسماعیلی را رهبری کردند و نقش مهمی در اتحاد ضد طالبان داشتند. هندوها و سیک‌هایی که با بریتانیایی‌ها به عنوان دنباله روهای اردوگاه آنان، وارد این خطه شدند، عمدتاً در ۱۹۹۸ کشور را ترک کرده بودند. چنانچه یهودیان بخارا نیز این گونه عمل نمودند و تنها تعداد کمی باقی ماندند.

آیین سنی حنفیه اساساً فاقد رتبه بندی و مرکزیت است و همین مسئله موجب شده حکمرانان قرن بیستم در یکپارچه کردن رهبران مذهبی آنها، به منظور ایجاد سیستم‌های دولتی تمرکز یافتهٔ قوی، با مشکل مواجه شوند. اما قرن‌ها این امر به طور قابل تحسینی اتحاد آزاد افغان را شکل می‌داد. پیروان اسلام سنتی حداقل، حکومت در افغانستان را قبول داشتند، اما مداخله آنها در حکومت ناچیز و دور از امکان بود. تصمیمات را، در هر روز، قبیله و جامعه اتخاذ می‌کرد. در بین پشتون‌ها، ملاهای دهکده، اگرچه بسیاری از آنها بی‌سواد بودند، اطمینان داشتند که مسجد کانون زندگی دهکده است. طلبه‌ها در مدارس کوچکی تحصیل می‌کردند که در مناطق طایفه‌ای پراکنده شده بود. در دوران قرون وسطی هرات مرکز نظام مدارس افغانی بود اما از قرن هفدهم دانش پژوهان افغانی به آسیای مرکزی، مصر و هند سفر کردند تا در مدارس مشهور

تحصیل کنند و بتوانند در ردیف علما قرار بگیرند.[۲]

اسلام عمیقاً در افغانستان ریشه داشت، زیرا قانون شریعت بر روند قانون، تا ۱۹۲۵، نافذ بود؛ تا این که پادشاه امان الله شروع به عرضهٔ نظام نـامهٔ قـانونی مدنی نمود و دولت نقش تعلیم علما را به عهده گرفت تا بتوانند به امر قضاوت بپردازند. در ۱۹۴۶ دانشکدهٔ شریعت در دانشگاه کابل احداث و تبدیل به مرکز اصلی تلفیق نظام قانون مدنی جدید با شریعت شد. این ادغام پذیری سنت با تجدد را محمد موسی شفیق پایه ریزی کرد. وی آخرین نـخست وزیـر دوران پادشاهی در افغانستان بود که در ۱۹۷۳ بر کنار گردید. شفیق در مـدرسه و در دانشکدهٔ شریعت در کابل تحصیل کرد و برای اخذ درجهٔ دیگـری بـه دانشگـاه کلمبیا در نیویورک رفت. وقتی در سال ۱۹۷۹، کمونیست‌ها او را اعدام کردند، مردم برای او سوگواری گسترده‌ای به راه انداختند.[۳]

بنابراین غیر مترقبه نبود که در ۱۹۷۹ ملاها به احزاب مـجاهدین افـراطـی اسلامی نپیوستند. بلکه به احزاب اساساً طایفه‌ای سنتی‌تر، مانند حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولانا محمد نبی مـحمدی، و حـزب اسـلامی بـه رهـبری مولوی یونس خالص، پیوستند. هر دو مرد از مولویانی بودند که در یک زمان در مدرسهٔ حقانی در پاکستان تحصیل کرده بودند و سپس خود در داخل افغانستان مدارسی برپا کردند. پس از حملهٔ روسیه، آنها سازمان‌هایی آزادیخواه را تشکیل دادند که غیر متمرکز، غیر ایدئولوژیک و فاقد سلسله مراتب بـودند، امـا آنـها زمانی که خطوط ارتباط تسلیحات سازمان مرکزی اطلاعات امـریکا (CIA) و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) مبادرت بـه پشـتیبانی از احـزاب افـراطـی‌تر اسلامی کردند به سرعت با شکست مواجه شدند.

عامل متعادل ساز دیگر برای اسلام در افـغانستان، مـحبوبیت بسـیار زیـاد مکتب صوفی‌گری بود که گرایش به عرفان اسلامی دارد و از آسیای مـرکزی و

ایران سرچشمه گرفته است. صوفی در عربی به معنی جامهٔ پشمی است و این نام از کت‌های سفت پشمین گرفته شده است که در اوایل ظهور این مکتب، صوفیان می‌پوشیدند. دستورات صوفی یا «طریقه» که به معنی «راه» است، یک واکنش قرون وسطایی علیه اقتدار و عقل‌گرایی قانون و ملا است و بنابراین به شدت برای مردم فقیر و ضعیف جذاب است. صوفی‌ها ایمان خود را بر پایهٔ دعا، تعمق، رقص، موسیقی و جلسات حرکت و چرخش‌های جسمی، و جستجوی دائم حقیقت استوار می‌سازند. این مراسم یک فضای روحی درونی را در درون انسان به وجود می‌آورد که نامحرمان در آن راه ندارند. هفت قرن پیش مسافر مشهور عرب ابن بطوطه مکتب صوفی را این گونه توصیف کرد. «هدف اساسی زندگی صوفی شکافتن حجاب‌های احساس بشر است که او را از ملکوت جدا می‌سازد و بنابراین عامل برقراری ارتباط با خدا و جذب در خداست».[۴]

نقشبندیه و قادریه دو طریقهٔ مهم صوفی در افغانستان هستند که نقش مهمی در اتحاد مقاومت ضد روسیه ایفا نمودند. آنها شبکهٔ انجمن‌ها و متحدین را خارج از احزاب مجاهدین و گروه‌های قومی پدید آوردند. رهبران این دو فرقه هر دو به یک اندازه برجسته بودند. خانوادهٔ مجددی رهبران فرقهٔ نقشبندیه بودند و قرن‌ها پادشاهان را در کابل تعیین می‌کردند. کمونیست‌ها در یک عمل وحشیانه ۷۹ نفر از اعضای خانواده مجددی را در ژانویهٔ ۱۹۷۹ در کابل کشتند تا بدین وسیله رقبای بالقوه را محو کنند. با این وجود یکی از نجات یافتگان آن خانواده، سبقت الله مجددی، حزب مقاومت خود را در پیشاور برپا کرد. حزب وی جبهٔ نجات ملی افغانستان بود و مبدل به یک نکوهشگر دو آتشهٔ احزاب اسلامی افراطی گردید. او به عنوان رئیس جمهور دولت موقت افغانستان در ۱۹۸۹ منصوب شد و سپس اولین رئیس جمهور مجاهدین افغانستان در ۱۹۹۲

شد.

پیر سید احمد گیلانی رهبر فرقهٔ قادریه از طریق ازدواج، با پادشاه سابق یعنی با ظاهر شاه، نسبت فامیلی داشت و جبههٔ اسلامی ملی افغانستان را در پیشاور به وجود آورد. هر دو رهبر از طرفداران ظاهر شاه و در میان تمام رهبران مجاهدین میانه روترین بودند. سازمان‌های ISI و CIA (سازمان اطلاعات پاکستان ـ سازمان جاسوسی امریکا) و همچنین حکمت‌یار و مسعود و بعداً طالبان آنها را از سیاست دور نگهداشتند. در سال ۱۹۹۹ با بر پایی حزب صلح و اتحاد ملی، که قصد آن میانجی گری بین طالبان و حریفان بود، آنها به سیاست بازگشتند.

قبل از طالبان، افراط‌گرایی اسلامی هرگز در افغانستان رشد نکرده بود. در سنت سنی‌های حنفیه، وهابیون پیروان سخت و خشک‌آیین وهابی عربستان سعودی بودند. آیین وهابی را عبدالوهاب (۱۷۹۲-۱۷۰۳) به عنوان نهضتی برای پاکسازی اعراب بادیه نشین از تأثیر مکتب صوفی‌گری آغاز کرد. گسترش مکتب وهابی مبدل به مرام اصلی سیاست خارجی عربستان سعودی، بعد از رونق نفت در دههٔ ۱۹۷۰ شد. وهابیون ابتدا در ۱۹۱۲ به آسیای مرکزی آمدند، زمانی که فردی اهل مدینه به نام سید شادی محمد، گروه‌های کوچک تشکیلاتی را در تاشکند و درهٔ فرغانه به وجود آورد. از این مکان و همچنین از هند بریتانیایی این آیین وارد افغانستان شد هر چند قبل از جنگ از حمایت ناچیزی برخوردار بود.

از زمانی که کمک‌های تسلیحاتی و پولی عربستان سعودی به سوی رهبران وهابی حاضر در بین پشتون‌ها که در عربستان تعلیم یافته بودند سرازیر شد، طرفداران کمی پیدا کردند. در مراحل اولیهٔ جنگ، عرب‌ها یک فرد افغانی را، که مدت‌ها در عربستان سعودی مستقر بود و عبدالرسول سیاف نام داشت، برای

تشکیل حزبی وهابی که اتحاد اسلامی نام گرفت، به پیشاور فرستادند. افغان‌های وهابی که سلفی‌ها نامیده می‌شوند به رقبای فعال هر دو فرقهٔ صوفی و احزاب اساساً طایفه‌ای سنتی تبدیل شدند. اما آنها قادر نبودند پیام خود را رواج دهند زیرا آنها مورد تنفر شدید افغان‌های عادی بودند، چرا که به وهابیت به عنوان یک آیین بیگانه نگاه می‌کردند. مجاهدین عرب، از جمله اسامه بن لادن که به جهاد پیوسته بودند، پیروان پشتونی کمی را جذب کردند که این بیشتر مرهون بودجه‌های فراوان و وجود تسلیحات در صف آرایی‌های آنها بود.

به واسطهٔ خطوط ارتباطی تأمین تسلیحات از سوی ISI و CIA (مرکز اطلاعات پاکستان و سازمان جاسوسی امریکا)، محرک این جهاد، احزاب اسلامی افراطی بودند. حکمت‌یار و مسعود هر دو در شورشی ناکام بر علیه رئیس جمهور محمد داوود در ۱۹۷۵ شرکت کرده بودند. این دو افراطی اسلامی سپس به پاکستان گریختند و در آنجا اسلام آباد آنها را به عنوان وسیله‌ای برای فشار بر دولت‌های آیندهٔ افغان، تشویق می‌کرد. بنابراین زمانی که روس‌ها در ۱۹۷۹ افغانستان را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند، پاکستان، از قبل، افراطیون اسلامی مؤثری را تحت کنترل خود داشت که می‌توانستند جهاد را رهبری کنند. رئیس جمهور ضیاءالحق اصرار داشت که انبوه کمک نظامی CIA به این احزاب داده شود، اما مسعود مستقل شد و به شدت مخالف کنترل پاکستان گردید.

این رهبران اسلامی از طبقهٔ جدید دانشجویان تحصیل کردهٔ دانشگاهی بودند. حکمت‌یار در دانشگاه کابل مهندسی خوانده بود، مسعود در مدرسهٔ فرانسوی کابل تحصیل کرده بود. این رهبران از افراطی‌ترین و سیاسی‌ترین حزب پاکستان یعنی جماعت اسلامی، الهام گرفته بودند. حزب جماعت اسلامی پاکستان نیز به نوبهٔ خود از اخوان المسلمین الهام گرفته بود که این حزب نیز در ۱۹۲۸ در مصر با هدف پدید آوردن انقلابی اسلامی و ایجاد حکومتی اسلامی

به وجود آمده بود. بانی اخوان المسلمین، حسن البنا (۱۹۴۶-۱۹۰۶) بود.

نهضت‌های قدیمی اخوان در سراسر دنیای اسلام خواستار یک انقلاب اسلامی به جای انقلاب ملی یا کمونیستی برای برچیدن استعمارگری بودند. برخلاف نظر ملاهای سنتی این اسلامیون از سازش با برگزیدگان بومی استعمار نو امتناع نمودند و خواستار تغییرات سیاسی افراطی بودند که جامعهٔ اسلامی حقیقی را همان‌طور که به وسیلهٔ حضرت محمد (ص) در مکه و مدینه برپا شد به وجود بیاورد و نسبت به دنیای امروز ستیزه‌جو بودند. آنها ملی گرایی، تقسیم بندی قومی و ساختارهای طبقهٔ فئودال را رد کردند و از یک جهان گرایی اسلامی نوین که موجب اتحاد دنیای مسلمانان یا امت اسلامی خواهد شد، طرفداری می‌کردند.[5] برای دست یافتن به این امر، احزابی همانند جماعت پاکستان و حزب اسلامی حکمت‌یار، احزاب تمرکز یافتهٔ عالی امروزی را برپا کردند که کنار صفوف کمونیست‌ها با روش متمرکز و پنهان‌کاری شدید، تلقین سیاسی و تعلیم نظامی سازماندهی شدند.

بزرگ‌ترین ضعف روش گروه اخوان، در سیاست اسلامی وابستگی آن به رهبر صرفاً پر جذبه، یعنی یک امیر است، تا این که برای رهبری، به سازمانی بر اساس اصول دموکراتیک‌تر وابسته باشد. نکتهٔ مهم در اسلام افراطی ایجاد سازمان نیست، بلکه شخصیت و خلوص رهبر آن و توجه به فضیلت‌ها و ویژگی‌های رهبر است و اینکه آیا شخصیت فردی او می‌تواند سرمشق گرفته از شخصیت حضرت محمد (ص) باشد، یا نه. اگرچه این نهضت‌ها فضیلت افراد را پیش فرض قرار می‌دهند. اگر جامعه‌ای از پیش حقیقتاً اسلامی باشد چنین فضیلتی می‌تواند تنها به طور منطقی کسب شود.[6] و به طور تغییر ناپذیری، همان‌طور که در رابطه با حکمت‌یار مشخص گردید این روش رهبری، باعث پدیدار شدن استبداد می‌گردد.

به هر حال این اسلامیون افراطی در مقایسه با طالبان، تقریباً امروزی و پیشرو بودند. آنها به تحصیلات زنان و شرکت آنها در زندگی اجتماعی علاقه‌مند بودند. آنها به ایجاد بسط تئوری‌هایی برای یک اقتصاد اسلامی، سیستم بانکی، روابط خارجی و روش‌های اجتماعی منصفانه‌تر و نظام اجتماعی عادلانه‌تر مبادرت نمودند. هر چند مباحثات اسلامیون افراطی متحمل ضعف‌هایی مشابه و محدودیت‌هایی است که مارکسیست‌های افغانی دچار آن بودند و به عنوان یک ایدئولوژی کلی، به طرد جامعه اقدام کردند، به جای اینکه به یگانگی و انسجام جامعهٔ به شدت متفاوت، و هویت‌های قومی و مذهبی تشکیل دهندهٔ جامعهٔ افغان بیندیشند.

کمونیست‌های افغانی و اسلامیون هر دو خواستار تحمیل تغییر در ساختار اجتماعی سنتی به وسیلهٔ انقلاب از رأس بودند. آنها می‌خواستند قومیت‌گرایی و طایفه‌گرایی را به وسیلهٔ حکم قانونی متوقف کنند که این یک کار غیر ممکن بود و مایل نبودند که اساس حقایق پیچیده را بپذیرند.

شکست سیاسی اسلامیون افغانی و ناتوانی آنها در ایجاد تئوری‌های مبتنی بر حقیقت، برای دستیابی به تغییر، یک پدیدهٔ گسترده در جهان اسلام است.[۷] اندیشمند فرانسوی اُلیور روی[۱] آن را شکست اسلام سیاسی نامیده است. جوامع اسلامی در قرن بیستم، بین دو ساختار ضد و نقیض، تقسیم شده‌اند. در این تقسیم بندی، قبیله، طایفه و قوم در یک طرف و حکومت و مذهب در طرف دیگر قرار دارند. در واقع گروهی کوچک در مقابل ایمانی بزرگ، یا قبیله در مقابل امت قرار دارد که کانون اصلی وفاداری و اعتقاد به حکومت است.[۸] اسلامیون افغان در حل این دوگانگی شکست خوردند.

طالبان به عنوان یک نهضت اصلاح طلب اسلامی پا به عرصهٔ وجود

---

1. Oliver Roy

گذاشت. در سراسر تاریخ اسلام، نهضت‌های اصلاح طلب اسلامی فطرت اعتقاد و زندگی اجتماعی و سیاسی را دگرگون کرده‌اند، همان طور که اقوام چادر نشین، سایر امپراطوری‌های اسلامی را از بین بردند، آنها را دگرگون ساختند و سپس خود شهرنشین شدند و از بین رفتند. این تغییر سیاسی همواره از طریق مفهوم جهاد امکان‌پذیر شده است. تفکر غربی به شدت از جنگ‌های صلیبی مسیحی دوران قرون وسطی متأثر شد که همواره جهاد را به عنوان یک جنگ اسلامی بر علیه کفار به تصویر کشیده است. اما اساساً جهاد نبرد داخلی یک مسلمان برای تبدیل شدن به بشری بهتر است تا خود را ارزشمند نماید و به جامعهٔ خود کمک نماید. جهاد همچنین یک نوع آزمون برای فرمانبرداری از خداوند و اجرای دستورات او در روی زمین است. جهاد نبرد درونی برای انضباط اخلاقی و اعتقاد به اسلام و جنبش سیاسی است.[۹]

اسلام همچنین شورش بر علیه حکمران بی‌عدالت را جایز می‌داند، اعم از آن که مسلمان یا غیر مسلمان باشد و جهاد مکانیزم حرکت برای تغییر است. بدین ترتیب زندگی حضرت محمد (ص) مبدل به روش جهاد برای پاکدامنی در رفتار و تغییر سیاسی شده است. چنانچه پیامبر خودش با خشم عمیق مذهبی و اخلاقی بر علیه فساد جامعهٔ عرب، که خود در آن زندگی می‌کرد، قیام کرد. بنابراین طالبان زمانی که به فرماندهان غاصب اطراف خود حمله کردند، با روح جهاد پیامبر عمل می‌کردند. اما جهاد کشتن مسلمانان را بر پایهٔ قومیت گرایی یا مسائل قبیله‌ای مجاز نمی‌شمارد، در حالی که تعبیر طالبان از جهاد، که مایهٔ هراس غیر پشتون‌ها شد، این گونه بود. طالبان ادعا می‌کنند که آنان بر علیه فساد و مسلمانان خبیث جهاد می‌کنند، نظر اقلیت‌های قومی این است که آنها از اسلام به عنوان پوشش برای از بین بردن غیر پشتون‌ها استفاده می‌کنند.

تفسیر طالبان از اسلام، جهاد و تغییر شکل جامعه، خلاف قاعده و

هنجارهای افغانستان بود، زیرا آغاز نهضت هیچ بازتابی بر تمایلات پیشوایان اسلامی که از میان جنگ ضد روسیه سر بر آوردند نداشت. طالبان نه از اسلامیون افراطی بودند که از اخوان الهام گرفته باشند و نه از صوفی‌های عارف یا سنت گرایان محسوب می‌شدند. آنها در طیف اسلامی، عقاید و نهضت‌هایی که بین سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۷۹ در افغانستان ظهور کردند، هیچ جایی نداشتند. این طور می‌توان گفت که زوال و فروپاشی مشروعیتِ هر سه گرایش، یعنی مکتب اسلامی افراطی، مکتب صوفی و مکتب سنت گرایی در خلال یک قدرت چپاولگرانه و عریان، باعث ایجاد یک خلاء ایدئولوژیکی شد که طالبان خواه‌ناخواه آن را پر کردند. طالبان مظهر چیزی جز خودشان نبودند و هیچ اسلامی را به رسمیت نشناختند جز اسلامی که منسوب به خودشان است. اما آنها یک اساس ایدئولوژیکی داشتند. در واقع شکل سختی از دئوبندیسم[1] که به وسیلهٔ احزاب اسلامی پاکستانی در اردوگاه‌های پناهندگان افغانی در پاکستان وعظ می‌گردید. دئوبندیسم یک شاخه از اسلام حنفی سنی است و وجههٔ تاریخی در افغانستان دارد. اما تعبیر طالبان از این آیین هیچ شباهتی به هیچ تفکری در دنیای اسلام ندارد.

دئوبندیسم در هند بریتانیایی، نه به عنوان یک نهضت ارتجاعی، بلکه به عنوان یک نهضت پیشرو برخاست تا جامعهٔ مسلمان را، در جدال برای ادامهٔ حیات، در محدودهٔ حکومت‌های مستعمره‌ای که غیر مسلمانان آن را رهبری می‌کردند، متحد و اصلاح نماید. ایدئولوگ اصلی آن محمد کاظم ناناتوی[2] (۱۸۷۷-۱۸۳۳) و رشید احمد قانقوهی[3] (۱۹۰۵-۱۸۲۹) بودند که اولین مدرسه را در دئوبند در هند مرکزی تأسیس کردند. شورش هند در ۱۸۵۷ نقطهٔ

---

1. Deobandis
2. Mohammad Qasim Nanautawi
3. Rashid Ahmed Gangohi

عطفی برای مسلمانان هند بود که شورش ضد بریتانیایی را رهبری کرده و به شدت شکست خورده بودند. در نتیجهٔ این شورش چندین گرایش فیلسوفانه و مذهبی در بین مسلمانان هندی برای احیای موقعیت آنها ظاهر شد که از دئوبندی‌ها تا طرفداران اصلاح طلبان غربی در بین آنها بودند و کالج‌هایی همانند دانشگاه اسلامی علی‌گره[1] برپا کردند که به روش بریتانیایی بنیان گذارده شده بود. در این کالج‌ها: اسلام، علوم انسانی و فنی درس داده می‌شد. بنابراین جوانان مسلمان می‌توانستند با حکمرانان بریتانیایی هم درس باشند و با نخبگان در حال فزونی هند رقابت کنند.

همهٔ این اصلاح طلبان، تحصیل را در حکم کلیدی برای ایجاد یک اسلام مدرن می‌دیدند. دئوبندها مصمم به تربیت نسل جدیدی از اسلام آموختگانی بودند که ارزش‌های اسلامی را بر پایهٔ آموزش‌های عقلانی، تجربیات روحی، قانون شریعت و طریقت زنده نمایند و آنها قصد داشتند در کالج‌ها به دانشجویان بیاموزند چگونه به تفسیر و تعبیر شریعت بپردازند و متون اصیل شریعت را با حقایق موجود هماهنگ نمایند. دئوبندها نقش محدودی برای زنان قائل بودند و با تمام انواع رتبه بندی در جامعهٔ اسلامی مخالف بودند و شیعه را رد می‌کردند. اما طالبان برداشت‌هایی افراطی از این عقاید داشتند که تا این حد، هرگز مورد تأیید دئوبندهای اصلی نبوده است. دئوبندها در سراسر هند مدارسی تأسیس کردند و طلبه‌های افغانی در جستجوی فهم بهتر در این باره که اسلام چگونه می‌تواند از عهدهٔ استعمار بر آید، برای تحصیل در این مدارس حضور می‌یافتند. در ۱۸۷۹ در سراسر هند ۱۲ مدرسهٔ دئوبندی وجود داشت و در آنجا طلبه‌های افغانی متعددی حضور داشتند که به تندخویی توصیف می‌شدند.[10] در ۱۹۶۷ زمانی که دئوبند اولین جشن صد سالهٔ خود را برپا کرد، در سراسر

1. Aligarh

آسیای جنوبی ۹۰۰۰ مدرسهٔ دئوبندی وجود داشت.

در اوایل قرن بیستم دولت افغانستان در پی همکاری با دئوبند، به منظور توسعهٔ تلاش‌های خود، در جهت ساختن مدارس مدرن و تحت نظارت دولت بود. علمای مدرسهٔ دئوبند در ۱۹۳۳ برای تاجگذاری ظاهر شاه از کابل دیدار کردند و اظهار داشتند دئوبند چنان علمایی را در این عصرِ تغییرِ وضعیت یافته پرورش خواهد داد که در جهت اهداف و مقاصد دولت‌های آزاد اسلامی در جهان اسلام همکاری کنند و اثبات نمایند که نیروی کار صادقی برای حکومت هستند.[11] تعداد کمی مدارس دئوبندی را حکومت افغان تأسیس کرد، اما آنها حتی در کمربند پشتون محبوبیت زیادی نداشتند.

پس از تشکیل پاکستان در ۱۹۴۷، مدارس دئوبندی در پاکستان توسعه یافتند. دئوبندی‌ها جماعت علمای اسلامی (JUI) را که یک نهضت کاملاً مذهبی بود بنیان گذاردند، تا عقایدشان را منتشر و جامعهٔ معتقدین را بسیج نماید. در ۱۹۶۲ در استان مرزی شمال غربی (NWFP)، رهبر آنان، مولانا غلام غوث هزار(۱) جمعیت علمای اسلام (JUI) را به یک حزب سیاسی تبدیل کرد که در نتیجهٔ آن، این حزب به سرعت به چندین گروه تقسیم شد. مولانا مفتی محمود یک رهبر با انرژی بود که جناح پشتونی (JUI) جماعت علمای اسلامی در استان مرزی شمال غرب (NWFP) را در اختیار گرفت و آن را به شکلی مردم گرا درآورد. جمعیتِ علمایِ اسلامیِ مفتی احمد، نقش عمده‌ای را در انتخابات ۱۹۷۰ ایفا نمود و حامیان مخالف حکومت نظامی را بسیج کرد. او یک برنامهٔ کاری اسلامی را با ۲۲ نکته منتشر کرد که شامل یک برنامهٔ اجتماعی مترقی و موضع‌گیری قوی ضد امریکایی و ضد امپریالیستی بود. مبارزهٔ جمعیت علمای اسلامی (JUI) بر اساس دشمنی دیرینهٔ سختی با جماعت اسلامی شکل گرفت

---

1. Maulana Ghulam Ghaus Hazarvi

و شکاف بین این دو حزب اسلامی بزرگ تا به امروز ادامه دارد.[۱۲]

تاریخچهٔ جمیعت علمای اسلامی (JUI) پاکستان ارتباطی به موضوع طالبان ندارد، اما آیین دئوبند به مذهب اصلی و ایدئولوژیکی نافذ بر طالبان تبدیل شد. در طول دههٔ ۱۹۸۰ سیاست پاکستان در قبال افغانستان با کمک جماعت اسلامی و حزب اسلامی حکمت‌یار، که همچنین رقبای اصلی جمعیت علمای اسلامی (JUI) در داخل پاکستان بودند، رهبری می‌شد. ارتباط سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) با جماعت اسلامی، ابزار سیاسی مهمی در توزیع کمک به مجاهدین بود. به جمعیت علمای اسلامی (JUI)، که اکنون پسر مفتی محمود، مولانا فضل الرحمن آن را اداره می‌کرد، هیچ نقش سیاسی داده نشد و گروه‌های کوچک مجاهدین افغان طرفدار دئوبندی، به طور گسترده‌ای، نادیده گرفته شدند.

جمعیت علمای اسلامی (JUI) از این موقعیت برای برپا کردن صدها مدرسه، در طول کمربند پشتون در استان مرزی شمال غرب (NWFP) و بلوچستان، استفاده نمود. جایی که برای جوانان پاکستانی و نیز پناهندگان افغانی موقعیت تحصیل رایگان، غذا، پناهگاه و آموزش نظام فراهم کرد. این مدارس برای آموزش نسل جدید افغان‌ها، در دوران بعد از روسیه، ترتیب داده شده بود. اگرچه دئوبندها هیچ حمایت سیاسی دریافت نکردند، اما رژیم نظامی رئیس جمهور ضیاء الحق مدارس را، با هر نوع باور فرقه‌ای که داشتند، تأمین مالی می‌کرد. در ۱۹۷۱ تنها ۹۰۰ مدرسه در پاکستان وجود داشت اما در اواخر دوران ضیاء در ۱۹۸۸، تعداد ۸۰۰۰ مدرسهٔ ثبت شده و ۲۵۰۰۰ مدرسهٔ ثبت نشده وجود داشت که بیش از نیم میلیون طلبه در آن مشغول به تحصیل بودند. زمانی که سیستم آموزش دولتی پاکستان به تدریج فرو پاشید. این مدارس برای پسران خانواده‌های فقیر، تنها راه برای تحصیل در چیزی شبیه آموزش و پرورش بود.[۱۳]

بیشتر این مدارس در مناطق روستایی و اردوگاه‌های پناهندگان افغانی قرار داشتند و ملاهایی که تحصیلات کافی نداشتند، آنها را اداره می‌کردند. آنها از برنامهٔ کاری اصلاحات اولیه در مدارس دئوبندی فاصلهٔ بسیار داشتند. تفسیر آنها از شریعت به شدت از «پشتون والی» که قانون طایفه‌ای پشتون‌ها است، متأثر بود در حالی که کمک‌های مالی عربستان سعودی نیز به این مدارس و احزابی که موافق آیین وهابی بودند، پرداخت می‌شد. به دئوبندها برای آن کمک شده بود، که در این مدارس، مبارزان جوانی را پدید آوردند که عمیقاً نسبت به کسانی که بر علیه جهاد ضد روسیه جنگیده بودند، بدبین باشند. پس از آنکه مجاهدین کابل را تسخیر کردند، در ۱۹۹۲، سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) به بی‌اعتنایی خود نسبت به نفوذ در حال فزونی جمعیت علمای اسلام (JUI) بر پشتون‌های (JUI) جنوب ادامه داد. جمعیت علمای اسلامی (JUI) از نظر سیاسی در کشور کاملاً منزوی شده بود. آنها مخالف اولین دولت بی‌نظیر بوتو (۱۹۹۰-۱۹۸۸) و اولین دولت نواز شریف (۱۹۹۲-۱۹۹۰) بودند.

در انتخابات ۱۹۹۳ جمعیت علمای اسلامی (JUI) خود را با حزب مردم پاکستان (PPP) که پیروز شده بود و بی‌نظیر بوتو آن را رهبری می‌کرد، متحد نمود و بدین طریق تبدیل به بخشی از ائتلاف حاکم شد.[۱۴] دسترسی جمعیت علمای اسلامی (JUI) به دالان‌های قدرت برای اولین بار به آنان اجازه می‌داد که ارتباط نزدیکی با ارتش، سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) و وزارت کشور تحت نظر ژنرال نصیرالله بابر برقرار کنند. بابر به دنبال یک گروه جدید پشتون بود که بتواند بخت پشتون را در افغانستان بلند نماید و تجارت پاکستان را با آسیای مرکزی از طریق افغانستان جنوبی قابل دسترس نماید. جمیعت علمای اسلامی (JUI) این فرصت را برای او مهیا کرد، رهبر جمعیت علمای اسلامی (JUI)، مولانا فضل الرحمن، به عنوان رئیس کمیتهٔ امور خارجهٔ مجلس ملی انتخاب

شد. این موقعیت او را برای اولین بار قادر کرد که بر سیاست خارجی نفوذ داشته باشد. او از موقعیت خود برای دیدار از واشنگتن و پایتخت‌های کشورهای اروپایی استفاده کرد تا برای طالبان تبلیغ نماید و عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس را برای پشتیبانی مالی از طالبان ترغیب کند. آنچه باعث ده‌ها انشعاب شد و گروه‌های افراطی از خط فکری جمعیت علمای اسلامی (JUI) پدید آورد این سنت دئوبندی بود که بدون هیچ سلسله مراتب تمرکز یافته، یا وجود یک ملای آموزش دیده و توانا یا بلند آوازه در محل، برای به راه انداختن یک مدرسه و پایگاه فکری اقدام می‌کردند. مهم‌ترین گروه انشعابی از جمعیت علمای اسلامی را (JUI) مولانا سامی الحق رهبری می‌کرد که یک رهبر سیاسی و مذهبی و عضو مجلس ملی و سناتور است و مدرسهٔ وی نیز مرکز آموزش اصلی رهبریت طالبان شد. در ۱۹۹۹ دست کم هشت تن از وزرای کابینهٔ طالبان در کابل از دارالعلومِ حق فارغ التحصیل شدند و حقانی و بیشتر از ده‌ها نفر فارغ التحصیلان دیگر به عنوان فرمانداران طالبان در استان‌ها یا به عنوان فرماندهان نظامی قضات و دیوان سالاران خدمت نمودند.[۱۵] یونس خالص و محمد نبی محمدی، رهبران احزاب سنتی مجاهدین هر دو در حقانیه تحصیل کردند.

حقانیه در واقع در آخورا خاتک[۱] در استان مرزی شمال غربی واقع است که شامل تجمعی بی‌رویه از ساختمان‌ها در بزرگراه اصلی اسلام آباد ـ پیشاور است. در آنجا یک مدرسهٔ شبانه‌روزی برای ۱۵۰۰ طلبه، یک دبیرستان ۱۰۰۰ نفری روزانه و ۱۲ مدرسهٔ کوچک‌تر وابسته وجود دارد. این محل را در ۱۹۴۷ پدر سامی الحق، مولانا عبدالحق که در دئوبند طلبه و سپس معلم بود به راه انداخت. حقانیه در مطالعات اسلامی یک دورهٔ هشت سالهٔ فوق لیسانس و دکتری (PhD) پس از گذراندن دو سال تحصیلی دیگر عرضه می‌نماید. حقانیه با

1. Akhora Khatak

هدایا و کمک‌های مالی مردمی اداره می‌شود و هیچ گونه هزینه‌ای از طلبه‌های خود دریافت نمی‌کند.

در فوریهٔ ۱۹۹۹ این مدرسه بامیزان سرسام آور ۱۵۰۰۰ متقاضی برای حدود ۴۰۰ مکان جدید مواجه بود و موجب شد در شمال پاکستان به پر طرفدارترین مدرسه تبدیل شود. سامی الحق مرد خوش خلق مؤمنی بود و شوخ طبعی فوق العاده‌ای داشت و از ریش‌های آویزان قرمز متمایل به حنایی او این‌گونه بر می‌آمد که مدرسهٔ وی همیشه ۴۰۰ جای جدید خود را برای طلبه‌های افغانی نگه می‌دارد. از ۱۹۹۱، تعداد ۶۰ طلبه از تاجیکستان، ازبکستان و قزاقستان پذیرفته شده‌اند و اینان همگی قصد دارند که در کشور خود جزء مخالفین اسلام‌گرا باشند. این افراد بدون نیاز به داشتن پاسپورت یا ویزا تردد می‌کنند.

سامی الحق هنوز از این که چگونه به وسیلهٔ سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) برای مدتی طولانی نادیده گرفته شده، خشمگین است. او، زمانی که ما بر روی فرش زبری در دفتر وی نشسته بودیم و به وسیلهٔ طلبه‌های ریش‌دار احاطه شده بودیم که فرم‌های ثبت نام برای سال تحصیلی ۹۹ را در دست داشتند، اظهار داشت: «سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) همواره حکمت‌یار و قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی را پشتیبانی می‌کرد، در حالی که ما نادیده گرفته شدیم، اگرچه ۸۰ درصد فرماندهانی که در مناطق پشتون با روس‌ها در حال جنگ بودند، در حقانیه تحصیل کرده بودند. حکمت‌یار از ۵ درصد از حمایت مردمی برخوردار است، اما ۹۰ درصد کمک نظامی را از سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) دریافت می‌کند. ما هرگز به رسمیت شناخته نشدیم، اما با ورود طالبان حمایت مردم افغانستان برای ما آغوش گشود».[۱۶]

سامی الحق همچنین گفت: «قبل از ۱۹۹۴ من ملاعمر را نمی‌شناختم، زیرا

او در پاکستان تحصیل نکرده بود؛ اما آنهایی که اطراف وی بودند همگی طلبهٔ حقانیه بودند و مکرراً برای بحث پیرامون اینکه چه انجام بدهند، به دیدار من می‌آمدند. من به آنها سفارش کردم که حزبی تشکیل ندهند، زیرا سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) هنوز سعی در ایجاد اختلاف بین احزاب مجاهدین داشت تا آنها را از یکدیگر جدا نگه دارد. من به آنها گفتم که یک نهضت طلبه‌ای را آغاز کنند، زمانی که نهضت طالبان آغاز شد من به سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) گفتم که اجازه بدهید طلبه‌ها افغانستان را به دست گیرند». سامی الحق احترام بسیاری برای ملاعمر قائل است. وی اضافه کرد: «من عمر را، برای اولین بار، زمانی ملاقات کردم که در ۱۹۹۶ به قندهار رفتم و افتخار می‌کنم که او به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب شد. او هیچ پول، قبیله یا شجره‌ای ندارد اما بیش از سایرین مورد تکریم است و پروردگار نیز او را به ریاست و رهبری آنان انتخاب کرد. طبق گفتهٔ اسلام کسی که بتواند صلح بیاورد، می‌تواند به عنوان امیر انتخاب بشود. زمانی که انقلاب اسلامی وارد پاکستان شود رهبران از رده خارج شده‌ای همانند من آن را رهبری نخواهند کرد، بلکه مرد ناشناخته‌ای آن را رهبری می‌کند که از تودهٔ مردم برخاسته باشد».

سامی الحق به طور مستمر با عمر در تماس است. او عمر را در روابط بین‌المللی و در تصمیمات مهم در شریعت راهنمایی می‌کند. او همچنین سازمان دهندهٔ اصلی تأمین طلبه‌های پاکستانی برای خدمت به طالبان در جنگ‌هاست. پس از شکست طالبان در مزار شریف، در ۱۹۹۷، وقتی که او یک تقاضای تلفنی از عمر مبنی بر کسب کمک دریافت نمود، مدرسهٔ خود را تعطیل کرد و تمام طلبه‌های خود را برای نبرد در کنار طالبان گسیل داشت و پس از نبرد برای مزار شریف، در ۱۹۹۸، سامی الحق ملاقاتی بین رهبران طالبان و ۱۲ مدرسه در استان مرزی شمال غرب (NWFP) برای سازماندهی قوای کمکی

برای ارتش طالبان برقرار کرد، تمام مدارس موافقت کردند که به مدت یک ماه تعطیل شوند و ۸۰۰۰ طلبه را به افغانستان فرستادند. کمکی که طالبان از مدارس دئوبندی پاکستان دریافت می‌کنند، جدا از کمک سازمان‌های اطلاعاتی و دولت است و حمایت‌های مهمی است که آنها می‌توانند به آن اتکا نمایند.

گروه دیگر جمعیت علمای اسلامی (JUI)، جمعیت العلوم اسلامیه را در شهر بینوری[1] در حومهٔ کراچی اداره می‌نماید که مرحوم مولوی محمد یوسف بینوری آن را تأسیس کرد و ۸۰۰۰ طلبه دارد که صدها تن از آن را افغانیون تشکیل می‌دهند. چند نفر از وزرای طالبان در آنجا تحصیل کرده‌اند. و با کمک اهداییه‌هایی از مسلمانان ۴۵ کشور فعالیت می‌نمایند. مغنی جمیل که یک معلم است اظهار می‌دارد: «کمک‌های مالی که ما دریافت می‌کنیم بخششی از سوی خداوند است. ما افتخار می‌کنیم که به طالبان درس می‌دهیم و همواره برای موفقیت آنها دعا می‌کنیم زیرا آنها توانسته‌اند قانون‌های اسلامی را به طور جدی پیاده کنند».[17] بینوری ۶۰۰ طلبه را، در ۱۹۹۷، برای پیوستن به طالبان گسیل داشت. در نوامبر ۱۹۹۷، طلبه‌های بینوری، پس از آنکه سه تن از معلمانشان ترور شدند، شورشی را در کراچی به راه انداختند. آنها با پلیس می‌جنگیدند و ماشین‌ها و مغازه‌های ویدئو را ویران می‌کردند و عکاسان را کتک می‌زدند. این اولین باری بود که بزرگ‌ترین و مشهورترین شهر پاکستان، آشوب به شیوهٔ طالبان را تجربه کرده بود.

گروه انشعابی افراطی دیگر از جمعیت علمای اسلامی (JUI)، سپاه صحابهٔ پاکستان (SSP) است که خصمانه‌ترین گروه ضد شیعه در پاکستان است و طالبان آن را حمایت می‌کنند. زمانی که سپاه صحابهٔ پاکستان صدها شیعه را قتل عام کردند و حکومت پاکستان تصمیم به شدت عمل بر علیه آنان گرفت، رهبر آنها به

---

1. Binori

کابل گریخت و درآنجا به او پناه داده شد. صدها تن از سپاه صحابهٔ پاکستان در اردوی آموزشی خوست[1] که طالبان و بن لادن آن را اداره می‌کنند، تعلیم داده می‌شوند امریکا در ۱۹۹۸ با موشک‌های کروز به این محل حمله کرد و هزاران تن از اعضای سپاه صحابهٔ پاکستان (SSP) نیز در کنار طالبان جنگیدند.

جمعیت علمای اسلامی (JUI) در صدد این بودند که به حد کمال از دست پرورده‌های خود یعنی طالبان سود ببرند. برای اولین بار، جمعیت علمای اسلامی (JUI)، به عنوان حامی اصلی افراط گرایی اسلامی، نفوذ و وجههٔ بین‌المللی یافت. دولت‌های پاکستان و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)، عربستان سعودی و حکومت‌های خلیج فارس نیز نمی‌توانستند بیش از این، حزب را نادیده بگیرند، اردوگاه‌های داخل افغانستان که برای آموزش نظامی، و پناه مجاهدین غیر افغان از آنها استفاده می‌شد و سابقاً نیز حکمت‌یار آنها را اداره می‌کرد، به وسیلهٔ طالبان تصرف شده و در اختیار گروه‌های جمعیت علمای اسلامی (JUI)، همانند سپاه صحابهٔ پاکستان (SSP) قرار گرفت. در ۱۹۹۶، طالبان، اردوگاه بدر در نزدیکی خوست در مرز پاکستان ـ افغانستان را، به حرکت الانصار که فضل الرحمن خلیل آن را اداره می‌کرد، تسلیم کرد. گروه حرکت‌النصار انشعابی از جمعیت علمای اسلامی (JUI) بود و به خاطر نظامی‌گری افراطی مشهور بود. آنها اعضای خود را برای جنگ به افغانستان، کشمیر، چچن و بوسنی فرستاده بودند.[18] اردوگاه دو سال بعد هدف موشک‌های کروز امریکا واقع شد.

ارتباط بین طالبان و بعضی از گروه‌های دئوبندی افراطی پاکستانی به دلیل وجود زمینه‌های مشترک، مستحکم است. منشأ چند تن از رهبران دئوبندی، از هر دو سوی مرز، به قبایل پشتون دورانی باز می‌گردد، که در اطراف قندهار و

---

1. Khost

چمن، در پاکستان مستقر شده‌اند. سنت دئوبندی، با ساختارهای فئودالی و قومی مخالف است، در پی آنها و به همین دلیل، طالبان نیز به ساختار طایفه‌ای و رؤسای قبایل بدگمان‌اند و آنها را از داشتن نقش رهبری منع می‌کنند و هر دو فرقه در مخالفت شدید خود با فرقهٔ شیعه و ایران متحد هستند. اکنون دئوبندهای پاکستان خواستار یک انقلاب اسلامی به روش طالبان در پاکستان هستند.

طالبان آشکارا با انعطاف ناپذیری خود، و گناه دانستن هر مفهومی از شبهه، و بالاتر از ارتداد دانستن مباحثه، مایهٔ تحقیر سنت یادگیری و اصلاح‌طلبی دئوبندی شده‌اند. اما در عمل آنها مایهٔ پیشرفت افراط گری جدید و تهدید جدی برای حکومت‌های منطقه و مدلی برای هر انقلاب اسلامی قریب الوقوعی شده‌اند. حکمت‌یار و مسعود مخالف تجدد نیستند. بر خلاف آنها طالبان به شدت مخالف تجدد هستند و هیچ علاقه‌ای برای درک یا اقتباس از عقاید مدارس پیرامون، پیشرفت یا توسعهٔ اقتصادی ندارند. طالبان مطالعات ضعیفی در تاریخ اسلامی و تاریخ افغان، علم شریعت و قرآن، و توسعه‌های تئوریکی و سیاسی در جهان اسلام، طی قرن بیستم، دارند در حالی که افراط گری اسلامی در قرن بیستم، تاریخچه‌ای طولانی از نوشته‌های محققانه و جدل دارد. بدین ترتیب طالبان دور نمای تاریخی و سنتی ندارند. هیچ بیانیهٔ اسلامی یا تحلیل اندیشمندانهٔ اسلامی یا تاریخی دربارهٔ افغانستان ندارند. در مبحث اسلام افراطی، در پهنهٔ جهانی، چیز زیادی برای عرضه ندارند. ادراک آنها از تاریخچهٔ خودشان حتی کمتر است و این امر باعث به وجود آمدن یک تاریک اندیشی شده است که هیچ فضایی برای مباحثه حتی با پیروان مسلمان آنها باقی نمی‌گذارد.

الگوی جدید طالبان برای انقلاب اسلامی ناب، انعکاسی عظیم در پاکستان

و در حد محدودتری در جمهوری‌های آسیای مرکزی به وجود آورده است. پاکستان کشوری است در آستانه شکنندگی، دچار بحران هویت، وارفتگی اقتصادی، تقسیمات قومی و متعصبانهٔ چپاول نخبهٔ حاکم که قادر به ایجاد طرز مناسب حکومت بر کشور نبوده‌اند. اکنون این کشور با کابوس موج جدید اسلامی مواجه است که نه تنها به وسیلهٔ قدیمی‌ترها، بالغ‌ترها و احزاب اسلامی سازگار رهبری نمی‌شود، بلکه گروه‌های جدید طالبان آن را رهبری می‌کنند.

در ۱۹۹۸ گروه‌های طالبان پاکستانی تلویزیون و ویدئو را، در شهرها، در کنار کمربند پشتون، منع کردند. آنها مجازات‌های شریعت همانند سنگسار نمودن و قطع اندام‌های بدن در اعتراض به نظام قانونی را تحمیل کردند، شیعه‌های پاکستانی را کشتند و مردم، به خصوص زنان را، مجبور نمودند که روش پوشش طالبان و روش زندگی آنان را بپذیرند. حمایت پاکستان از طالبان موجب آشکار شدن وضعیت خود کشور می‌شود، حتی در شرایطی که رهبران پاکستانی به نظر بی‌خبر از نبرد، به حمایت از طالبان ادامه می‌دهند. در آسیای مرکزی، مخصوصاً تاجیکستان و ازبکستان، پلیس مبارزان جدید طالبان را در درهٔ فرغانه که مجاور هر دو کشور است شکار می‌کند.

طالبان و حامیان آنها، به دنیای اسلام و غرب، شکل جدیدی از اسلام افراطی را عرضه می‌کنند که سازگاری با میانه روی اسلامی و غرب را کاملاً رد می‌کند. امتناع طالبان از سازش با مؤسسات بشر دوستانهٔ سازمان ملل، و کشورهای خارجی اهدا کنندهٔ کمک، یا سازش بر سر اصولشان در مقابل رسمیت یافتن در جامعهٔ بین‌المللی، و رد تمام نخبگان حاکم مسلمان به عنوان مفاسد، مشاجره را در دنیای مسلمان برافروخته است و به نسل جدید مبارزان اسلامی الهام بخشیده است. طالبان به اصول گرایی اسلامی چهره و هویت دیگری برای هزارهٔ بعدی داده‌اند. آنها پذیرش هر سازش یا قبول سیستم سیاسی را، به غیر آنچه متعلق به خود آنهاست، رد می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ چهار مکتب آیین اسلامی که در قرن نهم تکامل یافت، شامل: حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنبلیه بودند. حنفیه بر اصول رسومات سنتی استوار و آسان‌ترین مکتب برای پیروی است.

۲ـ برنامهٔ تدریس مدرسه‌ها، آموزش حفظ قرآن، تفسیر آن، حقوق اسلامی، قانون اسلامی، زندگی و احادیث پیامبر (ص)، ترویج نام خداوند، فلسفهٔ اسلامی، زبان عربی و ریاضی است.

3- Magnus, Ralph and Naby, Eden, *Afghanistan, Mullah, Marx and Mojahid Harper*, Collins,India 1998.

من از نویسندگان به خاطر تاریخچهٔ نکته‌بین شان از اسلام در افغانستان سپاسگزارم.

4- Battuta, Ibn, *Travel in Asia and Africa 1325-1354*, Routledge and kegan Paul London 1984. See also. Roshid, Ahmed, 'The Revival of Sufism', *For Eastern Economic Review*, 17 December 1992.

5- Roy, Oliver, *Afghanistan, from Holy War to Civil War*, Princeton University Press 1995.

6- Roy, Oliver, *The Failute of political Islam*, I.B. Tauris, London 1994.

7- Roy, *The Failvre of political Islam.*

8- Huntingdon, Samuel, *The Clash of Civilizations and the Remaking of the World order*, Simon and Schuster, New York 1996.

9- Metcalf, Barbara, 'Islamic Revival in British India 1860-1900', Roydl Book Company, Islamabad 1982.

10- Metcalf, as above.

11- Olsen, Asta, *Islam and Politics in Afghanistan*, Curzon Press, London 1995.

این بهترین کتاب دربارهٔ روابط تاریخی بین اسلام و کشور افغانستان است.

12- Shafqat, Saeed, *Civil Military Relations in Pakistan, from Z.A. Bhutto to Benazir Bhutto*, Westvieur Press, USA 1998.

۱۳ـ گزارش ارائه شدهٔ سازمان اطلاعات به کابینهٔ نخست وزیر نواز شریف در ۱۹۹۲.

۱۴ـ جماعت علمای اسلامی (JUI) دائماً کرسی کمی در اجلاس ملی و اجلاس استانی

بلوچستان به دست می‌آورد. جماعت علمای اسلامی (JUI) در اجلاس استانی بلوچستان در انتخاب ۱۹۸۸ ده کرسی، در انتخابات ۱۹۹۰ شش کرسی، در انتخابات ۱۹۹۳ سه کرسی و در انتخابات ۱۹۹۷ با کمک رأی‌های طالبان هفت کرسی به دست آورد. در اجلاس ملی، جماعت علمای اسلامی (JUI) در ۱۹۸۸ از بلوچستان چهار کرسی، در انتخابات ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷ هر کدام دو کرسی به دست آورد.

۱۵ـ این ملاها: ملا خیرخواه وزیر کشور، ملا عباس وزیر بهداشت، ملا متقی وزیر اطلاعات، احمد جان وزیر صنایع، حقانی وزیر امور مرزی، قلم الدین پلیس مذهبی، منصور وزیر کشاورزی و عارف معاون وزیر دارایی بودند. برای اطلاعات بیشتر به الحاقیهٔ ۲ مراجعه شود.

۱۶ـ مصاحبه با مولانا سامی الحق، فوریهٔ ۱۹۹۹.

17- *Herald* magazine, 'Binori modrassa', December 1997.

۱۸ـ پس از اینکه دولت کلینتون آنها را به عنوان گروه حامی تروریسم بین‌الملل در ۱۹۹۸ طبقه‌بندی کرد، آنها نام خود را به حرکت المجاهدین تغییر دادند.

۷

جامعهٔ پنهان:
سازمان سیاسی و نظامی طالبان

اگر تنها یک الهام و امیدی برای صلح در بین افغان‌های عادی پس از ظهور طالبان وجود داشت، فقط به خاطر این امر بود که طالبان از طریق رهبریت سیاسی مشترک، به صورت مشاوره‌ای، و با ساختاری مبتنی بر اجماع، حکومت کردند، نه آن که تحت نفوذ یک فرد، مبادرت به حکومت نمایند. شورای طالبان در قندهار ادعا کردند که آنها مدل اسلامی آغازین را دنبال می‌کنند که پس از بحث، اجماع و توافق در بین معتقدین به وجود می‌آمد و حساسیت و فهم پذیری مسائل برای عموم، مهم پنداشته می‌شد. الگوی شورا نیز، به شدت، بر پایهٔ «جرگهٔ» طایفه‌ای پشتون یا شورا استوار بود که در آن تمام رؤسای قبیله، در تصمیم‌گیری در خصوص موضوعات مهمی که قبیله با آن مواجه بود، شرکت می‌کردند. در اولین دیدار من از قندهار، تحت تأثیر شیوهٔ بحث قرار گرفتم، چرا که بعضی اوقات تمام شب ادامه داشت و فرماندهان و ملاها و جنگجویان معمولی برای ارائهٔ نظریات خود فرا خوانده می‌شدند، تا اینکه بالاخره ملاعمر تصمیم می‌گرفت.

بسیاری از افغان‌ها تحت تأثیر این مسئله واقع می‌شدند که در ابتدا طالبان

خواهان قدرت برای خود نبودند. در عوض، طالبان اصرار می‌کردند که آنها در حال بازگردانیدن قانون و نظم هستند تا قدرت را به دست دولتی بسپارند که از مسلمانان واقعی تشکیل شده باشد. هر چند بین سال ۱۹۹۴ و تسخیر کابل در ۱۹۹۶ فرآیند تصمیم‌گیری طالبان دستخوش تغییر گردید و به شدت متمرکز، پوشیده، دیکتاتور مآبانه و دسترس‌ناپذیر شد.

زمانی که ملاعمر قدرتمندتر و درون گرا شد، از سفر برای دیدن و درک مابقی کشور و ملاقات با مردم تحت کنترل خویش خودداری کرد و از آن پس ساختار نهضت، تمام اشتباهات مجاهدین و متصدیان پیشین کمونیست را مرتکب گردید. از این گذشته، پس از ۱۹۹۶، طالبان علاقهٔ خود را برای تبدیل شدن به تنها حکمران افغانستان، بدون مشارکت گروه‌های دیگر، آشکار کردند. آنها ابراز نمودند که تنوع قومی کشور به قدر کافی در نهضت طالبان متبلور گردیده است و آنها اعلام کردند که مابقی کشور را برای اثبات این مسئله تسخیر می‌کنند.

امیدهای اولیهٔ به وجود آمده در مورد طالبان، نتیجهٔ مستقیم انحطاط رهبریت مجاهدین سابق بود. طی جهاد، رهبریت مجاهدین مستقر در پیشاور، شدیداً گروه بندی و شخصی شد. این احزاب را به جای سازمان رهبران پر جذبه و سران جنگی اداره می‌کردند. زمانی که جنگ توسعه پیدا کرد، این رهبران برای وفادار نگه داشتن فرماندهان و سران جنگ و جنگجویان پارتیزان، هر چه بیشتر به کمک‌های مالی و تسلیحات غربی متکی شدند. آنها بیشترِ وقت خود را، واقعاً صرف خرید حمایت در داخل افغانستان می‌کردند، در حالی که با یکدیگر در پیشاور بگومگو داشتند.

پاکستان تنها در تشدید این فرآیند چند دستگی مؤثر بود. ژنرال ضیاءالحق در ۱۹۷۰ فرماندهی ارتش پاکستان در اردن را به عهده گرفته بود و به شاه حسین

در درهم کوبیدن فلسطینی‌ها کمک کرده بود. او در ابتدا نظاره‌گر تهدیدی بود که یک نهضت متحد پارتیزانی به کشور، یعنی جایی که به آنها اجازهٔ بست نشینی داده بود، تحمیل می‌کرد. با قرار دادن نهضت در حالتی فاقد رهبر منفرد، ضیاء قادر بود که رهبران مجاهدین را ناگزیر نماید بخشش‌های غرب و پاکستان را دریافت کنند. اما از زمانی که اسلام آباد شدیداً نیاز به رهبریت منسجم مجاهدین داشت تا به عنوان جانشین سیاسی در مقابل رژیم کمونیست کابل ارائه کند، در ۱۹۸۹، پس از خروج نیروهای شوروی، و سپس در ۱۹۹۲، زمانی که رژیم نجیب‌الله فرو پاشید، جبران نبودن اتحاد در بین رهبرانِ مجاهدینِ مستقر در پیشاور، حتی با رشوه‌های کلان نیز بعید به نظر می‌رسید. این عدم اتحاد بر ناتوانی افغانستان، در آینده، برای ایجاد حکومتی هم رأی اثر عمیق داشت.

عامل دوم در رهبری مقاومت ضد شوروی، فرماندهان میدان‌های جنگ بودند که، به شدت، به دلیل عدم اتحاد و فساد رهبران پیشاور و بی‌خیالی آنان نسبت به اینکه در واقع گروگان پشتیبانی‌های مالی و تسلیحاتی شده‌اند، دلسرد و مأیوس شدند. سختی و طبیعت جنگ ایجاب می‌کرد که آنها علی‌رغم عداوت رؤسای احزابشان در پیشاور، با یکدیگر همکاری کنند.

علاقهٔ پر شوری برای اتحاد ساختاری بزرگ‌تر در بین فرماندهان میدان‌های جنگ وجود داشت. اسماعیل خان اولین ملاقات بین فرماندهان میدان‌های جنگ را در استان غور در جولای ۱۹۸۷ برقرار کرد که ۱۲۰۰ فرمانده از سراسر افغانستان در آن شرکت کردند. آنها ۲۰ قطعنامه تصویب نمودند که مهم‌ترین تقاضای آن این بود که «آنها به جای رهبران پیشاور نهضت سیاسی را دیکته نمایند و حق تعیین سرنوشت آینده افغانستان با جانشینان شهدا و مسلمانان سنگرهاست که در جبهه‌های خونین نبرد می‌کنند و آمادهٔ شهید شدن هستند. به هیچ کس دیگر اجازه داده نمی‌شود که برای سرنوشت ملت تصمیم بگیرد».[۱]

۳۰۰ فرمانده بار دیگر در جولای ۱۹۹۰ در استان پکتیا و سپس در اکتبر در بدخشان[1] با یکدیگر ملاقات کردند. هر چند قومیت‌گرایی، رقابت‌های شخصی و اشتیاق شدید برای آنکه برای ورود به کابل اولین باشند، وفاق آنها را به ویژه در زمانی که مجاهدین برای تصرف پایتخت در ۱۹۹۲ به رقابت پرداختند از بین برد. نبرد برای کابل، تقسیمات بین شمال و جنوب و پشتون و غیر پشتون را آشکار ساخت. ناتوانی احمدشاه مسعود، در سازش با فرماندهان پشتون که با حکمت‌یار مخالف بودند، حتی زمانی که مسعود کابل را در ۱۹۹۲ تصرف کرد به شدت شهرت سیاسی او را خدشه‌دار نمود و دیگر هرگز قادر به کسب اعتماد پشتون‌ها نشد تا اینکه طالبان شمال را در ۱۹۹۸ تسخیر کردند.

طبقهٔ سوم رهبریت در مقاومت، دانش پژوهان، خردمندان، تجار و فن سالاران بودند که از کابل به پیشاور گریختند. بسیاری از آنها در هواداری از اتحاد بین تمام نیروهای مقاومت مستقل باقی ماندند. اما به این گروه افغان‌های تحصیل کرده، احزاب پیشاور یا پاکستان هرگز نقشِ جدیِ سیاسی ندادند. در نتیجه بسیاری از آنها پیشاور را به قصد کشورهای خارجی ترک کردند و به آوارگی افراد ماهر افغانی اضافه شد. تأثیرگذاری آنها در وقایع سیاسی کشور حاشیه‌ای شد و پس از ۱۹۹۲، وقتی که به آنان برای کمک به بازسازی کشور احتیاج بود، در دسترس نبودند.[2] علمای پشتون و معلمان مدرسه در جریان نهضت مقاومت به عنوان رهبران حزب در پیشاور، و فرماندهان میدان‌های جنگ پراکنده شده بودند، اما آنها هیچ حضور قدرتمندانه و متحدی در مقاومت از خود نشان ندادند و حتی نفوذ فردی آنها به طور قابل ملاحظه‌ای تا ۱۹۹۲ افول کرد. علما مستعد آن بودند که مفتون شیوهٔ نهضت طالبان گردند.

وقتی طالبان در ۱۹۹۴ وارد صحنه شدند تنها مشاجرهٔ قدیمی رهبران

---

1. Badakhshan

مقاومت به جای مانده بود و رئیس جمهور برهان‌الدین ربانی در متحد کردن آنها شکست خورده بود. در مناطق پشتون خلاء کلی رهبریت وجود داشت چنانچه فرمانروایی ظالمانه نیز جنوب را فراگرفته بود. طالبان به درستی، رهبران مجاهدین سابق را فاسد و زاید می‌پنداشتند. اگرچه طالبان، بعضی رهبران از علما را، که از مربیان سابق آنها بودند، تکریم می‌کردند، اما به آنها هیچ نقش سیاسی در نهضتشان ندادند. طالبان هیچ علاقه‌ای به فرماندهان استقلال طلب میادین جنگی نداشتند و آنها را به دلیل شکست‌های مفتضح پشتون‌ها بعد از ۱۹۹۲ مقصر می‌دانستند. فرماندهان مهم میادین جنگی که تسلیم طالبان شدند، هرگز در درون ساختار نظامی طالبان ارتقا نیافتند. طالبان همچنین خردمندان و فن سالاران افغان راکاملاً از خود دور کردند چراکه آنها را عامل سیستم آموزشی به سبک غرب یا روسیه می‌دانستند و از آنها بیزاری می‌جستند.

ظهور طالبان بدین طریق مصادف با کنار هم قرار گرفتن وقایع تاریخی فرخنده‌ای بود؛ فروپاشی ساختار قدرت کمونیست کامل شد؛ رهبران مجاهدین بی‌اعتبار شدند و رهبریت طایفه‌ای سنتی معدوم گردید. به طور نسبی برای طالبان کنار زدن آنچه از رهبریت قدیمی پشتون باقی مانده بود، آسان بود. با هیچ مبارزهٔ سیاسی در حکومت خود از میان پشتون‌ها مواجه نبودند. آنها اکنون فرصت ساختن یک سازمان مردمی‌تر قبیله‌ای و توده‌ای را داشتند. با القای عامل مشروعیت اسلامی، این تشکل قادر به پاسخگویی به نیازهای مردم بود، اما طالبان عدم توانایی و عدم تمایل خود را به برآورده کردن این نیازها ثابت کردند.

در همان زمان، آنها از پذیرفتن یک مکانیزم متحول که شامل نمایندگان گروه‌های قومی غیر پشتون شود امتناع کردند، موقعیت عالی آنها در مناطق پشتون نمی‌توانست در شمال تکرار شود. مگر اینکه آنها در متحد نمودن موزاییک پیچیدهٔ ملت افغان زیر یک سبک جدید رهبریتِ جمعی انعطاف‌پذیر

می‌بودند. در عوض چیزی که طالبان سرانجام به وجود آوردند جامعهٔ پنهانی بود که اساساً قندهاری‌ها آن را به طور مرموزانه، مخفیانه و دیکتاتوری مآبانه با روش‌هایی همانند خُمرهای سرخ در کامبوج، یا صدام حسین در عراق، اداره می‌کردند.

در رأس ساختار تصمیم‌گیری طالبان شورای عالی قرار داشت که در قندهار مستقر بود. شهری که ملاعمر آن را فقط یک بار برای دیدن کابل در ۱۹۹۶ ترک کرده و آن را به مرکز جدید قدرت افغانستان تبدیل کرده است. شورا تحت سلطهٔ دوستان اصلی و همکاران عمر که بیشتر از پشتون‌های دورانی هستند، قرار گرفته بود که مایل بودند قندهاری نامیده شوند. اگرچه زادگاه آنها سه استان قندهار، هیلمند[1] و اُرزگان[2] بود. شورای اصلی از ده عضو تشکیل شد (به ضمیمه ۲ مراجعه شود)، اما فرماندهان نظامی، بزرگان طایفه و علما در جلسات شورا شرکت می‌کردند. بنابراین شورا با شرکت اغلب ۵۰ نفر که همیشه حضور داشتند بدن انسجام و نامنظم بود.

از ده عضو اصلی شورا شش تن پشتون دورانی و تنها یک نفر، مولوی سید غیاث الدین، تاجیک اهل بدخشان که مدت‌ها در کمربند پشتون زندگی کرده بود، حضور داشت. این شورا تا زمانی که طالبان در کمربند پشتون در حال پیشروی بودند، کافی بود، اما بعد از تسخیر هرات و کابل، شورا کاملاً استثنایی شد. شورای قندهار هرگز موقعیت خود را، به قدر کافی، برای در بر گرفتن پشتون‌های قیلزایی یا غیر پشتون‌ها عریض و گسترده نکرده بود. به صورت محدودی پایه گذاری شد و به صورت محدودی مرکز فعالیت بود و قادر نبود بیان کنندهٔ منافع کل ملت باشد.

دو شورای دیگر به شورای قندهار گزارش می‌دهند. اولین شورا، کابینهٔ

---

1. Helmand 2. Urozgan

وزرای کفیل کابل یا شورای کابل است. دومین شورا، شورای نظامی است. از ۱۷ عضو شورای کابل در ۱۹۹۸ دست کم هشت نفر دورانی بودند، در حالی که از سایرین سه نفر قیلزایی و تنها دو نفر غیر پشتون بودند (به ضمیمهٔ ۲ مراجعه شود). شورای کابل با مشکلات روزمرهٔ دولت اعم از مشکلات شهر و جبههٔ نظامی کابل سر و کار دارد اما تصمیمات مهم به شورای قندهار منتقل می‌شود که در آنجا تصمیمات نهایی اتخاذ می‌گردد. حتی تصمیمات شورای کابل و رئیس آن ملا محمد ربانی، مانند اجازه به روزنامه نگاران برای مسافرت، یا پروژه‌های کمک رسانی جدید سازمان ملل را، مکرراً شورای قندهار لغو کرده است. برای شورای کابل که به عنوان دولت افغانستان عمل می‌کرد به زودی غیر ممکن شد که تصمیمی را بدون انجام مشورت‌های مفصل با قندهار اتخاذ نمایند. بدین لحاظ تصمیم‌گیری به طور پایان ناپذیری طولانی شد.

در کابل و هرات و بعدها در مزار شریف که هیچ کدام اقلیت پشتون ندارند، نمایندگان طالبان همانند فرماندار، شهردار، رؤسای پلیس و مقامات ارشد دیگر، به طور تغییر ناپذیری، از قندهاری‌های پشتون هستند که به زبان دری که گویش رایج در این شهرهاست صحبت نمی‌کنند و یا به دشواری صحبت می‌کنند. هیچ فرد بومی مشهوری در این شوراهای محلی وجود ندارد. تنها انعطافی که طالبان از خود نشان داده‌اند در انتخاب استانداران استان‌هاست. در ۱۹۹۸، از یازده استاندار تنها چهار نفر قندهاریِ شناخته شده بودند.[۳] در گذشته استانداران و مقامات ارشد محلی معمولاً از بین نخبگان محلی که انعکاس دهندهٔ ساختار قومی جمعیت محلی بودند، برگزیده می‌شدند. در واقع طالبان سنت شکنی کردند و افراد غیر وابسته را به کار گماردند. به هر حال قدرت سیاسی استانداران طالبان به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. کمبود بودجه، ناتوانی آنها در انجام توسعهٔ اقتصادی یا توانبخشی به پناهندگانی که از

پاکستان و ایران باز می‌گشتند، باعث کاهش مضاعف نقش سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی استانداران شد. ملاعمر نیز استانداران را تحت کنترل خود گرفت و اجازهٔ برقراری پایگاه قدرت محلی را از آنها سلب کرد. او دائماً آنها را جا به جا می‌کرد و به عنوان فرمانده به میدان جنگ می‌فرستاد.

پس از شکست در مزار شریف در ۱۹۹۷، انتقاد از سوی فرماندهان پشتون قیلزایی در حال افزایش بود، چراکه آنها در موضوعات سیاسی و نظامی طرف مشورت واقع نمی‌شدند. این در حالی بود که آنها اینک عمدهٔ نیروی انسانی نظامی را تأمین می‌کردند. در مزار شریف طالبان ۳۰۰ نفر از بهترین نظامیان خود را از دست دادند، ۳۶۰ نفر اسیر شدند و ۱۰ تن از رهبرانشان کشته یا دستگیر گشتند. بدین ترتیب طالبان مجبور شدند نیروهای تازه نفس جدیدی را از قبایل قیلزایی منطقهٔ شرقی افغانستان به خدمت بگیرند. اما طالبان آمادگی نداشتند که بیش از این به آنها قدرت سیاسی بدهند یا آنها را در شورای قندهار شرکت دهند. قیلزایی‌ها حاضر نبودند که بپذیرند طالبان از آنها به عنوان گلولهٔ توپ استفاده کنند و در مقابلِ سربازگیری مقاومت کردند.

ساختار نظامی طالبان در اختفای بیشتری قرار دارد. فرمانده نیروهای مسلح ملاعمر است. اگرچه هیچ تعریف واقعی از موقعیت یا نقش وی وجود ندارد. زیر نظر عمر، رئیس کادر عمومی و سپس رؤسای کادر نظامی و نیروی هوایی هستند. دست کم چهار بخش نظامی و یک یگان زره پوش در کابل مستقرند. به هر حال هیچ ساختار نظامی مشخصی با سلسله مراتب افسران و فرماندهان وجود ندارد، در حالی که فرماندهان واحدها دائماً جابه جا می‌شوند. به طور مثال، نیروی اعزامی طالبان به قندوز، که تنها گروه نظامی در شمال، پس از شکست خردکنندهٔ طالبان در مزار شریف در ۱۹۹۷ بود، دست کم سه دستور متفاوت در سه ماه دریافت کرد. این در حالی بود که بیش از نیمی از سپاهیان

عقب کشیده و به جبههٔ هرات روانه شده بودند، و به وسیلهٔ جنگجویان افغانی و پاکستانیِ کم تجربه‌تری جایگزین گردیدند. شورای نظامی یک هیأت نامنسجم است که به تعیین مشی استراتژی می‌پردازد و قادر به اجرای تصمیمات تاکتیکی است. به نظر می‌رسد این شورا هیچ قدرت تصمیم‌گیری استراتژیکی ندارد. در خصوص استراتژی نظامی، انتصاب‌های کلیدی و بودجهٔ حملات، ملاعمر تصمیم می‌گیرد.

در کنار احضار به خدمت عمومی، که طالبان اعمال می‌کردند، فرماندهان به صورت انفرادی از مناطق، به خصوص از پشتون، برای به خدمت گرفتن سربازان، پرداخت پول به آنها و برطرف کردن نیازهای آنها در میدان جنگ مسئول هستند. آنها منابع لازم، همچون پول، سوخت، غذا، وسایل حمل و نقل و تسلیحات و مهمات را از شورا به دست می‌آوردند. رفت و آمد به صورت دائمی وجود دارد، چرا که اعضای خانواده جای خود را با یکدیگر در جبهه عوض می‌کنند و بدین ترتیب سربازان اجازه می‌یابند برای مدت طولانی به خانه بروند. ارتش دائمی طالبان هرگز از ۲۵,۰۰۰ به ۳۰,۰۰۰ نفر افزایش نیافته است، اگرچه این تعداد قبل از هر حمله می‌تواند به سرعت افزایش یابد. در همان زمان طلبه‌های مدارس پاکستانی که تا ۱۹۹۹، سی‌درصد نیروی انسانی نظامی طالبان را تشکیل می‌دادند نیز، قبل از آنکه به خانه بازگردند و سربازهای تازه نفس را به جبهه‌ها بفرستند، برای مدت کوتاهی خدمت می‌کردند. با این وجود این طرز اتفاقی سربازگیری که به سختی با ارتش دائمی ۱۲,۰۰۰ تا ۱۵,۰۰۰ نفری مسعود مغایرت دارد، امکان ایجاد یک ارتش مرتب یا منظم را برای طالبان غیر ممکن می‌سازد.

به خودی خود، جنگجویان طالبان همانند یک لشگر یا نیروی مبارز طایفه‌ای سنتی هستند که سابقهٔ تاریخی طولانی در میان قبایل پشتون دارد.

لشگر همواره طبق دستورات پادشاه برای دفاع از منطقهٔ طایفه‌ای و یا جنگ با دشمنان دیرین محلی سریعاً بسیج شده است. کسانی که به لشگر می‌پیوستند تماماً داوطلبانی بودند که حقوق دریافت نمی‌کردند اما در هر غنیمتی که از دشمنان می‌گرفتند، سهیم می‌شدند. به هر حال سربازان طالبان از غنیمت‌گیری منع شدند، و در روزهای اولیه، در هنگامی که شهرهای جدیدی را تسخیر می‌کردند، به طور محسوسی رعایت نظم را می‌کردند. اگرچه این امر پس از شکست مزار شریف در ۱۹۹۷ مراعات نگردید.

اکثریت جنگجویان طالبان حقوق دریافت نمی‌کنند و این امر در اختیار فرمانده است که در موقعی که سربازان خود به خانه باز می‌گردند، به آنها مقداری پول بپردازند. آنهایی که حقوق‌های منظم دریافت می‌کنند حرفه‌ای و تعلیم دیده هستند و از ارتش کمونیست سابق گردآوری شده‌اند. رانندگان پشتونی تانک‌ها، تیراندازان، خلبانان و مکانیک‌ها بیشتر به عنوان اجیر شدگانی می‌جنگند که در ارتش هر گروهی که کابل را کنترل می‌کند به خدمت گرفته می‌شوند.

چند تن از اعضای شورای نظامی نیز به عنوان وزیر عمل می‌نمایند که همین امر هرج و مرج بیشتری را در حکومت کابل دامن زده است. مثلاً ملا محمد عباس وزیر بهداشت، جانشین فرماندهی نیروی اعزامی طالبان بود که بعد از شکست طالبان در مزار شریف در ۱۹۹۷ در شمال گرفتار گردید. او سپس عقب نشینی کرد و برای سازماندهی حملهٔ دیگر به هرات فرستاده شد و سرانجام در ماه بعد به عنوان وزیر به شغل خود بازگشت و مؤسسات کمک رسانی سازمان ملل را که با آنان با دلهره همکاری می‌کردند، رها کرد. ملا احسان الله احسان، متولی بانک دولتی، یک نیروی نخبهٔ ۱۰۰۰ نفری قندهاری را تحت امر داشت تا اطمینان حاصل کند شغل مالی وی توجه کمی را به خود جلب می‌کند تا اینکه در مزار شریف در ۱۹۹۷ کشته شد. ملا عبدالرزاق فرماندار

هرات که در مزار شریف در ۱۹۹۷ دستگیر و سپس آزاد شد، از سال ۱۹۹۴ حملات نظامی متعددی را در تمام کشور رهبری کرده است. همواره تمام اعضای شورای قندهار و کابل، به استثنای آن دسته که نقص عضو دارند، به عنوان فرمانده نظامی در یک بعد زمانی فعالیت کرده‌اند.

به یک معنی این مسئلهٔ چند شغله بودن، انعطاف پذیری چشمگیری را در سلسله مراتب طالبان ممکن می‌سازد. چراکه همگی آنها هم به عنوان اداره کننده و هم به عنوان ژنرال فعالیت می‌کنند و این امر آنها را در تماس با مبارزینشان قرار می‌دهد. به هر حال حکومت طالبان به خصوص در کابل بسیار دستخوش ناملایمات بوده است. زمانی که وزیری در جبهه است، در وزارتخانه امکان هیچ نوع تصمیم‌گیری وجود ندارد. سیستم طوری است که مطمئناً هیچ وزیر طالبان در کار خود ورزیده نمی‌شود، یا یک پایگاه قدرت محلی از طریق حمایت از زیردستان ایجاد نمی‌کند. ملاعمر به هر وزیری که از نظر سیاسی قدرتمند می‌شد، تنها در لحظه‌ای قبل جنگ، دستور می‌داد که به میدان جنگ باز گردد. اما نتیجهٔ این سر در گمی، کشوری بدون دولت و نهضتی بدون نقش رهبری مشخص است.

مخفی کاری بیش از حد طالبان، بازدارندهٔ اصلی در جلب اعتماد مردم در شهرها، رسانه‌های خارجی، مؤسسات کمک رسانی و جامعهٔ بین‌الملل بوده است. حتی بعد از اینکه طالبان کابل را تسخیر کردند، آنها از اعلام هر برنامهٔ کاری امتناع کردند در این باره که چگونه قصد دارند دولتی انتخابی برقرار نمایند یا توسعهٔ اقتصادی را رواج دهند. اصرار طالبان مبنی بر اینکه از نظر بین‌المللی به رسمیت شناخته شوند، در حالی که حدود دولت مشخص نشده بود، تنها بر شک جامعهٔ بین‌المللی در مورد توانایی آنها در حکومت افزود. سخنگوی

شورای کابل، شیر محمد استانکزای[1] یک فرد قیلزایی انگلیسی زبان آداب دان اهل استان لوگار[2] است که در هند به عنوان پلیس آموزش دیده است و رابط طالبان با مؤسسات کمک رسانی سازمان ملل و رسانه‌های خارجی محسوب می‌شود. هر چند که خیلی زود مشخص شد استانکزای هیچ قدرت واقعی ندارد و حتی برای ابلاغ پیام و کسب پاسخ نیز، هیچ دسترسی مستقیمی به ملا ندارد؛ در نتیجه، به دلیل آنکه مؤسسات کمک رسانی هرگز نمی‌دانستند که آیا پیام‌های آنان از طریق وی به عمر می‌رسد یا نه، شغل وی را بی‌معنی می‌دانستند.

طالبان با تصفیه‌های سیاسی سازمان اداری کابل، باعث افزایش سر در گمی شدند و موجب شدند که کارمندان سطح پایین همچنان از ۱۹۹۲ در جای خود باقی بمانند. طالبان پشتون‌ها را بدون توجه به میزان مهارت آنها جایگزین دیوان سالاران ارشد تاجیک، ازبک و هزاره‌ای کردند. در نتیجهٔ این فقدان مهارت، وزارتخانه‌ها به طور کلی با توقف فعالیت مواجه شدند.

در وزارتخانه‌ها نظام اخلاقی طالبان رو در روی شرح وظایف کار قرار می‌گرفت. اهمیت ندارد که چقدر بحران‌های سیاسی و نظامی جدی است، در هر صورت دفاتر دولت در قندهار و کابل تنها چهار ساعت در روز، از هشت صبح تا ظهر، باز هستند. پس از آن طالبان محل کار خود را برای نماز و خواب بعد از ظهر ترک می‌کنند و بعداً آنها تجمعی بزرگ یا جلساتی در شب دارند. میز وزرا خالی از پرونده و دفاتر دولتی خالی از مردم است، در حالی که صدها کادر طالبان و دیوان سالاران درگیر با اجباری کردن بلندی ریش مرداناند. هیچ کس در وزارتخانه‌ها برای پاسخ گویی به متقاضیان حضور ندارد، مردمِ درگیر، از وزارتخانه توقع هیچ چیزی را ندارند و نبودن نمایندگان محلی از سوی طالبان، در ادارات شهرها، موجب شده که طالبان بیشتر به صورت اشغال گر به نظر آیند

---

1. Sher Mohammed Stanakzai
2. Logar

تا حاکمانی که سعی در جلب قلب‌ها و افکار مردم دارند.

طالبان تا این تاریخ هیچ مطلبی دال بر اینکه چگونه و چه موقع دولت انتخابی پایدارتری برقرار خواهند کرد یا آیا قانون اساسی خواهند داشت و اینکه قدرت سیاسی چگونه تقسیم خواهد شد، نگفته‌اند. هر یک از رهبران طالبان در این موضوع دیدگاه متفاوتی دارند. طالبان خواهان مذاکره با مخالفین هستند. اما به شرط اینکه هیچ یک از احزاب سیاسی در این مذاکره شرکت ننمایند. یکی از وزرای طالبان به من گفت: «بیشتر اعضای طالبان از احزاب سیاسی آمده‌اند و ما می‌دانیم که آنها درگیری به وجود می‌آورند. اسلام با همهٔ احزاب سیاسی مخالف است». وزیر دیگری نیز اظهار داشت: «سرانجام زمانی که ما به صلح برسیم مردم می‌توانند دولت خود را انتخاب کنند اما در ابتدا مخالفان باید خلع سلاح بشوند». رهبران دیگر خواهان یک حکومتِ انحصاریِ طالبان بودند.[۴]

بعد از ۱۹۹۶، قدرت کلاً در دستان ملاعمر متمرکز شد در حالی که از شورای قندهار کمتر و کمتر نظرخواهی می‌شد. وکیل، فرد مورد اطمینان عمر، این مسئله را این گونه آشکار کرد: «تصمیمات طبق صلاحدید امیرالمؤمنین پایه ریزی می‌شود. برای ما مشورت لازم نیست و معتقدیم که این امر در خط شریعت است. ما از نظر امیرالمؤمنین پیروی می‌کنیم حتی اگر او به تنهایی بر این نظر باشد. رئیس حکومت وجود نخواهد داشت. در عوض امیرالمؤمنین خواهد بود. ملاعمر بالاترین مقام خواهد بود و حکومت قادر نخواهد بود تصمیمی را که او با آن موافق نیست، اجرا کند. انتخابات عمومی با شریعت مغایر است. بنابراین ما آن را رد می‌کنیم».[۵]

ملاعمر برای پیاده کردن تصمیمات خود کمتر به حکومت اتکا می‌کند و به شدت به علمای قندهاری و پلیس مذهبی در کابل تکیه می‌کند. مولوی سید

محمد پسانی[1] رئیس قضایی دادگاه عالی اسلامی قندهار، که طی جهاد، به ملاعمر اصول قانون شریعت را آموزش داده بود، مشاور کلیدی عمر شد. او خواستار مسئولیت پایان دادن به بی‌قانونی در کشور از طریق مجازات‌های اسلام شد. او در سال ۱۹۹۷ گفت: «ما قُضاتی داریم که در ۱۳ دادگاه عالی در سه استان داوری می‌کنند و در همه جا صلح و امنیت برای مردم برقرار است».[۶] پسانی که سال‌های ۸۰ سالگی عمر خود را طی می‌کند ابراز می‌داشت که او نزدیک به نیم قرن در دهکده‌های محلی مجازات‌های اسلامی را ارائه و مجاهدین را در به کار بردن شریعت در طی جهاد راهنمایی می‌کرد.

دادگاه عالی اسلامی قندهار، به دلیل نزدیکی به عمر تبدیل به مهم‌ترین دادگاه کشور شد. این دادگاه قُضات اسلامی و معاون قُضات در استان‌ها را انتخاب می‌کرد و یک یا دو بار در سال آنها را در قندهار برای بحث در خصوص رویه‌ها و اطلاق قانون شریعت جمع می‌کرد. سیستم موازی نیز در کابل که وزارت دادگستری و هم دادگاه عالی افغانستان در آن مستقر هستند وجود دارد. دادگاه عالی کابل در هفته حدود ۴۰ موضوع پرونده را بررسی می‌کند و شامل هشت بخش است که با قوانین مرتبط با تجارت، کسب و قوانین عمومی و جزایی سر و کار دارد. اما این دادگاه به وضوح فاقد قدرتی است که دادگاه عالی قندهار از آن برخوردار است. طبق گفتهٔ دادستان کل مولوی جلیل الله مولوی زاده[2] «تمام قانون‌ها اسلامی می‌شوند و آن دسته از قانون‌هایِ متناقص با اسلام، عوض می‌شوند. چند سالی طول خواهد کشید که به تمام قوانین قدیمی رسیدگی کنیم و آنها را تغییر دهیم و یا حذف نماییم».

وضعِ در حال وخامت اقتصادی و بیگانگی سیاسی، در مناطق تحت کنترل

---

1. Maulvi Said Mohammed Pasanai
2. Moulvi Jalilullah Moulvizada

طالبان در کنار انبوه صدمات عظیم نظامی که آنها متحمل شدند، منجر به افزایش تقسیمات داخلی شد. در ژانویهٔ ۱۹۹۷، طالبان با شورشی از درون ناحیهٔ حیاتی قندهار، بر سر موضوع احضار به خدمت اجباری، مواجه شد. دست کم چهار نفر از عاملان سربازگیری طالبان را، روستاییان که از پیوستن به ارتش خودداری می‌کردند، کشتند. طالبان از چندین دهکده در اطراف قندهار بعد از نبردی که در آن مجروحینی برای هر دو طرف باقی ماند بیرون رانده شدند.[۷] بزرگان روستا اعلام می‌کردند که جوانان آنها اگر به ارتش بپیوندند با مرگ مواجه می‌شوند. یکی از ریش سفیدان دهکده‌ای اظهار داشت: «طالبان قول صلح داده بودند در عوض هیچ چیز جز جنگ به ما نداده‌اند».[۸] در ژوئن طالبان ۱۸ فراری از ارتش طالبان را در زندان قندهار اعدام کردند.[۹] نهضت‌های مشابهی بر ضد سربازگیری در استان‌های وَردک و پکتیا وجود داشت. سربازگیری اجباری باعث کاهش شدید محبوبیت طالبان شد و آنها را مجبور کرد تا سربازان بیشتری را از مدارس پاکستانی و پناهندگان افغانی مستقر در آنجا بسیج کنند.

در این بین تفاوت‌های در شرف غلیان، بین شوراها در قندهار و کابل، به طور چشمگیری در آوریل ۱۹۹۸ بعد از ملاقات فرستادهٔ امریکایی ریچاردسون از کابل، شدت یافت. ملا ربانی رئیس شورای کابل با پیاده کردن برنامهٔ کاری مد نظر ریچاردسون موافقت کرد، اما روز بعد این توافق را ملاعمر در قندهار رد کرد. ربانی به یکی از مرخصی‌های طولانی مدت خود رفت و شایع شد که او دستگیر شده است. در اکتبر ۱۹۹۸ طالبان بیش از ۶۰ نفر را در جلال آباد که بزرگ‌ترین شهر در منطقهٔ شرقی افغانستان است دستگیر کردند و ادعا کردند که افسران سابق ارتش وفادار به ژنرال شهنواز[۱] قصد کودتا داشته‌اند. این ژنرال در

---

1. Shahnawaz Tanai

۱۹۹۰ از ارتش نجیب‌الله گریخته و به مجاهدین پیوسته بود. افسران پشتون وی، از ۱۹۹۴ طالبان را پشتیبانی می‌کردند و بسیاری از آنها در ارتش طالبان خدمت می‌کردند.[۱۰] در دسامبر، طالبان به یک دانشجو شلیک کرده و وی را کشتند و چند تن دیگر را طی اختلال در دانشکده پزشکی دانشگاه ننگرهار در جلال آباد زخمی کردند. اعتصابات و تظاهرات ضد طالبان در شهر به وقوع پیوست.

حامیان ملا ربانیِ میانه رو، به نظر عامل تحریک افزایش نارضایتی در جلال آباد بودند. وی برای خود پایگاه سیاسی در شهر بنا نهاده بود. تاجران قدرتمند جلال آباد که تجارت قاچاق را از پاکستان اداره می‌کردند نیز خواستار آزادی‌های بیشتری از طالبان بودند. بعد از وقایع جلال آباد، ملا ربانی یک‌بار دیگر از کابل به قندهار فرا خوانده شد و چندین ماه از نظرها محو شد. در ۱۹۹۸ شورای کابل به سیاست‌های متعادل‌تر طالبان علاقه نشان داد. بنابراین مؤسسات سازمان ملل توانستند به افغانستان باز گردند و کمک بین‌المللی بیشتری به شهرها سرازیر شد. رهبران طالبان در شوراهای کابل و جلال آباد احساس کردند که نارضایتی مردم به لحاظ افزایش قیمت‌ها، کمبود غذا و قطع کمک‌های بشر دوستانه در حال افزایش است. هر چند ملاعمر و رهبریت قندهار از گسترش فعالیت‌های کمک رسانی سازمان ملل ممانعت به عمل آوردند و سرانجام سازمان ملل را مجبور به دست کشیدن از ادامهٔ کار کردند.

در زمستان ۹۹-۱۹۹۸ سربازان طالبان اقدام به غارت و دزدی کردند که منعکس کنندهٔ افزایش بی‌نظمی به دلیل مضیقهٔ اقتصادی بود. در بدترین شکلِ چنین واقعه‌ای در کابل، در ژانویهٔ ۱۹۹۹، دست‌های راست و پاهای چپ ۶ نفر از سربازان طالبان به دلیل غارتگری قطع شد. اولیای امور سپس اعضای قطع شده را از درختان در مراکز شهر آویزان کردند، تا مردم آن را ببینند. به هر حال تفاوت‌های داخلی به گمانه زنی در مورد بروز ضعف جدی در طالبان، که

می‌توانست به جنگ داخلی بین طالبان منتهی بشود افزود. موقعیت ملاعمر و افزایش قدرت وی به او اجازه داد تا کنترل کل نهضت را به دست بگیرد.

بدین ترتیب طالبان همانند مجاهدین قبل از آنها به جای آنکه خود را با دیدگاه‌ها و گروه‌های طایفه‌ای وفق دهند، متوسل به حکومت مبتنی بر یک نفر بدون مکانیزم سازمان یافته شد، جدال میان طالبان‌های میانه رو و افراطی در خفا ادامه پیدا کرد و هیچ یک از رهبران طالبان، نمی‌خواست با عمر مخالفت یا او را تکذیب کند. بسیار محتمل است که وجود چنین وضعی منتهی به انفجار تدریجی در درون طالبان می‌گردید. یک جنگ داخلی در درون طالبان که می‌توانست یک‌بار دیگر پشتون‌ها را تقسیم و آسیب بیشتری را به مردم عادی تحمیل نماید.

پی‌نوشت‌ها

1- Sikorski, Radek, *Dust of the Saints,* Chatto and Windus, London 1983.

این کامل‌ترین گزارش جلسهٔ فرماندهان میدان جنگ است.

2- Magnus, Ralph and Naby, Eden, Afghanistan: *Mullah, Marx and Mujahid,* Harpet Collins, India 1998.

من از نویسندگان برای تهیه این تقسیم بندی مفید در مورد رهبریت مجاهدین منشکرم.

۳ـ در افغانستان ۳۱ استان (ولایت) وجود دارد. هر استان توسط فرماندار (والی) اداره می‌شود. هر استان به مناطق (اولوس والی) و بخش‌های فرعی (التی دری) تقسیم می‌شود. کابل به کارت‌ها و مناطق کوچک‌تری که ناحیه نامیده می‌شود، تقسیم می‌شود.

۴ـ در هر فرصتی در طی دیدارهای من از کابل، از وزرا نظراتشان را دربارهٔ اینکه آیندهٔ حکومت افغانستان را چگونه می‌بینند، سؤال می‌کردم. هیچ یک از دو وزیر نظر مشابهی نداشت و آشکارا به این موضوع خیلی کم فکر شده بود.

۵ـ *المجاهدین* ۲۳ اکتبر ۱۹۹۶. مصاحبهٔ ارسال شده به مجلهٔ عربی.

۶ـ مصاحبه با نویسنده. قندهار، مارس ۱۹۹۷.

7- The *Nation,* 'Four killed in revolt against Taliban', 15 January 1998.

۸ـ مصاحبه‌هایی با کارکنان کمک رسانی بین‌المللی در قندهار که با بزرگان دهکده ملاقات کرده بودند. اسلام آباد، فوریه ۱۹۹۸.

۹ـ مصاحبه باز زندانی سابق زندان قندهار.

10- AFP, 'Taliban arrest dozens of alleged coup plotter'; 23 October 1998.

۸

جنسیت محو شده:
زنان، کودکان و فرهنگ طالبان

هیچ کس نمی‌خواست درون دفتر کار پراکندهٔ مولوی قلم الدین[1] واقع در مرکز شهر را ببیند. نیمی از مردم هرگز دفتر او را نمی‌بینند زیرا او به زنان اجازه نمی‌دهد که حتی وارد ساختمان او بشوند. او یک مرد عظیم الجثه از قبایل پشتونی با دستان و پاهایی درشت و قوی، بینی پهن و بلند و چشم‌های سیاه است و ریش پرپشتی دارد که وقتی پشت میز نشسته و صحبت می‌کند به روی میز مالیده می‌شود. قد و قوارهٔ قلم الدین و نامش در سراسر شهر موجب ترس می‌شود. به عنوان رئیس پلیس مذهبی طالبان، سیل دستوراتی که او از دفتر کارش جاری می‌سازد، به گونهٔ شگرفی روش زندگی مردم آرام و خوش برخورد کابل را تغییر داده است و زنان افغانی را مجبور کرده است تا به طور کلی از نظر عموم پنهان شوند.

مولوی قلم الدین مرکز امر به معروف و نهی از منکر را اداره می‌کرد. او خود ترجمهٔ نام مرکزش را که ادارهٔ تشریفات مذهبی بود، می‌پسندید، در خیابان‌ها مردم، هزاران جوان متعصبِ این اداره را، که با شلاق، ترکه‌های چوب بلند و

---

1. Maulvi Qalamuddin

اسلحه کلاشینکوف در خیابان‌ها پرسه می‌زدند، پلیس مذهبی و حتی با القاب تحقیر کننده‌تری می‌نامیدند. روزی که من او را برای یک مصاحبهٔ نادر در تابستان ۱۹۹۷ ملاقات کردم، او قوانین جدیدی صادر کرده بود که زنان را از پوشیدن کفش‌های بلند که در هنگام راه رفتن تولید صدا می‌کرد و آرایش منع می‌کرد. قانون می‌گوید: «لباس‌های مد روز و آرایش زنان در بیمارستان‌ها ممنوع است. زنان موظف هستند با متانت رفتار کنند، به آرامی راه بروند و از کشیدن کفش‌های خود بر روی زمین که تولید صدا می‌کند، خودداری کنند». این که چگونه این افراد متعصب قادرند آرایش زنان یا کفش‌های آنها را با توجه به این که تمام زنان خود را در برقع پوشانده بودند ببینند، مبهوت‌کننده بود (به ضمیمه ۱ مراجعه شود).

این قانون جدید نه تنها محدودیت‌های گذشته مبنی بر اجازه ندادن به زنان برای کار کردن را قطعی می‌کرد، بلکه اکنون آنها را از کار کردن در مؤسسات کمک رسانی بشر دوستانه، به جز در قسمت پزشکی، منع می‌نمود. قانون این گونه ادامه می‌یافت. «زنان اجازه ندارند در هیچ زمینه‌ای مگر در قسمت پزشکی کار کنند. زنانی که در بخش پزشکی کار می‌کنند نباید در صندلی کنار راننده بنشینند. هیچ زن افغانی حق ندارد در ماشین مشابهی که برای افراد خارجی است حمل شود». آموزش پسران نیز در کابل در حال تعلیق است، زیرا بیشتر معلمان زنانی هستند که اکنون نمی‌توانند کار کنند. تمام این نسل از بچه‌های افغانی، بدون تحصیلات بزرگ می‌شوند. هزاران خانوادهٔ تحصیل کرده صرفاً به دلیل اینکه فرزندانشان دیگر نمی‌توانند تحصیل کنند از کابل به پاکستان گریخته‌اند.

با حالت عصبی از قلم الدین پرسیدم که چه چیز نظر طالبان را دربارهٔ منع زنان از کار کردن و مدرسه رفتن توجیه می‌کند. او در پاسخ گفت: «اگر ما زنان را تعلیم ندهیم، مردم خودمان ما را سرزنش خواهند کرد. ما تدریجاً امکان تحصیل

برای آنها را فراهم خواهیم کرد، اما اکنون با مشکلات جدی مواجه هستیم». همانند بسیاری از ملاها و علی‌رغم قد و قواره‌اش او به طرز عجیبی بیان ملایمی دارد و من می‌کوشیدم تا کلمات او را دریابم. قلم الدین قاطعانه می‌گفت: «مشکلات امنیتی وجود دارد. هیچ تدارکاتی برای وسایل نقلیهٔ مجزا، ساختمان‌های مدارس تفکیک شده و امکانات تحصیل زنان در حال حاضر وجود ندارد. زنان بایستی به طور کامل از مردان جدا شوند. در بین خودمان مردانی را داریم که نمی‌توانند درست با زنان رفتار کنند. ما در جنگ علیه روس‌ها دو میلیون نفر را از دست دادیم زیرا قانون شریعت نداشتیم. ما برای شریعت جنگ کردیم و اکنون این سازمانی است که آن را پیاده خواهد کرد». سپس قاطعانه اظهار داشت: «من آن را انجام خواهم داد هر چه بادا باد».

زمانی که طالبان اولین بار وارد کابل شدند، پلیس مذهبی مردان و زنان را در ملأ عام به دلیل نداشتن ریش بلند و نداشتن برقع کامل کتک زدند. قلم الدین با نیشخند واضحی که بر روی صورتش بود، در حالی که آشکارا از استعارهٔ مدرن خود خشنود بود اظهار کرد: «ما به کارکنان خود سفارش می‌کنیم که مردم را در خیابان‌ها کتک نزنند. ما تنها به مردم سفارش می‌کنیم مطابق شریعت رفتار کنند. به طور مثال اگر کسی در حال گردانیدن ماشین خود به طرف ماشین دیگری است، ما تنها هشدار می‌دهیم که الان این کار را انجام ندهد».

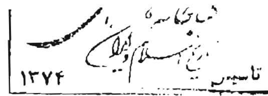
این اداره از یک سازمان دولتی در عربستان سعودی الگو برداری شده است و هزاران مرد جوان که بسیاری از آنها تنها سواد مدرسه‌ای اندکی از پاکستان دارند، در آن استخدام شده‌اند. این اداره مؤثرترین آژانس اطلاعاتی طالبان و همچنین بازگشتی عجیب و غریب به سازمان خاد (KHAD) سابق محسوب می‌گردید. خاد آژانس اطلاعاتی بزرگی بود که رژیم کمونیست در دههٔ ۱۹۸۰ آن را اداره می‌کرد. خاد (KHAD) که بعداً به واد (WAD) تغییر نام داد، ۱۵،۰۰۰ تا

۳۰,۰۰۰ جاسوس حرفه‌ای، به علاوهٔ ۱۰۰,۰۰۰ اطلاع رسان مزد بگیر به کـار گـمارده بـود.[۱] قـلم الدیـن پـذیرفت کـه او هـزاران اطـلاع رسـان در ارتش، وزارتخانه‌های دولتی، بیمارستان‌ها و مؤسسات کمک رسان غربی دارد. «تمام کارکنان ما در مسائل مذهبی تجربه دارند. و ما سازمان مستقلی هستیم و از وزارت دادگستری یا دادگاه عالی برای انجام کارهایمان دستور نمی‌گیریم. ما از دستورات امیر ملا محمد عمر اطاعت می‌کنیم».

قوانین قلم الدین به طور مداوم از رادیو شریعت (که سابقاً رادیو کابل نـام داشت) پخش مـی‌شد و شـامل کـلیهٔ جـزئیات رفـتار اجـتماعی بـرای مـردم می‌گردید. (ضمیمه شماره ۱ دیده شود) از جمله، این دستورالعمل‌ها اشاره به حضور عمومی در وقایع ورزشی داشت که طالبان قبلاً آن را منع کرده بـودند. قانون می‌گفت: «تمام تماشاچیان در حالی که ورزشکاران را تشویق می‌کنند باید ندای الله اکبر سر دهند و از دست زدن خودداری کنند. هرگاه زمان بازی مصادف با زمان نماز شود، بازی باید متوقف شود. هم تماشاچیان و هم بازیکنان باید در نماز جماعت شرکت کنند». کایت سواری که یکی از تفریح‌های مـورد عـلاقهٔ کابلی‌ها در فصل بهار است، هنوز مانند تمام ورزش‌ها، برای زنان ممنوع است.

برای طالبان اگر کسی دربارهٔ این قوانین، که در قرآن اعتبار و ارزشی ندارد، تردید کند به منزلهٔ شک کردن به خود اسلام است. اولین آزمون حضرت محمد پیامبر (ص) رهایی زنان بود. فردیناند برادل(۱) اظهار می‌داشت، «معیار بـدون اشتباه و عالی اسلام رهایی زنان است که در آغاز آن را اعلام و سپس به آهستگی این رهایی به دست آمد».[۲] اما طالبان اجازه نمی‌دادند حتی خبرنگاران مسلمان دربارهٔ این قوانین سؤال کنند یا به بحث تفسیرات قرآن بپردازند. آنها به کارکنان کمک رسانی خارجی صرفاً می‌گفتند که: «شما مسلمان نیستید بنابرایـن هـیچ

1. Ferdinand Braudel



حقی ندارید که دربارهٔ اسلام بحث کنید». طالبان بر حق بودند، تعبیر آنها از اسلام درست بود و هر چیزی به غیر از آن اشتباه و یک مفهومی از ضعف بشر و فقدان تقوا بود. دادستان کل مولوی جلیل الله مولوی زاده در این خصوص اظهار داشت: «قانون اساسی شریعت است، بنابراین ما به قانون اساسی نیاز نداریم. مردم اسلام را دوست دارند و به همین دلیل است که همگی طالبان را حمایت می‌کنند و آنچه را که انجام می‌دهیم، تحسین می‌کنند».[۳]

به هر حال، معضل زنان افغانی و جامعهٔ افغانستان، در کل، کاملاً قبل از اینکه طالبان به صحنه بیایند آغاز شده بود. ۲۰ سال جنگ مداوم، جامعهٔ متمدن افغانستان، جامعهٔ طایفه‌ای و ساختار خانواده را که تأمین کننده، و ضربه‌گیر مهمی برای تسکین در مقابل ناهنجاری‌های اقتصادی است، ویران کرده است. افغانستان از لحاظ شرایط انسانی در جهان پایین‌ترین شاخص بهداشت را دارد. میزان مرگ و میر نوزادان ۱۶۳ نفر از هر ۱۰۰۰ تولد (۱۸ درصد)، که بالاترین مقدار در دنیا با احتساب میانگین ۷۰ از ۱۰۰۰ در دیگر کشورهای در حال توسعه است. $\frac{1}{4}$ کودکان قبل از اینکه به پنج سالگی برسند می‌میرند، که این میزان در کشورهای در حال توسعه یک دهم است.

به طور سرسام‌آوری، ۱۷۰۰ مادر از ۱۰۰،۰۰۰ مادر در هنگام زایمان می‌میرند. سن امید به زندگی برای مردان و زنان افغان بین ۴۳ تا ۴۴ سال است، که این سن در دیگر کشورهای در حال توسعه ۶۱ سال است. تنها ۲۹ درصد جمعیت به بهداشت و ۱۲ درصد به آب سالم دسترسی دارند که این ارقام در کشورهای در حال توسعه، به ترتیب، ۷۰٪ و ۸۰٪ است. کودکان به آسانی از بیماری‌های قابل پیشگیری مانند سرخک و اسهال می‌میرند زیرا امکانات بهداشت و آب تمیز وجود ندارد.[۴]

مشکل اصلی قبل از حضور طالبان، بی‌سوادی بود که ۹۰ درصد دختران و

۶۰ درصد پسران بدان دچار بودند. مناطق روستایی پهناوری در افغانستان وجود داشت که مدارس آنجا در جنگ ویران شده بود. بدین ترتیب سیاست‌های جنسیت طالبان تنها بحران‌های در جریان را بدتر کرد. در عرض سه ماه، پس از تسخیر کابل، طالبان ۶۳ مدرسه را در شهر، که ۱۰۳,۰۰۰ دختر و ۱۴۸,۰۰۰ پسر در آنها مشغول به تحصیل و ۱۱,۲۰۰ معلم، تدریس می‌کردند، بستند. از این عده ۷۸۰۰ نفر زن بودند،[۵] آنها دانشگاه کابل را بستند و ۱۰۰۰۰ دانشجو، را که ۴۰۰۰ نفر از آنها زن بودند، به خانه فرستادند. تا دسامبر ۱۹۹۸ یونیسف (UNISEF) گزارش داد که سیستم آموزش و پرورش این کشور به علت عدم نام نویسی نُه دختر از هر ده دختر و ۲ پسر از هر سه پسر در معرض فروپاشی قرار دارد.[۶]

دنیای خارج مخمصهٔ حاد مردم افغانستان را نادیده گرفت. در دههٔ ۱۹۸۰ جنگ در افغانستان کمک و توجه همگان را به خود جلب کرد، اما در لحظه‌ای که روس‌ها، در ۱۹۸۹، سربازان خود را از افغانستان عقب کشیدند، افغانستان از صفحهٔ رادار توجه جهان حذف گردید. کاهش کمک‌های همیشگیِ کشورهای ثروتمندِ اهدا کننده، که حتی کفاف حداقل الزامات بودجه‌ای تلاش برای کمک‌های بشر دوستانه را نمی‌داد، تبدیل به رسوایی شد.

در ۱۹۹۶، سازمان ملل برای برنامهٔ کمک بشر دوستانه سالانهٔ خود به افغانستان، ۱۲۴ میلیون دلار درخواست کرده بود، اما در پایان سال تنها ۶۵ میلیون دلار دریافت کرد. در ۱۹۹۷، این سازمان درخواست ۱۳۳ میلیون دلار کرد و تنها ۵۶ میلیون دلار یا ۴۲ درصد دریافت کرد و در سال بعد با تقاضای ۱۵۷ میلیون دلار، تنها ۵۳ میلیون یا ۳۴ درصد دریافت کرد. تا ۱۹۹۹ سازمان ملل به طور جدی میزان درخواست خود را به ۱۱۳ میلیون دلار کاهش داد. به

گفتهٔ محقق بارنت رابین[1] «اگر شرایط در افغانستان امروز کریه است، به دلیل این نیست که مردم افغانستان زشت هستند. افغانستان تنها آینهٔ افغان‌ها نیست، بلکه آینهٔ تمام دنیا است. یک ضرب المثل فارسی می‌گوید، اگر تصویرِ در آینه را دوست نداری، آینه را نشکن، چهرهٔ خود را بشکن».[7]

زمانی که زنان کابل در آینه به خود نگاه می‌کردند حتی قبل از اینکه طالبان شهر را تسخیر کنند، تنها ناامیدی می‌دیدند. در ۱۹۹۶ با بی‌بی زهره در یک نانوایی کوچک در کابل دیدار کردم. او بیوه‌زنی بود که گروهی از زنان جوانی را که نان تهیه می‌کردند، رهبری می‌کرد. نان‌های نازک پخته شده‌ای که هر افغانی اعم از بیوه زنان، یتیمان و معلولین می‌خورند. در حدود ۴۰,۰۰۰ نفر در کابل به این نانوایی‌ها که به وسیلهٔ سازمان برنامهٔ غذایی جهانی (WFP) آن را حمایت می‌کرد، وابسته بودند؛ که شامل ۲۵,۰۰۰ خانوادهٔ تحت سرپرستی بیوه زنانِ جنگ و ۷,۰۰۰ خانواده‌ای می‌شود که مردان معلول سرپرست آنها بودند. کلبهٔ گِلی زهره را سوراخ‌های گلوله‌ها، پر از چاله کرده بود. کلبهٔ وی را، ابتدا راکت‌های شلیک شدهٔ نیروهای حکمت‌یار در ۱۹۹۳ تخریب کردند و سپس طالبان در ۱۹۹۵ گلوله باران نمودند.

با وجود شش فرزند و پدر و مادرش که وی می‌بایست آنها را سرپرستی کند. او قسمتی از زمین کوچکی را که زمانی خانه او در آن قرار گرفته بود به برنامهٔ غذایی جهان (WFP) برای احداث نانوایی بخشیده بود. او اظهار داشت: «به چهرهٔ من نگاه کنید: آیا تراژدی زندگی و کشورمان را که بر تمام آن نقش بسته نمی‌بینید؟ هر روز که می‌گذرد شرایط بدتر می‌شود. ما تبدیل به گدایانی شده‌ایم که برای زنده ماندن به سازمان ملل وابسته هستیم. این راه و روش زندگی افغانی نیست. زنان، خسته، افسرده و مأیوس شده‌اند. ما تنها منتظر صلح هستیم و برای

---

1. Barnett Rubin

آن هر لحظه از روز دعا می‌کنیم».

گرفتاری فرزندان بی‌بی زهره و کودکان دیگر حتی بدتر بود. در زمین بازی که صندوق حمایت از کودکان در شهرک مسکونی نیمه تخریب شده ساخته است، کودکان نحیف و لاغر افغانی با خشونت با تاب‌های تازه نصب شده بازی می‌کردند. این زمین بازی، با بقایای جنگ، پوکه‌های دور انداخته شدهٔ توپ، یک تانک از کار افتاده با یک سوراخ بزرگ در قسمتی که برجک تانک قبلاً در آنجا قرار داشت، و درختان بر زمین افتاده از شلیک راکت‌ها، پر شده بود.

رئیس صندوق حمایت از کودکان سوفی الیوسن[1] به من اظهار داشت: «کودکان و زنان با صدمات ناشی از جنگ مواجه‌اند، زنان باید با بی‌غذایی و سوء تغذیهٔ فرزندانشان سر کنند. زنان از هیجان، شوک و افسردگی رنج می‌برند زیرا آنها نمی‌دانند موشک باران بعدی کی آغاز خواهد شد چطور کودکان می‌توانند تنبیه و علاقهٔ مادری را درک کنند وقتی که آنها می‌بینند بزرگ‌ترها یکدیگر را می‌کشند و مادران قادر نیستند نیازهای اولیهٔ بچه‌ها را تهیه کنند. به قدری فشار روحی وجود دارد که حتی کودکان به یکدیگر اطمینان ندارند و والدین ارتباطی با کودکان خود ندارند یا حتی سعی نمی‌کنند در خصوص آنچه که اتفاق می‌افتد توضیح دهند».

یونیسف (UNISEF) در یک بررسی از کودکان کابل که به وسیله دکتر لیلا گوپلا[2] انجام گرفت به این نتیجه دست یافت که بیشتر کودکان خشونت شدیدی را مشاهده کرده بودند و انتظار زنده ماندن نداشتند. دوسوم از بچه‌هایی که مورد مصاحبه قرار گرفته بودند، افراد کشته شده با راکت و جنازه‌ها یا قطعات بدن پخش شده در روی زمین را دیده بودند. بیش از ۷۰ درصد، یک عضو خانوادهٔ خود را از دست داده بودند و دیگر اعتمادی به بزرگ‌ترها نداشتند. دکتر

---

1. Sofie Elieussen 2. Leila Gupla

گوپلا اظهار کرد: «آنها همگی از به خاطر آوردن اتفاقات، از کابوس‌ها و تنهایی رنج می‌برند». خیلی‌ها به او گفته بودند احساس می‌کنند زندگی شان دیگر ارزش ادامه دادن ندارد. معیارهای زندگی هر خانواده‌ای در جنگ از بین رفته بود. وقتی کودکان امید خود را از والدین قطع می‌کنند و یا والدین نمی‌توانند امنیت آنها را تأمین کنند، کودکان تکیه‌گاهی در این دنیای حقیقی ندارند.

کودکان، در این جنگ، در مقایسه با سایر جنگ‌های داخلی در دیگر نقاط دنیا، بیشتر گرفتار شده بودند. سران جنگی از پسر بچه‌هایی به عنوان سرباز استفاده می‌کردند که بعضی از آنها ۱۲ سال بیشتر نداشتند و بسیاری از آنها یتیمانی بودند که هیچ امیدی به داشتن خانواده، تحصیلات یا شغلی به جز سربازی نداشتند. طالبان از طریق مدارس پاکستانی هزاران تن از بچه‌ها را برای نام نویسی در نیروهای رزمی و جنگ تشویق می‌کردند. کلیهٔ واحدها از بچه‌ها برای سوار کردن گلوله‌های توپ، حمل مهمات، حفاظت از تجهیزات و به عنوان سرباز استفاده می‌کردند.

جالب این بود که تلاش بین‌المللی مهمی در ۱۹۹۸ برای محدود کردن سن سربازان به ۱۸ سال، به جای حداقل سن برای سربازی که اکنون ۱۵ سال است، صورت گرفت، ولی با مخالفت امریکا، پاکستان، ایران و افغانستان روبه‌رو شد. یک گزارش از سازمان عفو بین‌المللی > در ۱۹۹۹ اظهار داشت که بیش از ۳۰۰,۰۰۰ بچهٔ زیر ۱۸ سال به عنوان سرباز در سراسر دنیا به خدمت گرفته شده‌اند.[۸]

پس از آنکه طالبان کابل را تسخیر کردند، گرفتاری زنان و بچه‌ها، بیش از گذشته، افزایش یافت. با هر کدام از زنان کابلی که در ۹۶ ـ ۱۹۹۵، من و دیگر خبرنگاران ملاقات کردیم و در خیابان‌ها، در مغازه‌ها و دفاتر کار، با آنها صحبت نمودیم، می‌دانستند که اگر طالبان کابل را تسخیر کنند زندگی متزلزل آنها بدتر

خواهد شد. یکی از آن زنان نسیبه گل دختر مجرد ۲۷ ساله‌ای بود که آرزو داشت در قسمتی از دنیای مدرن امروزی باشد. در ۱۹۹۰ از دانشگاه کابل فارغ التحصیل و شغل مناسبی در یک سازمان غیر دولتی (NGO) داشت. او دامن بلند و کفش‌های پاشنه دار بلندی می‌پوشید. به ندرت در فکر پوشاندن چهرهٔ خود بود. او هنگام عبور از شهر فقط روسری کوچکی بر سرش می‌کرد. نسیبه می‌گفت: «طالبان فقط می‌خواهند زنان را بر روی خاک لگدمال کنند. هیچ زنی، حتی فقیرترین یا سنت گراترین زن نمی‌خواهد طالبان بر افغانستان حکومت کنند. اسلام می‌گوید زنان و مردان مساویند و به زنان باید احترام گذارد. اما رفتارهای طالبان مردم را حتی از اسلام رو گردان می‌کند». ترس‌های نسیبه به جا بود؛ زیرا زمانی که طالبان کابل را تسخیر کردند زنان از دید عموم ناپدید شدند. نسیبه مجبور شد از کار دست بکشد و کشور را به قصد پاکستان ترک کند.

رهبران طالبان همگی از فقیرترین، سنت گراترین و کم سوادترین استان‌های پشتون جنوبی افغانستان بودند. در دهکدهٔ ملاعمر همیشه زنان با نقاب خود را کاملاً پوشانده بودند و هیچ دختری به مدرسه نرفته بود؛ زیرا هیچ مدرسه‌ای برای آنان وجود نداشت. عمر و همکارانش ویژگی‌های فرهنگی حاکم بر محیط خود، تجربیات خود یا بی‌تجربگی‌های خود را در مورد زنان به کل کشور منتقل کردند و سعی در توجیه سیاست‌های خود از طریق قرآن داشتند.

برای مدتی تعدادی از مؤسسات کمک رسانی ادعا کردند که این سنت فرهنگی افغانستان است که می‌بایست مورد احترام واقع شود. اما در یک کشور، که قومیت گرایی و میزان توسعه یافتگی بسیار ناهمگون است، هیچ استاندارد جهانی از بُعد سنت یا فرهنگ برای نقش زنان در جامعه وجود ندارد و هیچ حکمران افغانی قبل از طالبان، هرگز این چنین قانون‌های پوشش همانند، ریش اجباری برای مردان یا برقع برای زنان را تحمیل نکرده بود.

مابقی افغانستان ابداً همانند جنوب نبود. پشتون‌های افغانی در شرق به شدت تحت تأثیر پشتون‌های پاکستانی قرار داشتند که از فرستادن دختران خود به مدرسه مغرور بودند و خیلی‌ها در مناطق تحت سلطهٔ طالبان، با برقرار کردن مدارس دهکده‌ای، یا فرستادن خانوادهٔ خود به پاکستان به این کار ادامه می‌دادند. در این منطقه، مؤسسات کمک رسانی همانند کمیتهٔ سوئدی، ۶۰۰ مدرسهٔ ابتدایی را با ظرفیت ۱۵,۰۰۰ دانش‌آموز که ۳۰,۰۰۰ نفر از آنها دختر بودند، پشتیبانی می‌کردند. زمانی که بزرگان قبایل پشتون، متقاضی تحصیل برای دختران شدند، فرمانداران طالبان نخواستند و نتوانستند مخالفت کنند.[۹] در اردوگاه‌های پناهندگان افغانی در پاکستان ده‌ها هزار تن از دختران پشتون درس می‌خواندند. بیرون از کمربند پشتون تمام گروه‌های قومی دیگر، به شدت تحصیل زنان را ترغیب می‌کردند. قدرت افغانستان بسته به گوناگونی قومی آن بود و زنان به نوبهٔ خود به همان اندازهٔ تعداد قبایل و قوم‌ها عهده دار نقش بودند.

شهرهای افغانستان ناهمگون‌تر بودند. قندهار همواره شهر سنت گرایان بود اما زنان نخبهٔ هرات، موقعی به فرانسه به عنوان زبان دوم خود صحبت می‌کردند و از مدهای رایج دربار شاه تهران پیروی می‌کردند. ۴۰ درصد زنان کابل، هم در رژیم کمونیست و هم در دوران پس از مجاهدین در ۱۹۹۲، کار می‌کردند. زنان حتی با حداقل تحصیلات و شغل، لباس‌های سنتی خود را تبدیل به دامن، کفش‌های بلند و آرایش نمودند. آنها به سینما می‌رفتند، ورزش می‌کردند و در مجالس عروسی می‌رقصیدند و می‌خواندند. عقل سلیم به تنهایی می‌بایست اینگونه دیکته می‌کرد که طالبان برای جلب قلب‌ها و فکرها به سوی خود، بایستی سیاست‌های مبتنی بر جنسیت را، طبق حقایق مرسوم در مناطقی که تحت کنترل خود گرفته بودند، متعادل نمایند. در عوض آنها کابل را به عنوان یک مرکز رذالت و گمراهی می‌دیدند که زنان می‌بایستی برای مطابقت با

استانداردهای رفتاری طالبان کوبیده شوند. آنها ساکنین شمال را به مانند مسلمان‌های گنه‌کاری می‌دیدند که می‌بایستی به اجبار دوباره مسلمان شوند.

عقیدهٔ سازش‌ناپذیر طالبان با نیروهای سیاسی داخلی خودشان و طبیعتِ اصلِ به خدمت‌گیری سرباز شکل گرفته بود. سربازان استخدام شدهٔ آنها یعنی یتیمان، افراد فاقد ریشهٔ ملی، طبقه کارگر بی‌خیال از جنگ و اردوگاه‌های پناهندگی بودند که همگی در جامعه‌ای مردانه بزرگ شده بودند. در محیط مدرسه اعمال کنترل بر زنان و محروم سازی بالقوهٔ آنها از پاره‌ای فعالیت‌ها، سمبل قدرت مردانگی و تأیید اعتقاد طلبه‌ها به جهاد بود. انکار قائل شدن نقشی برای زنان، نوعی مشروعیت غلط در میان این عوامل به طالبان داد. سیمی ولی[1]، رئیس یک سازمان افغانی غیر دولتی (NGO) ابراز نمود:

«این نبرد علیه زنان از عقاید و باورهای سیاسی نشأت می‌گیرد نه از اسلام یا هنجارهای فرهنگی. نسل جدیدی از مردان مسلمان هستند که محصول فرهنگ جنگ هستند و قسمت اعظم دوران زندگی بزرگسالی خود را در جدایی کامل از جامعهٔ خود سپری کرده‌اند. در جامعهٔ افغان زنان سابقاً اسباب تنظیم رفتار اجتماعی بودند و آن قدر که در حکم سمبل‌های قدرتمندی در فرهنگ افغانستان هستند.»[10]

رهبران طالبان مکرراً به من می‌گفتند اگر به زنان آزادی بیشتر یا شانس رفتن به مدرسه را بدهند پشتیبانی سربازان خود را از دست می‌دهند و آنها از رهبران خود که بر اثر فشار، بر سر اصول سازش کرده‌اند، دلسرد خواهند شد. آنها همچنین ادعا می‌کردند که سربازان آنان در اثر به وجود آمدن موقعیت‌های جنسی تضعیف و گمراه خواهند شد و با همان تعصب نخواهند جنگید. بنابراین تعدی به زنان، معیاری برای افراط‌گرایی اسلامی طالبان و هدف آنها برای

---

1. Simi Wali

پاکسازی جامعه و بالا نگه داشتن روحیه سربازانشان شد. موضوع جنسیت، تبدیل به خط مشی حزبی اصلی مقاومت طالبان در برابر سازمان ملل و در برابر تلاش‌های دولتی غربی، برای سوق دادن آنها به سوی تعدیل سیاست‌ها شد. سازش با غرب نشانه‌ای از این شکست بود که آنها در تمام این مدت در اشتباه بودند. از نظر طالبان گردنکشی نشانهٔ پیروزی بود.

طالبانِ سرسخت بحث از دنیای خارج را در حد باقی ماندن در سر فصل آن باقی گذاشتند. آنها بر این اصرار داشتند که این غرب است که باید موقعیت خود را متعادل‌تر کند و خود را با طالبان وفق دهد، به جای آنکه طالبان حقوق بشر را به رسمیت بشناسند. دادستان کل مولوی جلیل الله مولوی زاده[1] در این مورد ابراز داشت: «بگذارید ببینیم سازمان ملل خواهان چه نوع آموزشی است. این یک سیاست لامذهبی بزرگ است که آن چنان آزادی قبیحی را برای زنان ایجاد می‌نماید که منجر به روابط نامشروع خواهد شد و منادی فروپاشی اسلام خواهد بود. در هر کشور اسلامی که روابط نامشروع عادی شود، آن کشور ویران می‌شود و کافران بر آن چیره خواهند شد. زیرا مردان همانند زنان می‌شوند و زنان نمی‌توانند از خود دفاع کنند. هر کس با ما صحبت می‌کند باید در چارچوب اسلام صحبت نماید. قرآن کریم نمی‌تواند خود را با خواسته‌های مردم دیگر تطبیق دهد، مردم باید خود را با خواسته‌های قرآن کریم تطبیق دهند». طالبان قادر به توضیح این مطلب نیستند که چطور مذهب عمیقاً ریشه یافته‌ای مانند اسلام می‌تواند در دستان زناکنندگان این چنین تحلیل رود و تضعیف شود.

تمام پشتون‌های قبیله‌ای نیز پیرو «پشتون والی» هستند. پشتون‌والی یک عرف اجتماعی است که به جرگهٔ قبیله یا شورا حق قضاوت، در موضوعاتی از قوانین معابد سنتی تا مجازات‌ها، به خصوص مجادله بر سر مالکیت زمین و

---

1. Moulvi Jalilullah Maulvizada

زنان و قتل را می‌دهد. مرز بین پشتون‌والی و قانون شریعت برای پشتون‌ها همیشه نامشخص بود. مجازات‌های طالبان، در حقیقت به جای قانون شریعت، در سطح وسیعی برگرفته از پشتون‌والی است. پشتون‌والی در درجات مختلفی، با گستردگی کمتر و یا بیشتر، در عرض کمربند پشتون اعمال می‌گردید؛ اما به طور یقین حاکم بر رسوم گروه‌های قومی دیگر نبود. این حقیقت که طالبان مصمم بودند تا قانون شریعت و پشتون والی را بر گروه‌های قومی، با زور تحمیل کنند تنها جدایی‌های قومی در کشور را عمیق‌تر کرد و غیر پشتون‌ها این گونه می‌پنداشتند که طالبان قصد تحمیل قوانین قندهاری پشتون را در کل کشور دارند.

هیچ شرایط سیاسی وجود نداشت که طالبان آمادهٔ سازش با آن باشند. پس از هر شکست نظامی آنها سیاست‌های جنسیت خود را به طور وحشیانه‌ای سخت‌تر کردند؛ به این تصور که اقدامات سخت‌تر علیه زنان روحیه را در میان سربازان شکست خورده بالا خواهد برد و هر پیروزی نیز منجر به سختگیری دیگری می‌گردید، زیرا بایستی قدرت طالبان به مردم مناطق تازه به تصرف در آمده نشان داده می‌شد. سیاست درگیری با طالبان برای متعادل کردن سیاست‌های آنها، که جامعهٔ بین‌الملل از آن حمایت می‌کرد، نیز امتیازی در پی نداشت. و اصرار طالبان هم در این خصوص که آنها اجازهٔ تحصیل زنان را پس از اینکه جنگ به اتمام رسید صادر خواهند نمود، هر چه بیشتر بی‌معنی شد. تسخیر هرات در ۱۹۹۵ برای افغان‌ها و دنیای خارج اولین نشانه بود که طالبان در مورد موضوع جنسیت سازش نخواهند کرد. هرات، قلب اسلام کهن در کل منطقه، نه تنها شهر مساجد و مدارس بود بلکه یک سنتِ اسلامیِ آزاد قدیمی داشت. این شهر موطن هنرها و صنایع دستی اسلامی، نقاشی مینیاتور، موسیقی، رقص، فرش‌بافی و دارای داستان‌های زیادی در مورد زنان ارجمندش

بود.

هراتی‌ها هنوز داستان ملکه گوهر شاد، عروس تیمور شاه فاتح، که پایتخت تیموری را در ۱۴۰۵ میلادی از سمرقند پس از مرگ تیمور به هرات منتقل کرد، روایت می‌کنند. یک روز ملکه به همراه ۲۰۰ دختر دم بخت زیباروی، از ساختمان مسجد و مدرسه‌ای که در حال ساختن آن در حومهٔ هرات بود، بازدید کرد. از دانش‌آموزان مدرسه (یا طالبان) خواسته شده بود زمانی که ملکه و همراهانش از آنجا دیدار می‌کنند، محوطه را ترک کنند. اما یکی از دانش‌آموزان در اتاقش خوابیده بود. او را یکی از دختران بسیار زیبا روی همراه ملکه بیدار کرد. وقتی آن دختر دوباره نزد ملکه رفت، نفس نفس می‌زد و به لحاظ آنچه اتفاق افتاده بود، پریشان بود و بدین طریق راز او فاش شد. به جای مجازات وی یا آن دانش‌آموز، ملکه برای طلب سعادت و اجتناب آنها از وسوسهٔ نفس در آینده، دستور داد تمام دختران زیباروی همراه وی، با دانش‌آموزان مدرسه، طی مراسم جشن پر شکوهی ازدواج کنند. او به هر دانش‌آموز لباس و حقوق پرداخت کرد و دستور داد که زنان و شوهران مادامی که دانش‌آموزان سخت درس می‌خوانند یک‌بار در هفته با یکدیگر ملاقات نمایند. این نوعی داستان بود که تجسمی از آزاد منشی، سنت انسانی اسلام و تحصیل در مدرسهٔ هرات را عرضه می‌نماید.[11]

طالبان هیچ اطلاعاتی از تاریخچهٔ هرات یا سنت‌هایشان نداشتند. آنها آمدند تا زنان هراتی را به داخل خانه‌ها برانند. مردم از زیارت زیارتگاه‌های مقدس صوفی، که در هرات فراوانند، منع شدند. طالبان سال‌ها تلاش رهبر مجاهدین، اسماعیل خان، برای تحصیل مردم را، با تعطیل کردن تمام مدارس دختران، از بین بردند. بیشتر مدارس پسران، به دلیل اینکه معلمان آنها زن بودند، نیز بسته شدند. آنها تعدادی از بیمارستان‌های فعال را مجزا، حمام‌های عمومی را تعطیل

و زنان را از رفتن به بازار منع کردند. در نتیجه زنان هراتی اولین کسانی بودند که بر علیه افراط گری‌های طالبان شورش کردند. در ۱۷ اکتبر ۱۹۹۶ بیش از ۱۰۰ زن در خارج از دفتر کار فرماندار بر علیه بستن حمام‌های عمومی شهر اعتراض کردند. پلیس مذهبی، زنان را، ابتدا مورد ضرب و شتم قرار داد و سپس دستگیر کرد. طالبان سپس خانه به خانه می‌گشتند و به مردان هشدار می‌دادند که زنان خود را در داخل خانه‌هایشان نگه دارند.

رسانه‌های بین‌المللی و سازمان ملل ترجیح دادند از این وقایع، که در هرات اتفاق افتاده بود، چشم پوشی کنند اما چندین سازمان غیر دولتی غربی (NGOs) به دشواری فعالیت‌های آیندهٔ خود پی بردند.

پس از یک مباحثهٔ داخلی و طولانی و مذاکرات بی‌ثمر با طالبان در هرات، یونیسف (UNISEF) و صندوق حمایت از کودکان برنامه‌های آموزشی خود را در هرات معلق کردند زیرا دختران از این برنامه‌ها محروم بودند.[۱۲] تعلیق این برنامه‌های کمکی، طالبان را به سرعت متوجه کرد که سایر مؤسسات کمک رسانی حاضر نیستند موضعی بر علیه آنها در مورد موضوع جنسیت اتخاذ کنند. علاوه بر آن، آنها در ایجاد شکاف بین جامعهٔ اهدا کنندهٔ کمک‌ها موفق شدند. سیاست‌های سازمان ملل در یک قتلگاه بود، زیرا مؤسسات سازمان ملل، برای مذاکره از یک موضع مشترک، شکست خورده بودند. هر مؤسسهٔ سازمان ملل سعی در قطع رابطهٔ خود با طالبان داشت، سازمان ملل بر سر اصول خود سازش می‌کرد، در حالی که محدودیت‌های طالبان بر زنان شدت می‌یافت. رئیس یک سازمان غیر دولتی اروپایی در این مورد به من گفت: «سازمان ملل بر روی یک سرازیری لغزنده است. سازمان ملل فکر می‌کند سازش‌های کوچک می‌تواند جامعه بین‌المللی و طالبان را راضی کند. در حقیقت هیچ یک را انجام نمی‌دهد».[۱۳]

جهان تنها بعد از اینکه طالبان کابل را در ۱۹۹۶ تسخیر کردند، نسبت به سیاست‌های جنسیت آنان هوشیار شد. سازمان ملل نمی‌توانست از این موضوع اجتناب کند، آن هم پس از اینکه رسانه‌های بین‌المللی بسیاری، به دار آویختن رئیس جمهور سابق نجیب‌الله و رفتار آنان با زنان کابل را به نمایش در آوردند. در مقابل بیانیه‌های اعتراض‌آمیز از رهبران دنیا، همانند دبیر کل سازمان ملل پطروس غالی(۱)، رئیس یونیسف، یونسکو، کمیساریای عالی پناهندگان و اعضای اروپایی حقوق بشر هیچ جوابی از طالبان دریافت نشد.[۱۴] سالن‌های آرایش، زیبایی و مو در کابل همانند حمام‌های عمومی زنانه، یعنی تنها جایی که آب داغ در آن یافت می‌شد، تعطیل شدند. به خیاطان دستور داده شد، برای لباس زنانه اندازه‌های آنها را خود مستقیماً نگیرند بلکه اندازه‌های مشتریان دائمی خود را در ذهنشان بسپارند. مجلات مد از بین رفتند. یک خبرنگار امریکایی در این رابطه نوشت: «اگر ناخن‌های خود را لاک بزنید، از دوستی عکس بگیرید، فلوت بزنید، دست بزنید، یک خارجی را برای چای دعوت کنید در این صورت شما قانون طالبان را شکسته‌اید».[۱۵]

تا زمان تسخیر کابل، فقدان مصیبت بار سیاست در سازمان ملل نادیده گرفته شده بود، اما سپس تبدیل به یک رسوایی گردید و سازمان ملل در معرض انتقادهای کوبنده‌ای از جانب گروه‌های فمینیستی قرار گرفت. سرانجام مؤسسات سازمان ملل مجبور شدند موضع مشترکی اتخاذ نمایند: سازمان ملل طی بیانیه‌ای، از حفظ و ارتقای مساوات فطری، و شأن و مقام مردم، و تبعیض قائل شدن بین جنس‌ها، نژادها، گروه‌های قومی یا مذاهب صحبت می‌کرد.[۱۶] اما همان سند سازمان ملل نیز اعلام می‌کرد که مؤسسات بین‌المللی سنت‌ها و فرهنگ‌های محلی را در سطح بالایی ارج نهند. این یک سازش کلاسیک از سوی

---

1. Broutros - Ghali

سازمان ملل بود که به طالبان اهرم لازم را می‌داد برای ادامهٔ طفره رفتن از قولی که برای تحصیل زنان پس از صلح داده بودند. با این وجود تا اکتبر ۱۹۹۶، سازمان ملل مجبور شد هشت پروژهٔ ایجاد درآمد برای زنان در کابل را معلق کند، زیرا زنان دیگر اجازه نداشتند در این پروژه‌ها کار کنند.

طی ۱۸ ماه بعد مذاکراتِ بی‌ثمرِ پی‌در پی بین سازمان‌های غیر دولتیِ سازمان ملل، دولت‌های غربی و طالبان انجام شد تا آنکه سرانجام آشکار شد که یک گروه فشار افراطی از علمای طالبان در قندهار تصمیم داشتند که به کلی خود را از سازمان ملل خلاص می‌کنند. طالبان بیش از پیش بر حجم تحمیلات خود افزودند. آنها مدارس خانگی ویژهٔ دختران را، که به آنها اجازهٔ ادامه فعالیت داده شده بود، بستند و سپس از رفتن زنان به بیمارستان‌های عمومی جلوگیری کردند. در می ۱۹۹۷، پلیس مذهبی پنج تن از کارکنان زن سازمان غیر دولتی بهداشت بین‌المللی ایالات متحده[1] را کتک زدند و سپس اعلام کردند تمام پروژه‌های کمک رسانی بایستی نه تنها از وزارت مربوطه، بلکه از وزارتخانه‌های کشور، بهداشت عمومی، پلیس و ادارهٔ امر به معروف و نهی از منکر مجوز کسب نمایند و همچنین از تمام کارکنان زن مسلمان در مؤسسات کمک‌های بشر دوستانه که به افغانستان می‌آیند، خواسته شد یک مرد از افراد فامیل آنها را همراهی کند. نهایتاً در جولای ۱۹۹۷، طالبان اصرار ورزیدند تمام مؤسسات ۳۵ گانهٔ سازمان‌های غیر دولتی و سازمان ملل، بایستی محل‌های کار خود را به ساختمان چند بخشی و از قبل تعیین شده، در محل ویران شدهٔ پلی تکنیک منتقل نمایند. اما زمانی که اتحادیهٔ اروپا کمک‌های بشر دوستانه خود را باز هم به تعویق انداخت، سازمان ملل و سازمان‌های غیر دولتی کابل را ترک کردند.

گرفتاری زنان افغانستان اغلب این حقیقت را مستور می‌کرد که مردان شهریِ

---

1. US NGO Care International

تحت سلطهٔ طالبان، به خصوص مردان غیر پشتونی، از وضع بهتری برخوردار نیستند. به تمام مردان کابل تنها شش هفته مهلت داده شد تا ریش خود را کاملاً بلند کنند اگرچه بعضی از گروه‌های قومی همانند هزاره‌ای‌ها ریش‌های کم پشت داشتند. ریش‌ها نمی‌باید کوتاه‌تر از اندازهٔ مشت مردان بشود و همین مسئله تبدیل به موضوع جوک‌هایی شد؛ از آن جمله که بزرگ‌ترین تجارت واردات و صادرات افغانستان موی صورت مردان است و مردان برای مسافرت به افغانستان، نیاز به روادید ندارند، بلکه تنها نیاز به ریش دارند. پلیس مذهبی در گوشه‌های خیابان با قیچی می‌ایستاد تا موهای بلند را کوتاه کند و اغلب مجرمین را کتک می‌زد. مردان می‌بایست شلوارهای گشاد تا مچ پا بپوشند و هر کس بایستی پنج بار در روز نماز خود را بخواند.

طالبان همچنین به تعقیب مسئلهٔ همجنس بازی پرداختند. پشتون‌های قندهار به دلیل روابط خود با پسران جوان بدنام بودند و تجاوز سران جنگی به پسران جوان یکی از انگیزه‌های کلیدی ملاعمر در بسیج طالبان بود. اما همجنس بازی ادامه داشت و مجازات‌ها اگر آن را بی‌رحمانه نخوانیم، شگفت آور بود. دو سرباز که در حال ارتکاب همجنس بازی بودند، در آوریل ۱۹۹۸ در کابل، دستگیر شدند، با بی‌رحمی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و سپس با دست و پاهای بسته، در اطراف کابل، در پشت ماشین Pick Up، با چهره‌هایی که با روغن موتور سیاه شده بود، گردانده شدند. مردانی که به همجنس بازی متهم می‌شدند با نوعی از مجازات اسلامی که قبلاً شنیده نشده بود یعنی واژگون کردن دیوار بر رویشان مواجه بودند.

در فوریهٔ ۱۹۹۸ سه مردی که به دلیل همجنس بازی در قندهار به مرگ متهم شدند به زیر دیواری از گل و آجر برده شدند. سپس دیوار را با تانک بر سر آنها خراب کردند. آنها در زیر آوار به مدت نیم ساعت دفن شدند، اما یکی از آنها زنده

ماند. انیس، روزنامهٔ طالبان نوشت: «عالیجناب امیرالمؤمنین [ملاعمر] شخصاً برای اعمال مجازات شریعت در مورد سه لواط گر در قندهار عازم گشت».[۱۷] در مارس ۱۹۹۸، دو مرد دیگر به همین نحو در کابل کشته شدند. ملا محمد حسین برای پایان دادن به مباحثانی که طالبان دلواپس آن بودند اظهار داشت: «مراجع در مورد روش صحیح مجازات همجنس بازان اتفاق نظر دارند. بعضی‌ها می‌گویند ما باید این گنهکاران را به پشت بام ببریم و از آنجا پایین بیاندازیم، در حالی که دیگران می‌گویند باید سوراخ بزرگی کنار دیوار بکنیم و سپس دیوار را بر سر آنان خراب کنیم».[۱۸]

طالبان هر نوعِ تفریح قابلِ تصور را، که در یک کشور فقیر و محروم همانند افغانستان، همواره به طور مختصر عرضه می‌گردد، منع کردند. افغان‌ها سینماروهای پَرو پا قرصی بودند اما سینما، تلویزیون، ویدئو، موسیقی و رقص همگی منع شد. ملا محمد حسن در این باره به من گفت: «البته ما می‌فهمیم که مردم نیاز به مقداری تفریح دارند اما آنها می‌توانند به پارک‌ها بروند و گل‌ها را ببینند. از این مشاهدات دربارهٔ اسلام خواهند آموخت». طبق گفتهٔ وزیر آموزش و پرورش ملا عبدالحنیفی[(۱)] طالبان با موسیقی مخالفند زیرا در ذهن تولید تنش می‌کند و فراگیری اسلام را مختل می‌نماید.[۱۹] رقص و آواز در مجالس عروسی که قرن‌ها از مشغولیات اصلی اجتماعی بود و از طریق آن صدها نوازنده و رقاص همواره امرار معاش می‌نمودند، منع شد و بیشتر این افراد به پاکستان گریختند.

هیچ کس مجاز نبود تابلوی نقاشی، تصاویر یا عکس‌ها را در خانه‌اش بیاویزد. یکی از پیشتازان عرصهٔ هنر در افغانستان محمد مشعل ۸۲ ساله است که در حال کشیدن نقاشی دیواری بزرگی بود که تاریخ ۵۰۰ سالهٔ هرات را

1.Abdul Hanifi

نمایش می‌داد. او مجبور شد نظاره‌گر این باشد که طالبان اثر وی را با رنگ سفید پاک کنند. به سادگی باید این گونه گفت که طالبان باور درستی از فرهنگ ندارند. آنها نوروز را که جشن سال نو در سنت افغانستان است، ضد اسلامی دانسته منع کردند. نوروز جشنِ کهنِ بهار، نشانگر اولین روز تقویم شمسی ایرانی است و مردم گورهای اقوام شان را زیارت می‌کنند. مردم به اجبار از انجام این مراسم منع شدند. آنها روز کارگر در اول ماه می‌را به دلیل آن که تعطیل کمونیستی است منع کردند. برای مدت کمی آنها همچنین محرم، ماه سوگواری اسلامی شیعه را ممنوع کردند و حتی در سال برگزاری جشن در عیدهای اصلی مسلمانان را محدود کردند.

بیشتر افغان‌ها از این حقیقت که دنیای اسلام، از تحریم و محکوم نمودن مسلک افراط‌گری طالبان امتناع می‌کردند، سر خورده شدند. پاکستان، عربستان سعودی و کشورهای حوزهٔ خلیج فارس هرگز بیانیه‌ای مبنی بر نیاز زنان به تحصیل یا حقوق بشر در افغانستان صادر نکردند. و یا از تفسیر طالبان از شریعت هرگز سؤال نکردند. کشورهای آسیایی مسلمان نیز ساکت بودند. جالب اینکه ایران شدیدترین دفاع از حقوق زنان در زیر سایهٔ اسلام را مطرح کرد. آیت الله احمد جنتی در اوایل ۱۹۹۶ اظهار داشت: «از طریق سیاست‌های فسیل شده‌شان طالبان دختران را از رفتن به مدرسه باز می‌دارند، زنان را از کار کردن در خارج از خانه‌هایشان منع می‌کنند و تمام آن اعمال را به نام اسلام انجام می‌دهند. چه چیزی می‌تواند بدتر از انجام خشونت، کوته فکری و محدود کردن حقوق زنان و بدنام کردن اسلام باشد».[۲۰] انتقاد ایرانیان از طالبان به شدت پس از مرگ دیپلمات‌هایشان در مزار شریف در ۱۹۹۸ افزایش یافت.

در مزار شریف مقبرهٔ ربیعهٔ بلخی، شاعرهٔ زیبا و طراز اول قرون وسطایی واقع است. او اولین زن در زمان خود بود که اشعار عاشقانه به زبان فارسی

می‌نوشت. او به گونهٔ غم انگیزی، پس از اینکه برادرش کمر او را به مـجازات رابطهٔ او با یک بردهٔ عاشق شکست، مرد و آخرین شعر خود را، با خون خود، زمانی که در حال مرگ بود، نوشت. قرن‌ها دختران و پسران ازبک مقبره وی را با نیایشِ مقدس گونه‌ای زیارت می‌کردند و آنجا برای عشق خود دعا مـی‌کردند. پس از اینکه طالبان مزار شریف را تسخیر کردند، مقبرهٔ او را در خارج از محدودهٔ شهر قرار دادند. عشق، حتی برای یک قدیس قرون وسطایی اکنون ممنوع بود.

پی‌نوشت‌ها

1- Rubin, Barnett, *The Fragmentation of Afghanistan: State Formation and Colapse in the International System*, Yale University Press, 1995.

2- Braudel, Ferdinand, *A History of civilizations*, Pergun Books, London 1993.

۳ـ مصاحبه با مولوی زاده، کابل، ژوئن ۱۹۹۷.

۴ـ شاخصان توسعهٔ کشور، طرح توسعهٔ سازمان ملل (UNDP).

۵ـ بیانیهٔ (UNOCHA)، اکتبر ۱۹۹۸.

۶ـ بیانیهٔ یونیسف، ۱۱ اکتبر ۱۹۹۸.

7- Rubin, Barnett: *the Fragetation of Afghanistan: State Formation and Collapse in the International System.*

8- 'In The Firing Line: War and children's Rights', Amnesty International 1999.

9- Anders Fargem 'Difficulties and Opportunities; challenges of Aid in Afghanistan'.

مقاله جهت کنفرانس استکهُلم در افغانستان، ۲۴ فوریه ۱۹۹۹.

10- Wali, Sima, 'Statement on Afghanistan' to the Us Congressanal Human Rights Caucus, 30 October 1997.

ولی، رئیس قسمت «زنان پناهندهٔ در حال پیشرفت» است.

۱۱ـ مصاحبه با مولوی زاده، کابل، ژوئن ۱۹۹۷.

۱۲ـ یونیسف یک اطلاعیهٔ رسمی در ۱۰ نوامبر ۱۹۹۵ و سازمان حمایت از کودکان در ۸ مارس ۱۹۹۶ صادر کردند.

۱۳ـ مصاحبه، کابل، ژوئن ۱۹۹۶.

14- Dupree, Nancy Hatch, 'Afghan Women Under the Taliban', in *Fundamentalism Reborn, Afghanistan and the Taliban*, (Maley, William ed) C. Hurst, London 1998.

این بهترین مقاله پیرامون تاریخ موضوع جنسیت در دوران طالبان است.

15- Power, Carla, 'City of Secrets', *News week*, 13 July 1998:

قدرت زیباست یک قطعه نوشته شده تراژیک که با ذوق بسیار همراه است، تأثیر مهمی بر روی زنان امریکا داشت.

۱۶ـ بیانیهٔ UNOCHA، ۳۱ اکتبر ۱۹۹۶.

17- AFP, 'One Survives Taliban death Sentence for Sodomy'; 28 Februray 1998.

18- Burns, John, 'With Sugared tea and Caustic rules, on Afghan leader explains himself', the *New York Times*, 24 November 1996.

19- AB 'Taliban restrict music', 18 December 1996.

20- Reuters, 'Iranian leader accuses Taliban of defaming islam', 4 October 1996.

۹

در نشئهٔ هروئین:
مواد مخدر و اقتصاد طالبان

تنها در دو مایلی مرکز شهر قندهار، مزارع خشخاش تا پهنای افق گسترده شده است. در بهار ۱۹۹۷ کشاورزان با دقت از برگ‌های سبز جوان کاهویی مانند این گیاهان که چند هفته قبل کاشته بودند، مراقبت می‌کردند. آنها با دقت زیادی خاک را برای در آوردن علف‌های هرز می‌کَندند، کود می‌پاشیدند و نهرهای آبیاری را، که به وسیلهٔ ارتش روسیه در دههٔ ۱۹۸۰ تخریب شده بود، برای تأمین آب زمین‌ها تعمیر می‌کردند. در عرض چند هفته از این برگ‌ها گل قرمز روشنی خواهد روئید که تا زمانی که گلبرگ‌هایش برای آشکار نمودن کپسول سفت شدهٔ داخل آن بیافتد، به صورت غنچه باقی می‌ماند.

چهار ماه پس از کاشتن دانه‌های خشخاش، کپسول‌ها آماده خواهند بود تا با تیغه‌های دست سازِ خانگیِ باریک برای بیرون تراویدن شیرهٔ گیاه، خراشیده شوند. کشاورز هر کپسول را با انگشتانش فشار خواهد داد تا مایع سفید شیر مانندش به بیرون بتراود. تا روز بعد تریاک به صمغ سخت قهوه‌ای رنگی تبدیل می‌شود که با ماله تکه تکه خواهد شد. این عمل هر چند روز یک بار تکرار خواهد داشت تا گیاه از تراوش صمغ باز ایستد. تریاک به عمل نیامده جمع

آوری و با هم در قالبی قرار داده شده و به صورت نم دار، در پاکت پلاستیکی نگه داشته می‌شود تا دلالان برسند. باکیفیت‌ترین تریاک که عموماً از زمین خوب آبیاری شده به دست می‌آید، رنگ قهوه‌ای تیره و ترکیب چسبنده دارد و تور نامیده می‌شود. این ماده امور مالیهٔ تمام سران جنگی افغان و به خصوص طالبان را به جریان می‌اندازد.[1] ولی‌جان، کشاورز سالخورده، که دندانی در دهان نداشت زمانی که زمین خود را از علف‌های هرز پاک می‌کرد، گفت: «ما از طالبان خرسندیم. طالبان برای ما امنیت آورده‌اند بنابراین ما می‌توانیم در آرامش خشخاش‌هایمان را پرورش دهیم. من برای تأمین ۱۴ عضو خانواده‌ام نیاز به کشت خشخاش دارم». هدف طالبان از ایجاد صلح و امنیت در دشت و صحرا سود سرشار کشت خشخاش بوده است. ولی جان در قطعهٔ کوچک زمین خود در هر سال ۴۵ کیلو گرم تریاکِ به عمل نیامده، تولید می‌کند و در حدود ۱۳۰۰ دلار که دارایی کوچکی برای کشاورزان افغانی است، به دست می‌آورد. ولی جان می‌داند که هروئین ناب ۵۰ برابر در لندن یا نیویورک ارزش دارد ولی او از آنچه که به دست می‌آورد، خوشحال‌تر است. نتایج جریان این نقدینگی حاصل از فروش مواد مخدر در هر جایی به وضوح دیده می‌شود، ولی سرعت انجام بازسازی در دهکده‌های اطراف قندهار نسبت به جاهای دیگر افغانستان بیشتر است.

طالبان یک نوع حمایت اسلامی برای کشاورزانی همانند ولی جان برای پرورش تریاک بیشتر قائل شده‌اند، اگر چه، قرآن مسلمانان را از تولید یا مصرف مسکرات نهی می‌کند. عبدالرشید رئیس نیروی کنترل ضد مواد مخدر طالبان در قندهار با دقت، طبیعت منحصر به فرد شغل خود را توضیح داد. او مجاز است ممنوعیت شدیدی بر رشد تولید حشیش تحمیل و اعمال نماید چراکه حشیش را مسلمانان و افغان‌ها استفاده می‌کنند. اما رشید بدون ایما و طعنه به من گفت:

«تریاک جایز است زیرا نه مسلمانان یا افغان‌ها، بلکه کفار [بی‌دین‌ها] در غرب از آن استفاده می‌کنند». ضروریات سیاسی دیگری هم برای رونق کشت خشخاش وجود دارد. وی در تکمیل اظهارات خود گفت: «ما به مردم اجازه می‌دهیم خشخاش کشت کنند. زیرا کشاورزان پول خوبی از این راه به دست می‌آورند. ما نمی‌توانیم آنها را مجبور به پرورش گندم کنیم، زیرا اگر ما آنها را مجبور نماییم کشت خشخاش را متوقف کنند شورشی بر علیه طالبان به وجود خواهد آمد. بنابراین ما خشخاش می‌کاریم و گندم خود را از پاکستان وارد می‌کنیم».[۲]

فرماندار محمد حسن این سیاست منحصر به فرد را با روش پیچیدهٔ دیگری توجیه کرد. «مواد مخدر خبیث است و مایلیم خشخاش را با محصول نقد دیگری جایگزین نماییم. اما این امر در حال حاضر امکان‌پذیر نیست، زیرا ما از رسمیت بین‌المللی برخوردار نیستیم». در طول دو سال بعد، ملاعمر متناوباً به ایالات متحده و سازمان ملل پیشنهاد پایان کشت خشخاش را می‌داد به شرط اینکه به طالبان رسمیت بین‌المللی داده شود. این اولین باری بود که نهضتی که ۹۰ درصد کشوری را در کنترل خود دارد، این گونه حق انتخابی را به جامعهٔ بین‌المللی می‌داد.

طالبان به سرعت پی بردند که برای بالا بردن درآمد خود، نیاز دارند که به اقتصاد مواد مخدر شکل دهند. به محض آن که آنها قندهار را تسخیر کردند، اعلام کردند که تمام مواد مخدر را محو خواهند کرد و دیپلمات‌های ایالات متحده، با آنچه از سوی طالبان اعلان گردید، به قدر کافی برای تماس فوری با طالبان ترغیب شدند. به هر صورت در عرض چند ماه طالبان فهمیدند که به درآمد خشخاش نیاز دارند و کشاورزان از منع آن به خشم خواهند آمد. آنها شروع به جمع آوری مالیات اسلامی (زکات)، از تمام دلالانی نمودند که تریاک حمل می‌کردند. طبق گفتهٔ قرآن مسلمانان بایستی ۲٫۵ درصد درآمد خود را به

عنوان زکات به فقرا بدهند، اما طالبان هیچ‌گونه تردید مذهبی در جمع آوری ۲۰ درصد ارزش بار یک کامیون حاصل تریاک به عنوان زکات نداشتند. علاوه بر این فرماندهان به طور جداگانه و همچنین فرمانداران استانی هر یک به تنهایی مالیات‌هایی را برای نگه داشتن خزانه و تأمین سربازانشان بر مردم تحمیل می‌کردند. بعضی از آنها تبدیل به دلالان بزرگ تریاک شدند یا از اقوام خود به عنوان دلال استفاده می‌کردند.

در ضمنِ شدتِ عملِ طالبان بر علیه حشیش، قسمت عمدهٔ جیرهٔ غذایی رانندگان کامیون افغانی نیز به شدت تحت تأثیر قرار گرفت که نشانگر آن بود که هر شدت عملی در مورد تریاک می‌تواند به همان گونه سختگیرانه انجام گیرد. صدها بستهٔ حشیش پس از اینکه از تولید کنندگان و دلالان مصادره می‌شد، در دو انبار بزرگ در قندهار انبار می‌گشت. مردم عادی می‌گفتند که پس از اینکه طالبان حشیش را ممنوع کردند، از استعمال آن بسیار می‌ترسند. طالبان برای آن دسته‌ای که مخفیانه به استعمال آن ادامه می‌دادند تدبیر تازه‌ای اندیشیدند تا معتادان به حشیش مداوا شوند. عبدالرشید در این باره اظهار داشت: «زمانی که ما معتادان یا قاچاقچیان حشیش را دستگیر می‌کنیم، از آنها بازجویی می‌کنیم و برای فهمیدن حقیقت آنها را با بی‌رحمی کتک می‌زنیم. سپس آنها را برای مدت طولانی دو یا سه بار در روز در آب سرد قرار می‌دهیم. این راه خوبی برای درمان آنها است».[۳] سپس رشید به سوی زندان گام برداشت و چند زندانی معتاد وحشت زده را برای صحبت با من بیرون کشید. آنها در این که درمان شوکی طالبان مؤثر است، تردیدی نداشتند. بخت محمد مغازه دار و دلال حشیش که سه ماه در زندان بود اظهار داشت: «زمانی که کتک می‌خورم یا در آب سرد قرار می‌گیرم همه چیز را در مورد حشیش فراموش می‌کنم».

بین سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۲، افغانستان هر ساله به طور یکنواخت ۲۲۰۰ ـ

۲۴۰۰ تن تریاک تولید کرده بود که با برمه به عنوان بزرگ‌ترین تولید کنندهٔ تریاک به عمل نیامده رقابت می‌کرد. در ۱۹۹۶، افغانستان ۲۲۵۰ تن تریاک تولید کرد. مقامات برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل (UNDCP) گفتند که در ۱۹۹۶ استان قندهار به تنهایی ۱۲۰ تن تریاک از ۳٫۱۶۰ هکتار مزرعهٔ خشخاش برداشت کرده است که افزایش سرسام آوری از ۱۹۹۵ به حساب می‌آید. در آن سال، ۷۹ تن تریاک از ۲۴۶۰ هکتار زمین به دست آمد. سپس در ۱۹۹۷ که کنترل طالبان بر کابل و بیشتر در شمال گسترش یافت، تولید تریاک افغانستان به نحوی سرسام آور، با ۲۵ درصد افزایش، به ۲۸۰۰ تن رسید. ده‌ها هزار پناهندهٔ پشتونی، پس از آنکه از پاکستان به مناطق تحت کنترل طالبان آمدند، برای آسان‌ترین و پر سودترین محصول نقدی موجود، کشاورزی در زمین‌هایشان را پیشهٔ خود کردند.

بر طبق اظهار برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل (UNDCP) کشاورزان کمتر از یک درصد کل سود حاصل از تجارت تریاک را به دست می‌آوردند. ۲/۵ درصد دیگر در پاکستان و افغانستان در دست دلالان باقی می‌ماند، در حالی که ۵ درصد در کشورهایی هزینه می‌شود که هروئین می‌بایستی از طریق مسیر داخلی آنها به غرب ارسال شود. مابقی سود به دست دلالان و توزیع کنندگان در اروپا و ایالات متحده می‌رسید. حتی با این میزان درآمد کم به گونهٔ محتاطانه‌ای تخمین زده می‌شود که در حدود یک میلیون کشاورز افغانی بیش از ۱۰۰ میلیون دلار در سال به خاطر پرورش خشخاش به دست می‌آوردند. طالبان بدین طریق، دست کم ۲۰ میلیون دلار از طریق مالیات‌ها و حتی بیشتر از طرق جنبی دیگر، جمع می‌کردند.

همواره از سال ۱۹۸۰، کلیهٔ سران جنگی مجاهدین، برای کمک مالی به پیکارهای نظامی خود و پر کردن جیب‌هایشان، از پول مواد مخدر استفاده کرده

بودند، آنها خانه‌ها و جیپ‌های جدیدی خریده و تجارت‌هایی را در پیشاور راه انداخته بودند و حساب‌های بانکی در خارج از کشور داشتند. آنها از قبول این که در حمل و نقل مواد مخدر دست دارند، خودداری می‌ورزیدند و همیشه رقبای خود را برای انجام این کار سرزنش می‌کردند. اما هیچ کدام، همانند طالبان، در اعلام عدم توجه‌شان به کنترل مواد مخدر، هم گستاخ و هم صادق نبودند. تا ۱۹۹۷ برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل (UNDCJP) و امریکا تخمین زدند که ۹۶٪ هروئین افغانستان در مناطق تحت کنترل طالبان تولید می‌شود.

طالبان تنها به گسترش مناطق موجود برای تولید تریاک بسنده نکردند، فتوحات آنها همچنین به گونهٔ مهمی تجارت و مسیرهای حمل و نقل مواد مخدر را نیز توسعه می‌داد. چندین بار در ماه کاروان‌های کاملاً مسلح آنها در ماشین‌های تویوتا لندکروز، استان هلمند را که ۵۰ درصد تریاک افغانستان را پرورش می‌دهد برای یک سفر طولانی و غبارآلود ترک می‌کردند. بعضی از کاروان‌ها به سمت جنوب در عرض صحراهای بلوچستان به بنادر سواحل مکران پاکستان سفر می‌کردند، کاروان‌های دیگر به قسمت غربی ایران وارد می‌شدند، تهران را دور می‌زدند و به قسمت شرقی ترکیه می‌رفتند. کاروان‌های دیگری به سمت شمال غربی به هرات و ترکمنستان می‌رفتند. تا ۱۹۹۷ دلالان شروع به حمل تریاک با هواپیماهای باری از قندهار و جلال آباد به بنادر خلیج فارس مانند ابوظبی و شارجه کردند.

آسیای مرکزی شدیدترین ضربه را با افزایش هروئین افغانستان متحمل گشت. مافیای روسیه با ارتباطی که در دوران اشغال افغانستان در این کشور برقرار کرده بود، از شبکهٔ خود برای حمل و نقل هروئین به سراسر آسیای مرکزی، روسیه، کشورهای حوزهٔ دریای بالتیک و به اروپا استفاده می‌کرد. تاجیکستان و قرقیزستان مسیرهای مهمی را برای تریاک به وجود آوردند و خود

به تولیدکنندگان مهم مواد افیونی تبدیل شدند. از آنجاکه سابقاً تریاکِ افغانستان در لابراتورهای پاکستان تصفیه می‌شد، شدت عمل در پاکستان و تنوع مسیرها، دلالان را بر آن داشت که خود در داخل افغانستان لابراتورهایی برای خودشان احداث کنند. آبندرید استیک، ماده شیمیایی لازم برای تبدیل تریاک به هروئین، از طریق آسیای مرکزی به افغانستان قاچاق می‌شد.

شگفت آور آن که افزایش انفجارگونهٔ تولید هروئین، نه در افغانستان بلکه در پاکستان، شروع شد. پاکستان طی دههٔ ۱۹۸۰ تبدیل به تولیدکنندهٔ اصلی تریاک شد و تا ۱۹۸۹ تولیدی در حدود ۸۰۰ تن در سال، یا ۷۰ درصد تولید هروئین جهان را در اختیار داشت. تجارت عظیم مواد مخدر در زیر چتر مشروع سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) سازمان مرکزی جاسوسی امریکا> (CIA) که خط تدارکاتی مجاهدین افغانستان را پوشش می‌داد، توسعه پیدا کرده بود. شاخصه‌های یک مطالعه در ۱۹۹۲، که بر روی شکست سیاست مواد مخدر امریکا انجام گرفت مشخص می‌نماید «در طی دههٔ ۱۹۸۰ عملیات مخفی و مواد مخدر به شیوه‌ای درهم آمیخت، که جداسازی ترافیک مواد مخدر پاکستان از موضوع پیچیدهٔ امنیت منطقه‌ای و جنگ با شورشگران مشکل بود».[۴] آنچنان که در ویتنام، CIA نسبت به مواد مخدری که چریک‌های ضدکمونیست وابسته به پشتوانهٔ مالی CIA تجارت می‌کردند، حاضر به چشم پوشی شد. بنابراین، در افغانستان هم، ایالات متحده نسبت به تبانی در حال رشد بین مجاهدین و حمل کنندگان مواد مخدر پاکستانی و عناصر نظامی چشم‌پوشی نمود.

مصداق این تبانی که در دههٔ ۱۹۸۰ مشخص گردید، تنها نوک این کوه یخی بود. در ۱۹۸۳ رئیس سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)، ژنرال اختر عبدالرحمان مجبور شد کلیهٔ کارکنان سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در کویته را، به دلیل درگیر شدن آنها در تجارت مواد مخدر و فروش تسلیحاتی که سازمان (CIA)

صرفاً برای استفادهٔ مجاهدین تدارک دیده بود، عزل نماید.[۵] در ۱۹۸۶ سرگرد ظهور الدین افریدی(۱) در حالی که به همراه ۲۲۰ کیلو گرم هروئین درجهٔ یک از پیشاور به کراچی می‌رفت، دستگیر شد. این بزرگ‌ترین درگیری مواد مخدر در تاریخ پاکستان است. دو ماه بعد یک افسر نیروی هوایی به نام خلیل الرحمن در همان مسیر با ۲۲۰ کیلو گرم هروئین دیگر دستگیر شد. او با آرامش اعتراف کرد که این پنجمین مأموریت او بوده است. ارزش این دو مقدار هروئین در خیابان‌های امریکا ۶۰۰ میلیون دلار، برابر با کل مبلغ کمک امریکا در آن سال به پاکستان بود. هر دو افسر در کراچی نگه داشته شدند تا اینکه به طور مرموزی از زندان فرار کردند. لارنس لایفشولتز(۲) در این مورد نوشت: «موضوع افریدی رحمان(۳) حاکی از وجود سازمان تبهکاران در درون ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) است که به افغانستان نیز مرتبط است».[۶]

ادارهٔ اجرایی مواد مخدر امریکا (DEA) ۱۷ افسر تمام وقت را در پاکستان طی دههٔ ۱۹۸۰ به کار گمارده بود که چهار سازمان اصلی تبهکاری در ارتباط با هروئین را شناسایی کردند. در رأس بعضی از این سازمان‌هایِ تبهکاری، مقامات ارشد دولت قرار داشتند. در این دهه هیچ سازمان تبهکاری منهدم نشد. به وضوح برخورد منافع، بین سیا(CIA) خواستار هیچ نوع افشاگری شرم آور پیرامون ارتباط بین مجاهدینِ حماسه آفرین و مقامات پاکستانی، با مواد مخدر، قاچاقچیان و ادارهٔ اجرایی مواد مخدر امریکا نبود. چند تن از مقامات ادارهٔ اجرایی مواد مخدر امریکا خواستار انتقال بودند و دست کم یک نفر بازنشسته شد، زیرا سیا(CIA) به آنها اجازهٔ انجام وظایفشان را نمی‌داد.

طی جهاد هم مجاهدین و هم افسران ارتش کمونیست در کابل به دنبال ربودن فرصت بودند. ساماندهی عملیات آنها به طور چشمگیری ساده بود. الاغ،

---

1. Zahooruddin Afridi 2. Lowrence Lifschultz 3. Afridi-Rahman

شتر و کاروان‌های کامیون که اسلحه به افغانستان حمل می‌کردند، خالی باز می‌گشتند. اما اینک این کاروان‌ها در مسیر برگشت تریاک عمل نیامده حمل می‌کردند. رشوه‌های سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) و سازمان جاسوسی امریکا> (CIA) که برای کسب اجازهٔ عبور کاروان‌های تسلیحات از مناطق قبیله‌ای به رؤسای پشتون پرداخت می‌شد، بی‌وقفه به همان رؤسای قبیله‌ها، برای کسب اجازهٔ عبور هروئین در طول همان مسیرها به مقصد پاکستان پرداخت می‌شد. واحد تدارکات ملی که یک شرکت حمل و نقل نظامی بود و تسلیحات سازمان سیا را از بندر کراچی به پیشاور و کویته حمل می‌کرد، به طور پی در پی در مسیر برگشت به کراچی، مورد استفادهٔ دلالان برای حمل هروئین جهت صادرات قرار می‌گرفت. خط ارتباطی هروئین در دههٔ ۱۹۸۰ می‌دانست که قادر به فعالیت نیست مگر با تبانی با مقامات ارشد نظامی، دولتی و سیا(CIA). همه به خاطر هدف بزرگ‌تر یعنی شکست دادن اتحاد جماهیر شوروی حاضر به چشم پوشی از این مسئله بودند. در واقع کنترل مواد مخدر در دستور کار هیچ کس نبود.

تا اینکه در ۱۹۹۲ ژنرال عزیف نواز[۱] رئیس ارتش پاکستان شد و ارتش شروع به تلاشی هماهنگ کرد، برای ریشه کن کردن مافیای مواد مخدر که در نیروهای مسلح پاکستان گسترش یافته بود. به هر حال پول هروئین اکنون در اقتصاد و سیاست جامعهٔ پاکستان رسوخ کرده بود. مؤسسات ضد مواد مخدر غربی در اسلام آباد، طی اولین دورهٔ تشکیل دولت نخست وزیر بی‌نظیر بوتو (۹۰-۱۹۸۸) و نخست وزیر نواز شریف (۹۳-۱۹۹۰)، ردپای سران مواد مخدر را که به عضویت مجلس ملی درآمدند، دنبال کردند. سران مواد مخدر نامزدهای دفاتر ارشد احزابِ پاکستانیِ مردم به ریاست بوتو و مجمع اسلامی به ریاست

---

1. Asif Nawaz

نواز شریف را تأمین مالی می‌کردند. تجارت و صنعت به شدت به وسیلهٔ پول نامشروع مواد مخدر تدارک می‌شد و اقتصاد سیاه که بین ۳۰ الی ۵۰ درصد کل اقتصاد پاکستان به حساب می‌آمد، به شدت به وسیلهٔ پول مواد مخدر کمک مالی می‌شد.

تنها پس از عقب‌نشینی روسیه از افغانستان بود که فشار غرب و امریکا بر اسلام آباد، در خصوص کاستن از تولید تریاک در پاکستان آغاز گشت. طی دههٔ بعد (۹۹ـ۱۹۸۹)، غرب ۱۰۰ میلیون دلار کمک برای مبارزه با مواد مخدر در اختیار پاکستان قرار داد. محصول خشخاش به طور شدیدی از میزان بسیار بالای ۸۰۰ تن به ۲۴ تن در ۱۹۹۷ و دو تن تا ۱۹۹۹ کاهش یافت. ثابت شد که پروژه‌های جانشین سازی محصول در استان مرزی شمال غرب (NWFP) بسیار موفقیت‌آمیز بوده است. با این وجود دلالان و مافیای حمل و نقل هرگز کار خود را متوقف نکردند و آنها با ورود طالبان و به دنبال آن افزایش تولید هروئین در افغانستان، پیشرفت بزرگی کسب کردند. پاکستان دیگر یک تولید کنندهٔ هروئین نبود، بلکه تبدیل به مسیر مهم حمل و نقل برای صادرات هروئین طالبان شد. همان دلالان، رانندگان کامیون، مدرسه و دولت و ارتباطات فی مابین و همان زنجیرهٔ تسلیحات، سوخت و تأمین غذا که در خدمت تدارک طالبان بودند، در امر مواد مخدر نیز دخیل گشتند. یعنی همان نقشی که خطوط ارتباطی تسلیحاتی، طی سال‌های دههٔ ۱۹۸۰ برای مجاهدین ایفا می‌کردند، اینک عهده دار نقش مضاعف خود بودند.

پاکستان به سوی عادت‌های بدی در حال لغزش بود. در فوریهٔ ۱۹۹۸ دولت کلینتون اسلام آباد را به کم کاری در مهار تولید صادرات هروئین متهم کرد. امریکا از تصدیق این امر که پاکستان از تولید مواد مخدر جلوگیری به عمل می‌آورد امتناع کرد، اما از طرح موضوع منافع امنیت ملی امریکا در این زمینه نیز

صرف نظر کرد.[۷] مشکل مواد مخدر دیگر محدود به پاکستان و افغانستان نبود و چون مسیرهای صادرات در تمام جهات افزایش یافته بود. افزایش چشمگیری نیز در مصرف مواد مخدر در سراسر منطقه به وجود آمد تا ۱۹۹۸، ۵۸ درصد مواد افیونی در خود منطقه مصرف می‌شد و تنها ۴۲ درصد صادر می‌گشت.[۸] پاکستان که هیچ معتاد به هروئین در ۱۹۷۹ نداشت، در ۱۹۸۶، ۶۵٫۰۰۰ معتاد و تا ۱۹۹۲ سه میلیون معتاد داشت و تخمین زده شد تا ۱۹۹۹ پنج میلیون نفر معتاد شده‌اند. اعتیاد به هروئین و پول مواد مخدر باعث ایجاد مشکلات در نظم و قانون و بیکاری شد و موجب گردید گروه‌های افراطی قومی و قبیله‌ای مسلح شوند.

در ایران دولت پذیرفت که این کشور در ۱۹۹۸، ۱/۲ میلیون معتاد دارد اما مقامات ارشد در تهران به من گفتند که با وجود اینکه ایران یکی از شدیدترین سیاست‌های ضد مواد مخدر را در جهان داراست و هر کس که با چند اونس هروئین دستگیر شود برای مجازات، خود به خود، با مرگ مواجه می‌شود، ولی ایران با رقمی نزدیک به سه میلیون نفر معتاد روبه‌روست.[۹] ایران، بسیار شدیدتر از پاکستان سعی کرد از تهدید مواد مخدر فاصله بگیرد. از دههٔ ۱۹۸۰، ایران ۲۵۰۰ نفر از نیروهای امنیتی خود را در عملیات نظامی برای توقف کاروان‌های حامل مواد مخدر از افغانستان از دست داده است. پس از اینکه ایران مرزهایش را به سمت افغانستان، بعد از بروز تنش‌هایی با طالبان در سپتامبر ۱۹۹۸، بست، نیروهای امنیتی ایران پنج تن هروئین را در عرض چند هفته در مرز توقیف کردند. زمانی که مرز ایران بسته شد طالبان خود را مواجه با بحران مالی و کاهش درآمد مالیاتی به لحاظ کاهش صادرات هروئین دید.

اعتیاد به هروئین در ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و قرقیزستان نیز به لحاظ اینکه آنها تبدیل به قسمتی از زنجیرهٔ صادرات هروئین شدند، افزایش

یافت. در ۱۹۹۸، محافظان در مرز تاجیکستان ـ افغانستان یک تن تریاک و ۲۰۰ کیلوگرم هروئین را ضبط کردند. در ژانویهٔ ۱۹۹۹، رئیس جمهور تاجیکستان امام علی رحمانوف در یک کنفرانس بین‌المللی اظهار کرد که مواد مخدر از افغانستان به کشورش به میزان یک تن در روز قاچاق می‌شود و اعتیاد در حال افزایش است. ازبکستان نیز تأکید کرد با ۱۱ درصد افزایش قاچاق مواد مخدر از سوی افغانستان، طی سال ۱۹۹۸ مواجه بوده است.

من می‌دیدم که در بیرون هتل‌های پنج ستارهٔ عشق آباد، پایتخت ترکمنستان، آشکارا دربارهٔ مرز افغانستان برای تجارت هروئین صحبت می‌کردند. در ۱۹۹۷، دو تن هروئین و ۳۸ تن حشیش را متولیان مربوطه توقیف کردند. تا ۱۹۹۹، ترکمنستان به لحاظ سیاست صلح آمیزش با طالبان تبدیل به مسیر اصلی صادرات هروئین افغانستان گردید و مقامات فاسد نیز از این تجارت منتفع می‌شدند.[۱۰] رئیس جمهور قرقیزستان، اصغر آقایوف، در ژانویهٔ ۱۹۹۹ به من گفت که کشورش اکنون مسیر مهمی برای عبور و مرور مواد مخدر است و این کشور مسئول رشد جرم است. آقایوف ابراز داشت که جنگ بر علیه مواد مخدر نمی‌تواند پیروز شود مگر اینکه صلح در افغانستان برقرار گردد و جنگ داخلی افغانستان عامل ناپایداری در این منطقه شده است.[۱۱]

افزایش هروئین که از افغانستان سرچشمه گرفته است اکنون سیاست و اقتصاد کل منطقه را تحت تأثیر قرار داده است و باعث از کار افتادن جوامع و بی‌قاعدگی در اقتصاد شکنندهٔ حکومت‌ها گردیده است. و وضعیت مغشوشی را به وجود می‌آورد که با فقر فزایندهٔ مردم مغایرت دارد. یکی از سفرای غربی در اسلام آباد اظهار نمود: «مواد مخدر به نحوی در وضعیت سیاسی منطقه تعیین کننده است که هرگز قبلاً چنین نبوده است. ما این مسئله را اکنون با دیگر تهدیدهای جدی همانند بنیادگرایی اسلامی، تروریسم و فروپاشی بالقوهٔ

اقتصادی در بعضی از این کشورها برابر می‌دانیم.[۱۲]

این وضعیت رو به اضمحلال باعث برانگیختگی تلاش‌های جامعهٔ بین‌الملل برای مذاکره با طالبان شد. پس از شش ماه مذاکرهٔ پنهانیِ برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل (UNDCP) توافقی را با طالبان در اکتبر ۱۹۹۷ به مرحلهٔ نهایی رسانید. طالبان موافقت کردند به شرط اینکه جامعهٔ بین‌الملل سرمایه‌هایی را برای کمک به کشاورزان در جهت جایگزینی محصولی دیگر پرداخت نمایند، کشت خشخاش را ریشه کن کنند. پینو آرلاچی[(۱)] رئیس برنامهٔ مبارزه با مواد مخدرِ سازمان ملل از اهدا کنندگان برای برنامه‌ای ده ساله جهت محو کشت خشخاش در مناطق تحت کنترل طالبان تقاضای ۲۵ میلیون دلار کرد. آرلاچی خوش بینانه در این رابطه گفت: «هروئین افغانستان ۸۰ درصد تولید هروئین اروپا و ۵۰ درصد تولید هروئین جهان را شامل می‌شود. ما در واقع از حذف نیمی از هروئین جهان صحبت می‌کنیم».[۱۳] برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر قائل بر این بود که محصولات قابل تبدیل به پول، بهبودی آبیاری، احداث کارخانه‌های جدید و هزینه برای اجرای قانون را عملی خواهد ساخت.

اما طالبان این توافق را اجرا نکردند و پس از خروج مؤسسات سازمان ملل از افغانستان در ۱۹۹۸ به آسانی از هم گسست. شش ماه بعد خوش بینی آرلاچی کاهش یافته بود. وی اظهار داشت: «افغانستان یکی از مشکل‌ترین و حیاتی‌ترین قسمت‌های دنیا است اما ثبات سیاسی وسیع‌تری، قبل از اینکه تولید مواد مخدر تحت کنترل قرار گیرد، مورد نیاز است».[۱۴] سابقهٔ کشورهای ثروتمند که نوآوری‌های برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل را حمایت می‌کردند دیگر به خصوص امیدوارانه نبود. بین ۱۹۹۷ و ۱۹۹۳ برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل، تقاضای ۱۶٫۴ میلیون دلار پول از اهدا کنندگان بین‌المللی، برای

---

1. Pini Arlachi

فعالیت ضد مواد مخدر در افغانستان کرد، ولی تنها نصف این مبلغ را دریافت نمود.

مالیات بر صادرات تریاک نقطهٔ اتکای اصلی در آمد طالبان و اقتصاد جنگ آنان شد. در ۱۹۹۵ برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل تخمین زد که صادرات مواد مخدر پاکستان ـ افغانستان سالانه بالغ بر ۵ میلیارد روپیه (معادل ۱٫۳۵ میلیارد دلار) ایجاد درآمد می‌کند. تا ۱۹۹۸ صادرات هروئین به ارزش ۳ میلیارد دلار، یعنی دو برابر، رسیده بود. از پول مواد مخدر، تسلیحات، مهمات و سوخت برای جنگ تأمین می‌شد. این مبلغ تهیهٔ غذا و لباس برای سربازان و دستمزد، هزینهٔ حمل و نقل و عایدی مبارزین را که رهبریت طالبان آن را مجاز کرده بود، میسر می‌ساخت. تنها چیزی که به طرفداری از طالبان می‌تواند گفته شود این است که بر خلاف گذشته به نظر نمی‌رسید این درآمد در مسیر جیب رهبران هزینه شود چرا که آنها به زندگی بسیار کم خرج خود ادامه می‌دادند. اما قاچاقچیان پاکستانی و افغانی بسیار ثروتمند شدند.

در کنار تجارت مواد مخدر، تجارت قاچاق سنتی افغانستان از پاکستان و اکنون کشورهای خلیج فارس تحت نظر طالبان گسترش یافت که در حکم ویرانی اقتصاد برای کشورهای همسایه قلمداد می‌شود. تجارت ترانزیت افغان (ATT) که در فصل پانزدهم به طور مفصل توضیح داده شده است، بزرگ‌ترین منبع درآمد رسمی برای طالبان است و سالانه بالغ بر ۳ میلیارد دلار برای اقتصاد افغان ایجاد درآمد می‌کند. مقامات گمرک در قندهار، کابل و هرات از فاش نمودن درآمد روزانهٔ خود امتناع می‌کنند؛ اما با عبور ۳۰۰ کامیون در روز از قندهار به سوی ایران و آسیای مرکزی از طریق هرات و عبور ۲۰۰ کامیون دیگر از جلال آباد و کابل به شمال، درآمدهای روزانه در حد قابل توجهی است. تجارت غیر قانونی کالاهای مصرفی و غذا و سوخت از طریق افغانستان، صنایع

را از کار می‌اندازد. درآمدهای کشور را کاهش می‌دهد و باعث کمبودهای دوره‌ای غذا در تمام کشورهای همسایه می‌گردد و اقتصاد این کشورها را به گونه‌ای متأثر می‌نماید که هرگز در طی جهاد در افغانستان مشاهده نشده بود. درآمدهای گمرکات طالبان از محل تجارت قاچاق از طریق بانک حکومتی افغانستان که سعی در برقرار کردن شعبات دیگر در مقام مراکز استانی دارد، بستر سازی می‌شود. اما هیچ گونه عملیات جهت حساب‌ها برای نشان دادن اینکه چه مقدار پول وارد بانک می‌شود و کجا می‌رود، وجود ندارد. این درآمدهای رسمی برای بودجهٔ جنگ هزینه نمی‌شود. بودجهٔ جنگ را، مستقیماً و جداگانه، ملاعمر در قندهار جمع آوری و خرج می‌کند و از عایدات مواد مخدر، کمک از پاکستان و عربستان سعودی و دیگر اهدا کنندگان تأمین می‌شود. مولوی عریف الله عریف[1] معاون وزیر دارایی در این باره اظهار می‌دارد: «ما از گمرکات، استخراج معادن و زکات درآمد داریم اما منابع درآمد دیگری برای جنگ وجود دارد که از طریق بانک حکومتی افغانستان به دست ما نمی‌رسد».[15]

با شیوهٔ اداره مستقیم جنگ به وسیلهٔ ملاعمر از محل موجودی چمدان‌های حلبی پر از پولش که زیر تخت خود نگه می‌دارد، ایجاد بودجهٔ ملی، حتی اگر هم تخصص آن موجود می‌بود که نیست، تقریباً غیر ممکن است. وزارت دارایی هیچ کارمند اقتصاددان یا متخصص بانکداری ندارد. وزیر و معاونین وی ملاهایی با تحصیلات مدرسه‌ای هستند. فن سالاران از این وزارت‌خانه پاکسازی شده‌اند. کمبود بودجه‌های رسمی این‌گونه می‌تواند مورد قضاوت قرار بگیرد که در ۱۹۹۷ وزیر دارایی بودجه‌ای برابر با ۱۰۰،۰۰۰ دلار برای ادارهٔ کل کشور و برنامه‌های توسعه در سال مالی افغانستان از فوریه ۱۹۹۷ تا ژانویهٔ ۱۹۹۸ در نظر گرفته بود. در حقیقت این مبلغ تنها حقوق مقامات را پوشش داد.

---

1. Maulivi Arifullah Arif

بعضی از ملاهای تاجر در درون طالبان، سعی در تشویق صنعت و سرمایه گذاری خارجی در خاک افغانستان داشتند، اما به نظر می‌رسید رهبریت طالبان هیچ حمایت جدی از این کار نداشتند. مولوی احمد جان وزیر صنایع و معادن که تجارت فرش خود را در عربستان سعودی برای پیوستن به طالبان و ادارهٔ صنایع افغانستان ترک کرد در این رابطه گفت: «ما می‌خواهیم افغانستان را در حد کشوری مدرن توسعه دهیم. ما منابع عظیم گاز و نفت و معدن داریم که باید نظر سرمایه گذاران خارجی را جلب نماید. قبل از اینکه ما کنترل جنوب را به دست بگیریم هیچ کارخانهٔ در حال فعالیتی در کشور وجود نداشت. اکنون ما معادن و کارخانه‌های فرش را با کمک تجار پاکستانی و افغانی دوباره باز کرده‌ایم». او قبول داشت که تعدادی از اعضای شورای قدرتمند قندهار علی‌رغم آنکه بسیار درگیر با جنگ بودند، به موضوعات اقتصادی علاقه نشان می‌دادند.[۱۶]

احمد جان به عنوان محرک سرمایه گذاری، به خارجیان، بـه ویـژه تـجار پاکستانی، و به هر کسی که کارخانهٔ جدیدی تأسیس مـی‌کرد، زمـین مـجانی می‌داد؛ اما با فروپاشی زیربنای کشور، هر سرمایه گذاری می‌بایست راه عـبور خود را خودش می‌ساخت و برق و خانه تهیه می‌کرد. تنها عدهٔ کمی از تُـجار حمل و نقل پاکستانی و افغانی مستقر در پیشاور، کویته که در حال حاضر در امر قاچاق یا تجارت غیر قانونی پر سود الوار از افـغانستان درگـیر هسـتند، بـرای شرکت در این پروژه‌ها همانند معدن ابراز علاقه کردند.

هیچ طبقهٔ حرفه‌ای یا تحصیل کرده در کشور باقی نمانده است. در جـریان چندین موج پناهندگی که از ۱۹۹۲ شهرها را ترک کرده‌اند، تمام تحصیل کردگان، استادکاران ماهر، حتی اپراتورهای تلفن، برق کاران و مکانیک‌ها از کشور رفته‌اند. بیشتر طالبان که بخش‌های مالی، اقتصادی و بخش اجتماعی را اداره مـی‌کنند ملاهای تاجر، بازرگانان، حمل و نقل کـنندگان و کـامیون داران و قـاچاقچیان

هستند که از دید آنها ساختن کشور تنها در چشم اندازی از توسعهٔ بازار قاچاق و تجارت حمل و نقل در پهنهٔ منطقه مفهوم پیدا می‌کند.

یکی از این افراد، ملا عبدالرشید، فرمانده نظامی طالبان با چهره‌ای خشن از هِلمند است که شهرت او بدین دلیل است که در آوریل ۱۹۹۷، یک گشت نظامی پاکستانی را دستگیر کرد که از استان بلوچستان برای تعقیب باند تبهکار قاچاق مواد مخدر، وارد سرزمین افغانستان شده بودند. رشید سربازان را دستگیر کرد و آنها را به قندهار فرستاد که این امر موجب جنجالی با پاکستان شد. او همچنین معادن سنگ مرمر تحت تملک طالبان در هِلمند را اداره می‌کند. معدنی که ۵۰۰ مرد با کلنگ در آن مشغول به کار هستند، فاقد مهندس معدن، تجهیزات برق و کارشناس است. تکنیک‌های استخراج معدن رشید منحصر به استفاده از مواد منفجره برای شکافتن مرمر می‌شود.

اشتهای طالبان برای سرمایه گذاری خارجی ابتدا بر اثر رقابت بین دو شرکت نفتی بریداس از آرژانتین و شرکت نفتی امریکایی یونوکال در ابهام قرار گرفت. این دو شرکت برای نفوذ در طالبان برای ساختن خط لولهٔ گاز از ترکمنستان به پاکستان از طریق قسمت جنوبی افغانستان رقابت می‌کردند. این خط لوله تعداد کمی از تُجار اهل خطر ماجراجو را به خود جلب کرد، که شامل تجار پاکستانی و افغانی می‌شد که جایگاه‌های بنزین در قندهار و در طول تمام مسیر تا هرات را ساختند. آنها همچنین قول دادند راه‌ها را بسازند. یک گروه امریکایی برای طالبان شبکهٔ تلفن همراه بین کابل و قندهار را در ۱۹۹۹ فراهم کرد. چنین اقداماتی کار چندانی برای برقراری مجدد یک اقتصاد منظم انجام نداد و تنها با هدف بهبود تجارت قاچاق طالبان و آسان سازی زندگی برای تجار و دست اندرکاران حمل و نقل انجام پذیرفت.

سرمایه گذاری جدی خارجی و حتی کمک به شروع بازسازی مطمئناً میسر

نمی‌گردد، مگر تا زمان پایان جنگ و برقراری حکومتی که بتواند حداقل ثبات و وفاداری مردمی را تضمین کند، در ضمن افغانستان همانند یک سیاه چال اقتصادی است که امواج ناامنی و هرج و مرج را به منطقه‌ای که همواره با بحران‌های اقتصادی متعددی رو به رو است، می‌فرستد. زیربنای افغانستان بر خرابی‌ها واقع است. تسهیلات ابتدایی شهری که در هر کشور توسعه نیافته موجود است، در افغانستان وجود ندارد. آب لوله کشی، برق در حد ناچیز، تلفن، جاده‌های ماشین رو امکانات تأمین انرژی شهری وجود ندارد. کمبود جدی آب، غذا و مسکن و دیگر نیازهای اولیه کاملاً مشهود است و آنچه که از این احتیاجات یافت می‌شود برای بیشتر مردم گران‌تر از آن است که به خرید آن مبادرت نمایند.

قرار گرفتن میلیون‌ها مین در زمین در طول جنگ، برای سکنای مجدد در شهرها و روستاها، مشکلات بسیاری را به وجود آورده است. مین‌ها کشاورزی و آبیاری را در حاصلخیزترین مناطق، مختل کرده‌اند. در سال ۱۹۷۹، در انفجار مین‌ها ۴۰۰,۰۰۰ کشته و ۴۰۰,۰۰۰ هزار نفر دیگر زخمی شده‌اند. به طور سرسام آور ۱۳٪ از تمام خانواده‌های افغانی خویشاوند کشته یا معلول در اثر تصادف با مین داشته‌اند و بیش از ۳۰۰ نفر همه ماهه کشته یا مصدوم می‌شوند. اگرچه ۴۰۰۰ نفر خنثی کنندهٔ مین از سوی سازمان ملل و دیگر سازمان‌های غیر دولتی (NGOS) در حال فعالیت هستند و سعی در خنثی سازی مین‌ها در اسرع وقت دارند، اما شاید یک دهه به طول بیانجامد تا حتی شهرهای اصلی مین روبی شوند. در ۱۹۹۸ پس از شش سال کار فراوان، کابل هنوز در مساحتی معادل ۲۰۰ مایل از کل ۵۰۰ مایل شهر، با وجود مین‌های خنثی نشده مواجه است.[۱۷]

گذشته از مین‌ها، نبرد روزانه برای بیشتر کابلی‌ها منحصر به پیدا کردن

اسکناس‌های افغانی مچاله شده برای پرداختن بابت مواد غذایی روزانه است. اگرچه مغازه‌ها پر از مواد غذایی قاچاق شده از ایران و پاکستان است. اما مردم پول کافی برای خرید آنها ندارند. حقوق جراحان افغانی که از کابل نگریخته‌اند برابر با ۵ دلار در ماه است. آنها تنها با پرداخت یارانه سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC) می‌توانند زندگی کنند. میانگین حقوق در حدود ۳-۱ دلار در ماه است. در نتیجهٔ فقر پر مشقت و نبودن شغل، درصد بسیاری از جمعیت ۱٫۲ میلیون نفری کابل، نوعی کمک غذایی از مؤسسات بشر دوستانهٔ غربی دریافت می‌کنند.

این امر باعث ایجاد معضل دنباله داری برای سازمان ملل می‌شود؛ چرا که این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا کمک بشر دوستانهٔ سازمان ملل باعث تداوم جنگ نمی‌شود؟ زیرا این کمک‌ها به سران جنگی بهانه لازم را می‌دهد تا خود را از پذیرش مسئولیت در مقابل مردم بی‌دفاع غیر نظامی معاف نمایند. طالبان مرتباً اصرار می‌ورزند که آنها مسئول مردم نیستند و این خداوند است که آنها را تأمین خواهد نمود. در هر حال، اگر سازمان ملل و سازمان‌های غیر دولتی همگی با هم در صدد پایان دادن به اقدامات حمایتی خود می‌بودند، به ویژه تهیهٔ غذا برای گروه‌های آسیب‌پذیر همانند بیوه زنان و یتیمان را متوقف می‌کردند، رنج مردم عادی افغانستان بیشتر می‌شد.

در ۱۹۹۸ شرایط اقتصادی آشکارا بدتر شد. قسمت شمالی افغانستان دچار سه زمین لرزهٔ مخرب شد. محاصرهٔ هزاره‌جات به وسیلهٔ طالبان منجر به افزایش قحطی در قسمت مرکزی افغانستان شد. سیل در قندهار، دهکده‌ها و محصولات را به زیر آب فرو برد و جمعیت روستایی با خروج مؤسسات کمک رسانی پس از شلیک موشک امریکایی در اوت ۱۹۹۸ آسیب دید. سوء تغذیه قابل ملاحظه‌ای در خیابان‌های کابل در طول یخبندان در زمستان ۹۹-۱۹۹۸ قابل

مشاهده بود. تنها عدهٔ کمی قادر بودند حتی برای یک وعده در روز غذا تهیه نمایند یا خانه‌هایشان راگرم کنند. هر چند نشانه‌هایی از امید در صورت برقراری صلح وجود داشت. برنامهٔ غذایی جهان (WFP) تخمین زد که در سال ۱۹۹۸ تولید غله، ۳٫۸۵ میلیون تن، ۵ درصد بیشتر از ۱۹۹۷ و بهترین سال تولید از ۱۹۷۸ خواهد بود.

این امر نشان دهندهٔ بهبود نظم و قانون در مناطق روستایی تحت کنترل طالبان، عدم وجود جنگ و بازگشت پناهندگان برای کشاورزی در زمین‌هایشان بود. هر چند هنوز ۱٫۲ میلیون پناهندهٔ افغانی در پاکستان و ۱٫۴ میلیون پناهنده در ایران وجود دارد، اما بیش از ۴ میلیون پناهنده بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۹ به خانه‌هایشان بازگشته بودند. به هر حال طالبان و مؤسسات سازمان ملل هنوز مجبور بودند ۷۵۰٫۰۰۰ تن گندم، در ۱۹۹۸، به شهرها برای جبران فقر غذایی وارد کنند. به روشنی طالبان عامل تخریب اقتصادی در افغانستان محسوب نمی‌شوند بلکه آن را از جنگ داخلی افغانستان که تمام احزاب پس از ۱۹۹۲ در آن درگیر بودند، به ارث بردند. اما هیچ یک از احزاب از جمله طالبان توجهی به نیازهای مردم غیر نظامی نکرده‌اند.

بدین طریق شگفت‌انگیز نیست که کشورهای غربی از خستگی اهدا کردن، تحمل خود را از دست داده‌اند. آنها به پرداخت پول بیشتر برای ادامهٔ کمک‌های بشر دوستانه بی‌میل هستند؛ چراکه جنگی داخلی بدون فروکش کردن ادامه دارد و سران جنگی فوق‌العاده مسئولیت‌ناپذیر هستند. آلفردو ویچی کستاری[1] که تا ۱۹۹۸ هماهنگ کنندهٔ سازمان ملل در امور افغانستان بود در این خصوص اظهار داشت: «میزان رنج مردم افغانستان بسیار سهمگین است». با گذشت سال‌ها جریان منابع مالی کمتر و کمتر می‌شود. ما کمتر از نیمی از پولی را که

---

1. Alfredo Witschi Cestari

تقاضا می‌کنیم به دست می‌آوریم.[۱۸] سران جنگی ابداً نگران برنامه ریزی برای بازسازی کشور نیستند. سیاه‌چال اقتصادی افغانستان بزرگ‌تر و وسیع‌تر می‌شود و مردم افغانستان و جمعیت این منطقه را بیشتر و بیشتر به درون خود می‌کشد.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ من مدیون مصاحبه‌های با مقامات برنامهٔ کنترل مواد مخدر (UNDCP) در اسلام آباد به خاطر کمکشان در شرح فرآیند رشد تریاک هستم.

۲ـ مصاحبه‌ها، قندهار می ۱۹۹۷. به احمد رشید مراجعه شود:

'Drug the ingidels', *Far Eastetn Economic Review*, May 1997.

۳ـ همانند فوق:

4- Lifschultz, Lawrence, 'Pakistan, the Empire of Heroin', in McCoy, Alfred and Block, Alan, War on *Drugs, Studies in the Failure of Us Nacotics Policy*. Westview Press 1992.

5- Rubin, Barnett, *The Fragmentation of Afghanistan, State Formation and Collopse in the international System*, Yale University Press 1995.

6- Lifschulz, Lowrence, 'Pakistan: the Empire of Heroin', in McCoy, Alfred and Block, Alan, OP. Cit.

7- Rashid, Ahmed, 'Dangerous Liaisons', *Far Eastern Economic Review*, 16 April 1998.

۸ـ مصاحبه‌هایی با مقامات برنامهٔ کنترل مواد مخدر (UNDCP) و DEA، مارس ۱۹۹۸.

۹ـ مصاحبه‌هایی با مقامات ایرانی، تهران، مارس ۱۹۹۸. Ahmad 'Dangerous Laisons' Rashid

10- Observatorie Geopolitique de Drogues, Paris, 'Report on Tukmenistion', March 1999.

۱۱ـ مصاحبه با رئیس جمهور آقایوف در داوس، سوئیس، ۲۹ ژانویه ۱۹۹۹.

۱۲ـ مصاحبه با سفیر، اسلام آباد، می ۱۹۹۸.

۱۳ـگزارش برنامهٔ کنترل مواد مخدر (UNDCP)، ۲۵ اکتبر ۱۹۹۸.

۱۴ـ مصاحبه با پینو آرلاچی در داوس، ژانویه ۱۹۹۹.

۱۵ـ مصاحبه با عارف، کابل، می ۱۹۹۷.

۱۶ـ مصاحبه با جان، کابل، می ۱۹۹۷.

۱۷ـ سازمان ملل عمل خنثی سازی مین را در افغانستان انجام می‌دهد. سال‌های متمادی سازمان ملل و دیگر سازمان‌های غیر دولتی (NGOS) برآورد کردند که بیش از ۱۰ میلیون مین

در افغانستان وجود دارد. در ۱۹۹۷ گفتند که این رقم مبالغه‌آمیزی است. پاکسازی این مین‌ها ۵۰۰۰ سال به طول می‌انجامد. بانک جهانی اکنون بودجه‌ای برای ارزیابی دقیق‌تر را تأمین می‌کند، اما تخمین زده می‌شود که چند هزار مایل مربع زمین هنوز مملو از مین است. تنها ۱۹ درصد آن منطقه و اکثراً در شهرهای مهم، بین سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۹ از مین پاکسازی می‌شدند.

۱۸ـ مصاحبه با میستیری، اسلام آباد، ژوئن ۱۹۹۷.

۱۰

جهاد جهانی:
عرب افغان‌ها و اسامه بن لادن

در تُرخام[1] پاسگاه مرزی در رأس گذرگاه خیبر بین افغانستان و پاکستان، دیوارهٔ زنجیری ساده‌ای دو کشور را از یکدیگر جدا می‌کند. در قسمت مربوط به پاکستان مأموران دیده بان مرزی آراسته، به گونهٔ شبه نظامیان با شلوارهای کامیز خاکستری و عمامه، می‌ایستادند. آوریل ۱۹۸۹ بود و خروج روسیه از افغانستان کامل شده بود. من از کابل در حال بازگشت به پاکستان از طریق زمینی بودم، اما زنجیرهٔ مرزی بسته بود. خسته از سفری که انجام داده بودم بر روی چمن آستانهٔ مرز طرف افغانستان دراز کشیدم و منتظر ماندم.

ناگهان در طول مسیر پشت من یک کامیون پر از مجاهدین رسید و ایستاد. اما آنهایی که پشت کامیون بودند، افغانی نبودند. عرب‌های سفید پوست، چشم آبی‌هایی از آسیای مرکزی و سیه چرده‌هایی چینی مانند بودند که با وجود بر سر داشتن عمامه‌ای که با بی‌دقتی پیچیده شده بود و به تن داشتن شلوارهای کامیز نامناسب، قابل تشخیص بودند. آنها کمربندی پر از مهمات بر تن داشتند و کلاشینکوف حمل می‌کردند. به جز یک فرد افغانی که به عنوان مترجم و راهنما

---

1. Torkham

عمل می‌کرد هیچ یک از این ۳۰ فرد خارجی، پشتو، دری یا حتی اردو صحبت نمی‌کرد. در مدتی که منتظر باز شدن مرز بودیم، مشغول صحبت شدیم.

این گروه از فیلیپین‌های مروس[1] ازبک‌های آسیای مرکزی، عرب‌هایی از الجزایر، مصر، عربستان سعودی و کویت و ایغورهای سین جیانگ چین بودند. اسکورت آنان یکی از اعضای حزب اسلامی گلبدین حکمت‌یار بود. آنها در اردوگاهی در نزدیکی مرز تحت تعلیم بودند و اکنون به قصد رفتن به پیشاور به مرخصی می‌رفتند و منتظر دریافت نامه از خانهٔ خود، خوردن یک غذای خوب و تعویض لباس‌هایشان بودند. آنها آمده بودند تا در جهاد در کنار مجاهدین بجنگند و آموزش تسلیحات، ساختن بمب و تاکتیک‌های نظامی ببینند بنابراین می‌توانستند جهاد را به خانه‌های خود ببرند.

آن شب نخست وزیر بی‌نظیر بوتو شامی برای خبرنگاران در اسلام آباد ترتیب داده بود. در میان میهمانان سپهبد حمید گل، رئیس سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) و پر تب و تاب‌ترین نظریه پرداز در ارتش، پس از مرگ ضیاء بود. ژنرال گل از عقب نشینی روس‌ها شادمان بود. من از او پرسیدم که آیا دعوت از افراطیون مسلمان کشورهای اسلامی که ظاهراً متحدین پاکستان هستند، بازی با آتش نیست؟ آیا این افراطیون که در کشورهایشان تفرقه سازی می‌کنند سیاست خارجی پاکستان را به خطر نمی‌اندازند؟ ژنرال در پاسخ گفت: «ما در جهاد هستیم و این اولین گروه اسلامی بین‌المللی در دوران امروزی است. کمونیست‌ها گروه بین‌المللی خود را دارند. غرب ناتو (NATO) را دارد. چرا مسلمانان نتوانند متحد شوند و جبههٔ مشترکی تشکیل دهند»؟ این اولین و تنها توجیهی بود که بیان شد برای آنچه که عرب افغان خوانده می‌شد. با وجود این، هیچ یک افغانی نبودند و بیشتر آنها عرب نیز نبودند.

---

1. Moros

سه سال قبل در ۱۹۸۶، رئیس سیا(CIA)، ویلیام کیسی[1]، جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را بر اساس سه معیار بسیار مهم، اما در آن مقطع زمانی بسیار سری، بنا نهاده بود. او کنگرهٔ امریکا را برای تجهیز مجاهدین با موشک‌های استینگر ضد هواپیمای ساخت امریکا، برای سرنگون سازی هواپیماهای روسی و تأمین مشاوران امریکایی برای تمرین دادن چریک‌ها متقاعد کرده بود. تا آن زمان از هیچ تسلیحات ساخته شدهٔ امریکا یا پرسنل امریکایی مستقیماً در جنگ استفاده نشده بود. سیا(CIA)ی امریکا، MI6 بریتانیا و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) نیز، بر سر یک نقشهٔ تحریک‌آمیز برای آغاز حملات چریکی به جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی یا به عبارتی تاجیکستان و ازبکستان، یعنی مسلمانان آسیب‌پذیر حکومت شوروی که سربازان روسی در افغانستان را تجهیز می‌کردند، به توافق می‌رسیدند. این وظیفه به یکی از رهبران مجاهدین مورد علاقهٔ سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) یعنی گلبدین حکمت‌یار سپرده شد. در مارس ۱۹۸۷ واحدهای کوچک از رودخانه آمودریا از پایگاه‌هایی در قسمت شمالی افغانستان عبور کردند و اولین حملات خود را با راکت بر دهکده‌هایی در تاجیکستان آغاز کردند. کیسی با شنیدن این اخبار خرسند شد و در سفر مخفیانهٔ بعدی خود به پاکستان، او به همراه ضیاء الحق از مرز به داخل افغانستان وارد شد تا به بررسی گروه‌های مجاهدین بپردازد.[1] ثالثاً، کیسی متعهد به حمایت سیا(CIA) از موضع بلند مدت سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در پیشگامی برای سربازگیری از میان مسلمانان افراطی در سراسر دنیا، جهت حضور پاکستان و جنگ در کنار مجاهدین افغان گردید. سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) از سال ۱۹۸۲ مشوق این امر بود و تمام دیگر بازیگران این صحنه نیز دلایل خود را برای پشتیبانی از این عقیده داشتند. رئیس

---

1. William Casey

جمهور ضیاء تصمیم گرفت تا اتحاد اسلامی را مستحکم نماید و پاکستان را تبدیل به رهبر دنیای مسلمانان کند و یک مخالفت اسلامی در آسیای مرکزی را ترویج کند. واشنگتن مایل بود نشان دهد که تمام جهان اسلام در کنار افغان‌ها و نیکوکاران امریکایی با اتحاد جماهیر شوروی می‌جنگند و سعودی‌ها فرصت را، هم برای ترویج وهابیت و هم رهایی از افراط گران دلخور خود مغتنم دیدند. هیچ یک از کشورهای بازیگر در این درگیری حدس نمی‌زدند که این داوطلبان افراطی برنامه‌های خود را داشته باشند و سرانجام تنفرشان را از روس‌ها و همچنین امریکایی‌ها، در رژیم کشور خود بروز دهند.

پاکستان در همان موقع دستور العمل‌هایی را به تمام سفارتخانه‌های خود برای دادن ویزا، بدون پرسیدن سؤال به هر کسی که می‌خواهد در کنار مجاهدین بجنگد، صادر کرده بود. در خاورمیانه اخوان المسلمین، اتحادیهٔ مسلمانان جهان مستقر در عربستان سعودی و افراطیون اسلامی فلسطین سربازگیری‌هایی را سازماندهی کردند و این سربازان را در تماس با پاکستانی‌ها قرار دادند. سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) و جماعت اسلامی پاکستان کمیته‌های پذیرش برای خوش‌آمد گویی، مسکن و آموزش مبارزان از راه رسیده برقرار و سپس آنها را تشویق کردند که به گروه‌های مجاهدین یا معمولاً حزب اسلامی بپیوندند. منابع مالی برای این اقدام مستقیماً از مرکز اطلاعات عربستان سعودی تأمین می‌گردید. محقق فرانسوی اُلیور روی[1] این اقدام را یک سرمایه گذاری مشترک بین سعودی‌ها، اخوان المسلمین و جماعت اسلامی می‌داند که سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) آنها را گرد هم آورده بود.[2]

بین ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲، از ۴۳ کشور اسلامی در خاورمیانه، شمال و شرق آفریقا، آسیای مرکزی و خاور دور ۳۵۰۰۰ افراطی مسلمان غسل شهادت خود

---

1. Oliver Roy

را در زیر آتش با مجاهدین افغانی انجام دادند. دهها هزار افراطی خارجی مسلمان برای تحصیل وارد صدها مدرسهٔ جدیدی می‌شدند که دولت نظامی ضیاء شروع به برقراری آنها در پاکستان و در طول مرز افغانستان کرد. سرانجام بیش از ۱۰۰,۰۰۰ افراطی مسلمان در تماس مستقیم با پاکستان و افغانستان و تحت تأثیر جهاد بودند.

در کمپ‌های نزدیک پیشاور و در افغانستان این افراطیون برای اولین بار یکدیگر را ملاقات کردند و با هم درس خواندند، آموزش دیدند و جنگیدند. این اولین فرصت برای بیشترین آنها بود که دربارهٔ نهضت‌های اسلامی در کشورهای دیگر بدانند و تا مرحلهٔ ایجاد ارتباطات تاکتیکی و ایدئولوژیکی، که در آینده به خوبی در خدمت آنها بود، پیش رفتند. این کمپ‌ها تبدیل به دانشگاه‌های بالقوه‌ای برای افراط گری اسلامی آینده شدند. هیچ یک از سازمان‌های اطلاعاتی درگیر نمی‌خواست به نتیجه و پیامدهای همزیستی هزاران افراطی اسلامی گرد آمده از تمام دنیا توجه نمایند. زبگنیو برژینسکی(۱) مشاور سابق امنیتی ملی امریکا در این مورد اظهار کرد: «چه چیزی در نظر تاریخ جهان مهم‌تر بود؟ طالبان یا شکست امپراطوری روسیه؟ تعداد کمی مسلمان برانگیخته شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد»؟[۳] شهروندان امریکایی تنها زمانی متوجه این پیامدها شدند که مبارزان اسلامی تعلیم دیدهٔ افغانستان، مرکز تجارت جهانی در نیویورک را در ۱۹۹۳ منفجر کردند و موجب کشته شدن ۶ نفر و زخمی شدن ۱۰۰۰ نفر دیگر گردیدند.

در کتاب جنگ نوشته ساموئل هانتینگتون(۲) آمده است که: «در پشت سر ائتلاف مسجل سازمان‌های اسلام گرا، هدف، ترویج اسلام علیه تمام نیروهای غیر مسلمان است. این امر نیز میراثی از جنگجویان با تجربه و کاردان،

---

1. Zbigniew Brzezinski 2. Samuel Huntington

اردوگاه‌های آموزشی و امکانات لجستیکی، شبکه‌های بغرنج فرا اسلامیِ مبتنی بر روابط سازمانی و شخصی، میزان قابل توجهی لوازم نظامی شامل ۳۰۰ تا ۵۰۰ موشک استینگر سیار، و مهم‌تر از همه حس خودسرانهٔ قدرت و اعتماد به نفس بر آنچه که به دست آورده شده و وجود علاقه برای تحقق پیروزی‌های دیگر است.[۴]

بیشتر این افراطیون فکر می‌کردند اگر جهاد افغان یک ابرقدرت یعنی اتحاد جماهیر شوروی را شکست دهد، آیا نمی‌تواند ابرقدرت دیگر یعنی امریکا و رژیم کشور خودشان را شکست دهد؟ منطق این بحث بر پایهٔ این مقدمهٔ ساده که جهان افغان به تنهایی کشور روسیه را به زانو در آورده بود، قرار داشت. دلایل متعدد داخلی که منجر به فروپاشی سیستم شوروی گردید و اینکه تنها یکی از این دلایل جهاد بود، به سادگی نادیده گرفته شدند. بنابراین در حالی که امریکا فروپاشی حکومت شوروی را به عنوان شکست سیستم کمونیست می‌دید،بسیاری از مسلمانان آن را به عنوان یک پیروزی برای اسلام می‌دیدند. برای مبارزان، این باور الهام بخش و عمیقاً مهیج بود که اسلام عرض جهان را در قرون هفت و هشت در نوردید. یک امت جدید اسلامی، آن گونه که آنها بحث می‌کردند، می‌توانست با قربانی کردن و خون نسل جدیدی از شهدا و پیروزی‌های بیشتر، همان گونه پیش رود.

در میان هزاران سرباز به خدمت گرفتهٔ خارجی، دانشجوی سعودی جوانی به نام اسامه بن لادن وجود داشت. وی پسر یک ساختمان ساز توانمند از دوستان نزدیک ملک فیصل فقید به نام بن لادن است که شرکتش به گونه‌ای شگفت‌انگیز در قراردادهای بازسازی و توسعه مساجد مقدس مکه و مدینه ثروتمند شده بود. سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) مدت‌ها از شاهزاده ترکی بن فیصل، رئیس استخبارات (سرویس اطلاعات عربستان سعودی) خواسته بود که یک شاهزادهٔ

سلطنتی را برای رهبری گروه سربازان اعزامی عربستان سعودی گسیل دارد تا تعهد خانوادهٔ سلطنتی به جهاد نشان داده شود. تنها سعودی‌هایِ فقیرتر، دانشجویان، رانندگان تاکسی و مردان قبایل بادیه نشین تاکنون برای جنگ آمده بودند. اما هیچ شاهزادهٔ سعودی ناز پرورده‌ای آماده نبود تا در دامن طبیعت افغانستان، بدون وسایل رفاهی زندگی کند. بن لادن اگرچه از خانوادهٔ سلطنتی نبود اما آنقدر به خانوادهٔ سلطنتی نزدیک و مطمئناً آن‌قدر ثروتمند بود که سربازان سعودی را رهبری کند. بن لادن، شاهزاده ترکی و سپهبد گُل تبدیل به دوستان صمیمی و متحدینی با انگیزه‌ای مشترک شدند.

مرکز حضور عرب ـ افغان‌ها دفاتر اتحادیهٔ مسلمانان جهان و اخوان المسلمین در پیشاور بود که به وسیلهٔ عبدالله اعظم ـ یک فلسطینی اردنی ـ و بن لادن ـ که او را برای اولین بار در دانشگاه در جده ملاقات کرده بود و به عنوان رهبرش مورد تکریم وی قرار داشت ـ اداره می‌شد. اعظم و دو پسرش بر اثر انفجار یک بمب در پیشاور در ۱۹۸۹ ترور شدند. در دهۀ ۱۹۸۰ اعظم ارتباطات نزدیکی با حکمت‌یار و عبدالرسول سیاف، محقق اسلامی افغانی که سعودی‌ها برای ترویج وهابیت او را به پیشاور فرستاده بودند، برقرار کرد. کمک‌های مالی سعودی‌ها به اعظم و مکتب‌الخدمت[1] سرازیر می‌شد یعنی مرکز خدمات او، در ۱۹۸۴، که برای خدمت به سربازان جدید و دریافت اهدایه‌هایی از مؤسسات خیریهٔ اسلامی به وجود آورد. اهدایه‌ها از سازمان اطلاعات عربستان سعودی، صلیب سرخ عربستان سعودی، اتحادیهٔ مسلمانان جهان و اهدایه‌های شخصی از شاهزادگان سعودی و مساجد به مکتب می‌رسید. یک دهۀ بعد مکتب در مرکز یک دسته از سازمان‌های افراطی ظاهر شد که به بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی و سفارتخانه‌های امریکا، در ۱۹۹۸، در آفریقا

---

1. Maktab al Khidmat

کمک کردند.

تا زمانی که بن لادن به افغانستان رسید، زندگی او نماد خاصی از برجستگی نداشت. او در حدود سال ۱۹۵۷ به عنوان هفدهمین فرزند از ۵۷ فرزند به دنیا آمد، از پدر یمنی و مادری سعودی که یکی از زنان متعدد محمد بن لادن بود. بن لادن برای اخذ فوق لیسانس در مدیریت تجاری در دانشگاه شاه عبدالعزیز در جده تحصیل کرد و به زودی به رشته‌های مطالعات اسلامی روی آورد. او لاغر است و شش فوت و نیم اینچ قد دارد، دارای دست و پای بلند و ریشی پر پشت است و از هم دوره‌هایش که او را به عنوان فردی مؤمن و ساکت اما فاقد خصلت‌های فوق العاده دیگر به یاد می‌آورند، بلند قامت‌تر بود.[۵]

پدر وی نبرد افغانستان را حمایت و به تأمین مالی آن کمک می‌کرد. بنابراین زمانی که بن لادن تصمیم گرفت به جهاد بپیوندد خانواده‌اش با رغبت پاسخ دادند. او ابتدا در ۱۹۸۰ به پیشاور سفر کرد و با رهبران مجاهدین ملاقات کرد. تا ۱۹۸۲ به طور پی در پی با اهداییه‌های سعودی به پیشاور باز می‌گشت تا اینکه تصمیم به اقامت در پیشاور گرفت. او مهندسان شرکت و تجهیزات سنگین ساختمانی را برای کمک به ساختن جاده‌ها و انبارهای مورد نیاز مجاهدین با خود آورد. در ۱۹۸۶، او به ساختن تونل چند منظورهٔ خوست[۱] در عمق کوه‌ها نزدیک به مرز پاکستان کمک کرد.

سیا(CIA) بودجهٔ آن را، که در اعماق کوه‌ها و نزدیک مرز پاکستان بود، به عنوان انبار مهم ذخیرهٔ تسلیحات، مرکز امکانات و تسهیلات آموزشی و مرکز پزشکی برای مجاهدین تأمین می‌کرد. برای اولین بار در خوست وی اردوگاه آموزشی خود را برای عرب‌افغان‌ها که اکنون این فرد لاغر ثروتمند و پر جذبهٔ سعودی را به عنوان رهبرشان می‌شناختند برقرار کرد.

---

1. Khost

بن لادن بعداً اظهار کرد: «برای مقابله با این روس‌های خداناشناس، سعودی‌ها مرا به عنوان نمایندهٔ خود در افغانستان انتخاب کردند. من در پاکستان در منطقهٔ مرزی افغانستان سکنی گزیدم. آنجا داوطلبانی به من مراجعه کردند که از پادشاهی عربستان سعودی و از تمام کشورهای عرب و مسلمان آمده بودند. من اولین اردوگاه خود را برقرار کردم و داوطلبان را افسران امریکایی و پاکستانی آموزش می‌دادند. تسلیحات را امریکایی‌ها و پول را سعودی‌ها تأمین می‌کردند. من متوجه شدم کافی نیست که تنها در افغانستان بجنگیم بلکه باید در تمام جبهه‌های ظلم کمونیستی یا غربی بجنگیم».[۶]

بن لادن بعداً ادعا کرد که در حملات مخفیانه بر علیه ارتش روسیه شرکت داشته است؛ اما اساساً او از ثروت خویش و اهداییه‌های سعودی برای ساختن پروژه‌های مجاهدین و گسترش وهابیت در میان افغان‌ها استفاده می‌کرد. پس از مرگ اعظم در ۱۹۸۹، او کنترل سازمان اعظم را به دست گرفت و «القاعده»[۱] با پایگاه نظامی را به عنوان مرکز خدمات برای عرب افغان‌ها و خانواده‌هایشان برقرار کرد و اتحاد وسیعی میان آنها ایجاد نمود. با کمک بن لادن، چندین هزار مبارز عرب پایگاه‌هایی در استان‌های کونار[۲]، نوریستان[۳] و بدخشان[۴] برقرار کرده بودند، اما عادات افراطی وهابی به شدت باعث تنفر اکثریت افغان‌ها شد. به علاوه با اتحادشان با افراطی‌ترین مجاهدین پشتون طرفدار وهابیت، عرب افغان‌ها، غیر پشتون‌ها و مسلمانان شیعه را از خود دور کردند.

احمدشاه مسعود بعداً عرب افغان‌ها را نکوهش کرد. مسعود در ۱۹۹۷، پس از اینکه از کابل به وسیلهٔ طالبان بیرون رانده شد، گفت: «حزب جهاد من روابط خوبی با عرب افغان‌ها در طول سال‌های جهاد نداشت. در مقابل، روابط بسیار

---

1. Alqaeda
2. Kunar
3. Nuristan
4. Badakhshan

خوبی با احزاب عبدالرسول سیاف و گلبدین حکمت‌یار داشتند. زمانی که حزب من در ۱۹۹۲ وارد کابل شد، عرب افغان‌ها در صفوف نیروهای حکمت‌یار علیه ما می‌جنگیدند. ما از آنها (اعراب) خواهیم خواست کشورمان را ترک کنند. بن لادن بیشتر از این که فایده رسان باشد، صدمه می‌رساند».[۷]

تا ۱۹۹۰ بن لادن به لحاظ بگومگوی داخلی مجاهدین سرخورده شد و برای فعالیت در کار خانوادگی به عربستان سعودی بازگشت. او یک سازمان رفاهی برای سربازان قدیمی عرب افغان که تعداد ۴۰۰۰ نفر از آنها در مکه و مدینه به تنهایی ساکن شده بودند، تشکیل داد و به خانواده‌های کسانی که کشته شده بودند، پول پرداخت. پس از حملهٔ عراق به کویت، او خانوادهٔ سلطنتی را، برای سازماندهی دفاع عمومی از سرزمین پادشاهی عربستان سعودی و تشکیل نیرویی از سربازان کهنه کارِ جنگ افغانستان، برای جنگ با عراق تحت فشار قرار داد. در عوض شاه فهد امریکایی‌ها را به عربستان سعودی دعوت کرد. و این امر برای بن لادن شوک بزرگی محسوب می‌شد. زمانی که ورود ۵۴۰,۰۰۰ سرباز امریکایی آغاز گردید، بن لادن آشکارا خانوادهٔ سلطنتی را نکوهش کرد و سعی کرد علما را متقاعد نماید که، علیه غیر مسلمانان مستقر در کشور فتوا صادر کنند.

نکوهش بن لادن پس از آنکه با وجود آزادسازی کویت، استقرار ۲۰,۰۰۰ نیروی امریکایی در عربستان سعودی، ادامه یافت به شدت بالاگرفت. در ۱۹۹۲ او با وزیر کشور شاهزاده نعیف[۱] جلسهٔ داغی داشت. او شاهزاده نعیف را خائن به اسلام نامید. نعیف به شاه فهد شکایت کرد و بن لادن عنصر نامطلوب خوانده شد. اما هنوز متحدینی در خانوادهٔ سلطنتی داشت که از نعیف بیزار بودند. به هر حال او ارتباطات خود را با سازمان اطلاعات عربستان سعودی و پاکستان (ISI) حفظ نمود.

---

1. Naif

در ۱۹۹۲ بن لادن برای شرکت در انقلاب اسلامی سودان که تحت رهبری سودانیِ پر جذبه حسن ترابی[1] در حال شکل گرفتن بود، به این کشور رفت. نکوهش مداوم بن لادن از خانوادهٔ سلطنتی به تدریج آنها را چنان از بن لادن عصبانی نمود که در اقدامی بی‌سابقه تابعیت وی را در ۱۹۹۴ از او سلب کردند. در سودان او با ثروت و ارتباطی که داشت سربازان کهنه کار بیشتری را از دوران جنگ افغان دور خود جمع کرد. آنها همگی از پیروزی امریکا بر عراق و طرز برخورد برگزیدگان حاکم بر عرب که به ارتش امریکا اجازهٔ ادامهٔ حضور در خلیج فارس را داده بودند، منزجر بودند. زمانی که فشار امریکا و عربستان سعودی بر سودان به خاطر پناه دادن به بن لادن افزایش یافت. مقامات سودانی از وی خواستند تا سودان را ترک کند.

در ماه می ۱۹۹۶ بن لادن به افغانستان بازگشت و با یک هواپیمای جت دربست به همراه ۱۲ مبارز عرب و محافظین و اعضای خانواده‌اش که شامل سه همسر و ۱۳ فرزند بود وارد جلال آباد شد. در آنجا او تحت حفاظت شورای جلال آباد بود تا اینکه کابل و جلال آباد را طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶ تسخیر کردند. در اوت ۱۹۹۶، او اولین بیانیهٔ جهاد را بر علیه امریکایی‌ها که به گفتهٔ وی عربستان سعودی را اشغال کرده بودند، صادر نمود. این بیانیه اظهار می‌داشت: «دیوارهای ظلم و خواری منهدم نمی‌شود مگر در باران گلوله‌ها». با آغاز دوستی وی با ملاعمر در ۱۹۹۷ او به قندهار نقل مکان کرد و تحت حمایت طالبان قرار گرفت.

اینک سیا(CIA) واحد مشخصی برای زیر نظر گرفتن فعالیت‌ها و ارتباطات بن لادن با دیگر مبارزان اسلامی ایجاد کرده بود. یک گزارش وزارت امور خارجهٔ امریکا در اوت ۱۹۹۶ حاکی از آن بود که بن لادن یکی از مهم‌ترین تأمین

---

1. Hassan Turabi

کنندگان مالی فعالیت‌های افراط گرایان اسلامی در دنیا است. در این گزارش ابراز شده بود که بن لادن اردوگاه‌های تروریستی در سومالی، مصر، سودان، یمن و افغانستان را پشتیبانی مالی می‌کند. در آوریل ۱۹۹۶ رئیس جمهور کلینتون قانون ضد تروریستی را امضا کرد که به امریکا اجازهٔ مسدود کردن دارایی‌های سازمان‌های تروریستی را می‌داد. از این قانون ابتدا برای جلوگیری از دسترسی بن لادن به دارایی تقریبی ۲۵۰-۳۰۰ میلیون دلاری وی استفاده شد.[۸] چند ماه بعد سازمان اطلاعات مصر اعلام کرد که بن لادن ۱۰۰۰ مبارز یعنی دومین نسل عرب افغان‌ها را، برای ایجاد انقلاب اسلامی در کشورهای عرب آموزش می‌دهد.[۹]

در آوریل ۱۹۹۷ سیا(CIA) گروهی ویژه را برای ورود به پیشاور و سعی برای به چنگ آوردن و بیرون بردن بن لادن از افغانستان تشکیل داد. امریکایی‌ها از افغان‌ها و پاکستانی‌ها درخواست کمک کردند، ولی خودشان عملیات را متوقف نمودند. تحرکات امریکا در پیشاور، بن لادن را متقاعد کرد تا به محدوده‌های امن‌تر قندهار نقل مکان کند. در ۲۳ فوریه ۱۹۹۸، در جلسه‌ای در اردوگاه اصلی خوست تمام گروه‌های متحد با القاعده بیانیه‌ای در حمایت از جبههٔ بین‌المللی اسلامی برای جهاد علیه یهودیان و مسیحیان صادر کردند. این بیانیه اظهار می‌داشت که: «بیش از ۷ سال است که امریکا سرزمین‌های اسلامی را در مقدس‌ترین مکان‌ها به خصوص شبه جزایر عربی اشغال کرده است و ثروت‌هایش را چپاول می‌کند. به حاکمان آن دستور می‌دهد و مردمش را تحقیر می‌کند، همسایگانش را می‌ترساند و پایگاه‌هایش را در شبه جزیره تبدیل به سر نیزه‌ای می‌کند که از آن طریق با مردم مسلمان همسایه جنگ کند». جلسه اقدام به صدور فتوا به این مضمون نمود: «حکم کشتن امریکایی‌ها و متحدین آنها اعم از نظامی یا غیر نظامی وظیفهٔ شخصی هر مسلمانی است که بتواند آن را در هر

کشوری که ممکن است انجام دهد». بن لادن اکنون سیاستی را بیان کرده بود که هدف آن تنها خانوادهٔ سلطنتی سعودی یا امریکایی‌ها نبود بلکه آزادی برای کل مسلمانان خاور میانه را اعلام می‌کرد. زمانی که جنگ هوایی امریکا بر علیه عراق در ۱۹۹۸ شدت یافت، بن لادن تمام مسلمانان را برای مقابله، جنگ و کشتن امریکایی‌ها و بریتانیایی‌ها فرا خواند.[۱۰]

به هر حال انفجار سفارت خانه‌های امریکا در کنیا و تانزانیا در اوت ۱۹۹۸ که ۲۲۰ نفر را کشت، از بن لادن نامی آشنا در هر خانه در جهان اسلام و غرب ساخت. تنها ۱۳ روز بعد، پس از متهم کردن بن لادن به ارتکاب این حمله، امریکا با ۷۰ موشک کروز به اردوگاه‌های بن لادن در اطراف خوست و جلال آباد حمله برد و بدین طریق معامله به مثل کرد. به چندین اردوگاه، که طالبان به عرب افغان‌ها و گروه‌های افراطی پاکستانی سپرده بودند، موشک اصابت کرد. اردوگاه البدر که به وسیلهٔ بن لادن کنترل می‌شد و اردوگاه‌های خالد بن ولید و معاویه که به وسیلهٔ حرکت الانصار پاکستانی اداره می‌شد، هدف‌های اصلی بودند. حرکت الانصار از اردوگاه‌های خود برای آموزش مبارزین، برای جنگ با لشگریان هندی در کشمیر استفاده می‌کرد. در این حمله هفت خارجی یعنی سه یمنی، دو مصری، یک عرب سعودی و یک ترک کشته شدند. در شمار کشته شده‌ها هفت پاکستانی و ۲۰ افغانی نیز بودند.

در نوامبر ۱۹۹۸ امریکا جایزهٔ ۵ میلیون دلاری برای دستگیری بن لادن مقرر کرد. امریکایی‌ها زمانی که بن لادن ادعا کرد: «این وظیفهٔ اسلامی اوست که از تسلیحات اتمی و شیمیایی علیه امریکا استفاده کند» بیشتر بر انگیخته شدند. بن لادن در این باره گفت: «برای مسلمانان عدم تلاش در تملک تسلیحاتی که کافران را از صدمه زدن به مسلمانان باز می‌دارد نوعی گناه محسوب می‌شود. دشمنی نسبت به امریکا یک وظیفهٔ دینی است و ما امیدواریم برای این کار از خداوند

پاداش بگیریم».[۱۱]

در عرض چند هفته پس از بمب‌گذاری‌ها در آفریقا دولت کلینتون از بن لادن دیوی ساخته بود که برای هر قساوتی که علیه امریکا در دنیای اسلام در زمان‌های اخیر صورت می‌پذیرفت، مورد سرزنش قرار می‌گرفت. در کیفرخواستی که بر علیه او، که به وسیلهٔ دادگاه نیویورک تنظیم شد، بن لادن متهم به کشتن ۱۸ سرباز امریکایی در موگادیشو سومالی در ۱۹۹۳، مرگ ۵ تعمیرکار در بمب‌گذاری در ریاض در ۱۹۹۵ و مرگ ۱۹ سرباز امریکایی دیگر در ظهران در ۱۹۹۶ شد. او همچنین مظنون به دست داشتن در بمب‌گذاری‌ها در عدن در ۱۹۹۲، بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در ۱۹۹۳، طرح قتل رئیس جمهور کلینتون در فیلیپین در ۱۹۹۴ و طرحی برای انفجار تعدادی هواپیمای غیر نظامی امریکایی در ۱۹۹۵ گردید.[۱۲] حتی در میان کارشناسان امریکایی در این مورد که بن لادن در بیشتر عملیات اخیر درگیر بوده است، تردیدهای بسیاری وجود دارد.[۱۳]

اما دولت کلینتون ناامیدانه در صدد یافتن راهی برای خلاصی از موضوع مونیکا لوینسکی(۱) و نیز نیازمند به توضیحی ساده و چند منظوره برای شروع اقدامات تروریستی بود. بن لادن در مرکز وضعیتی قرار گرفت که واشنگتن به عنوان توطئه جهانی علیه امریکا از آن یاد می‌کرد. آنچه که واشنگتن حاضر به قبول آن نبود آن بود که جهاد افغان با حمایت سیا(CIA) یک دو جین نهضت‌های بنیادگرا در سراسر جهان اسلام ایجاد کرده بود که آنها را مبارزانی رهبری می‌کردند که نارضایتی‌هایی نه آن چنان از امریکا، بلکه از رژیم‌های بی‌کفایت و فاسد خود داشتند. در سال‌های ۹۳-۱۹۹۲ رهبران مصری و الجزایری در عالی‌ترین سطح به واشنگتن توصیه کرده بودند که دوباره به امور

---

1. Monica Lewinsky

افغانستان بپردازد تا اینکه صلح برقرار و به حضور عرب افغان‌ها پایان داده شود. واشنگتن این هشدارها را نادیده گرفت و به بی توجهی به افغانستان حتی زمانی که جنگ داخلی در آنجا شدت یافت ادامه داد.[۱۴]

ترس الجزایری‌ها به لحاظ اولین حضور جدی انبوه عرب افغان‌ها در الجزایر توجیه‌پذیر بود. در ۱۹۹۱ جبههٔ نجات اسلامی (FIS) در اولین دورهٔ انتخابات مجلس با اختصاص ۶۰ درصد کرسی‌ها در کل کشور به خود، پیروز شد. ارتش الجزایر این نتایج را باطل کرد و مقررات مربوط به ریاست جمهوری را در ژانویه ۱۹۹۲ رسماً و علناً اعلام نمود. در عرض دو ماه جنگ داخلی خونینی آغاز شد که باعث از بین رفتن ۷۰۰۰۰ نفر تا سال ۱۹۹۹ گردید. جبههٔ نجات اسلامی (FIS) خود نیز به وسیلهٔ جهاد اسلامی افراطی‌تری که در ۱۹۹۵ نام خود را به گروه اسلامی مسلح (GIA) تغییر داد، کنار گذاشته شد. گروه اسلامی مسلح (GIA) به کمک سربازان مجرب افغانی ـ الجزایری و سربازان کهنه کار الجزایر از جنگ افغان که نئو وهابی بودند، برنامه‌ای بر پا داشتند که الجزایر را در حمام خون فرو برد، آفریقای شمالی را بی‌ثبات کرد و منجر به رشد افراط گرایی اسلامی در فرانسه شد. الجزایر تنها پیش درآمد چیزی بود که بعداً به وجود آمد. ردپای بمب گذاری هایی که در مصر گروه‌های اسلامی انجام دادند به سربازان کهنه کار مصری، که در افغانستان آموزش دیده بودند، می‌رسید.

بن لادن بسیاری از عاملان این جنایت‌ها راکه در سراسر دنیای اسلام فعالیت می‌کنند، می‌شناخت. زیرا آنها با یکدیگر در افغانستان زندگی کرده و جنگیده بودند. سازمان وی که بر پشتیبانی از سربازان کهنه‌کار جنگ افغانستان و خانواده‌هایشان متمرکز شده بود، به حفظ ارتباط دائمی با آنها می‌پرداخت. ممکن است که بن لادن بعضی از عملیات‌های آنها را تأمین مالی کرده باشد اما به نظر بعید می‌رسد که بداند آنها در صدد انجام چه کاری هستند و چه برنامه

کاری دارند. بن لادن همیشه در درون ساختار اسلام در وضعیتی ناامن بوده است. او نه یک محقق اسلامی و نه یک مدرس است و بدین جهت قانوناً نمی‌تواند فتوا صادر کند، اگرچه این کار را می‌کند. در غرب از شعارهای مرگ بر امریکای وی به عنوان فتوا برداشت شده است، هر چند که در جهان اسلام این شعارها وزنهٔ اخلاقی در بر ندارد.

عرب افغان‌هایی که او را طی جهاد می‌شناسند می‌گویند که او با نیازمندیهای دنیای اسلام برخوردی اندیشمندانه و منطقی نداشت. از آن نظر، او نه لنین انقلاب روسیه و نه نظریه پرداز جهان گرای انقلاب اسلامی بود، و نه شخصیتی مانند چه‌گوارا که در صدد انقلاب در جهان سوم بود.

همکاران سابق بن لادن او را بسیار تأثیرپذیر و همواره نیازمند استاد و معلم‌هایی می‌دانستند که بیشتر از او در مورد اسلام و جهان مدرن آگاهی داشتند. در لیست طولانی معلمین او در طول دوران جوانی وی، دکتر ایمان الظواهری[1]، رئیس گروه ممنوعهٔ جهاد اسلامی در مصر، و همچنین دو پسر شیخ عمر عبدالرحمن، مُبلغ نابینای مصری که اکنون به خاطر بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی امریکا زندانی است. و گروه غیر مجاز القمه اسلای[2] را در مصر رهبری می‌کرد، اضافه شده بودند. از طریق جهاد افغان، او شخصیت‌های ارشدی را در جبههٔ اسلامی ملی در سودان، حزب الله در لبنان و حماس، نهضت افراطی اسلامی فلسطین در غزه و کرانهٔ غربی می‌شناخت. در قندهار مسلمانان چچنی، بنگلادشی، فیلیپینی، الجزایری، کنیایی، پاکستانی و مسلمانان آفریقایی ـ امریکایی با او بودند که بسیاری از آنها مطالعات گسترده‌ای دارند و نسبت به بن لادن از آگاهی و اطلاعات بهتری برخوردار هستند، اما قادر نیستند به خارج افغانستان سفر کنند زیرا در لیست افراد تحت تعقیب امریکا هستند. چیزی که

1.Aiman al- Zawahiri 2. Elgamma Islamiyya

آنها نیاز داشتند، برخورداری از پشتیبانی مالی و محلی برای تحصن بود که بن لادن برایشان مهیا نمود.

پس از بمب گذاری‌ها در آفریقا، امریکا یک عملیات حقیقتاً جهانی را آغاز کرد. بیش از ۸۰ مبارز اسلامی در دوازده کشور مختلف دستگیر شدند. مبارزان در یک مسیر نیم دایره‌ای از تانزانیا، کنیا، سودان، یمن، به پاکستان بنگلادش، مالزی و فیلیپین جمع آوری شدند.[۱۵] در دسامبر ۱۹۹۸ مقامات هندی مبارزین بنگلادشی را به خاطر طرح ریزی برای بمب گذاری در کنسول گری امریکا در کلکته بازداشت کردند. هفت تبعهٔ افغانی، که از پاسپورت جعلی ایتالیایی استفاده می‌کردند، در مالزی دستگیر و متهم به تلاش برای پیکار از طریق بمب گذاری شدند.[۱۶] طبق اظهارات FBI در دسامبر ۱۹۹۸ مبارزانی را که در یمن، شانزده توریست غربی را به گروگان گرفتند بن لادن تأمین مالی می‌کرد.[۱۷] در فوریهٔ ۱۹۹۹، مقامات بنگلادشی اظهار کردند که بن لادن یک میلیون دلار برای حرکت الجهاد (HJ) در داکا، که بعضی از اعضای آن در افغانستان آموزش دیده و جنگیده بودند، فرستاده است. رهبران حرکت الجهاد (HJ) اظهار نمودند که می‌خواهند بنگلادش را به حکومت اسلامی سبک طالبان تبدیل کنند.[۱۸]

هزاران مایل دورتر در نواکشوت(۱)، پایتخت موریتانی در غرب آفریقا، چندین مبارز که تحت نظر بن لادن در افغانستان آموزش دیده بودند و مظنون به بمب گذاری بودند، دستگیر شدند.[۱۹] در این بین، طی محاکمهٔ ۱۰۷ تن از اعضای الجهاد در یک دادگاه نظامی در قاهره، افسران اطلاعاتی مصر شهادت دادند که بن لادن نقدینگی الجهاد را تأمین می‌کرده است و به الجهاد بودجه می‌داده است.[۲۰] در فوریهٔ ۱۹۹۹، سازمان سیا(CIA) ادعا کرد با کسب اطلاعات از طریق کنترل شبکه ارتباطی بن لادن به وسیلهٔ ماهواره، سیا(CIA) جلوی

1.Nouakchott

حامیان وی را، در انجام هفت حملهٔ بمب گذاری دیگر علیه تسهیلات برون مرزی امریکا در عربستان سعودی، آلبانی، آذربایجان، تاجیکستان، اوگاندا، اوروگوئه و ساحل عاج، با تأکید بر دسترسی سربازان کهنه کار افغانی به این نقاط، گرفته است. دولت کلینتون ۶٫۷ میلیارد دلار برای جنگ با تروریسم در ۱۹۹۹ اختصاص داد و بودجهٔ ضد تروریستی FBI از ۱٫۸ میلیون دلار به ۲۸۶ میلیون دلار افزایش یافت و عوامل خود را برای انجام این وظیفه به ۲۶۵۰ نفر یعنی ۲ برابر ۱۹۹۸ رساند. اما این پاکستان و عربستان سعودی، حامیان اصلی عرب افغان‌ها بودند که بیشترین رنج را متحمل شدند، زیرا اقداماتشان جهت عکس به خود گرفت. در مارس ۱۹۹۷ سه عرب و دو مبارز تاجیک پس از ۳۶ ساعت نبرد مسلحانه با پلیس در نزدیکی پیشاور در یک اردوگاه پناهندگی افغانی کشته شدند. آنها به گروه تفکیر افراطی وهابی[1] تعلق داشتند و برای بمب گذاری در جلسهٔ سران حکومت مالی اسلامی در اسلام آباد برنامه ریزی می‌کردند.

با تشویق پاکستان و ترغیب طالبان و بن لادن، عرب افغان‌ها در حزب حرکت الانصار پاکستان برای جنگ در کشمیر علیه سربازان هندی نام نویسی کرده بودند. با به کارگیری عرب‌ها که مقررات سبک وهابی را در درهٔ کشمیر پیاده می‌کردند، مبارزان اصیل کشمیری احساس خواری می‌کردند. دولت امریکا در ۱۹۹۶ انصار را یک سازمان تروریستی خوانده بود و انصار نیز متعاقباً نام خود را به حرکت المجاهدین تغییر داد. تمام قربانیان پاکستانی حملات موشکی امریکا در خوست به حرکت الانصار تعلق داشتند. در ۱۹۹۹ انصار اظهار نمود که یک قانون پوشش سخت به سبک وهابی را در درهٔ کشمیر تحمیل خواهد کرد و پوشیدن شلوار جین و ژاکت ممنوع شد. در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ حرکت الانصار سه

---

1. Radical Tafkir group

متصدی کشمیری تلویزیون کابلی را به خاطر پخش برنامهٔ ماهوارهٔ غربی زخمی کردند. انصار قبلاً به سنت‌های آزادیخواهانه مسلمانان کشمیری احترام می‌گذاشت اما اقدامات عرب افغان‌ها به مشروعیت نهضت کشمیری آسیب رساند و به هند امکان کودتای تبلیغاتی داد.[۲۱]

پاکستان زمانی که واشنگتن موکداً از نخست وزیر، نوازشریف برای دستگیری بن لادن کمک خواست با مشکل مواجه شد. تماس‌های نزدیک سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) با بن لادن و این حقیقت که او به تأمین بودجه و آموزش مبارزان کشمیری که از اردوگاه خوست استفاده می‌کردند، یاری می‌رساند، معضلی را برای نوازشریف در هنگام دیدار از واشنگتن در ۱۹۹۸ ایجاد کرد. نوازشریف خود را از موضوع کنار کشید اما دیگر مقامات پاکستانی بی‌پرواتر از او بودند. این مسئله را به مقامات امریکایی هم ردهٔ خود یادآوری می‌نمودند که چگونه همکاران امریکایی و پاکستانی بن لادن را، در دههٔ ۱۹۸۰ و طالبان را در دههٔ ۱۹۹۰، کمک کرده بودند. بن لادن خود در مصاحبه‌ای اشاره به حمایت مداوم بعضی از عناصر در سرویس‌های اطلاعاتی پاکستانی نمود. وی اظهار کرد «در مورد پاکستان چند بخش دولتی وجود دارد که با یاری خدا به نظرات اسلامی همگانی در پاکستان پاسخ می‌دهند. این مسئله متأثر از همفکری و همکاری است. هر چند بعضی بخش‌های دیگر دولتی در دام کُفار افتاده‌اند. ما از خداوند می‌خواهیم که آنها را به راه راست بازگرداند».[۲۲]

حمایت عناصری در درون تشکیلات پاکستان از بن لادن، تناقض دیگری در سیاست پاکستان در قبال افغانستان بود. امریکا نزدیک‌ترین متحد پاکستان و دارای ارتباطات عمیق با ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) بود. اما طالبان و بن لادن هر دو امکان تحصن و امکانات آموزشی را، برای آن دسته از مبارزان کشمیری که به وسیلهٔ پاکستان حمایت می‌شدند، تأمین می‌کردند و

اسلام آباد علاقهٔ چندانی برای از بین بردن این پشتیبانی نداشت. با این که امریکایی‌ها مکرراً سعی کردند سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) برای همکاری در تحویل بن لادن متقاعد کنند، اما سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) از قبول این تقاضا سرباز زد؛ اگر چه در دستگیری چند تن از حامیان بن لادن به امریکا کمک کرد. بدون پشتیبانی پاکستان، امریکا نمی‌توانست امید به چنگ اندازی کماندوهای امریکایی به بن لادن یا حملات دقیق‌تر طی بمباران هوایی داشته باشد، زیرا برای مبادرت به این چنین حملاتی نیاز به قلمرو پاکستان داشت. در همین زمان امریکا جرأت نمی‌کرد حمایت پاکستان از طالبان را افشا نماید، زیرا هنوز به همکاری سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در دستگیری بن لادن امیدوار بود.

مسئلهٔ بغرنج عربستان سعودی حتی بدتر نیز شد. در جولای ۱۹۹۸ شاهزاده ترکی از قندهار دیدار کرده بود و چند هفته بعد ۴۰۰ ماشین Pick Up جدید که هنوز پلاک شمارهٔ دُبی را دارا بود جهت استفادهٔ طالبان وارد قندهار شد. سعودی‌ها همچنین به خاطر فتح شمال در پاییز به طالبان وجه نقد پرداخت کردند. با بمب گذاری در سفارتخانه‌های امریکا در آفریقا، و علی‌رغم فشار امریکا برای پایان یافتن حمایت سعودی‌ها از طالبان، آنها به تأمین بودجه برای طالبان ادامه دادند و در مورد استرداد بن لادن سکوت کردند.[۲۳] حقیقت در مورد سکوت عربستان سعودی مسئله‌ای پیچیده بود. سعودی‌ها ترجیح می‌دادند بن - لادن به تنهایی در افغانستان بماند، زیرا دستگیری و محاکمهٔ وی به وسیلهٔ امریکایی‌ها، می‌توانست روابط عمیقی راکه بن لادن با اعضای همفکر خود در خانوادهٔ سلطنتی و عناصر درون مرکز اطلاعات عربستان سعودی داشت، آشکار نماید و عمیقاً می‌توانست خجالت آور باشد. سعودی‌ها مرگ بن لادن و یا اسارتش به دست طالبان را می‌خواستند. اما نمی‌خواستند امریکایی‌ها او را

دستگیر کنند.

پس از بمب گذاری اوت ۱۹۹۸ در آفریقا فشار امریکا به سعودی‌ها شدت یافت. شاهزاده ترکی دوباره از قندهار دیدن نمود و دیدار این بار او برای آن بود که طالبان را برای تسلیم بن لادن متقاعد کند. در جلسهٔ آنها، ملاعمر از انجام این درخواست امتناع کرد و سپس با بی‌احترامی نمودن بـه خـانوادهٔ سـلطنتی بـه شاهزاده ترکی توهین کرد. بن لادن خود، آنچه اتفاق افتاد را، این گونه توصیف کرد: «او [شاهزاده ترکی] از ملاعمر خواست تا ما را به وطن تسلیم کـند یـا از افغانستان براند و ملاعمر پاسخ گفت: به رژیم عربستان سعودی هیچ ربطی ندارد که بیاید و تقاضای تسلیم اسامه بن لادن را بدهد». این گونه به نظر می‌رسید که گویی ترکی از سوی دولت امریکا به آنجا رفته بود.[۲۴] سعودی‌ها خشمگین از توهین‌های طالبان روابط دیپلماتیک با طالبان را معلق کردند و تمام کمک‌های خود به آنها را ظاهراً متوقف نمودند. هر چند از به رسمیت شـناختن نـهضت طالبان صرف نظر نکردند.

بن لادن نفوذ قابل توجهی را در میان طالبان کسب کرد، اما همیشه وضعیت این گونه نبود. تماس طالبان با عرب افغان‌ها و ایدئولوژی اسلام فراگیر تا زمانی که طالبان کابل را در ۱۹۹۶ تسخیر کردند، وجود نداشت. پاکستان از نـزدیک درگیر معرفی بن لادن به رهبران طالبان در قندهار بود، زیرا مایل بـود اردوگـاه آموزشی خوست را، که اینک در دستان طـالبان بـود، حـفظ کـند تـا مـبارزان کشمیری در آنجا تعلیم ببینند. با اصرار پاکستان و کادرهای دارای تـحصیلات بالاتر طالبان که معتقد به ایدئولوژی اسلام فراگیر بودند و اغوای بهره مـندی مالی از بن لادن، رهبران طالبان را ترغیب به ملاقات با بن لادن و باز پس دادن اردوگاه‌های خوست به وی شدند.

هم به لحاظ حفظ امنیت بن لادن و هم برای کنترل او، طالبان بن لادن را در

۱۹۹۷ به قندهار منتقل کردند. در ابتدا او به عنوان مهمانِ خرج‌سرِخود زندگی می‌کرد. او برای خانوادهٔ ملاعمر خانه‌ای ساخت و برای دیگر رهبران طالبان سرمایه تهیه کرد. او قول داد جاده‌ای را که از فرودگاه قندهار به شهر منتهی می‌شد، آسفالت کند و مساجد، مدارس و سدهایی بسازد؛ اما ساخت و سازهای شهری وی به دلیل آن که سرمایه‌هایش مسدود گشت هرگز آغاز نشد. در حالی که بن لادن به گونه‌ای فوق العاده در کاخی بزرگ در قندهار با خانواده، خدمت کاران و مبارزین پیرو خود زندگی می‌کرد، رفتار متکبرانه عرب افغان‌هایی که همراه وی بودند و شکستشان در انجام پروژه‌های شهری، عموم مردم را با آنها دشمن کرد. قندهاری‌ها رهبران طالبان را چون افرادی که به جای مردم از گشاده دستی اعراب بهره‌مند شده‌اند می‌دانستند.

بن لادن با اعزام چند صد عرب افغان برای شرکت در حملات طالبان به شمال در ۱۹۹۸ و ۱۹۹۷ خودش را نزد رهبریت محبوب‌تر کرد. این جنگجویان وهابی، طالبان را در کشتار هزاره‌های شیعه در شمال کمک کردند. چند صد عرب افغان که مستقر در پادگان نظامی ریشکور[۱] در خارج از کابل بودند، در جبههٔ کابل علیه مسعود جنگیدند. به نظر می‌آمد دیدگاه جهانی بن لادن به طور فزاینده‌ای تفکر رهبران ارشد طالبان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. گفتگوهای بین سران طالبان و بن لادن در طول شب نتیجه داد. تا زمان ورود بن لادن در بین طالبان، دیدگاه رهبریت طالبان نسبت به امریکا و یا غرب به طور به خصوصی خصومت‌آمیز نبود، بلکه تنها خواستار به رسمیت شناخته شدن دولتشان بودند.

به هر حال پس از بمب گذاری‌ها در آفریقا، طالبان علیه امریکایی‌ها، سازمان ملل، سعودی‌ها و رژیم‌های مسلمان در سراسر دنیا دست به غوغا و هیاهو زد. بیانیه‌های آنها به طور فزاینده بازتاب دهندهٔ زبان نافرمانی بن لادن و یک اقتباس

---

1. Rishkor

محسوب می‌شد و فاقد ویژگی اصلی طالبان بود. زمانی که فشار امریکا بر طالبان برای بیرون راندن بن لادن افزایش یافت، طالبان اظهار کردند که او یک مهمان است و این برخلاف سنت افغانستان است که مهمانان خود را بیرون براند. زمانی که معلوم شد امریکا در صدد حملهٔ نظامی دیگری علیه بن لادن است، طالبان سعی کردند تا با واشنگتن وارد معامله شوند. بر این مبنا که در مقابل اینکه امریکا آنها را به رسمیت بشناسد بن لادن اجازه خواهد یافت افغانستان را ترک کند. بنابراین تا زمستان ۱۹۹۸ طالبان بن لادن را همچون ثروت و مهرهٔ چانه زنی می‌دیدند که می‌توانستند بر سر او با امریکایی‌ها مذاکره کنند. وزارت امور خارجهٔ امریکابا تلفن ماهواره‌ای ارتباط مستقیم با ملاعمر ایجاد کرد. افسران پشت میز نشین افغانستان با کمک مترجم پشتویی گفتگوهای طولانی با ملاعمر را برقرار کردند. هر دو طرف نکات متفاوتی را بررسی کردند ولی مذاکرات به نتیجهٔ ارزنده‌ای نیانجامید.[۲۵] تا اوایل ۱۹۹۹ برای طالبان آشکار شد که سازش با امریکا غیر ممکن است و آنها از این پس بن لادن را به عنوان عنصری برای تعهد و پایبندی می‌نگریستند.

مهلت امریکا به طالبان تا فوریهٔ ۱۹۹۹ مبنی بر تسلیم بن لادن یا مواجه با پیامدهای ناشی از آن، طالبان را مجبور کرد او را محتاطانه از قندهار ناپدید کنند. این اقدام زمان را به نفع طالبان تغییر داد هر چند این موضوع هیچ گاه به مرحلهٔ حل و فصل نرسید.

عرب افغان‌ها وارد یک حلقهٔ کامل شده بودند. عرب افغان‌ها از حالت مکمل، طی جهاد افغان و جنگ سرد در دههٔ ۱۹۸۰، به موضوع اصلی برای افغان‌ها، کشورهای همسایه و غرب در دههٔ ۱۹۹۰ تبدیل شدند. امریکا اکنون بهای نادیده گرفتن افغانستان بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ را می‌پرداخت، در حالی که طالبان به تأمین محل تحصن و بست نشینی نظامی‌ترین و

متخاصم‌ترین نهضت بنیادگرای اسلامی که جهان در دوران پس از جنگ سرد به خود دیده است، مشغول بود. افغانستان در حقیقت اکنون بهشتی برای جهان گرایی اسلامی و تروریسم بود و امریکایی‌ها و غرب در چگونگی مهار آن دچار سرگشتگی بودند.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ مصاحبه‌هایی با وزرای کابینه پاکستانی که در زمان ضیاء کار می‌کردند.

2- Roy, Oliver, *Afganistan, from Holy Wor to Civil war*, Princeton University Press.

3- Roy, as abore

4- Huntington, Samuel, *The Clash of Civilizations and the Remarking of World Order*, Simon and Schuster, New York 1999.

۵ـ مصاحبه‌های شخصی با دوستان بن لادن در عربستان سعودی و لندن در ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۹.

6- AFP, 'Landan Planned a global Islamic revolution in 1995', 27 August 1998.

۷ـ *الاهرام*، مصاحبه با مسعود، از یحیی غنیم، ۱۹ اوت ۱۹۹۷.

8- Giacomo, Carol, 'US lists saudi businessman as extremist Sponsor', *Washington Post*, 14 August 1996.

9- AFP, 'Bin Loden training young Islamists, alleges Egypt', 18 Februray 1997.

10- Hiro, Dilip, 'Islamic militants, Once encouraged by the *US*, now threaten it', the *Nation*, New York, 15 Februray 1999.

11- *Time* magazine, 'Interview with Bin Laden', 11 January 1999.

12- *Time* magazine, 'Inside the hunt for Osama, 21 December 1998.

13- *Newsweek* magazine, 'Making a Symbol of terror', 1 March 1999.

این مقاله، با استفاده از منابع اطلاعاتی امریکا، دربارهٔ این مطلب بحث می‌کرد که بن لادن در تمام این اقدامات تروریستی دخیل بوده است.

۱۴ـ مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌های الجزایری و مصری و سیاستمداران در اسلام آباد در ۹۳-۱۹۹۲.

15- *Global Inteligence Update*, 'Bangladesh Movement highlights new Pan-Islamic identity', 27 January 1999.

16- *Global Inteligence Update*, 'Possible Bin Laden group attempts transit

through Malaysia', 13 January 1999.

17- Reid, Tim, 'Yemeni Kidnappings were revenge for Iraq bombing', *Daily Telegraph*, 3 January, 1999.

سازمان امنیت و اطلاعات امریکا (FBI) ادعا می‌کرد که یمنی‌ها کامپیوترهای لب‌تاب و وسایل ارتباطی دارند و در ارتباط مستقیم با بن لادن هستند.

18- AFP, 'Bin Laden may be targeting Bangladesh', 19 February 1999.

19- AFP, 'Suspected Bin Laden Supporters held in Mauritania', 5 May 1999.

20- AFP, 'Osama bankeolled Egypt's Jihad', 15 Februray 1999.

21- AFP, 'Kashmir militant group issues Islamic dress order', 21 February 1992.

دیپلمات‌های پاکستانی بیش از پیش در خصوص فعالیت‌های وهابیون در کشمیر نگران بودند. مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌ها، اسلام‌آباد، مارس ۱۹۹۹.

22- *Times* magazine,'Interview with Bin Laden', 11 January 1999.

۲۳- مصاحبه‌هایی با مقامات ارشد پاکستانی، اسلام آباد، دسامبر تا مارس ۹۹-۱۹۹۸، مراجعه شود:

Mcgrick Tim 'Guest of Honour', *Time* Magazine, 31 Augist 1995.

24- *Time* magazine, 'Interview with Bin Laden', 11 January, 1999.

۲۵- مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌های امریکایی، اسلام آباد، ژانویه ۱۹۹۹.

بخش سوم

پروژهٔ بزرگ جدید

۱۱

دیکتاتورها و بارون‌های نفت:
طالبان، آسیای مرکزی، روسیه، ترکیه و اسرائیل

در ۱۹۹۶ در عشق آباد، پایتخت ترکمنستان، احداث فرودگاه جدید بین‌المللی بزرگی به اتمام رسید. ساختمان مجلل و بزرگ ترمینال، به منظور آن‌که در خور پروازهای غربی به این جمهوری بیابانی غنی از نفت و گاز باشد، ساخته شد. اما این فرودگاه بازتاب دهندهٔ صدای سکوت است. در عرض چندماه نیمی از فرودگاه تعطیل شد، زیرا نگهداری آن بسیار گران بود و از مابقی فرودگاه، فقط با چند پروازِ ورودی هفتگی حتی در ۱۹۹۹ به ندرت استفاده می‌شد.

در ۱۹۹۵ در سرخس، که مرز بین ترکمنستان و ایران است، ساخت ایستگاه راه آهن سریع السیر جدیدی با دیوارهایی از سنگ مرمر و پیشخوان‌های فروش بلیط تکمیل گردید. تپه‌هایِ شنیِ روان در کاراکوم یا صحرای شن‌های سیاه و شن‌های قرمز، زوزه‌کشان به ساختمان می‌خوردند؛ و گرما خفقان آور بود. این ایستگاه انتهای خط آهن جدید ساخته شده به دست ایرانیان بود که مشهد در شمال شرقی ایران را به عشق آباد متصل می‌کند و اولین حلقهٔ ارتباط مستقیم بین آسیای مرکزی و کشورهای مسلمان در جنوب، بعد از ۷۰ سال قطع روابط از یکدیگر است. اما با وجود دو قطار باری و مسافری که هر هفته از ایران می‌آید،

ایستگاه در بیشتر ایام هفته تعطیل است.

ارتباط با دنیای خارج برای تمام جمهوری‌های آسیای مرکزی پس از اینکه در دسامبر ۱۹۹۱ به استقلال دست یافتند از اهمیت بالایی برخوردار بود. اما امروز یعنی نزدیک به یک دهه بعد به نظر می‌رسد که شترها از جادهٔ افسانه‌ای ابریشم عبور و مرور می‌کردند. این ریخت و پاش‌های به یاد ماندنی، بلند پروازی‌های متظاهرانه و رؤیاهای غیر قابل تصور، آثار رئیس جمهور ترکمنستان، سفر مراد نیازوف بود که مقدار کمی از دارایی‌های اندک کشورش را برای نگهداری ترکمنستانِ ۴,۲ میلیون نفری صرف و بیشتر مابقی آن را صرف رونق شخصیت پرستی خود می‌کند. اما این سراب‌های صحرا نیز نشانگر امیدهای به ثمره نرسیدهٔ ترکمنستان برای تبدیل به چیزی است که نیازوف در اوایل دسامبر ۱۹۹۱ خطاب به من آن را کویت جدید نامید.[۱]

از زمان استقلال، ترکمنستان، مانند دیگر جمهوری‌های نفت خیز آسیای مرکزی، برای اینکه ثروت‌های نفت و گاز خود را به بازارهای خارجی برساند، بیهوده منتظر مانده است. جمهوری‌های آسیای مرکزی، مجزا از دریا و محاصره شده در بین قدرت‌های متخاصم و حسود چون روسیه، ازبکستان، افغانستان و ایران، تدابیر بی‌رحمانه‌ای را برای ساختن لوله‌های نفت به کار بستند تا انزوای آنها پایان یابد و از وابستگی اقتصادی به روسیه نجات یابند و ارز باارزشی را برای به جریان انداختن دوبارهٔ اقتصادهای خود، بعد از ویرانی‌های ناشی از اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی به دست آوردند. به مدت ۷۰ سال تمام مسیرهای ارتباطی آنها، جاده‌ها، راه آهن‌ها و لوله‌های نفت در مسیر شرق به طرف روسیه ساخته شده بود. اکنون آنها می‌خواستند با دریای عرب، اقیانوس هند، دریای مدیترانه و چین ارتباط برقرار کنند.

منابع انرژی دریای خزر و آسیای مرکزی (که ما اکنون آن را منطقهٔ خزر

می‌نامیم و شامل قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان و ازبکستان است) طی چند سال گذشته با اغراق نفس‌گیری توصیف شده است. در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ امریکا تخمین زد که منابع نفتی دریای خزر بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد بشکه (bb) است. این رقم بیش از حد اغراق‌آمیز بود. ذخایر احتمالی، اکنون کمتر از نصف آن یا حتی ۵۰ میلیارد بشکه (bb) دانسته شده است. منابع نفتی مسلم منطقهٔ خزر بین ۱۶ و ۳۲ میلیارد بشکه (bb) است که در مقایسه با ۲۲ میلیارد بشکه (bb) در امریکا و ۱۷ میلیارد بشکه در دریای شمال قرار می‌گیرد و بین $\frac{۱}{۱۰}$ الی $\frac{۱}{۱۵}$ کل منابع نفتی خاورمیانه است.

با این وجود منطقهٔ خزر احتمالاً آخرین منطقهٔ دارای نفت جهان است که اکتشاف نگردیده و بهره برداری نشده است و گشایش آن هیجان بسیاری را در بین شرکت‌های نفتی بین‌المللی ایجاد کرده است. شرکت‌های نفتی غربی علاقه خود را در ابتدا در ۹۲-۱۹۹۱ به سیبری غربی، سپس در ۹۴-۱۹۹۳ به قزاقستان، در ۹۷-۱۹۹۵ به آذربایجان و سرانجام در ۹۹-۱۹۹۷ به ترکمنستان معطوف نمودند. بین سال‌های ۹۸-۱۹۹۴، ۲۴ شرکت از ۱۳ کشور در منطقهٔ خزر قراردادهایی بستند. قزاقستان دارای بزرگ‌ترین ذخایر نفتی یا به طور تخمینی ۸۵ میلیارد بشکه (bb) است، اما وجود ۱۶-۱۰ میلیارد بشکه (bb) از منابع این کشور اثبات شده است. آذربایجان منابع نفتی احتمالی معادل ۲۷ میلیارد بشکه (bb) دارد و تنها ۱۱-۴ میلیارد بشکه (bb) از منابع آن تأیید شده است. در حالی که ترکمنستان ۳۲ میلیارد بشکه (bb) منابع احتمالی نفتی دارد که ۱٫۵ میلیارد بشکه (bb) از منابع آن اثبات گردیده است. منابع نفت احتمالی ازبکستان در حدود ۱ میلیارد بشکه (bb) تخمین زده می‌شود.

ذخایر مسلم گاز در منطقهٔ خزر در حدود ۳۳۷-۲۳۶ تریلیون فوت مکعب (TCF) تخمین زده می‌شود که در خور مقایسه با منابع ۳۰۰ تریلیون فوت

مکعب گاز امریکا است. ترکمنستان یازدهمین کشور دارای بزرگ‌ترین منابع گازی در دنیا با ۱۵۹ تریلیون فوت مکعب (tcf) منابع احتمالی گاز، ازبکستان با ۱۱۰ تریلیون فوت مکعب (tcf)، قزاقستان با ۸۸ تریلیون فوت مکعب (tcf) و آذربایجان تنها ۳۵ تریلیون فوت مکعب ذخایر گازی دارد.[۲]

رهبران آسیای مرکزی نسبت به خطوط پیش بینی شدهٔ لوله‌های نفت و گاز، مسیرهای بالقوه و جغرافیایی سیاسی که آنها را احاطه کرده بود به وسواس افتاده بودند. در ۱۹۹۶ در منطقهٔ خزر روزانه یک میلیون بشکه نفت (b/d) تولید می‌شد ولی تنها ۳۰۰,۰۰۰ بشکه (b/d) آن هم بیشتر از قزاقستان صادر می‌گردید. هر چند تنها نیمی از این مقدار یعنی ۱۴۰,۰۰۰ بشکه در روز (b/d) به خارج از اتحاد جماهیر شوروی سابق صادر می‌شد. تولید نفت منطقهٔ خزر هنوز ارائه دهندهٔ چهار درصد از کل میزان تولید نفت در دنیا است. تولید گاز طبیعی این منطقه در ۱۹۹۶ جمعاً ۳,۳ تریلیون فوت مکعب بود، اما ۰,۸ تریلیون فوت مکعب آن به خارج از اتحاد جماهیر شوروی سابق و بیشتر توسط ترکمنستان صادر شد، در واقع یک نیاز فوری و تقریباً شدید به لوله‌های انتقال نفت و گاز وجود داشت.

هجوم برای نفت و تأثیر قدرت‌های بزرگ در منطقهٔ خزر، شباهت به وضعیت خاورمیانه در دههٔ ۱۹۲۰ دارد. اما آسیای مرکزی امروز باتلاق پیچیدهٔ بزرگ‌تری از علایق رقابتی است. قدرت‌های بزرگی همانند روسیه، چین و امریکا و همسایه‌های جمهوری‌های آسیای مرکزی چون ایران، پاکستان، افغانستان و ترکیه و خود کشورهای آسیای مرکزی و قدرتمندترین بازیکنان این میدان یعنی شرکت‌های نفتی در صحنه‌ای رقابت می‌کنند که من آن را در مقاله‌ای در مجله‌ای مهم «پروژهٔ بزرگ جدید» نامیدم. به نظر می‌رسد که این نام ماندگار شده است و مورد علاقهٔ حکومت‌ها، متخصصین و شرکت‌های نفتی واقع

گردید.[۳]

من ابتدا در ۱۹۸۹، در جریان برنامهٔ اصلاحات پروستوریکای رئیس جمهوری میخائیل گورباچف از آسیای مرکزی دیدار کردم. متقاعد شده بودم که موضوعات قومی در افغانستان پس از عقب نشینی ارتش روسیه به مرحلهٔ انفجار رسیده بود. می‌خواستم منشأ قومی ازبک‌های افغانی، ترکمن‌ها و تاجیک‌ها را دریابم و سرزمین اصلی آنها را ببینم. به طور پی در پی به منطقه باز می‌گشتم تا مناظر مختلف و معضل‌های سیاسی و قومی را در منطقه که پیچیده‌تر و متغیر می‌شد، در حین از هم پاشیدگی شوروی کشف نمایم. تصادفاً زمانی که رهبران آسیای مرکزی در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۱ در عشق آباد جمع شده بودند تا در مورد تجزیهٔ اتحاد جماهیر شوروی و استقلال خود بحث کنند، در عشق آباد بودم.

همگی آنها ملی گرایانی بیزار بودند که از احتمال از بین رفتن امنیت و همچنین پشتیبانی حکومتی شوروی و احتمال رویارویی با دنیای خارج آن هم به تنهایی کاملاً هراسان بودند. در عرض چند ماه زمانی که اقتصاد کشورهایشان فرو ریخت، اهمیت منابع نفتی آنها و نیاز به خطوط لولهٔ انتقال نفت و گاز آشکار شد. آنها در جریان مذاکرات بین قزاقستان و شرکت امریکایی شورون(۱)، خود مذاکراتی را با شرکت‌های نفتی غربی آغاز کردند. حاصل دیدارهای متناوب من کتابی دربارهٔ آسیای مرکزی بود اما با متلاشی شدن افغانستان به سبب جنگ داخلی نتیجه گرفتم که پیامدهای آن به آسیای مرکزی کمانه خواهد کرد و موضوع خطوط انتقال نفت و گاز برای آیندهٔ جغرافیای سیاسی منطقه تعیین کننده خواهد بود.[۴]

عنوان پروژه بزرگ جدید با تاریخ هم طنین شد. در اواخر قرن نوزدهم

---

1. Chevron

بریتانیایی‌ها در هند و روسیهٔ تزاری، در یک جنگ اعلام نشدهٔ رقابت و نفوذ برای مهار یکدیگر در آسیای مرکزی و افغانستان، نبرد کردند. ترکستان، افغانستان، ترانز کاسپیا و پارس کلماتی هستند که برای بسیاری، از این کلمات یک حس دور افتادگی محض یا خاطرهٔ فراز و نشیب‌های عجیب و داستان سلحشوری‌های رو به افول استشمام می‌شود. لرد کرزن قبل از آنکه در ۱۸۸۹ نایب السلطنهٔ انگلیس در هند شود، نوشت: «اعتراف می‌کنم برای من، اینها مهره‌های روی صفحهٔ شطرنجی هستند که در یک بازی برای چیرگی بر دنیا از آنها استفاده شده است».[۵] اینها امپراطوری‌های در حال گسترش بودند. بریتانیایی‌ها از طریق هند به سوی افغانستان می‌رفتند و نظامیان تزاری در حال تسخیر آسیای مرکزی بودند.

جاذبهٔ اصلی برای هر دو قدرت، کشور افغانستان بود. بریتانیایی‌ها می‌ترسیدند که یک حملهٔ ضربتی از روسیه به هرات از منطقهٔ ترکمن بتواند بلوچستانِ بریتانیا را تهدید کند در حالی که دارایی مسکو می‌توانست حکمرانان کابل را تبدیل به دشمنان بریتانیا نماید. روس‌ها نیز در هراس بودند که بریتانیایی‌ها با حمایت از شورش‌های قبایل مسلمان و حکمرانان بخارا و خوقند به حضور روس‌ها در آسیای مرکزی صدمه زنند. همچون امروز نبرد واقعی بر سر خطوط ارتباطی بود، هر دو امپراطوری در پروژه‌های عظیم راه آهن دچار افراط شده بودند. روس‌ها در سراسر آسیای مرکزی تا مرز خود با افغانستان، ایران و چین مبادرت به ساخت خطوط راه آهن نمودند؛ در حالی که بریتانیایی‌ها خطوط راه آهن را در پهنه هند تا مرز افغانستان کشیدند.

پروژهٔ بزرگ امروز نیز بین انبساط و انقباض امپراطوری‌ها است. روسیهٔ ضعیف و ورشکسته تلاش می‌کند که آنچه راکه هنوز همچون مرزهای خود در آسیای مرکزی بدان می‌نگرد، در دست بگیرد و جریان نفت دریای خزر را از

طریق خطوط لولهٔ انتقال نفت که از روسیه عبور می‌کند تحت کنترل در آورد. امریکا برای نفوذ در منطقه این پیشنهاد را تحمیل می‌کند که برای انتقال نفت باید روسیه را نادیده گرفت و خطوط فرعی دیگری برای انتقال نفت احداث کرد. ایران، ترکیه و پاکستان در حال ایجاد حلقه‌های ارتباطی خود با منطقه هستند و می‌خواهند که مسیر آتی برگزیدهٔ خطوط انتقال نفت در جهت شرق غرب و یا جنوب محسوب شوند. چین می‌خواهد ثبات را برای منطقهٔ ناآرام شن یانگ، پابرجا نماید که همان گروه‌های قومی مسلمانی آن را اشغال کرده‌اند که در آسیای مرکزی زندگی می‌کنند، و از تأمین انرژی مورد نیاز برای سریع‌تر کردن رشد اقتصادی سریع خود مطمئن باشد و نفوذ سیاسی خود را در این منطقهٔ مرزیِ بحرانی توسعه دهد. کشورهایِ آسیایِ مرکزی برتری خواهی‌های خاص خود، ترجیحات و ضروریات استراتژیک خود را دارند. با شکل گرفتن موارد بالا رقابت شدیدی بین شرکت‌های نفتی امریکایی، اروپایی و آسیایی در گرفته است، اما همچون قرن نوزدهم، عدم ثبات افغانستان و پیشروی طالبان بُعدی جدید در این برتری خواهی جهانی به وجود آورد و تکیه گاه مهمی برای پروژهٔ بزرگ شد. این کشورها و شرکت‌ها بایستی در مورد رو در رو شدن و یا جلب نظر طالبان و این که آیا طالبان در خصوص لولهٔ انتقال نفت از آسیای مرکزی به بازارهای جدید در آسیای جنوبی مانع تراشی یا کمک می‌نمود، تصمیم می‌گرفتند.

افغانستان طی قرن‌ها آسیای مرکزی را سخت در آغوش گرفته بود. قلمرویی که امروزه شامل تاجیکستان، قسمت جنوبی ازبکستان و قسمت شمالی افغانستان است، قرن‌ها به عنوان یک منطقه هم مرز متناوباً توسط امیران یا پادشاهان در بخارا یا کابل اداره می‌گردید. امیر بخارا به خاطر ارتش خود وابسته به مزدوران افغانی بود. رؤسای قبایل که به ستوه آمده بودند، راهزنان و ملاها،

در جست و جوی محلی برای تحصن در مناطق یکدیگر بودند، لذا از مرزی که وجود نداشت، می‌گذشتند (بدین ترتیب تصمیم تاجیکستان در ۱۹۹۷ مبنی بر تسلیم پایگاه هوایی کولیاب[1] در جنوب تاجیکستان بـه احـمدشاه مسـعود، برای آن که بتواند کمک‌های نظامی از ایران و روسیه دریافت کند، در واقع ادامهٔ این ارتباطات گذشته بود). همجواری افغانستان با آسیای مرکزی، بعد از انقلاب روسیه در ۱۹۱۷، که اتحاد جماهیر شوروی مرزهای خود را به روی همسایگان مسلمان جنوبی خود بست، به طور سیاسی خاتمه یافته بود. بازگشایی مجدد این مرزها در ۱۹۹۱ خبر از آغاز پروژهٔ بزرگ جدیدی می‌داد.

افغانستان امروز با ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان هم مرز است اما از میان آنها تنها ترکمنستان منابع انرژی وسـیعی دارد. در طـول کـوه‌های پـامیر، تاجیکستان پنج میلیون نفری، در یک مرز ناهموار ۶۴۰ مـایلی بـا افـغانستان مشترک است که بـه واسـطهٔ رودخـانهٔ آمـودریا تـقسیم مـی‌شود. $\frac{1}{4}$ جـمعیت افغانستان تاجیک هستند، تاجیک‌های بیشتری در سراسر دیگر جـمهوری‌های آسیای مرکزی پراکنده هستند و ۲۰۰,۰۰۰ نفر دیگر نیز در استان شین کـیانگ چین زندگی می‌کنند. تنها گروه قومی اصلی در آسیای مرکزی که از نژاد ترک‌ها نیستند، تاجیک‌ها هستند آنها از نسل قبایل ایرانی محسوب مـی‌شوند کـه در آسیای مرکزی بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح زندگی کرده اما بعداً با تهاجم ترک‌ها، از مغولستان به مرزها رانده شدند.

در دوران باستان، تاجیکستان مرکز نـظامی و اقـتصادی مـنطقه بـود. ایـن سرزمین برای جادهٔ ابریشم، و نیز برای مهاجمان ترک که از سمت غرب به ایران، روسیه، اروپا و به جنوب به سوی افغانستان و هند تا شوروی حمله می‌کردند، همچون دروازه‌ای عمل می‌کرد. روسیه، قسمت شمالی تاجیکستان امروزی را

---

1. Kuliab

در ۱۸۶۸ تصاحب کرد و آن بخش، قسمتی از استان ترکستانِ تحت کنترل روسیه شد. زمانی که پروژهٔ بزرگ شدت یافت، بریتانیایی‌ها و روس‌ها مرز بین افغانستان و آسیای مرکزی را در ۱۸۸۴ مشخص کردند در این هنگام روسیه قسمت جنوبی تاجیکستان را تصاحب کرد.

بعد از اینکه استالین پنج جمهوری آسیای مرکزی را در ۲۵-۱۹۲۴ با کشیدن خطوط فرعی بر روی نقشه به میل خود به وجود آورد، بخارا و سمرقند را، که دو مرکز فرهنگ و تاریخ تاجیک بودند، به ازبکستان داد. این امر باعث بروز برتری خواهی بین دو جمهوری گردید که از آن پس در تب و تاب بوده‌اند. تاجیکستانِ دوران حاضر نشانه‌ای از جمعیت یا مراکز اقتصادی و افتخارات قدیمی تاجیک ندارد. استالین همچنین منطقهٔ خودمختار گورنو بدخشان[1] را در کوه‌های پامیر به وجود آورد که شامل ۴۴ درصد از زمین تاجیکستان است ولی تنها ۳ درصد از جمعیت آن را شامل می‌شود. در حالی که تاجیک‌ها مسلمانان سنی هستند، گورنو بدخشان شامل گروه‌های مختلف قومی پامیر است که بسیاری از آنها مسلمانان شیعه هستند. این مسلمانان نیز شامل اسماعیلی‌هایی می‌شوند که گروهی شیعه از پیروان آقا خان هستند که او نیز در منطقهٔ مرزی بدخشانِ افغانستان ساکن است.

چند ماه بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، گروه‌های چریک اسلامی در سراسر آسیای مرکزی برای مقاومت در برابر بلشویک‌ها پدیدار شدند. بلشویک‌ها این شورشیان را بَسمچی‌ها[2] می‌نامیدند که اصطلاحی تحقیرآمیز به معنی راهزن بود. این نهضت اسلامی، ملی‌گرا و ضد کمونیست بود، ۶۰ سال بعد الهام مشابهی انگیزهٔ مجاهدین افغانستان بود. بسمچی‌ها تصمیم گرفتند که پایه‌های قدرت روسیه را سست نمایند. بریتانیایی‌ها در ۱۹۱۹ به بسمچی‌ها کمک

---

1. Gorno Badakhshan 2. Basmachis

کردند. آنها به فرماندهان کابل پول می‌پرداختند تا کاروان‌های شتر حامل تسلیحات و مهمات را برای بسمچی‌ها ارسال نمایند. هزاران تن از بسمچی‌های تاجیک در شمال افغانستان پناهنده شدند زیرا نبرد تا ۱۹۲۹ یعنی زمانی که برای همیشه به دست بلشویک‌ها در هم شکسته شدند، ادامه یافت. در وضعیت مشابه دیگری در دهۀ ۱۹۸۰، امریکا مجاهدین افغان را برای عبور از آسیای مرکزی و حمله به مواضع ارتش روسیه تشویق کرد و در پاسخ، ارتش روسیه به طور پی در پی مجاهدین را بَسمچی خواند.

تاجیکستان یک جمهوری صدمه دیدۀ فقرزده و توسعه نیافته در مرز اتحاد جماهیر شوروی باقی ماند و بودجۀ آن بستگی به سوبسیدهای مسکو داشت. پس از ۱۹۹۱ تنش‌ها بین ازبک‌ها و تاجیک‌ها و رقابت دسته جات داخلی در بین تاجیک‌ها فوران نمود. جنگ داخلی که در ۹۷ـ۱۹۹۲ بین دولت جدید کمونیست و صفوف نیروهای اسلامیون به وجود آمد کشور را ویران کرد. یک‌بار دیگر هزاران شورشی و پناهندۀ تاجیکی در قسمت شمالی افغانستان پناهنده شدند، این در حالی بود که نیروهای دولت تاجیک را ارتش روسیه پشتیبانی می‌کرد. رئیس جمهور بوریس یلتسین در ۱۹۹۳ اعلام کرد که «مرز تاجیک افغان در واقع مرز روسیه است و ۲۵۰۰۰ نظامی مستقر شده در آنجا، در واقع از روسیه دفاع می‌کنند».[۶] این اعلام وجود نقش مسکو در آسیای مرکزی بود.

سرانجام دولت جدید کمونیست و اسلامیون مخالف در تاجیکستان با یک توافق صلح ناشی از وساطت سازمان ملل موافقت کردند، اما هیچ یک از طرفین قادر نبودند که بانی یک هویت ملی برای قبایل از هم گسیختۀ تاجیک باشد. شکاف‌های داخلی و در حقیقت فقدان اندیشمندان بومی برای آنکه بتوانند نوعی ملی گرایی پدید آورند که مردم را به سرزمین و یکدیگر پیوند دهند باعث

شد که کشور در مقابل نفوذ افغانستان بی‌دفاع باقی بماند.[۷] طرفین این جنگ داخلی به تدریج با مسعود همکاری کردند. مسعود برای بسیاری از تاجیک‌ها تبدیل به سمبل ملی گرایی تاجیک شد زیرا با طالبان نبرد می‌کرد. طالبان با متهم کردن مسعود به اینکه وی سعی در تقسیم افغانستان و ایجاد یک تاجیکستان بزرگ‌تر، از طریق پیوستن استان بدخشان به تاجیکستان دارد، محبوبیت او را افزون کردند. مسعود چنین اهدافی را تکذیب نمود. برای تاجیکستان، طالبان نشانگر یک بنیادگرایی اسلامی و ناسازگار با اصول معنویت صوفی در آسیای مرکزی بودند، این در حالی بود که توسعه‌طلبی پشتون در تضاد مستقیم با آرمان‌های تاجیک قرار داشت.

در ازبکستان ستیزه‌جویی اسلامی که تا حدودی افغانستان بدان دامن زده است، جدی‌ترین چالش پیش روی رئیس جمهور اسلام کریموف است. ازبک‌ها که زیادترین، ستیزه جوترین و پر نفوذترین نژاد در منطقه هستند، امروزه سرزمین اصلی اسلامی و عصب مرکزی سیاسی آسیای مرکزی را اشغال کرده‌اند. ازبکستان با تمام جمهوری‌های آسیای مرکزی و افغانستان هم مرز است. شهرهای اصلی آن سمرقند و بخارا از حدود ۲۵۰۰ سال پیش میزبان تمدن‌های بسیاری بوده است و بعد از عربستان دومین مرکز برای آموزش اسلامی گردید. بخارای قرون وسطایی ۳۶۰ مسجد و ۱۱۳ مدرسه را داشت و حتی در ۱۹۰۰، ده هزار طلبه در ۱۰۰ مدرسهٔ فعال آن مشغول تحصیل بودند. درهٔ طولانی ۲۵۰ مایلی فرغانه با پیوند طولانی‌اش با آموزش اسلامی و جنگجویانی چون بسمچی‌ها، ثروتمندترین منطقهٔ کشاورزی در آسیای مرکزی و مرکز مخالفت اسلامی در مقابل کریموف است.

ازبک‌ها شجره نامهٔ خود را تا مغولان چنگیزخان یعنی، آن شاخه‌ای که قبیلهٔ شیبانی از آن برخاست و ازبکستان امروزی و قسمت شمالی افغانستان را در

سال ۱۵۰۰ تسخیر کرد، دنبال می‌کنند. محمود بن ولی تاریخ نویس قرن شانزدهم ازبک‌های پیشین را مشهور به بدخویی، تندی، بی‌باکی و بی‌پروایی و علاقه‌مند در اعمال تبهکاری توصیف می‌کند.[۸] تغییر کمی در علاقهٔ ازبک‌ها برای قدرت و نفوذ از آن موقع تا کنون به وجود آمده است. ازبکستان بزرگ‌ترین جمهوری آسیای مرکزی با ۲۲ میلیون نفر جمعیت است. با وجود شش میلیون ازبک که در جمهوری‌های دیگر زندگی می‌کنند و در بین سه جمهوری (تاجیکستان، ترکمنستان و قزاقستان) اقلیت مهمی را تشکیل می‌دهند، کریموف قادر گردیده اقوام متحدی را برای دنبال کردن برنامهٔ نفوذ خویش در منطقه با خود همراه کند. دو میلیون ازبک در قسمت شمالی افغانستان زندگی می‌کنند که این در نتیجهٔ مهاجرت‌های قبل و طی شورش بسمچی‌ها بوده است. ۲۵۰۰ ازبکی دیگر نیز در استان شن کیانگ چین زندگی می‌کنند.

بسیار قبل از این که ارتش روسیه از افغانستان عقب نشینی کند، مسکو و تاشکند ازبک‌های افغانستان را برای ایجاد یک نوار امنیتی تحت کنترل ازبک‌های غیر مذهبی در قسمت شمالی افغانستان پرورش می‌دادند تا در برابر هر نیروی تصاحب‌گر مجاهدین مقاومت کند. نزدیک به یک دهه این سیاست موفقیت‌آمیز بود. ژنرال رشید دوستُم شش استان را کنترل می‌کرد و با کمک نظامی از مسکو و تاشکند، مجاهدین و سپس طالبان را مهار کرد. کریموف ضمناً تلاشی را برای ساختن اتحادی بر ضد طالبان، از بین جمهوری‌های آسیای مرکزی و روسیه بعد از ۱۹۹۴ رهبری کرد. هر چند با سقوط مزار شریف در ۱۹۹۸، سیاست کریموف شکست خورد و طالبان اینک همسایگان متصل به ازبکستان بودند. بعد از آن نفوذ ازبکستان در افغانستان به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت، زیرا کریموف به پشتیبانی از مسعود که یک تاجیک بود علاقه‌ای نداشت.

کریموف همچنین به‌گونهٔ ناموفقی سعی به نفوذ در تاجیکستان کرد. زیرا ۲۴ درصد مردم آن ازبک هستند. در ۱۹۹۲ کریموف بـه حکـومت تـاجیک بـرای سرکوب شورشیان اسلامی کمک نظامی کرد. در سال ۱۹۹۶، وقتی که مذاکرات صلح بین رقبا در راه بود، کریموف تلاش کرد تا هر دو طرف را مجبور کند که نقش مهم‌تری به اقلیت ازبک، از طریق حمایت از شورش‌های ازبک محلی در شمال تاجیکستان قائل شوند. کریموف با قصد تاجیک‌ها برای تشکیل دولت ائتلافی از بین دولت و شورشیان به دلیل آن که این امر توان خوبی به اسلامیون خواهد داد مخالف است. درسی که موجب پراکندگی خـود جـمعیت نـاامـید ازبکستان می‌گردد.

کریموف یک حکومت پلیسیِ پر نفوذ و به شدّت کـنترل شـده‌ای را اداره می‌نماید و به جنگ‌های داخلی در افغانستان و تاجیکستان به عـنوان تـوجیه برای سرکوبی در کشور خود اسـتناد مـی‌کند. مـهم‌ترین مـخالف کـریموف از گروه‌های اسلامیِ افراطیِ زیرزمینی برخاسته است که بـعضی از آنـها وهـابی هستند و در درهٔ فرغانه سنگر گرفته‌اند. بسیاری از این مبارزان ازبکی مخفیانه در عربستان سعودی و پاکستان تحصیل کرده‌اند، در اردوگاه‌های مجاهدین افغان در دهه ۱۹۸۰ دوره دیده‌اند و متعاقباً روابط خود با طالبان را گسترش داده‌اند.

کریموف شدیدترین قانون در تمام جمهوری‌های آسیای مـرکزی را عـلیه بنیادگرایی اسلامی از محدود کردن آموزش در مـدارس تـا جـلوگیری از بـلند نمودن ریش‌ها تصویب کرده است و وهابیت را به عنوان عامل تمام شورش‌ها محکوم نموده است. این اصطلاح نوعی پوشش است که متصدیان ازبک به طور فزاینده از آن برای توضیح تمام فعالیت‌های اسلامی استفاده می‌کنند. اما به دلیل آن که نیمی از جمعیت ازبکستان در زیـر ۱۸ سـالگی قـرار دارد و بـه لحـاظ گستردگی بی‌کاری و تورم، این کشور با ناآرامی در حال رشد در میان جوانـان

مواجه است. نارضایتی اقتصادی و اجتماعی در بین افراد جوان را رژیم نادیده می‌گیرد. اگر چه شاید ازبکستان قدرتمندترین کشور در آسیای مرکزی باشد، اما به نظر می‌رسد که با شدیدترین دوگانگی مذهبی و سیاسی مواجه است و تاخت و تازهای ناموفق کریموف به افغانستان و تاجیکستان تنها ستیزه‌جویی اسلامی را ترغیب کرده است.

با وجود این ازبکستان بازیگر اصلی در پروژهٔ بزرگ جدید است. این کشور گاز و نفت کافی برای مصرف داخلی تولید می‌کند و به زودی صادرکننده نیز خواهد شد. در ابتدا، ازبکستان را شرکت‌های نفتی که تلاش می‌کردند تا با همسایگانِ تاشکند قرارداد ببندند، نادیده گرفتند. کریموف به آنان رشک می‌ورزید و هم به موفقیت آنها در جلب سرمایه‌گذاری خارجی غبطه می‌خورد. با این همه او برای جلب سرمایه‌گذاران غربی از تسهیل کنترل‌های حکومتی در بخش اقتصاد امتناع کرد. از آنجا که تاشکند تبدیل به صادرکنندهٔ انرژی می‌شود، علاقهٔ مسلمی به تلاش برای تأثیر در مسیر لوله‌های انتقال نفت، که ازبکستان هم از آن سود خواهد برد، از خود نشان می‌دهد و همچون یک تاراج‌گر، اما مصمم به بی‌توجهی برای کامیاب کردن همسایگان خود عمل می‌کند و از این رو در منطقه بیشتر صاحب نفوذ می‌شود.

جمعیت ۵۰۰,۰۰۰ نفری ترکمن‌ها در افغانستان در نتیجهٔ جنگ داخلی دههٔ ۱۹۲۰ در اتحاد جماهیر شوروی به این منطقه آمدند. اولین مهاجرت به خاک افغانستان به وسیلهٔ قوم اِساری[1] در اوایل قرن نوزدهم انجام پذیرفت و متعاقب آن قوم تکه[2] نیز بعد از اینکه شورش آنها علیه بلشویک‌ها شکست خورد، به این مهاجرت تن دادند. ترکمنستان یک سرزمین متروکهٔ صحرایی و کوهستانی است که طوایف چادر نشین ترکمن در آن سکنی گزیده‌اند. آنها به

1. Esari 2. Tekke

شدت در مقابل فاتحان ایرانی، ترکی و سرانجام روسی مقاومت کردند ولی سرانجام تسلیم شدند. قبل از قرن نوزدهم مرزها برای آن دسته از ترکمن‌ها که آزادانه در این منطقه مهاجرت می‌کردند، فاقد معنی بود ۳۰۰٫۰۰۰ ترکمن در ایران ۱۷۰٫۰۰۰ نفر در عراق، ۸۰٫۰۰۰ نفر در سوریه و چندین هزار نفر در ترکیه زندگی می‌کنند.

تکه بزرگ‌ترین طایفهٔ ترکمن، در ۱۸۷۰، در برابر پیشروی‌های روسیه به سرزمینشان ایستادگی کردند و یک لشگر روسی را در پادگان واحه‌ای در گئوک تپه در ۱۸۸۱ نابود کردند. یک‌سال بعد شش هزار اسب سوار ترکمن را نیروهای انتقام جوی روسی کشتند. در ۱۹۱۶ ترکمن‌های تحت رهبریت پرجذبهٔ محمد قربان جنید خان مقاومت طولانی و خونین دیگری را ابتدا علیه تزارهای روسیه و سپس بلشویک‌ها آغاز کردند که تا زمان شکست وی در ۱۹۲۷ و پناهندگی وی به افغانستان ادامه داشت.

در دوران اتحاد جماهیر شوروی مسکو ترکمنستان را نادیده گرفت. این جمهوری بالاترین میزان بی‌کاری و مرگ نوزادان و پایین‌ترین سطح صنعت را در مقایسه با دیگر جمهوری‌های شوروی به جز تاجیکستان داشت.[9] زمانی که مسکو در صنعت نفت و گاز سیبری سرمایه گذاری کرد، منابع بالقوهٔ نفت ترکمنستان نادیده گرفته شد. با این وجود ۴۷ درصد درآمد ترکمنستان در ۱۹۸۹ از فروش ۳٫۲ تریلیون فوت مکعب گاز طبیعی به دیگر جمهوری‌های روسیه به دست آمد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مصرف کنندگان ترکمنستان را تبدیل به کشورهای مستقل مستمندی کرد که قادر به پرداخت صورت حساب‌هایشان نبودند. وزیر امور خارجه اودکولیف(۱) در دسامبر ۱۹۹۱ به من گفت: «ما از این که چه کسی گاز ما را خواهد خرید و چگونه بهای آن را پرداخت

1. Avde Kuliyev

خواهد کرد، آگاهی نداریم».[۱۰]

معضل گریبانگیر ترکمنستان این بود که بین کشورهای ایران، که به عنوان مسیر خطوط لولهٔ انتقال نفت مورد مخالفت امریکا بود، و افغانستان، که به دام جنگ داخلی افتاده بود، و روسیه، که می‌خواست صادرات گاز ترکمنستان به غرب را به نفع صادرات گاز خود از سیبری محدود نماید، قرار گرفته بود. در ۱۹۹۲ اکراین، ارمنستان و بعد حتی روسیه از پرداخت دیون خود بابت واردات گاز از ترکمنستان امتناع کردند. مسکو یک وسیلهٔ اعمال فشار داشت زیرا تمام گاز ترکمنستان از طریق شبکهٔ عظیم خطوط لولهٔ انتقال گاز شوروی سابق که اکنون تحت تملک روسیه بود پمپ می‌گردید. رئیس جمهور نیازوف عرضهٔ گاز را به همسایگان خود بعد از این که ترکمنستان ۱ میلیارد دلار دیون پرداخت نشده به بار آورد قطع کرد، بنابراین تولید گاز ترکمن‌ها به ۳۷٪ تریلیون فوت مکعب در ۱۹۹۴، یعنی کمتر از $\frac{1}{4}$ مقداری که پنج سال قبل تولید می‌نمود، نزول کرد.

اگرچه امریکا تصمیم داشت ایران را منزوی کند، اما ترکمنستان چنین استطاعتی نداشت، زیرا ایران نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین راه خروج به جنوب و دریا را پیشنهاد می‌کرد. نیازوف با زبردستی امریکا را در حالی جلب نمود که خواستار کمک تهران به منظور توسعهٔ جاده‌ها و خطوط راه آهن بود. در دسامبر ۱۹۹۷ ایرانی‌ها احداث خط لولهٔ طولانی انتقال گاز ۱۱۹ مایلی بین میدان گازی کورپدز(۱) در قسمت غربی ترکمنستان به کُردکوی در قسمت شمال شرقی ایران را تکمیل کردند. گاز ترکمنستان که در این خط لوله جریان دارد در شمال ایران مصرف می‌شود.[۱۱] این خط لوله هنوز تنها لولهٔ جدیدی است که بین آسیای مرکزی و دنیای خارج بعد از قریب به یک دهه تلاش ساخته شده

---

1. Korpedzhe

است.

نیازوف همچنین برای ساختن خطوط لولهٔ انتقال گـاز، کـه او را از چـنگ شبکهٔ خطوط لولهٔ روسیه آزاد می‌کرد، به دنبال شرکت‌های نفتی غربی رفت. در آوریل ۱۹۹۲ ترکمنستان، ترکیه و ایران برای ساختن خط لولهٔ گاز به تـرکیه و سپس اروپا که در حدود ۲٫۵ میلیارد دلار هزینه در بر داشت به توافق رسیدند. این خط لوله هرگز ساخته نشد و متعاقباً دچار دگرگونی‌های مختلفی شد، زیرا امریکا سعی در مسدود کردن هر مسیری داشت که از خاک ایران مـی‌گذشت. سرانجام در فوریهٔ ۱۹۹۹ ترکمنستان توافق نامهٔ دیگری را، این بار با مشارکت امریکا برای ساختن خط لولهٔ گاز ترکمنستان ـ ترکیه که از زیر دریای خزر بـه آذربایجان می‌رفت و ربطی به ایران نداشت امضا کرد.[۱۲]

از آنجا که نیازوف شاهد فروپاشی اقتصاد کشور خود بود، مسیرهای دیگری را برای صادرات جستجو کرد. در ۱۹۹۴ در روی صفحه‌های نقشه کشی بـرای احداث خط لوله ۵۰۰۰ مایلی نفت و گاز به سمت چین که بیش از ۲۰ میلیارد دلار هزینه در بر داشت برنامه ریزی شد.[۱۳] اما این پروژه هنوز در مرحلهٔ یک احتمال قـرار دارد. هـمچنین در ۱۹۹۴، بـریداس شـرکت نـفتی آرژانـتینی کـه امتیازاتی در ترکمنستان داشت، ساخت یک خط لولهٔ گاز راکه از افغانستان عبور کرده و گاز را به پاکستان و هند حمل کند، پیشنهاد داد. شرکت امریکایی یونوکال با پشتیبانی واشنگتن خط لولهٔ مشابهی را در ۱۹۹۵ پیشنهاد نمود. نبرد بین دو شرکت مزبور، برای ساختن این خـط لوله کـه در دو فـصل آیـنده مـوشکافی می‌شود، طالبان و دیگر سران جنگی افغان را جذب کرد. بدین طریق افغانستان تبدیل به محوری برای اولین نبرد در پروژهٔ بزرگ جدید شد. به دلیل ضعف، فقر و عدم وجود نیروی نظامی برای دفاع از مرزهای طولانی ترکمنستان با ایران، افغانستان و رقیبش ازبکستان، نهایتاً جمهوری ترکمنستان سیاست خـارجـی

بی‌طرفی را برگزید. بدین وسیله ترکمن‌ها توجیهی برای فاصله گرفتن از روسیه به دست آوردند تا از کشیده شدنْ به درون معاهدات اقتصادی و نظامی پدید آمده پس از فروپاشی شوروی اجتناب نمایند. بی‌طرفی سیاسی به عشق آباد امکان می‌داد از جانبداری از طرف‌های درگیر در نبرد افغانستان پرهیز نماید. خودداری ترکمنستان از پیوستن به اتحاد ضد طالبان باعث خشم مسکو و تاشکند گردید. عشق آباد رژیم کمونیست افغانستان را با سوخت دیزل تا زمان سقوط کابل در ۱۹۹۲ تأمین کرده بود. عشق آباد به فراهم آوری سوخت برای اسماعیل خان که هرات را تا ۱۹۹۵ کنترل می‌کرد و سپس حتی برای گروه طالبان ادامه داد. در حالی که کنسولگری ترکمنستان در هرات روابط خوبی را با طالبان حفظ می‌نمود، کنسولگری دیگر این جمهوری در مزارشریف نیز همان روابط را با اتحاد ضد طالبان داشت. ترکمنستان تنها جمهوری آسیای مرکزی بود که به جای اینکه با طالبان مقابله کند، آنها را به خود جلب می‌کرد.

نیازوف همچون دیگر همتایان خود در آسیای مرکزی حکمران بسیار مستبدی بود که اجازهٔ مخالفت سیاسی را نمی‌داد. رسانهٔ گروهی را سانسور و کنترل دولتی بر اقتصاد را حفظ می‌کرد. او یک فرقهٔ شخصیتی خشن به سبک استالین را، با در معرض نمایش گذاردن عکس‌ها و مجسمه‌های خود در همه جا، به وجود آورد و یک بخش دولتی به طور کامل به منظور منتشر کردن تصاویر رئیس جمهور برقرار شد. نیازوف همانند رقیب خود کریموف یتیم بود. هر دو در پرورشگاه‌های کمونیستی بزرگ شده بودند و در سنین پایین به احزاب کمونیست مورد علاقهٔ خود پیوسته بودند. آنها قبل از استقلال جمهوری خود به مقام دبیر کلی ارتقا یافته بودند. تحصیلات، تربیت و وفاداری آنها پیرو سبک منسوخ کمونیست است اما هر دو آموخته بودند تا در صحنهٔ پروژهٔ بزرگ جدید با مهارت ایفای نقش نمایند.

هیچ کشوری به اندازهٔ ترکیه از فروپاشی اتحاد شوروی سود نبرده است. روسیه قرن‌ها قدرتمندترین دشمن ترکیه بوده است. از اواخر قرن هفدهم تا جنگ جهانی اول ترکیه و روسیه بیش از ۱۲ بار با یکدیگر جنگیده بودند و همین رقابت باعث گردید ترکیه بی‌درنگ به ناتو (NATO) بپیوندد و سعی کند که عضو اتحادیه اروپا (EU) بشود. هر چند استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی ناگهان ترکیه را از خواب غفلت در مورد میراث تاریخی بسیار قدیمی‌تر خود بیدار کرد.

تا ۱۹۹۱، ایدهٔ ترکیه فراگیر ـ که عقیده بر گستردگی سرزمین ترک از مدیترانه تا چین دارد ـ رؤیای خوش بینانه‌ای بود که تعدادی محقق ترک هوادار آن بودند و به ندرت در برنامهٔ سیاست خارجی ترکیه اثری از آن دیده می‌شد. اما به یکباره بعد از ۱۹۹۱ ایدهٔ ترکیهٔ فراگیر تبدیل به یک واقعیت دست یافتنی و یک قسمت جدایی‌ناپذیر از سیاست خارجی ترکیه گردید. گویش ترکی اکنون در کمربند جغرافیایی بسیار بزرگی از استانبول در عرض قفقاز و آسیای مرکزی تا شن گیانگ در چین گستردگی دارد. جمهوری‌های آسیای مرکزی به ترکیه تنها به عنوان یک نمونه برای توسعهٔ اقتصادی خودشان توجه می‌کردند، در حالی که ترکیه علاقه داشت نفوذ خود را در منطقه گسترش بدهد و بازیگر اصلی در صحنهٔ جهانی باشد.

ترکیه شروع به ارسال کمک‌های فراوان به جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز از طریق انجام پروازهای مستقیم به پایتخت‌های آنها کرد. برنامه‌های تلویزیونی از طریق ماهواره پخش می‌کرد، هزاران بورسیه به دانش‌آموزان می‌داد، دیپلمات‌ها، سربازان و بانکداران آنها را آموزش داد و یک اجلاسیهٔ سران ترکیهٔ فراگیر را به طور سالیانه آغاز کرد. بین ۱۹۹۲ و ۱۹۹۸ شرکت‌های ترکیه‌ای بیش از ۱٫۵ میلیارد دلار در منطقهٔ سرمایه‌گذاری کردند. ترکیه با این اقدام صرفاً

بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌گذار در منطقه شد و پی برد که برای مؤثر واقع شدن در آسیای مرکزی می‌بایستی مبادرت به دلجویی از روسیه بنماید بنابراین از روسیه گاز خریداری کرد و تجارت خود با روسیه را از ۱٫۹ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ به ۴٫۱ میلیارد دلار در ۱۹۹۷ افزایش داد.[۱۴] در ۱۹۹۷ امتناع اتحادیهٔ اروپا (EU) از پذیرش عضویت این کشور در آن اتحادیه، نه تنها ترک‌ها را عصبانی کرد بلکه آنها را به سوی روابط اجباری نزدیک‌تری با امریکا، روسیه، اسرائیل و آسیای مرکزی سوق داد.

ترکیه به بازیگر اصلی در پروژهٔ بزرگ جدید تبدیل شده است. نیاز این کشور به انرژی و تمایل آن به گسترش نفوذ خود در منطقه، دولت‌های پی در پی ترکیه را بر آن داشت که ترکیه را تبدیل به مسیر اصلی صادرات انرژی آسیای مرکزی کنند. در تابستان ۱۹۹۷، امریکا و ترکیه مشترکاً بانی طرح «دالان حمل و نقل» برای احداث یک خط لولهٔ نفت اصلی از باکو در آذربایجان به گرجستان و همچنین قفقاز به بندر جیحان[۱] در مدیترانه شدند و تصمیم گرفتند قزاقستان و ترکمنستان را ترغیب کنند تا نفت خود را وارد این خط لوله نمایند. استدلال امریکا این بود که از این طریق مقدار نفت لازم برای آن که طرح مسیر خط لولهٔ گران و طولانی باکو ـ جیحان از نظر مالی عملی گردد فراهم می‌آید.[۱۵]

امریکا می‌خواست که ترکمنستان خط لولهٔ گازی را در زیر دریای خزر بسازد که می‌توانست در کنار دالان باکو ـ جیحان تا اروپا ادامه یابد. امریکا همچنین به قزاقستان اصرار ورزید که احداث یک خط لولهٔ مشابه نفت در زیر دریای خزر را به عهده بگیرد. بنابراین قزاقستان نیز می‌توانست مبادرت به انتقال نفت خود در طول دالان باکو ـ جیحان کند. منابع نفتی عظیم قزاقستان را دو کنسرسیوم مهم

---

1. Geyhan

نفتی غربی در تفلیس و کاراچاکناک(۱) استخراج کردند این درحالی بود که چین نیز در حال توسعهٔ یک منطقه سوم حاوی نفت در اطراف یوزن(۲) بود.[۱۶] قزاقستان هم اکنون یک مسیر برنامه ریزی شدهٔ خط لولهٔ نفت از تفلیس به بندر روسی نوُرسیسک در دریای سیاه را در دست داشت که شرکت شورون(۳) آن را توسعه می‌داد. اما مسیر باکو ـ جیحان راه دیگری را می‌گشود که باعث پرهیز قزاقستان از روسیه می‌گردید.

شرکت عملیاتی بین‌المللی آذربایجان (AIOC) که از قریب به ۱۲ شرکت نفتی جهان تشکیل می‌شد و بر توسعهٔ نفت آذربایجان مسلط بود، مخالف مسیر باکو ـ جیحان بود. زیرا این مسیر بسیار گران و طولانی بود و از منطقهٔ بی‌ثبات کردنشین ترکیه عبور می‌کرد.[۱۷] در ۱۹۹۸ واضح بود که برنامه‌های امریکا برای توسعهٔ مسیر افغانستان با تأخیر مواجه خواهد شد و بنابراین دالان باکو ـ جیحان برنامهٔ اصلی سیاست امریکا در خصوص منطقهٔ خزر شد.

مناقشه بر سر مسیر باکو ـ جیحان به مدت دو سال، تا ۱۹۹۸، در اوج بود. تا آن که در اواخر ۱۹۹۸، قیمت‌های بین‌المللی نفت به دلیل افت تقاضا و بحران‌های اقتصادی آسیا سقوط کرد. نزول قیمت‌های نفت به حد نصاب پایین ۱۳ دلار برای هر بشکه در مقایسه با ۲۵ دلار هر بشکه در ۱۹۹۷، باعث شد که استخراج فوری نفت آسیای مرکزی، چه برای تولید و چه برای حمل، غیر اقتصادی گردد. قیمت سر به سر برای نفت آسیای مرکزی حدوداً بشکه‌ای ۱۸ دلار بود.[۱۸] اگر چه پروژهٔ مسیر باکو ـ جیحان از نظر تجاری اصلاً عملی نبود، اما واشنگتن همچنان به دنبال احداث آن بود. در واقع این پروژه به برنامهٔ اصلی سیاست امریکا در آسیای مرکزی تبدیل شد.

ترکیه مجاهدین افغان را در دههٔ ۱۹۸۰ پشتیبانی کرده بود، اما نقش این

---

1. Karachgnak　　2. Uzen　　3. Chevron

کشور همواره محدود بوده است. به هر حال زمانی که ترکیه سیاست خارجی خود را بر پایهٔ ترکیهٔ فراگیر بنیان نهاد، آنکارا فعالانه حمایت از اقلیت‌های ترک در افغانستان همانند ازبک‌ها را آغاز کرد. آنکارا از ژنرال دوستُم پشتیبانی مالی می‌کرد و دوبار در هنگام آوارگی به او پناه داد. ترکیه با طالبان به مخالفت شدید پرداخت که این خود باعث بروز تنش‌هایی با متحد نزدیک طالبان یعنی پاکستان شد. ضمناً تهدیدی تحت عنوان طالبان، ترکیه را به سوی تفاهم بیشتری با رقیب منطقه‌ای خود، ایران سوق داد.

ترکیه همچنین در چرخش سیاست اسرائیل در قبال افغانستان نقش داشت. ترکیه و اسرائیل پس از معاهدات ۱۹۹۳ اُسلو، روابط استراتژیک و نظامی خود را توسعه دادند. اسرائیلی‌ها و مهم‌تر از آن بعضی از گروه‌های فشار یهودی در امریکا در ابتدا نگاه انتقادآمیزی نسبت به طالبان نداشتند.[۱۹] همچون وزارت خارجهٔ امریکا، اسرائیل نیز طالبان را یک نیروی ضد ایرانی می‌پنداشت که می‌توانست برای تخریب نفوذ ایران در افغانستان و آسیای مرکزی مورد استفاده قرار گیرد و ضمناً کشیده شدن خط لولهٔ شرکت امریکایی یونوکال از خاک افغانستان باعث جلوگیری از توسعهٔ خط لولهٔ ایران از آسیای مرکزی می‌شد.

آژانس جاسوسی اسرائیل، موساد، باب گفتگو با طالبان را از دو طریق، دفاتر رابط طالبان در امریکا و شرکت‌های نفتی گشود. سازمان اطلاعات پاکستان نیز از این گفتگوها حمایت کرد. اگرچه پاکستان اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناخت، اما سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) ارتباطاتی را از طریق سیا (CIA) با موساد طی جهاد افغان برقرار کرد. باحمایت اولیهٔ ترکیه، اسرائیل ارتباط اقتصادی و دیپلماتیک نزدیکی را با ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان گسترش داد. شرکت‌های اسرائیلی در کشاورزی، صنعت نفت و مخابرات این جمهوری‌ها سرمایه گذاری کردند.

اما پس از آن که سیاست امریکا نسبت به گروه طالبان، به دلیل آن که گروه مزبور به بن لادن پناه داده و از تجارت مواد مخدر حمایت نموده بود، به تیرگی گرایید، متعاقباً سیاست اسرائیل نیز نسبت به طالبان تغییر کرد. ترکیه، اسرائیل را متقاعد کرد که طالبان تهدیدی برای امنیت منطقه محسوب می‌شوند و می‌توانند بنیادگرایی اسلامی را به آسیای مرکزی صادر کنند. زمانی که طرح یونوکال منتفی شد و اسرائیل متوجه میزان تنفری شد که متحدینش در آسیای مرکزی و ترکیه نسبت به طالبان داشتند، بنابراین موساد ارتباطاتی را با اتحاد ضد طالبان برقرار کرد. اسرائیل اکنون خواهان آن بود که طالبان قادر به کنترل کل افغانستان نباشد. اگر چه موساد نسبت به پشتیبانی ایران از احمدشاه مسعود نیز مشکوک بود. طالبان و اتحاد شمالی اکنون هر دو یکدیگر را به دریافت کمک از اسرائیل متهم می‌کردند.

با سقوط قیمت نفت در ۱۹۹۹، ایران در پروژهٔ بزرگ جدید، کشوری غیر قابل پیش‌بینی بود. ایران دومین کشوری است که در جهان بزرگ‌ترین ذخایر گاز را دارد و بیش از ۹۳ میلیارد بشکه (bb) منابع نفتی اثبات شده، با میزان تولید کنونی معادل ۳٫۶ میلیون بشکه در روز دارد. از آنجا که پروژه‌های خطوط لولهٔ نفت و گاز به خاطر کاهش قیمت‌های نفت متوقف شد، ایران پا به میدان گذارد و به جمهوری‌های آسیای مرکزی اصرار ورزید تا برای صادرات نفت خود از طریق خطوط لولهٔ مستقیم شمال ـ جنوب به خلیج فارس، از طریق ایران اقدام نمایند. ساخت این لوله می‌توانست با کسری از هزینهٔ ساخت یک خط لولهٔ جدید در خاک ترکیه عملی گردد. چراکه ایران هم اکنون دارای یک شبکهٔ وسیع خط لوله است و تنها نیاز به اضافه کردن یک خط فرعی برای اتصال خط لولهٔ ایران به آذربایجان وجود داشت. علی ماجدی، معاون وزیر نفت ایران در تهران، در این خصوص این گونه اظهار داشت: «مسیر ایران برای نفت آسیای مرکزی

امن‌ترین، اقتصادی‌ترین و آسان‌ترین مسیر است. مخارج کل آن برای ایران ۳۰۰,۰۰۰ دلار خواهد بود. چگونه این مبلغ با ۳ میلیارد دلار برای احداث خط لوله از طریق ترکیه قابل مقایسه است»؟[۲۰] به علاوه، ایران همچنین با ترکمنستان برای ساخت خط لولهٔ صادرات گاز به هند و پاکستان در حال رقابت بود. مسیری که به لحاظ عدم عبور از خاک افغانستان بسیار ارجح است.[۲۱]

در مرحلهٔ اول برنامه، ایران معاوضهٔ نفت خام خود با نفت خام آسیای مرکزی را پیشنهاد کرد. از ۱۹۹۸ نفت از قزاقستان و ترکمنستان از طریق دریای خزر تا بندر نکا در ساحل ایران حمل شده و در آنجا تصفیه و در ایران مصرف گردیده است. در مقابل، ایران به شرکت‌های نفتی اجازه داده است که از بنادر ایران در خلیج فارس نفت بارگیری کنند. آشکارا با بروز تأخیر در طرح‌های خط لوله، این پیشنهاد باعث به وجود آمدن جاذبهٔ جدی در شرکت‌های نفتی شد تا علی‌رغم فشار امریکا برای عدم انجام هر گونه معامله با ایران، آنها مذاکره برای تعویض نفت خام بیشتر با ایران را آغاز کنند. دو شرکت نفتی امریکایی شورون(۱) و موبیل(۲) که دارای امتیازات نفتی در قزاقستان و ترکمنستان هستند در می ۱۹۹۸ به منظور تعویض نفت خام با ایران از دولت کلینتون تقاضای مجوز کردند. این حرکت باعث بروز یک معضل جدی در سیاست گذاری واشنگتن شد و یک وضع آزمایشی برای آیندهٔ تحریم‌های امریکا بر علیه ایران را پدید آورد.[۲۲]

سرانجام به لحاظ نیاز به وجود امنیت، ساختن خطوط لوله انتقال نفت و گاز از آسیای مرکزی به آسیای جنوبی تا پایان جنگ داخلی در افغانستان به وقفه افتاد. جمهوری‌های آسیای مرکزی دو مشکل با افغانستان دارند. یکی ترس و دیگری فرصت است. میانجی سازمان ملل برای افغانستان، اخضر ابراهیمی، به

---

1. Chevron 2. Mobil

من اظهار داشت: «منظور از ترس در واقع درک مشترک در بین جمهوری‌های جدید و شکنندهٔ آسیای مرکزی از این حقیقت است که درگیری در افغانستان نمی‌تواند برای همیشه در داخل مرزهای این کشور باقی بماند. یا این درگیری حل و فصل می‌شود و یا به جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز سرایت خواهد کرد. آنها می‌خواهنداز هر نوع ماجراجویی کابل اعم از بنیادگرایی اسلامی، تروریسم یا مواد مخدر دوری کنند و اما منظور از فرصت آن است که جمهوری‌های آسیای مرکزی که کشورهایی محصور شده هستند و می‌خواهند وابستگی خود به روسیه را قطع کنند، در جستجوی خطوط لولهٔ نفت و گاز و مسیرهای ارتباطی در جنوب هستند. آنها خواهان حکومتی در کابل هستند که برای آنها قابل اعتماد و همسایه‌ای نیکو باشد. آنها به جای بستن مرزهایشان خواهان بازگشایی آنها هستند».[۲۳]

علی‌رغم کاهش قیمت‌های نفت در مقایسه با گذشته و معضل حاد اقتصادی در روسیه، نبرد خواسته‌ها بین امریکا و روسیه، آیندهٔ رقابت بر سر خط لولهٔ نفت و گاز را تحت الشعاع خود دارد. روسیه در بیرون نگه داشتن امریکا از منطقهٔ عمل خود یعنی آسیای مرکزی تسلیم‌ناپذیر است. رئیس جمهور بوریس یلتسین در ۱۹۹۸ اظهار نمود: «ما نمی‌توانیم ببینیم که در بعضی از کشورهای غربی، بر سر منابع انرژی دریای خزر جنجال برپا می‌شود. بعضی‌ها خواستار محروم کردن روسیه از این پروژه و پایمال نمودن منافع آن هستند. جنگ معروف به خط لوله در این منطقه قسمتی از این پروژه است».[۲۴]

با در قلیان نگهداشتن نبرد در افغانستان، روسیه منطقه را در حالت تزلزل قرار داده و بهانهٔ لازم برای حضور نظامی در جمهوری‌های آسیای مرکزی را در اختیار دارد.

امریکا اکنون خواستار ثبات در منطقه است، زیرا در مورد پیامدهای جنگ

مداوم افغانستان در سیاست خود در قبال آسیای مرکزی نگران است. اِستفان ستانویچ[(۱)] مشاور مخصوص وزارت خارجهٔ امریکا در امور جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق در مارس ۱۹۹۹ اظهار داشت: «در سراسر آسیای مرکزی رهبران از وجود بی‌ثباتی در افغانستان و تاجیکستان عصبی و رنجیده هستند. آنها از توسعهٔ نفوذ ایرانیان از یک سو و رشد خشونت و افراط گرایی در کشورهای خود می‌هراسند».[۲۵] تنها پایان جنگ داخلی افغانستان به جمهوری‌های آسیای مرکزی و شرکت‌های نفتی اطمینان خواهد داد که پروژه‌های خط لوله به آسیای جنوبی را آغاز کنند و به نظر نمی‌رسد که زمان آن نزدیک باشد.

---

1. Stephen Stanovich

پی‌نوشت‌ها

۱ـ مصاحبه‌ام با رئیس جمهور نیازوف، عشق آباد، دسامبر ۱۹۹۱.

2- Us Energy Department, 'The Caspian Sea Region', october 1997.

3- Rashid, Ahmed, 'The new Great Game-the Battle for central Asia's Oil' *Far Eastern Economic Review*, 10 April 1997.

4- Rashid, Ahmed, *The Resurgence of Central Asia, Islam or Nationalism?* Zed books, london 1994.

5- Verrier, Anthony, *Francis Younghusbard and the Great Game*, Jonathan Cope; London 1991.

6- Rubin, Bornett, 'Russian hegemony and State breakdown in the periphery: Causes and consequences of the civil wat in Tajikestan', in Rubin, Barnett and Syndet, Jack, *Post Soviet Political Order, Confilict and State Building*, Routledge London 1998.

7- Barnett' as above

8- AllWOrth, Edward, *The Modern Uzbeks from the 14th Century to the Present*, Hoover Institute Press. 1990.

۹ـ در ۱۹۸۹ میزان بیکاری در ترکمنستان ۱۸/۸ درصد بود. مرگ و میر نوزادان از هزار نوزاد ۵۴ نفر بود که این رقم به ۱۱۱ مرگ و میر در هزار نوزاد در بعضی از مناطق صحرایی، یا ده برابر بیشتر از میزان مرگ و میر نوزادان در اروپای غربی افزایش یافت. بچه‌های کارگر در همه جا بودند و ۶۲ درصد مردم به خاطر نبودن سیستم بهداشتی از برقان یا هپاتیت رنج می‌بردند. $\frac{1}{4}$ بیمارستان‌ها جریان آب و برق نداشتند. مراجعه شود به احمد رشید:

'The Resurgence of Central Asia, Islam or Nationalism?'

۱۰ـ مصاحبه با کولیوف، عشق آباد، دسامبر ۱۹۹۱.

۱۱ـ طی سه سال اول (۲۰۰۰ - ۱۹۹۸) ۵۸ درصد منابع گاز صرف پرداخت به ایران جهت مخارج ساخت ۱۹۰ میلیون دلاری خط لوله خواهد شد. پیش بینی شد صادرات از کورپدز، که به دو میلیارد متر مکعب گاز در اواخر سال ۱۹۹۸ می‌رسید، به هشت میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۰۰ برسد.

۱۲ـ این کنسرسیوم از سوی PSG بین الملل، که سرمایه گذاری مشترکی با دو شرکت

امریکایی بکتِل اینتر پرایز و جنرال الکتریک کپیتال استراکچرد فایننس گروپ بود هدایت می‌شد.

۱۳- شرکت ژاپنی میتسوبیشی و شرکت امریکایی اکسون در حال بررسی امکانات هستند.

14- Pettifer, James, *The Turkish Lobyrinth-Ataturk* and the New Islam, Penguin Books 1997.

15- Petroleum Finance Company, 'The Baku-Ceyhan Pipeline', Washington, May 1998.

۱۶- سرمایه‌گذاری مشترک تفلیس - چورویل صرفاً بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری انجام شدهٔ امریکا در اتحاد جماهیر شوروی سابق است. این گروه شامل شورون، موبیل و آرکورا از طریق نوک آرکو با دادن سهم ۷۲ درصدی به شرکت‌های امریکایی می‌شود. قرارداد سهامی تولید تفلیس - شِورون در سپتامبر ۱۹۹۳ امضا شد.

۱۷- AIOC از سوی بی پی آمکو اداره می‌شد و شامل شرکت‌های امریکایی: آمرادهس، اکسون، پنزاویل و یونوکال به سهمی معادل جمعاً ۲۴ درصدی برای امریکا بود. دیگر شرکت‌ها اسنیت اویل، ایتوچو، دلتاهِس، رامکو سوکار و تی پی رای او هستند.

۱۸- تولید نفت دریای خزر بشکه‌ای ۵ دلار امریکا در مقایسه با بشکه‌ای ۱/۵ دلار امریکا در عربستان سعودی بود. هزینه‌های حمل و نقل به قیمت هر بشکه ۵ دلار نیز می‌افزود.

۱۹- گروه‌های فشار امریکای یهودی مانند بنایی بِرت و کنگرهٔ یهود علیه ایران موضع عمومی محکمی گرفتند.

۲۰- مصاحبه در تهران، ۲۶ آوریل ۱۹۹۸.

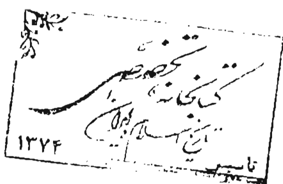
۲۱- شرکت استرالیایی بی اچ پی و رویال داچ شِل به طور جداگانه علاقمند ساختن چنین خط لوله‌ای بودند و بی‌اچ پی بررسی امکاناتی را در مورد ایران و پاکستان در ۱۹۹۸ عرضه کرد. گاز از منطقهٔ پارس جنوبی ایران واقع در خلیج فارس پمپاژ می‌شد.

۲۲- دو کنسرسیوم مهم غربی که اکنون در آسیای مرکزی نفت تولید می‌کنند هر دو تحت نفوذ شرکت‌های امریکایی هستند. میدان گازی تفلیس در قسمت غربی قزاقستان (شِورون اموبیل ۷۰ درصد) و شرکت فعال بین المللی آذربایجان (آموکور یونوکال / پنزویل / راکسون ۴۰ درصد) در دریای خزر به طور بالقوه می‌توانستند ۱/۴ میلیون بشکه به طور روزانه تا سال ۲۰۱۰ تولید نمایند. سایر معاملات مخاطره‌آمیز همانند میدان گازی قره چاگناک در قزاقستان با ۲۰ درصد سهم تگزاکو و سهم موبیل در ترکمنستان نیز نیازمند صادرات است.

۲۳- مصاحبه با اخضر ابراهیمی، لاهور، ۸ آوریل ۱۹۹۸.

24- Kinzer, Stephen. 'Caspian Competitors in race for Power on sea of oil'. *New York Times*, 24 January 1999.

25- Csongos, Frank, 'official outlines Us Policy', RFEIRL Newservice, 18 March 1999.



۱۲

رؤیای طالبان ۱:
نبرد به خاطر خطوط لولهٔ نفت ۹۶ـ۱۹۹۴

کارلوس بولگرونی[۱] اولین معرف طالبان به دنیای صنایع مالی عظیم خارج، سیاست‌های نفت و پروژهٔ بزرگ جدید بود. او یک فرد آرژانتینی و رئیس شرکت بریداس بود که پیوستن میدان‌های گازی شرکت خود در ترکمنستان را به پاکستان و هند در فکر می‌پروراند، بنابراین ایجاد یک زیر بنای اقتصادی پیچیده می‌توانست صلح را در افغانستان و حتی بین پاکستان و هندوستان تحقق بخشد.

همانند بزرگان نفت بریتانیایی و امریکایی در اوایل قرن که تجارت نفت را همچون توسعهٔ سیاست جهانی می‌دیدند و بنابراین خواهان حتی نفوذ در سیاست خارجی بودند، بولگرونی نیز مردی تحت تأثیر یک ایده بود. بین ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ او تجارت خود را در امریکای جنوبی رها کرد و نه ماه را به پرواز با هواپیمای جت اداری خود بین سران جنگی در افغانستان و اسلام آباد، عشق آباد، مسکو و واشنگتن گذراند تا رهبران را متقاعد نماید که خطوط لولهٔ پیشنهادی او یک احتمال واقع بینانه است. آنها که اطراف وی بودند اگر نه با همان رؤیا، اما همگی با پُرکاری سبک بولگرونی تلاش می‌کردند.

---

1. Carlos Bulgheroni

بولگرونی از نسل خانواده‌ای متحد و صمیمی از مهاجران ایتالیایی در آرژانتین است. او فردی جذاب، دانشمند و ناخدایی فلسفه پرداز در صنعت است. او می‌تواند ساعت‌ها پیرامون فروپاشی روسیه، آیندهٔ صنعت نفت یا بنیادگرایی اسلامی صحبت کند. پدر وی آلجاندرو آنجل(۱) شرکت بریداس را، در ۱۹۴۸ به عنوان یک شرکت خدماتی کوچک برای صنعت نفت جدید آرژانتین، تأسیس کرد. کارلوس و برادرش آلجاندرو بولگرونی(۲) که قائم مقام شرکت بریداس بود، در ۱۹۷۸ شرکت را بین‌المللی کردند و بریداس سومین شرکت مستقل بزرگ نفت و گاز در امریکای لاتین شد. اما تا قبل از ترکمنستان، بریداس هیچ تجربه‌ای در زمینهٔ فعالیت در آسیا نداشت.

چه چیزی این آرژانتینی‌ها را تا نیمهٔ دیگر آن سوی دنیا با خود به اطراف افغانستان آورد؟ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بریداس در آغاز دست به مخاطره در سیبری غربی زد. بولگرونی به من در تنها مصاحبه‌اش در خصوص نقش بریداس در افغانستان، گفت: «مشکلات بسیار زیادی در اینجا (سیبری) پیرامون خطوط لوله و مالیات‌ها وجود دارد. بنابراین هنگامی که درهای ترکمنستان به روی ما باز شد به آنجا رفتیم».[1] در ۱۹۹۱ زمانی که بریداس اولین شرکت غربی بود که پیشنهاد اجاره داری در ترکمنستان را داد، ریسک بسیار بزرگی کرد. در همان زمان شرکت‌های نفتی غربی قصد بریداس را دیوانگی خواندند. ترکمنستان سرزمینی دور و محاط شده در خشکی بود و هیچ قانونی را برای محافظت از سرمایه گذاران خارجی به تصویب نرسانده بود. بولگرونی در این مورد اظهار داشت: «دیگر شرکت‌های نفتی از ترکمنستان عقب کشیده‌اند زیرا آنها فکر می‌کردند که آنجا یک میدان گاز است و هیچ ایده‌ای در مورد محلی برای بازاریابی آن نداشتند. بولگرونی اظهار داشت: «تجربهٔ ما در

---

1. Alejandro Angel 2. Alejando Bulgheroni

کشف گاز و حمل آن از طریق خطوط لولهٔ مرزی برای بازارهـای چـندگانه در امریکای لاتین مرا متقاعد کرد که مشابه آن نیز می‌تواند در تـرکمنستان انـجام شود». رئیس جمهور نیازوف از تـوجهی کـه بـولگرونی بـه او مـبذول داشت خرسند بود. زیرا هیچ مدیر نفتی غربی دیگری حتی در پشت در اتاق وی حاضر نشده بود. بنابراین هر دو نفر دوستی صمیمانه‌ای را آغاز کردند.

در ژانویهٔ ۱۹۹۲ منطقهٔ یاشلار[۱] واقع در قسـمت شـرقی تـرکمنستان در نزدیکی مرز افغانستان و شمال شرق میدان عظیم گاز دولت آباد که روس‌ها آن را کشف کرده بودند، به بریداس اعطا شد. یک سال بعد در فوریهٔ ۱۹۹۳ منطقهٔ کِیمیر[۲] در غرب کشور در نزدیکی دریای خزر به بریداس اعطا شد. به عنوان اولین و تنها شرکتی که به ترکمنستان وارد شده بود، بریداس با شرایط مساعدی مواجه شد. سهم ۵۰ـ۵۰ در سود منطقهٔ یاشلار و سهم ۲۵ - ۷۵ به نفع بریداس در سود منطقهٔ کِیمیر عـاید ایـن شـرکت شـد. بـولگرونی اظـهار داشت: «ما می‌خواستیم ذخایر نفت و گاز جدیدی را به وجود آوریم تا روسیه نتواند بـه اکتشافات جدید ما اعتراض کند. چنانچه اگر ما تنها به توسعهٔ میدان های دوران روسیهٔ قدیم می‌پرداختیم، آنها اعتراض می‌کردند».

بریداس به میزان ۴۰۰ میلیون دلار در اکتشافات مناطق تحت اجارهٔ خود سرمایه‌گذاری کرد. این یک مبلغ سرسام آور در روزهای اولیه برای یک شرکت نفتی کوچک بود، زیرا حتی شرکت‌های مهم نـفتی، در آسـیای مـرکزی درگـیر نبودند. بریداس شروع کرد به صدور نفت از منطقهٔ کیمیر در ۱۹۹۴ با تولیدی معادل ۱۶٫۸۰۰ بشکه در روز. سپس در جولای ۱۹۹۵ در صحرای خشک و گرم کاراکوم[۳]، بریداس موفقیتی غیرقابل تصور به دست آورد. میدان جدید بزرگ گاز در منطقهٔ یاشلار با ذخایری حدوداً ۲۷ تریلیون فوت مکعب که دو برابر

---

1. Yashlar 2. Keimir 3. Karakum

بیشتر از کل منابع گاز پاکستان است. جوز لوئیس سُرِدا[1] مدیر حمل و نقل گاز بریداس که یک مهندس قوی و خشن است و قرار بود به شکل متقاطع افغانستان را در ماه‌های آتی برای یافتن مسیرهای ممکن نقشه برداری کند، اظهار داشت: برخلاف نفت، گاز نیاز به یک بازار فوری و در دسترس دارد، بنابراین ما تدبیری اندیشیدیم.[۲]

بولگرونی عنوان نمود: «پس از اکتشاف در منطقهٔ یاشلار ما می‌خواستیم قسمتی از این گاز از طریق خطوط لولهٔ روسیه قدیم به شمال برود، اما ما می‌خواستیم بازارهای دیگری پیدا کنیم و این بازارها چین یا آسیای جنوبی بود. یک خط لوله از طریق افغانستان می‌توانست تبدیل به یک تجارت ایجاد صلح بشود. این امر مشکل اما ممکن است». در نوامبر ۱۹۹۴، تقریباً زمانی که طالبان قندهار را تصرف کردند؛ بولگرونی نیازوف را متقاعد نمود که گروه کارآمدی را برای بررسی احتمال ایجاد یک خط لولهٔ گاز از طریق افغانستان به پاکستان ترتیب بدهد. چهار ماه بعد، او نخست وزیر پاکستان، بی‌نظیر بوتو را متقاعد کرد تا به نیازوف بپیوندد. در ۱۶ مارس ۱۹۹۵ پاکستان و ترکمنستان تفاهم نامه‌ای را امضا کردند که به بریداس اجازه می‌داد تا به منظور بررسی مقدماتی امکانات مربوط به خط لولهٔ پیشنهادی مهیا شود. همسر بوتو، ازیف زرداری[2] به من گفت: «این خط لوله دروازه پاکستان به آسیای مرکزی خواهد بود و امکانات بسیاری به وجود خواهد آورد. کنترل طالبان بر مسیر خط لوله، پروژهٔ لولهٔ ارتباطی را پایدار می‌کند.» زرداری در پشت میز دفترش نقشهٔ بزرگی از این مسیر داشت که با غرور به آن اشاره می‌کرد.[۳]

تا این لحظه، ارتش پاکستان و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) طالبان را پشتیبانی می‌کردند تا مسیر حمل و نقل جنوبی را از طریق قندهار و هرات به

---

1. Jose Louis Sureda 2. Asif Zardari

ترکمنستان باز کنند. در عین حال پاکستان با قطر و ایران در حال مذاکره بود تا از طریق دو خط لولهٔ جداگانه بر اساس قراردادی مبتنی بر جغرافیای استراتژیک، موافق منافع پایدار اسلام آباد در افغانستان و آسیای مرکزی به ذخایر گاز دست یابند. پیشنهاد بریداس بزرگ‌ترین فرصت‌ها را ارائه می‌کرد.[۴]

بریداس پیشنهاد احداث یک خط لوله به طول ۸۷۵ مایل از میدان گازی خود در یاشلار را داد که از قسمت جنوبی افغانستان به سوی[۱] در استان بلوچستان، که منابع گاز پاکستان و شبکهٔ خط لوله از آنجا آغاز می‌شد، می‌رسید. این خط لوله بعداً می‌توانست حتی به بازار بزرگ‌تر هند از طریق مولتان گسترش یابد. بریداس پیشنهاد یک خط لولهٔ قابل دسترس را داد؛ بنابراین شرکت‌ها و کشورهای دیگر نهایتاً می‌توانستند گاز خود را به درون آن بریزند. این امر به طور فوق العاده‌ای برای سران جنگی افغانی جذاب بود زیرا افغانستان میدان‌های گازی در شمال داشت که قبلاً ازبکستان را تأمین می‌کرد اما تعطیل شده بود. بولگرونی آمده بود تا سران جنگی افغانی را جلب کند. وی در این رابطه گفت: «من با تمام رهبران اعم از اسماعیل خان در هرات، برهان‌الدین ربانی و مسعود در کابل، دوستم در مزار و طالبان در قندهار ملاقات کردم. من به خوبی به همه جا رسیدم زیرا افغان‌ها متوجه شده بودند که کشور آنها نیاز به باز سازی و سرمایه گذاری خارجی دارد».

تا فوریهٔ ۱۹۹۶ بولگرونی به بوتو و نیازوف گزارش داد که توافقات با سران جنگی به دست آمد و امضا گردید که به ما اطمینان درستی راه را می‌دهد.[5] آن ماه، بولگرونی یک توافق ۳۰ ساله را با دولت افغانستان، که رئیس جمهور برهان‌الدین ربانی آن را رهبری می‌کرد، به منظور انجام عملیات و ساخت یک خط لولهٔ گاز که بریداس و یک کنسرسیوم بین‌المللی که بریداس باید آن را به

---

1. Sui

وجود آورد، امضا کرد. بریداس مذاکرات را با دیگر شرکت‌های نفتی که شامل یونوکال، دوازدهمین شرکت نفتی بزرگ در امریکا که تجربه قابل ملاحظه‌ای در آسیا داشت و از ۱۹۷۶ در پاکستان درگیر بود، آغاز نمود. مقامات ترکمنستان برای اولین بار در آوریل ۱۹۹۵ در هوستون[1] بنا به دعوت بریداس با یونوکال ملاقات کردند و گروه نمایندگان یونوکال از عشق آباد و اسلام آباد ظاهراً برای بحث پیرامون پیوستن به بریداس در مورد ساختن این خط لوله دیدار کردند.

اما بریداس اکنون با مشکلات جدی در ترکمنستان مواجه بود. نیازوف را مشاوران او متقاعد کرده بودند که بریداس در حال استثمار ترکمنستان است و در سپتامبر ۱۹۹۴ دولت، صادرات نفت از کیمیر را مسدود کرد و تقاضا کرد مجدداً دربارهٔ قرارداد خود با بریداس مذاکره کند. تا ژانویهٔ ۱۹۹۵ به نظر می‌رسید که این موضوع حل شده باشد، زیرا بریداس موافقت کرد سهم سود خود را به میزان ۱۰ درصد یعنی تا ۶۵ درصد کاهش بدهد. زمانی که بریداس در یاشلار گاز کشف کرد، نیازوف و معاونین وی از پیوستن به جشن‌های بریداس امتناع کردند و در عوض تقاضای مذاکرات مجدد دربارهٔ قراردادهای کیمیر و یاشلار را یک‌بار دیگر مطرح کردند. نیازوف بریداس را از توسعهٔ میدان گاز یاشلار باز داشت و دوباره صادرات نفت از کیمیر را متوقف کرد. این بار بریداس گفت که این شرکت از قراردادهایی که ترکمنستان موظف به احترام گذاردن به آن است عدول نخواهد کرد.

نیازوف یک دیکتاتور کمونیست مآب بود که درک کمی از قانون و قراردادهای بین‌المللی داشت و چندان هم به آنها علاقمند نبود. اما دلایل دیگری وجود داشت تا نیازوف از بریداس در لحظهٔ درست روی برگرداند. با ابراز علاقهٔ یونوکال در احداث خط لولهٔ جداگانه خود با استفاده از میدان‌های موجود گاز

1. Hoston

ترکمنستان در دولت آباد و سودی که تماماً به ترکمنستان تعلق می‌گرفت، نیازوف متوجه شد که یونوکال می‌تواند تبدیل به وسیله‌ای شود تا یک شرکت مهم امریکایی و دولت کلینتون را در توسعهٔ ترکمنستان دخیل کند. نیازوف به امریکایی‌ها نیاز داشت و یک گفتگوی جدی را با دیپلمات‌های امریکایی آغاز کرد. امریکایی‌ها نیاز داشتند برای جلوگیری از وابسته شدن وی به ایران از او حمایت کنند. نیازوف از سازمان ملل دیدار کرد و بریداس و یونوکال را به نیویورک فرا خواند. در آنجا در ۲۱ اکتبر ۱۹۹۵ در مقابل مدیران شوکه شدهٔ بریداس، نیازوف توافق نامه‌ای با یونوکال و شریک آن که شرکت نفتی دلتا تحت تملک عربستان سعودی بود، برای ساختن خط لولهٔ گاز از طریق افغانستان امضا کرد. یکی از مدیران بریداس در این رابطه گفت: «ما شوکه شدیم و وقتی با نیازوف صحبت کردیم او تنها روی برگرداند و گفت: چرا دومین خط لوله را نمی‌سازید؟»[۶]

ناظر برگزاری مراسم امضا، هنری کسینجر، وزیر امور خارجهٔ سابق امریکا و سپس مشاور یونوکال، بود. زمانی که کسینجر به فکر یک مسیر از طریق افغانستان بود به شوخی گفت که «این قرارداد شبیه پیروزی امید بر تجربه است». به هر حال بریداس در صدد رها کردن این موضوع نبود و اولین نبرد پروژهٔ بزرگ جدید آغاز شد. ماریو لوپز اولاسیرِگول[(۱)] مدیر عامل شرکت بریداس بعداً اظهار کرد: «ما تنها شرکت نفتی هستیم که سعی در توسعهٔ منابع این کشور دارد، اما با پروژهٔ بزرگ کس دیگری درگیر شده‌ایم که در آن قدرت‌های بزرگ به یکدیگر ضربه می‌زنند».[۷]

یونوکال پیشنهاد یک خط لولهٔ گاز از دولت آباد با ذخایر گازی معادل ۲۵ تریلیون فوت مکعب به مولتان در پاکستان مرکزی را دارد. یونوکال کنسرسیوم

---

1. Mario Lopez Olaciregul

گاز قرن را با نگهداری سهمی معادل ۷۰ درصد برای خود، اختصاص ۱۵ درصد به شرکت دلتا، ۱۰ درصد به شرکت گاز تحت تملک دولت روسیه (گاز پروم) و ۵ درصد به شرکت دولتی ترکمن (روز گاز) تشکیل داد. یونوکال دومین و حتی جاه طلبانه‌ترین توافقنامه را با جاذبه‌ای وسیع در سراسر منطقه امضا کرد. پروژهٔ خط لولهٔ نفت آسیای مرکزی یونوکال موسوم به (CAOPP) مجسم کنندهٔ یک خط لولهٔ نفت ۱۰۵۰ مایلی از چاردجو(۱) در ترکمنستان به یک ترمینال نفتی در کرانهٔ پاکستان بود که یک میلیون بشکه نفت در روز برای صادرات حمل می‌کرد. خطوط لولهٔ نفتی موجود در دوران شوروی، از سورگت(۲) و اُمسک(۳) در میدان‌های سیبری روسیه تا چیمِکنت(۴) در قزاقستان و بخارا در ازبکستان، می‌توانست پروژهٔ خط لولهٔ نفتی آسیای مرکزی (CAOPP) که تمام نفت آسیای مرکزی را به کراچی می‌رساند، تغذیه نماید.

رابرت تودور قائم مقام رئیس شرکت یونوکال اظهار داشت: «استراتژی، بهره‌گیری از شبکهٔ خط لولهٔ پهناور موجود، جهت توسعهٔ کل سیستم منطقه‌ای تا ساحل است، که به تولید کنندگان روسیه، قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان، اجازه دسترسی به بازارهای در حال رشد آسیا را می‌دهد. یک دالان تجاری در سراسر آسیای مرکزی به وجود خواهد آمد».[8] برای جلوگیری از تکرار مشکلات شورون با روسیه در قزاقستان، یونوکال در آغاز نظر مسکو را جلب کرد. نفت منطقهٔ سیبری روسیه یک راه خروج جنوبی جدید به دریا خواهد داشت. این در حالی بود که گازپروم(۵) سرمایهٔ خود را در پروژهٔ خط لولهٔ گاز گذاشته بود. هنری دولا روزا(۶) مدیر شرکت یونوکال در ترکمنستان به من دربارهٔ این مسئله

---

1. Chardzhou
2. Surgut
3. Omsk
4. Chymkent
5. Gazprom
6. Henry De La Roza

گفت: «ما مشکلی با روسیه نداریم فقط مشکل با افغانستان است. برای هر کس این یک موقعیت پیروزمندانه است».[۹]

علاقهٔ غیر منتظرهٔ دولت کلینتون و یونوکال در ترکمنستان و افغانستان اتفاقی نبود. بروز این امر به دنبال تغییرات اساسی در سیاست امریکا نسبت به آسیای مرکزی بود. بین ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ واشنگتن از نظر استراتژیکی قزاقستان و قرقیزستان را به عنوان دو کشوری که به سرعت آزاد سازی سیاسی و اقتصادی را به ارمغان خواهند آورد، حمایت کرد. بدین طریق سرمایه گذاری در آنجا برای شرکت‌های امریکایی سهل شد. قزاقستان هنوز سلاح‌های اتمی باقیمانده از دوران شوروی را نگهداری می‌نمود و به دلیل ذخایر فراوان نفت، گاز و منابع معدنی، رئیس جمهور قزاق، نور سلطان نظربایف را، رئیس جمهور بوش و کلینتون شخصاً گرامی داشتند. اما در ۱۹۹۵ نظربایف به طور فزاینده‌ای ناموفق جلوه می‌نمود، زیرا فساد عظیم دولت او را با وضعیت بغرنج مواجه کرد و او به شدت فردی مستبد شد.

قزاقستان سلاح‌های اتمی خود را در ۱۹۹۳ به روسیه تسلیم کرد و با ۴۰ درصد جمعیت خود که از اقلیت‌های روسی تشکیل می‌شدند و آشکارا با دولت دشمنی می‌ورزیدند، نظربایف مجبور شد در مقابل تقاضاهای اقتصادی و امنیتی روسیه کمر خم کند. به مدت چهار سال قزاقستان قادر نبود روسیه را متقاعد نماید که به شورون اجازهٔ حمل نفت تفلیس از طریق خط لولهٔ روسیه به اروپا را بدهد. شورون دلسرد که در ۱۹۹۱ قول سرمایه گذاری معادل ۵ میلیارد دلار را در تفلیس داده بود از تعهدات خود سرباز زد و تنها ۷۰۰ میلیون دلار تا ۱۹۹۵ سرمایه گذاری کرد.[۱۰]

طی این دوران (۹۵-۱۹۹۱)، امریکا تاجیکستان را، که در جنگ داخلی درگیر شده بود، نادیده گرفت. در حالی که ازبکستان و ترکمنستان نیز، که دو دیکتاتور

آنها را اداره می‌کردند، از نظر وزارت امور خارجهٔ امریکا بسیار ضعیف قلمداد شدند. از این گذشته با وجود معاون وزیر خارجه ستروب تالبوت[۱] که در جریان سیاست گذاری امریکا نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سابق (FSU)، فردی طرفدار روسیه بود، واشنگتن علاقه نداشت با مسکو دشمنی کند و با علایق همیشگی روسیه در آسیای مرکزی مبارزه نماید. برنامهٔ تالبوت وارد کردن روسیه در ناتو و جلوگیری از بروز مشکل در روابط امریکا ـ روسیه با خودداری از تجاوز به خلوتگاه روسیه بود.

به هر حال زمانی که روسیه دچار هرج و مرج شد، سیاست تالبوت، مبنی بر طرفداری از روسیه، هدف حملهٔ شدید از سوی تشکیلات سیاست خارجی امریکا، گروه‌های فشار یهودی و اسرائیلی در واشنگتن و شرکت‌های نفتی امریکا که همگی می‌خواستند امریکا سیاست خارجی چند بعدی‌تری را نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سابق (FSU) اعمال نماید، واقع شد. سیاستی که به آنها اجازه می‌داد تا از ذخایر دریای خزر بهره‌برداری نمایند و به کشورهای ناحیه خزر کمک می‌کرد تا استقلال خود را از روسیه اعلام کنند و در اردوگاه غرب قرار گیرند. شرکت‌های نفتی امریکا که پیشگام اولین چپاول امریکا در منطقه شدند، اکنون خواستار نقش بیشتری در سیاست گذاری امریکا بودند.

در اوایل ۱۹۹۵، شرکت‌های اصلی نفتی امریکا، یک گروه شرکت‌های نفتی خارجی خصوصی در واشنگتن را، جهت پیشبرد منافع خود در دریای خزر تشکیل دادند. این گروه شامل یونوکال بود و آنها شروع به استخدام سیاستمداران سابق دوران بوش و کارتر برای تبلیغ موقعیت خود در واشنگتن کردند.[۱۱] این گروه با شیلا هسلین[۲] کارشناس انرژی در شورای امنیت ملی (NSC) و سپس در تابستان ۱۹۹۵ با رئیس وی یعنی مشاور شورای امنیت ملی

---

1. Strobe Talbott 2. Sheila Heslin

(NSC) ساموئل بِرگر[1] ملاقات کرد. بِرگر یک کمیتهٔ دولتی میان سازمانی را به منظور تدوین سیاستی در قبال خزر برپا کرده بود که چندین بخش دولتی و سازمان سیا را در آنجا گنجانده بود.[12]

منافع استراتژیک واشنگتن و شرکت‌های نفتی امریکا در منطقهٔ خزر در حال رشد بود و واشنگتن بی‌اعتنایی نسبت به روسیه را آغاز کرد. در این میان ذی‌نفعان مستقیم، ازبکستان و ترکمنستان بودند. واشنگتن از یک مورد تلاش از سوی گروه‌های فشار امریکا که به منظور ترغیب نیازوف صورت گرفت، جلوگیری به عمل آورد. در مارس ۱۹۹۳، مشاور سابق شورای امنیت ملی (NSC) الکساندر هیگ[2] را نیازوف استخدام کرده بود. او، نیازوف را به واشنگتن آورد تا سعی کند شرکت‌های امریکایی را متقاعد کند در ترکمنستان سرمایه‌گذاری کنند و موضع امریکا نسبت به ساخت خطوط لوله از طریق ایران را تعدیل کند. دیدار وی ناموفق بود و نیازوف نتوانست با رهبران امریکا ملاقات کند. اما در ۱۹۹۵ واشنگتن دریافت که اگر نیازوف را از خود دور نگه دارد، چاره‌ای جز این که به ایران روی آورد نخواهد داشت. معضل اقتصادی ترکمنستان به دلیل عدم توانایی این کشور در فروش گاز خود دائماً بدتر می‌شد. برای امریکا دورنمای احداث خط لولهٔ گاز از طریق افغانستان نه تنها به دلیل آن که از ایران اجتناب می‌شد جذاب بود، بلکه نشانه‌ای از پشتیبانی از ترکمنستان، پاکستان و طالبان محسوب می‌گردید در حالی که آشکارا به روسیه و ایران نیز بی‌محلی می‌شد.

امریکا نمی‌توانست بدون ازبکستان، یعنی بزرگ‌ترین و قدرتمندترین کشور و تنها کشور قادر به ایستادگی در مقابل روسیه، نفوذ استراتژیک خود در آسیای مرکزی را توسعه دهد. هر دو کشور محتاطانه یکدیگر را به خود جلب می‌کردند.

---

1. Samuel Berger   2. Alexsnder Haig

کریموف حامی طرح‌های ناتو برای کاشتن درخت ناتو در آسیای مرکزی شد. این حرکتی بود که به شدت با مخالفت روسیه روبه‌رو شد. دیپلمات روسی، با عصبانیت در عشق آباد، در ۱۹۹۷، به من گفت: «ما ناتو را در منطقهٔ نفوذ خود نمی‌پذیریم. امریکا باید بفهمد که آسیای مرکزی در محدودهٔ برون مرزی و در دایرهٔ نفوذ روسیه باقی خواهد ماند».[۱۳] شرکت‌های امریکایی به ذخایر معدنی ازبکستان علاقه‌مند گردیدند و تجارت بین ازبکستان و امریکا به طور غیر منتظره‌ای رونق پیدا کرد، به نحوی که بین ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ به میزان هشت برابر افزایش یافت. کریموف اولین سفر خود را به واشنگتن در ژوئن ۱۹۹۶ انجام داد. دکتر شیرین هانتر(۱) می‌نویسد: «تا اواخر ۱۹۹۵، غرب و به ویژه امریکا، ازبکستان را تنها وزنهٔ متعادل کنندهٔ پایدار، در مقابل استکبارگرایی تجدید شدهٔ روسیه و نفوذ ایران می‌دانند».[۱۴]

بدین طریق تشکیل دو ائتلاف در منطقه پدیدار گشت. امریکا در کنار ازبکستان، ترکمنستان و آذربایجان قرار گرفت و متحدین خود، اسرائیل، ترکیه و پاکستان را برای سرمایه گذاری در این کشورها تشویق کرد در حالی که روسیه کنترل خود را بر قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان حفظ کرد. امریکا اینک برای مقابله با روسیه، در شرایطی که نبرد بر سر منابع دریای خزر تشدید یافت، آماده بود. دکتر مارتا بریل اولکات(۲) یک دانشمند برجستهٔ امریکایی در آسیای مرکزی اظهار داشت: «در حالی که سیاستگذاران امریکا مطمئناً نمی‌خواهند روسیه را سلطه گر ببینند. بهای بالقوهٔ چنین سلطه گری، اگر روسیه قادر باشد شرایطی را تحمیل کند و دسترسی غرب را به آخرین منابع نفت و گاز شناخته شدهٔ جهان محدود نماید، بسیار گران خواهد بود. حتی حداقلِ حضور امریکا در اینجا، حداکثر سوء ظن را در روس‌ها بر می‌انگیزد».[۱۵]

---

1. Shireen Hunter 2. Martha Brill Olcott

من تا تابستان ۱۹۹۶ به بررسی این داستان چند جانبه نپرداختم. تسخیر غیر مترقبهٔ کابل به وسیله طالبان، در سپتامبر ۱۹۹۶، مرا واداشت تا سعی کنم دو سؤال پاسخ داده نشده را که بسیاری از روزنامه نگاران غربی با آن دست به گریبان بودند، اما در رسیدن به پاسخ ناموفق، حل کنم. آیا امریکایی‌ها طالبان را مستقیماً یا غیر مستقیم از طریق یونوکال حمایت می‌کنند یا متحدین آنها یعنی پاکستان و عربستان سعودی این کار را انجام می‌دهند؟ و چه چیزی این دو قطبیت عظیم منطقه‌ای یعنی امریکا، عربستان سعودی، پاکستان و طالبان در یک طرف، و ایران، روسیه، کشورهای آسیای مرکزی و اتحاد ضد طالبان را در طرف دیگر بر می‌انگیزد؟ در حالی که بعضی‌ها به این مسئله توجه داشتند که آیا روابط قدیم >سازمان مرکزی اطلاعات امریکا (CIA) و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در دوران جهاد افغان احیا شده است؟ اما بر من واضح بود که استراتژی تسلط بر خط لوله، عامل اصلی علاقهٔ واشنگتن به طالبان بود که باعث برانگیختن مخالفت روسیه و ایران گردید.

اما کشف این مسئله همانند وارد شدن به یک مخمصه بود که در آن هیچ کس حقیقت را نمی‌گفت یا انگیزه‌های واقعی یا علایق خود را بروز نمی‌داد. این امر در محدودهٔ شغل یک کارآگاه بود تا یک روزنامه نگار که از حقیقت سر در آورد، زیرا که سر نخ‌های کمی در این بین وجود داشت. حتی دست یابی به بازیگران واقعی در این پروژه مشکل بود زیرا سیاست به وسیلهٔ سیاستمداران و دیپلمات‌ها اداره نمی‌شد، بلکه شرکت‌های نفتی مرموز و سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای منطقه آن را اجرا می‌کردند. از همه مرموزتر شرکت‌های نفتی بودند و این خود بازمانده‌ای از رقابت شدیدی بود که آنها به میل خود در سراسر دنیا به آن دست می‌زدند. برای روشن شدن این مسئله که آنها چه محلی را در مرتبه بعد حفر خواهند کرد، یا اینکه کدام مسیر خط لوله را بر می‌گزینند، یا

حتی یک ساعت قبل ناهار را با چه کسی صرف کرده‌اند می‌تواند موجب شود پروژه در دستان دشمن یا شرکت‌های نفتی رقیب بیفتد.

مدیران بریداس هرگز با مطبوعات صحبت نکردند و تنها بیانیه‌هایی را در مناسبت‌های ویژه از طریق یک شرکت روابط عمومی محافظه کار در لندن صادر می‌نمودند. یونوکال در دسترس‌تر بود، اما به مدیران آنها تعلیم داده شده بود که تنها جواب‌های خوشایند بدهند که البته هیچ چیز را فاش نمی‌کرد. اما تفاوت قابل ملاحظه‌ای بین این دو شرکت وجود داشت که بر روابط آیندهٔ آنها با طالبان تأثیرگذار بود. بریداس یک شرکت خانوادگی کوچک بود که مدیران آن با سنت‌های اروپایی تربیت شده بودند و آنها به سیاست، فرهنگ، تاریخ و روابط شخصی با مکان‌ها و افرادی که با آنها سر و کار داشتند علاقه‌مند بودند. مدیران بریداس از تمام در هم پیچیدگی‌های این پروژه مطلع بودند و آنها مشکل را متحمل می‌شدند تا پیوندهای خانوادگی طایفه‌ای و قومی رهبرانی را که با آنها ملاقات می‌کردند، کشف کنند.

یونوکال شرکت عظیمی بود که مدیران را برای ادارهٔ تجارت جهانی نفت خود به کار می‌گرفت. آنهایی که به منطقه فرستاده می‌شدند، به جز چند استثنا، به جای محیط سیاسی که در آن زندگی می‌کردند، به حرفهٔ خود علاقه داشتند. در حالی که مهندسین بریداس در حین بازدید مسیرها، ساعت‌ها وقت خود را صرف نوشیدن چای با مردان طایفه‌ای افغانی در صحرا می‌نمودند، یونوکال به داخل و خارج پرواز می‌کرد و آنچه را که سرانِ جنگیِ افغان هوس باز و انگشت نما به آنها گفتند مسلم می‌پنداشتند. افغان‌ها از دیرباز در این هنر که به یک هم صحبت، آنچه را که مایل به شنیدن آن است، بگویند و سپس دقیقاً مخالف آن را به مهمان بعدی اظهار نمایند، استاد بوده‌اند. یونوکال همچنین به دلیل آنکه سیاست آن شرکت در قبال طالبان از خط امریکا خارج نگردید، در ضعف قرار

داشت و متعاقباً، یونوکال برای طالبان در مورد آنچه که بایستی انجام می‌دادند، به خطابه می‌پرداختند. بریداس چنین تردیدهایی نداشت و آماده بود تا قراردادی را با طالبان امضا کند، اگرچه طالبان را به عنوان یک دولت مشروع، هیچ کشوری به رسمیت نمی‌شناخت.

یونوکال تمایل داشت بیشتر به سفارت امریکا در اسلام آباد و سازمان اطلاعات ترکمنستان و پاکستان برای اطلاعات در مورد آنچه که در حال اتفاق افتادن یا در شرف اتفاق بود تکیه کند و تمایل به جمع آوری مستقل اطلاعات نداشت. زمانی که داستان‌های من پیرامون رقابت بریداس ـ یونوکال و پیچش‌ها و چرخش‌های پروژهٔ بزرگ جدید منتشر شد، هر دو شرکت در نظر اول مرا جاسوسی می‌پنداشتند که مخفیانه برای شرکت دیگر کار می‌کند. یونوکال بر این عقیده اصرار داشت، در حالی که بریداس پی برده بود که تنها یک روزنامه نگار کنجکاو هستم که از مدت‌ها قبل افغانستان را تحت پوشش خبری قرار داده‌ام و با بیانیه‌ها قانع نمی‌شوم. این کار برای من مستلزم هفت ماه سفر، بیش از یک‌صد مصاحبه و غوطه‌وری کامل در ادبیات تجارت نفت بود با وجود آنکه چیزی از آن نمی‌دانستم. فعالیتی که نهایتاً منجر به نوشتن مقالهٔ صفحهٔ اول برای روزنامه *مرور اقتصادی شرق دور* گردید که در آوریل ۱۹۹۸ چاپ شد.

در جولای ۱۹۹۷، ستروب تالبوت یک سخنرانی ایراد کرد که معیاری برای سیاست امریکا در این منطقه شد. اعلام یا دست کم پیش بینی نمایش دوبارهٔ «پروژهٔ بزرگ» در قفقاز و آسیای مرکزی یک رسم شده است و معنی ضمنی آن البته این است که نیروی محرک منطقه که به دلیل وجود نفت آن تشدید و روان می‌شود در واقع مسابقه‌ای بین قدرت‌های بزرگ است. هدف ما اجتناب و منع شدید عواقب دودمان‌طلبی است. بگذارید رود یارد کیپلینگ[1] و جرج مک

1. Rudyard Kipling

دونالد فریزر[1] را در آنجایی که به آن تعلق دارند یعنی در قفسه‌های تاریخ رها کنیم. پروژهٔ بزرگ که موجب درخشش شخصیت کیم ساختهٔ کیپلینگ و شخصیت فلاشرمن ساختهٔ فریزر گردید، مطلقاً فاقد تنوع بود.

اما تالبوت می‌دانست که پروژه جریان دارد و هشدار سرسختانه‌ای به بازیگران آن داد. این در حالی بود که حتی اعلام داشته بود اولویتِ اصلیِ واشنگتن حل و فصل نبرد است. اگر نبردهای داخلی حاشیهٔ مرزی در شرف قلیان و زبانه کشیدن باشد منطقه می‌تواند به سرزمین زاد و ولد تروریسم، محل رشد و نمو افراط گرایی سیاسی و مذهبی و میدان نبردی برای جنگ تمام عیار تبدیل شود.[۱۶]

در این زمینه، تصمیم نیازوف پیرامون امضای قراردادی با یونوکال، بولگرونی را بسیار خشمگین کرد. در فوریهٔ ۱۹۹۶، او به دادگاه مراجعه کرد و علیه یونوکال و دلتا در فورت بنت کانتی[2] در نزدیکی هوستون در تگزاس، پرونده‌ای تشکیل داد. بریداس درخواست ۱۵ میلیارد خسارت کرد و مدعی مداخلهٔ دغل کارانه در روابط تجاری بالقوه شد و هم اینکه یونوکال، دلتا و میلر و مارتی (معاون رئیس یونوکال) و دیگران در یک تبانی شخصی علیه بریداس اقدام کرده‌اند. در جریان شهادت در دادگاه، بریداس اظهار کرد که طرح استراتژیک خود در مورد عملیات و ساختمان خط لوله را برای میلر فاش کرده است. بریداس از یونوکال دعوت کرده بود تا طرح پیوستن به یکدیگر در یک سرمایه گذاری مشترک را بررسی کند. به طور خلاصه، بریداس یونوکال را به دزدی طرح خود متهم کرد.[۱۷]

بعداً بولگرونی حس خود را بیان نمود. او در این رابطه به من گفت: «یونوکال به این منطقه آمد زیرا ما او را دعوت کردیم. هیچ دلیلی برای اینکه چرا

---

1. Gorge Mc Donald Fraser

2. Fort Bend Counti

ما و یونوکال نتوانیم با هم باشیم، وجود نداشت. ما خودمان آنها را به این منطقه آوردیم و با خود به ترکمنستان بردیم. در آغاز امریکایی‌ها طرح این خط لوله را ایده‌ای مزخرف می‌پنداشتند و آنها نه به افغانستان و نه به ترکمنستان علاقه‌ای نداشتند». بریداس همچنین داوری علیه ترکمنستان را، در اتاق بازرگانی بین‌المللی، به دلیل تخلف از قرارداد در سه دعوی جداگانه در رابطه با وجود اقدامات بازدارنده در میدان‌های یاشلار و کیمیر دنبال کرد.

یونوکال مدعی بود که طرح او متفاوت است زیرا به جای اینکه شامل منطقهٔ گازی یاشلار باشد، شامل منطقهٔ دولت آباد بود. در نامه‌ای که بعداً به دادگاه تسلیم شد، جان اِمل[1] رئیس یونوکال به بولگرونی نوشته بود که ترکمنستان به او گفته بود که این دولت هیچ قراردادی با بریداس ندارد، بنابراین یونوکال آزاد بود تا هر آنچه که می‌خواست انجام دهد.[18] اِمل در این باره گفت: «ما معتقدیم که پروژهٔ گاز قرن، تک و مجزا از بریداس است. ما خرید گاز از منابع طبیعی موجود و حمل آن از طریق یک خط لولهٔ صادراتی را پیشنهاد می‌کردیم. بریداس حمل گاز از میدان یاشلار را خود پیشنهاد کرد. پروژهٔ گاز قرن مانع بریداس از توسعهٔ یک خط لوله و حمل و نقل و بازاریابی گاز این شرکت نیست».[19]

دولت کلینتون در این موقع به طرفداری از یونوکال وارد میدان شد. در مارس ۱۹۹۶ سفیر امریکا در پاکستان تام سایمونز[2] مرافعهٔ بزرگی با بوتو داشت زیرا او از بوتو خواست که حمایت خود را از بریداس قطع و متوجه یونوکال کند. یکی از دستیاران ارشد بوتو که در جلسه حاضر بود گفت: «بوتو از بریداس حمایت کرد و سایمونز، بوتو را در حالی که از بریداس دفاع می‌کرد به اخاذی متهم کرد و بوتو بر سایمونز برآشفت». یکی از وزرای کابینه اضافه نمود:

---

1. John Imle   2. Tom Simmons

«بوتو از سایمونز خواست که کتباً معذرت خواهی کند و همین‌طور هم شد». [۲۰]

طی دو سفر به پاکستان و افغانستان در آوریل و اوت ۱۹۹۶ معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا در امور آسیای جنوبی رابین رافل[۱] نیز به هواداری از پروژهٔ یونوکال سخن گفت. وی در یک کنفرانس مطبوعاتی در ۲۱ آوریل در اسلام آباد اظهار داشت: «ما یک شرکت امریکایی داریم که علاقمند به ساختن یک خط لوله از ترکمنستان تا پاکستان است. پروژهٔ خط لوله برای ترکمنستان، پاکستان و افغانستان بسیار خوب خواهد بود. زیرا نه تنها موقعیت‌های شغلی ایجاد می‌کند، بلکه انرژی مورد نیاز افغانستان را نیز تأمین می‌نماید». در ماه اوت رافل از پایتخت‌های کشورهای آسیای مرکزی و مسکو، دیدار کرد و همین مطالب را بیان کرد.

حمایت آشکار امریکا از پروژهٔ یونوکال بدگمانی‌های فعلی ایران و روسیه را بیشتر کرد. آنها اکنون بیشتر متقاعد شده بودند که سیا (CIA) طالبان را پشتیبانی می‌کند. در دسامبر ۱۹۹۶، یک دیپلمات ارشد ایرانی به من گفت که سعودی‌ها و سیا به طرز به‌خصوصی دو میلیون دلار به طالبان پرداخته‌اند. اگر چه هیچ مدرکی برای این بدگمانی‌ها وجود نداشت. اما پس از اینکه امریکا و یونوکال چندین اشتباه احمقانه را مرتکب شدند، اتهامات در تمامی جبهه‌ها بالا گرفت.

زمانی که طالبان کابل را در سپتامبر ۱۹۹۶ تسخیر کردند، کریس تاگارت[۲]،یکی از مدیران یونوکال به مؤسسات تلگراف اظهار نمود که پروژهٔ خط لوله اکنون قابل اجرا خواهد بود، چراکه طالبان کابل را تسخیر کرده‌اند. این بیانیه‌ای بود که یونوکال به سرعت آن را انکار کرد زیرا حاکی از آن بود که یونوکال علاقمند به پیروزی طالبان است. تقریباً چند هفته قبل، یونوکال اعلام کرده بود که به محض آنکه طالبان با تشکیل یک شورای مشترک به منظور

---

1. Robin Raphel 2. Chris Taggert

نظارت بر پروژهٔ خط لوله موافقت نمایند، این شرکت کمک‌های بشر دوستانه‌ای را به عنوان پاداش به سران جنگی خواهد داد. بنابراین، دوباره این امر بر این دلالت داشت که یونوکال آمادهٔ دادن پول به سران جنگی است.

سپس، در عرض چند ساعت پس از آن که طالبان کابل را تسخیر کردند، وزارت امور خارجهٔ امریکا اعلام کرد که روابط دیپلماتیک با طالبان را با اعزام یک مقام رسمی به کابل برقرار خواهد کرد. این بیانیه نیز به سرعت انکار شد. سخنگوی وزیر امور خارجه گلین دیویس[1] اظهار کرد که امریکا هیچ چیز ناخوشایندی در اقدامات طالبان به منظور تحمیل قانون اسلامی پیدا نکرده است. او طالبان را بیشتر افرادی ضد تجدد توصیف کرد تا ضد غربی. نمایندگان کنگرهٔ امریکا جانب طالبان را گرفتند. سناتور هنک براون[2] که یکی از حامیان پروژهٔ یونوکال است در این خصوص گفت: «نکتهٔ خوبی که اتفاق افتاده این است که به نظر می‌رسد که یکی از احزاب بالاخره قادر به ایجاد دولت در افغانستان است».[21] دیپلمات‌های شرمندهٔ امریکا بعداً به من توضیح دادند که بیانیهٔ بسیار شتابزدهٔ امریکا بدون مشورت با سفارت امریکا در اسلام آباد اعلام شده بود.

اما آسیبی که پدید آمد عظیم بود. اشتباهات یونوکال و سر درگمی در وزارت امور خارجهٔ امریکا، ایران، روسیه، جمهوری‌های آسیای مرکزی، اتحاد ضد طالبان و اکثر پاکستانی‌ها و افغانستانی‌ها را افزون بر این متقاعد کرد که امریکا و یونوکال به صورت مشارکتی طالبان را حمایت می‌کنند و خواستار پیروزی تمام و کمال طالبان هستند. این در حالی بود که امریکا و یونوکال ادعا کردند هیچ علایقی در افغانستان ندارند. بعضی از وزرای کابینه پاکستانی که از فاش شدن این مسئله که امریکا از موضع طالبان و پاکستان حمایت می‌کند، نگران بودند، برای روزنامه نگاران پاکستانی افشا کردند که واشنگتن طالبان را

---

1. Glyn Davies　　2. Hank Brown

حمایت می‌کند.

کل منطقه پر از شایعات و گمانه زنی بود؛ حتی مؤسسات همیشه بی‌طرف تلگراف، بر اساس سوء ظن‌های خود به طرفداری می‌پرداختند. رویتر در این خصوص این گونه بیان کرد: «قطعاً طالبان به منظور خدمت در راستای سیاست امریکا مبنی بر انزوای ایران، با ایجاد یک حایل شنی سخت در مرز ایران و تأمین بالقوهٔ امنیت برای مسیرهای تجاری و خطوط لوله، که انحصار ایران را بر مسیرهای تجاری جنوبی آسیای مرکزی می‌شکند، وارد صحنه می‌شوند». [۲۲]

بریداس هنوز با صعود در سر بالایی مواجه بود تا اطمینان حاصل کند که هنوز در جریان رقابت حضور دارد. میدان‌های نفت و گاز بریداس در ترکمنستان مسدود شده بود و هیچ قراردادی با ترکمنستان، به منظور خرید گاز برای یک خط لوله یا قراردادی با پاکستان برای فروش گاز نداشت. با حمایت پاکستان و امریکا، طالبان اکنون با منت کشی یونوکال مواجه بود. با این حال بریداس به حفظ دفاتر خود در عشق آباد و کابل ادامه داد. اگر چه نیازوف سعی داشت آنها را بیرون کند، مراد نزجانف[۱] وزیر نفت و گاز ترکمنستان در عشق آباد به من گفت: «بریداس بیرون است. ما خط لولهٔ افغان را به یونوکال داده‌ایم. دولت ما دیگر با بریداس کار نمی‌کند». [۲۳]

بریداس از نظر طالبان یک مزیت داشت. بریداس به آنها گفته بود که برای پروژه‌ها نیازی به جمع آوری وجوه مالی، از طریق مؤسسات پرداخت وام بین‌المللی که در ابتدا خواهان به رسمیت شناخته شدن دولت کابل از نظر بین‌المللی هستند، ندارد. در عوض بریداس خطوط لولهٔ تَپ (TAP) که یک مشارکت ۵۰٪ - ۵۰٪ با شرکت سعودی نینگارکو[۲] اجرا کرده بود، که آن شرکت

1. Morad Nazdjanov 2.Ningarcho

به شدت به شاهزاده ترکی[1]، رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی، نزدیک بود. بریداس اظهار کرد که ۵۰ درصد منابع مالی را می‌تواند از سعودی‌ها برای ساختن خط لوله در قسمت افغانستان و مابقی آن را از طریق یک کنسرسیوم بین‌المللی که خود بریداس گرد خواهد آورد تأمین کند. بدین طریق ساخت پایانه‌های خط لوله در پاکستان و ترکمنستان با ریسک کمتری مواجه خواهد بود. یکی از مدیران بریداس در این باره گفت: «ما بین مشکلاتمان با دولت ترکمنستان و قرارداد خط لولهٔ افغانستان به طور کامل قائل به تفکیک هستیم. ما دو کنسرسیوم، یکی برای ساختن بخش انتهایی خط لوله در پاکستان و ترکمنستان تشکیل خواهیم داد».[۲۴] بر این اساس بریداس پیشنهاد کرد بلافاصلهٔ کار بر روی خط لوله را بدون هیچ پیش شرطی شروع کردند و این امر تنها نیازمند نوعی توافق بین گروه‌های افغانستان بود، اما حتی این امر نیز غیر قابل وصول باقی ماند.

از طرف دیگر، موقعیت یونوکال دقیقاً به سیاست امریکا در افغانستان زنجیر شده بود و بدین لحاظ ساخت خط لوله یا مذاکره بر سر شروط بازرگانی با طالبان از سوی یونوکال صورت نمی‌گرفت، مگر آنکه دولتی که به رسمیت شناخته شده در کابل مستقر گردد؛ در این صورت بانک جهانی و دیگران قادر به پرداخت وام برای پروژه خواهند بود. جان اِمِل در این باره گفت: «ما از ابتدا برای تمام گروه‌ها روشن کردیم که توانایی جذب اعتبار مالی برای این پروژه آن‌قدر حساس است که تمام گروه‌های افغانستان بایستی گرد هم آیند و یک دولت رسمی تشکیل دهند که مؤسسات وام دهنده قبل از انجام پروژه آن را به رسمیت بشناسند».[۲۵] نفوذ واقعی یونوکال از نظر طالبان، از این لحاظ بود که پروژه آنها حامل امکان به رسمیت شناخته شدن طالبان از سوی امریکا بود؛ یعنی آن

1. Prince Turki

چیزی که طالبان به شدت مشتاق به دست آوردن آن بودند.

بریداس و یونوکال اکنون هر دو منت کشورهای دارای نفوذ بر طالبان به خصوص سعودی‌ها را می‌کشیدند. در مذاکرات با طالبان، بریداس حداکثر ارتباط ممکن را با شاهزاده تُرکی ایجاد نمود. بولگرونی در این باره گفت: «سعودی‌ها سال‌ها در جهاد افغانستان سرمایه گذاری نمودند و واقعاً فکر می‌کردند این خط لوله به فرآیند صلح کمک خواهد کرد. یونوکال نیز روابط خود را با سعودی‌ها برقرار کرده بود، اما نه به این معنی که از بریداس جلو زده باشد. رئیس شرکت نفتی دلتا، بدر الایبان[1] به خانواده سلطنتی سعودی به ویژه ولیعهد عبدالله بن عبدالعزیز نزدیک است؛ در حالی که برادر بدر، مساعد الایبان[2]، یکی از اعضای دربار شاه فهد است. بنابراین رقابت بین یونوکال و بریداس نمایانگر وجود رقابت در درون خانوادهٔ سلطنت سعودی نیز بود».

امریکا و یونوکال نیز پاکستان را به خود جلب کرده بودند. پس از برکناری دولت بوتو در ۱۹۹۶، نخست وزیر تازه برگزیده شده، نواز شریف، وزیر نفت وی، چادری نیسار علی خان[3]، ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)کاملاً یونوکال را حمایت کردند. پاکستان خواهان حمایت مستقیم بیشتری از امریکا برای طالبان بود و به یونوکال اصرار می‌کرد تا سریعاً ساخت خط لوله را به منظور مشروعیت دادن به طالبان آغاز کند. اساساً امریکا و یونوکال تجزیه و تحلیل‌ها و اهداف سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)، مبنی بر اینکه پیروزی طالبان در افغانستان کار یونوکال را بسیار آسان‌تر کرده و به رسمیت شناخته شدن طالبان از سوی امریکا را تسریع می‌نماید، پذیرفته بودند. پاکستان همچنین به شدت نیازمند منابع جدید تأمین گاز بود. گاز ۳۷ درصد مصرف

---

1. Badr Al'Aiban　　2. Mosaed Al'aiban

3. Chaudry Nisar Ali Khgan

انرژی پاکستان را تشکیل می‌دهد و بزرگ‌ترین میدان‌های گازی در سُوی در استان بلوچستان در شرف اتمام بود. ذخایر مسلم گاز ۲۲ تریلیون متر مکعب (tcf) پاکستان، با مصرف رایج ۰/۷ تریلیون متر مکعب در سال و افزایش تقاضای سالیانهٔ معادل ۰/۷ تریلیون متر مکعب مواجه بود. تا سال ۲۰۱۰، پاکستان با کمبود گاز سالیانه‌ای معادل ۰/۸ تریلیون متر مکعب مواجه خواهد شد. راه حل‌های دیگر اسلام آباد، یعنی یک خط لولهٔ گاز از ایران یا از قطر نیز به دلیل فقدان بودجه به تأخیر افتاد. پاکستان همچنین شدیداً نیازمند دستیابی ذخایر مطمئن نفت ارزان بود. در ۱۹۹۶ پاکستان به ارزش دو میلیارد دلار، برابر با ۲۰ درصد کل وارداتش، نفت وارد کرد. تولید داخلی نفت از ۷۰,۰۰۰ شبکه روزانه (b/d) در اوایل دهۀ ۱۹۹۰، به فقط ۵۸,۰۰۰ بشکه روزانه (b/d) در ۱۹۹۷ کاهش یافته بود. خط لولهٔ نفت پیشنهادی یونوکال، نه تنها می‌توانست پاکستان را تأمین کند، بلکه این کشور را به مرکز اصلی برای صادرات نفت آسیای مرکزی به بازارهای آسیایی تبدیل می‌نمود.

رئیس جمهور نیازوف همچنین خواهان آن بود که یونوکال ساخت خط لوله را سریعاً آغاز کند و از پاکستان مصراً خواست تا طالبان را مجبور به قبول پیشنهاد یونوکال نماید. برای جلب نظر امریکا نیازوف شروع به دادن امتیازات کرد. در ژانویهٔ ۱۹۹۷، ترکمنستان قراردادی با شرکت نفتی عظیم امریکایی موبیل[۱] و شرکت نفتی انگلیسی مانیومنت[۲]، برای اکتشاف نفت در ناحیهٔ وسیعی از قسمت غربی ترکمنستان، امضا کرد. این اولین قرارداد نفتی بود که ترکمنستان با یک شرکت مهم نفتی امریکایی امضاکرده بود. این در حالی بود که یونوکال هنوز هیچ سرمایه گذاری مستقیمی در ترکمنستان نکرده بود.

در نوامبر ۱۹۹۶، بریداس ابراز داشت که قراردادی با طالبان و ژنرال دوستم

---

1. Mobil   2. Monument

برای ساختن خط لوله امضا کرده است. هر چند بولگرونی و برهان‌الدین ربانی از قبل بر سر این امر به توافق رسیده بودند. این مسئله یونوکال و پاکستان را دچار سراسیمگی کرد. در ۹ دسامبر ۱۹۹۶، وزیر امور خارجهٔ پاکستان، نجم الدین شیخ، با ملاعمر در قندهار برای متقاعد نمودن وی برای پذیرش پیشنهاد یونوکال، دیدار کرد، اما ملاعمر متقبل هیچ تعهد قطعی نگردید. در حد آداب کلاسیکِ افغانستان، طالبان نقش خود را با زبردستی ایفا کردند. آنها گریزان و تعهدناپذیر باقی ماندند، بدین طریق یونوکال و بریداس مجبور شدند مبالغ پیشنهادی خود را بالا ببرند. طالبان تنها علاقمند نبودند که از مسیر خط لوله کرایه دریافت کنند، که می‌توانست ۱۰۰ میلیون دلار در سال باشد، بلکه می‌خواستند شرکت‌های نفتی را در امر ساختن جاده‌ها، تجهیزات آب، خطوط تلفن و خطوط جریان برق درگیر کنند.

به طور محرمانه چند تن از رهبران طالبان گفتند که آنها بریداس را ترجیح می‌دهند، زیرا بریداس از آنها هیچ تقاضایی نکرده است. در حالی که یونوکال به این اصرار داشت که طالبان به بهسازی تصورشان و باز نمودن باب مذاکره با اتحاد ضد طالبان یعنی برنامهٔ اصلی سیاست امریکا اقدام نمایند. به علاوه، یونوکال با رشد جنبش هوادار حقوق زنان در امریکا که خواهان تعلیق مذاکرات امریکا و یونوکال با طالبان بودند، مواجه بود. در این بین سازمان ملل نیز بسیار مهم بود. یاسوشی آکاشی(۱) معاون دبیر کل سازمان ملل در امور کمک‌های بشر دوستانه در این باره به من گفت: «مداخلهٔ دنیای خارج در افغانستان اکنون تماماً مربوط به نبرد به خاطر خطوط لولهٔ انتقال نفت و گاز است. این ترس وجود دارد که این شرکت‌های نفتی و قدرت‌های منطقه تنها برای اهداف خود طالبان را به کار می‌گیرند».[۲۶]

---

1. Yasushi Akashi

هر دو شرکت اصرار داشتند که خط لوله‌های نفتی آنها عامل ایجاد صلح است، اما هیچ بانک غربی به تأمین اعتبار برای ساخت خط لوله در کشوری که با خودش در جنگ است، مبادرت نخواهد نمود. رابرت ابل(۱) در این مورد ابراز داشت: «بازیگران پروژه و سیاست خط لولهٔ نفت بایستی به خود یادآوری کنند که صلح می‌تواند خط لوله به همراه بیاورد، اما خط لوله نمی‌تواند صلح بیاورد».[۲۷] پروژهٔ بزرگ بعد تازه‌ای یافته است.

---

1. Robert Ebel

پی‌نوشت‌ها

۱ـ من با کارلوس بولگرونی در ژوئن ۱۹۹۷ بیش از چند روز متمادی در اسلام آباد و دوباره در ۳۰ ژوئن ۱۹۹۹ در دواس در سوئیس مصاحبه کردم. هر دو زمان، ما به طور وسیعی پیرامون گزارش رسمی و غیر رسمی صحبت کردیم. من باور دارم که این اولین زمانی است که او با یک روزنامه نگار به مدت طولانی پیرامون خط لولهٔ افغانستان صحبت کرده است. کلیهٔ نقل قول‌هایی که از بولگرونی نقل می‌شود از این دو مصاحبه برگرفته شده است.

۲ـ مصاحبه با سوردا، اسلام آباد، ۲۷ فوریه ۱۹۹۷.

۳ـ مصاحبه با زرداری، اسلام آباد، اول می ۱۹۹۵.

۴ـ پیشنهاد قَطر خط لولهٔ زیر دریایی بود که از خلیج فارس به بلوچستان عبور می‌کند. شرکت استرالیایی بی‌اچ پی احداث خط لولهٔ گازی هوایی را از جنوب ایران به بلوچستان پیشنهاد داد.

۵ـ مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌های پاکستانی، اسلام آباد، ۲۷ فوریه ۱۹۹۷.

۶ـ مصاحبه با مدیران بریداس، اسلام آباد، ۲۷ فوریه ۱۹۹۷.

۷ـ نظرات کسینجر را مدیران بریداس در اسلام آباد در فوریه ۱۹۹۷ برای من نقل کردند. مصاحبه با اولا سیرگول در همین زمان بود.

۸ـ مصاحبه با تودور، اسلام آباد، ۲۷ فوریه ۱۹۹۷.

۹ـ مصاحبه با دولا روزا، عشق آباد، ۲۲ ژانویه ۱۹۹۷.

۱۰ـ مسکو در آوریل ۱۹۹۶ بیشتر رهنمودپذیر شد، اما فقط پس از اینکه شورون به روسیه ۲۴ درصد سهم در کنسرسیوم احداث خط لولهٔ ۱/۵ میلیارد دلاری برای حمل نفت تفلیس به نورسیسک در دریای سیاه داد. موبیل بعداً مبادرت به خرید یک سهم ۲۵ درصدی در پروژه‌های تنلیس شورون نمود.

۱۱ـ کسانی که شرکت‌های فعال در دریای خزر استخدام کردند، شامل: زبیگنیو برژینسکی، مشاور سابق شورای امنیت ملی، ریچارد آرمیتاژ معاون سابق وزیر دفاع، جان سانونو رئیس سابق ستاد ارتش، هوارد بیکر رهبر سابق اکثریت سنا و وزرای سابق امور خارجه لارنس اِگلبور و گروه هنری کیسینجر بودند.

۱۲ـ گروه کاری شامل مقاماتی از وزارت امور خارجه، انرژی، بازرگانی، سازمان اطلاعات مرکزی CIA امریکا و شورای امنیت ملی NSC بود.

۱۳ـ مصاحبه با دیپلمات، عشق آباد، ژانویه ۱۹۹۷.

14- Hunter, Shireen. *Central Asia Since Independence*, Praeger 1996.

۱۵ـ مصاحبه با اولکات، عشق آباد، ۲۷ می ۱۹۹۷.

16- Talbott, Strobe, 'Deepening US engagement with the States of Central Asia and the Caucasus: A Roadmap for the future', Speech delivered in washington, 21 July 1997.

۱۷ـ پروندهٔ شمارهٔ ۹۴۱۴۴ به دادگاه محلی فورت بندکانتی تگزاس سپرده شد. شرکت بریداس شاکی و شرکت یونوکال، مارتی میلر و شرکت با مسئولیت محدود دلتا اویل متهم بودند.

۱۸ـ نامه را جان امل برای کارلوس بولگرونی در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۵ فرستاده بود و بریداس آن را در دادگاه ارائه کرد. در نامه نوشته شده بود که یونوکال بایستی منحصراً دربارهٔ پروژه‌های خط لولهٔ بالقوه از ترکمنستان به پاکستان، به دولت متوسل شود و دولت در هیچ قراردادی ملاحظه نداشته که به هر طریقی ممانعت یا دخالتی در خصوص هر پروژهٔ خط لوله محسوب شود که یونوکال و ترکمنستان دربارهٔ آن بحث کرده باشند.

۱۹ـ مصاحبه با جان امل، داوس، سوئیس، ۳۱ ژانویه ۱۹۹۹. من ۳۰ سؤال کتبی برای اِمل فرستادم و او به بعضی از آنها کتباً و به دیگر سؤالات شفاهاً پاسخ گفت.

۲۰ـ من با معاون و وزیر کابینه در مواقع مختلف در ژانویه و فوریه ۱۹۹۷ مصاحبه کردم و همچنین با بی‌نظیر بوتو پیرامون اتفاقی که او آن را تأیید ولی نقل نمود، مصاحبه کردم.

21- Dobbs, Michael, 'Kobuls' fall to end the anarchy', *Washington post*, 29 September 1996.

سناتور براون، در دوران تصدی خود به عنوان رئیس کمیسیون فرعی روابط خارجی سنا در امور شرق نزدیک و آسیای جنوبی، تمام سران جنگی افغانستان را برای بحث در میزگرد سه روزه‌ای از ۲۵ تا ۲۷ ژوئن ۱۹۹۶ به واشنگتن دعوت کرده بود. دیپلمات‌های پاکستانی در واشنگتن به من اظهار کردند که پول بلیط هواپیمای بعضی از شرکت کنندگان افغانی به وسیله یونوکال پرداخت شده است. براون یکی از معدود قانون‌گذاران امریکایی است که در آن زمان نسبتاً به افغانستان علاقمند بود، زیرا وی از پروژهٔ یونوکال حمایت می‌کرد.

22- Ruters, 'US Sending envoy to Taliban', Washington, Loctober 1996.

۲۳ـ مصاحبه با نزدجانوف، عشق آباد، ۲۳ ژانویه ۱۹۹۷.

۲۴ـ مصاحبه با مدیر بریداس، اسلام آباد، ژوئن ۱۹۹۷. بریداس مذاکراتی با شرکت‌های نفتی موبیل، آموکو و کوستال اویل در امریکا جهت کسب حمایت از این شرکت نفتی امریکایی مهم به منظور جبران ارتباطات یونوکال با دولت امریکا انجام داد. بریداس همچنین با شرکت‌های نفتی بریتانیایی، فرانسوی و مالزیایی، دربارهٔ مشارکت در کنسرسیوم خود مذاکره می‌نمود. این شرکت همچنین با یک شرکت نفتی روسی در مورد مشارکت به جهت جبران مخالفت روسیه در پروژه خط لولهٔ خود مذاکره می‌کرد.

۲۵ـ مصاحبه با امل، داوس، سوئیس، ۲۹ ژانویه ۱۹۹۹.
۲۶ـ مصاحبه با آکاشی، عشق آباد، ۲۲ ژانویه ۱۹۹۹.

27- Ebel, Robert, 'Energy Choices in the Near Abroad. The Haves and Haventos face the future', Centre for Strategic and International Studies, washington, April 1997.

۱۳

رؤیای طالبان ۲:
نبرد به خاطر خطوط لولهٔ نفت
۹۹ـ۱۹۹۷ امریکا و طالبان

به منشی‌های جذاب که لباس‌های مد روز می‌پوشیدند و در مرکز بریداس واقع در بوینس آیرس کار می‌کردند، گفته شده بود پیراهن‌های بلند و بلوزهای آستین بلند بپوشند تا حتی الامکان ظاهری پوشیده داشته باشند. بریداس منتظر یک گروه از نمایندگان طالبان در بوئنس آیرس بود، زمانی که این گروه در فوریهٔ ۱۹۹۷ وارد آنجا شدند، در بریداس به گونه‌ای شاهانه از آنها استقبال شد، آنها را به بازدید از محل‌های دیدنی بردند. با هواپیما آنها را برای دیدن سراسر کشور و فعالیت‌های حفر و خط لوله‌های گاز بریداس و مشاهدهٔ قلهٔ جنوبیِ برف گیرِ یخی قاره بردند.

در همین زمان گروه دیگری از نمایندگان طالبان، نوع متفاوتی از شوک فرهنگی را تجربه می‌کردند. آنها در واشنگتن بودند. با مقامات بخش دولتی و یونوکال ملاقات کردند و برای به رسمیت شناخته شدن دولت خود از سوی امریکا دست به تبلیغ زدند. هر دو گروه نمایندگان در بازگشتشان در عربستان سعودی توقف نموده، مکه را زیارت کردند و با رئیس سازمان اطلاعات

عربستان سعودی، شاهزاده تُرکی هم ملاقات کردند. طالبان گفتند هنوز تصمیم نگرفته‌اند پیشنهاد کدام شرکت را بپذیرند. آنها در زمان کوتاهی آموخته بودند چگونه در پروژهٔ بزرگ از تمام زوایا به ایفای نقش بپردازند.[۱]

هر دو شرکت بر تلاش‌های خود برای جلب نظر طالبان افزودند. بریداس در ژانویهٔ ۱۹۹۷، زمانی که اتاق بازرگانی بین‌المللی یک حکم دادگاهی موقت را صادر نمود که از ترکمنستان می‌خواست تا به بریداس اجازهٔ ادامه صادرات نفت خود را از منطقهٔ کیمیر بدهد، توان بیشتری یافت. اما رئیس جمهور نیازوف این تصمیم را نادیده گرفت و از سازش با بریداس امتناع کرد. در مارس ۱۹۹۷ بریداس دفتری در کابل باز کرد و بولگرونی برای ملاقات با رهبران طالبان به آنجا رفت.

بریداس حقیقتاً مذاکره را بر سر قراردادی با طالبان آغاز کرد. سه تن از مدیران اجرایی بریداس هفته‌های پرکاری در سراسر تابستان برای مذاکره دربارهٔ یک سند ۱۵۰ صفحه‌ای داشتند. این مذاکره با ۱۲ تن از ملاهای طالبان صورت گرفت، هیچ متخصصی از نظر تکنیکی در میان آنها به جز یک مهندس تحصیل کرده نبود که او نیز هرگز تجربه مهندسی نداشت. طالبان هیچ متخصصی در زمینهٔ نفت و گاز نداشتند و تعداد کمی هم انگلیسی را به قدر کافی صحبت می‌کردند، بنابراین قرارداد به زبان دری ترجمه شد. یکی از مدیران ارشد بریداس در این رابطه به من گفت: «ما این سند را دقیقاً و خط به خط مرور می‌کنیم بنابراین هیچ کس نمی‌تواند ما را به سعی در گول زدن طالبان متهم نماید. ما همین قرارداد را به مخالفین هم خواهیم رساند. بنابراین، یک توافق تماماً افغانی است».[۲] یونوکال از مذاکره پیرامون هر قراردادی تا زمانی که دولتِ به رسمیت شناخته شده‌ای در کابل به وجود آید، امتناع کرده بود.

ضمناً یونوکال ۹۰۰,۰۰۰ دلار به مرکز مطالعات افغانستان در دانشگاه

اوماها(۱) واقع در نِبراسکا(۲) که به مدیریت توماس گوتیر(۳) اداره می‌شد، اهدا کرد. وی تحصیل کرده‌ای کارآزموده دربارهٔ افغانستان بود. این مرکز به برقراری برنامهٔ بشر دوستانه و آموزشی برای افغان‌ها و بازگشایی مدرسه‌ای در قندهار همت گمارده بود. این مدرسه را جرالد بردمن(۴) اداره می‌کرد که در دههٔ ۱۹۸۰ مسئول دفتر آژانس توسعه بین‌المللی امریکا در پیشاور بود و به تأمین کمک برون مرزی به مجاهدین می‌پرداخت. این مدرسه آموزش ۴۰۰ معلم افغانی، تکنسین برق، نجار و لوله کش را برای کمک به یونوکال در ساختن پروژهٔ خط لوله آغاز کرد. یونوکال به طالبان هدایای دیگری همانند یک دستگاه فکس و یک دستگاه ژنراتور دادند که این قضیه وقتی در سال بعد فاش شد، موجب بروز آبروریزی شد.

هر آنچه که یونوکال به طالبان می‌داد، اتحاد ضد طالبان، ایران و روسیه را بیشتر متقاعد می‌کرد که این شرکت از لحاظ مالی به طالبان کمک می‌کند. اگرچه یونوکال به شدت این اتهامات را تکذیب کرد. بعداً یونوکال به من تصریح نمود که چه خرج‌هایی برای این پروژه کرده بود. رئیس یونوکال، جان امل به من در این رابطه، در ۱۹۹۳، گفت: «ما تخمین زده‌ایم که تقریباً ۱۵-۲۰ میلیون دلار خرج پروژهٔ گاز قرن کرده‌ایم. این خرج‌ها شامل کمک بشر دوستانه برای امدادرسانی به زلزله زدگان، آموزش مهارت شغلی و لوازم جدیدی همانند ماشین فکس و ژنراتور بود».[۳]

نقش دلتا نیز بر بدگمانی خارجی افزود. در ابتدا یونوکال شرکت نفتی دلتا اویل را، که دارای اصلیت سعودی و ارتباط با طالبان بود، برای جلب گروه‌های مختلف افغانی تشویق کرد. به جای استفاده از افراد ممتاز سعودی برای انجام

---

1. Omaha 2. Nebrska 3. Thomas Govttierre
4. Gerald Boardman

این کار، دلتا یک فرد امریکایی به نام چارلز سانتون[1] را برای ارتباط با افغان‌ها به کار گرفت. سانتوس در جریان تلاش‌های میانجی گرانهٔ سازمان ملل در امور افغانستان به طور غیر مداوم، از ۱۹۸۸، کار کرده بود. این در حالی بود که او با اعتراضاتی از سوی دو میانجی پی در پی سازمان ملل مبنی بر اینکه سانتوس بسیار به دولت امریکا نزدیک است و با برنامهٔ شخصی کار می‌کند، مواجه بود. سانتوس مشاور سیاسیِ میانجی سازمان ملل محمود میستیری را به عهده گرفت. فردی که تلاش میانجی گرانهٔ سازمان ملل در ۱۹۹۵ را در شرایطی که طالبان در آستانهٔ ورود به کابل بودند، رهبری کرده بود. سانتوس شدیداً مورد تنفر تمام رهبران افغانستان، به خصوص طالبان، قرار گرفته بود، زیرا دلتا او را استخدام نمود و هیچ کس به او اطمینان نکرد. این یک اشتباه بود و یونوکال بعداً از این تصمیم خود ابراز تأسف کرد، چرا که سانتوس علی‌رغم سفرهای مکرری که به افغانستان کرد به هیچ گونه پیشرفتی در مورد افغانستان نائل نشد.

زمانی که تنش‌های بین یونوکال و دلتا به دلیل عدم توانایی دلتا در جلب افغان‌ها گسترش یافت، یونوکال تیم متخصصین خود را برای راهنمایی شرکت در مورد افغانستان به کار گمارد. یونوکال رابرت اوکلی[2]، سفیر سابق امریکا در پاکستان و سپس نمایندهٔ ویژهٔ اعزامی امریکا به سومالی را به خدمت گرفت. اوکلی نقش مهمی را در تأمین پشتیبانی امریکا از مجاهدین در دههٔ ۱۹۸۰ ایفا نمود. اما این مسئله به لحاظ آنکه امریکا مکرراً از افغانستان دوری می‌کرد نتوانست از او چهره‌ای محبوب بسازد. بسیاری از افغان‌ها و پاکستانی‌ها او را متکبر و غیر قابل تحمل می‌دانستند. نام مستعار وی در اسلام آباد طی تصدی وی در مقام سفیر «نایب السلطنه» بود. اوکلی، برای جلب حمایت از پروژه، به مسکو و اسلام آباد سفر کرد و در به خدمت‌گیری متخصصین دیگر به یونوکال

1. Charles Santon 2. Robert Oakley

کمک نمود. این متخصصین شامل گوتیر، بردمن، زالمی خلیل زاد[۱]، (یک فرد امریکایی ـ افغانی شاغل در شرکت راند) و همچنین متخصص آسیای مرکزی مارتا بریل اولکات[۲] بودند.

برای یک شرکت امریکایی استخدام مقامات سابق دولت یا دانشمندان غیر معمولی نبود. تمام شرکت‌های نفتی امریکایی که در پروژهٔ بزرگ دخیل بودند عمل مشابهی را برای تبلیغ و جلب واشنگتن انجام می‌دادند و آنها نسبت به یونوکال اشخاص سرشناس‌تری را از دولت‌های ریگان و بوش استخدام می‌کردند. اما این موضوع در منطقه قابل درک نبود، بلکه به این امر با نگاه پر از سوء ظن نگریسته می‌شد و این گمانه‌پردازی را تقویت می‌کرد که یونوکال بازوی سیاسی دولت امریکاست و این باور به وجود آمده بود که شبکهٔ دهـهٔ ۱۹۸۰ متخصصین افغانی امریکا و سیا(CIA) مجدداً احیا شده است.

یونوکال اکنون همچنین دچار مشکلات بسیاری با رئیس جمهور نیازوف بود، مردی که همواره از حقیقت دور مانده بود، با امتناع از پذیرش مشکلاتی که به لحاظ جنگ مستمر در افغانستان پدید آمده بود، او به یونوکال اصرار نمود تا فعالیت خود را هر چه سریع‌تر آغاز نماید. زمانی که مقامات وزارت امور خارجهٔ وحشت زدهٔ وی سعی داشتند تا شرح دهند که احداث خطوط لوله‌های نفت و گاز نمی‌تواند در میان یک جنگ داخلی آغاز شود، او آنها را از کار بر کنار می‌کرد. نیازوف در این مورد با عصبانیت به من گفت: «ما خط لوله را می‌خواهیم. ما تمامی بزرگ‌ترین پروژه‌های خود را به صلح و ثبات در افغانستان مرتبط می‌کنیم».[۴] متعاقباً مقامات ترکمنستان حتی از باخبر کردن رئیس خود از اخبار بد جبههٔ افغانستان می‌ترسیدند و نیازوف باز هم از حقیقت دورتر می‌شد.

علی‌رغم این مشکلات یونوکال به کار خود ادامه می‌داد. در ماه می ۱۹۹۷

---

1. Zalmay Khalilzad 2. Martha Brill Olcott

در اجلاس منطقه‌ای سالیانه در عشق آباد، پاکستان، ترکمنستان و یونوکال توافق نامه‌ای را امضا کردند که یونوکال را متعهد به جمع آوری سرمایه و نزدیک شدن به مرز کفایت مالی مورد نیاز برای این پروژه تا دسامبر ۱۹۹۷ می‌کرد، تا در اوایل ۱۹۹۸ کار احداث خط لوله شروع شود. امریکا و ترکمنستان را سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) مطلع کرده بود که طالبان در آستانهٔ تسخیر مزار شریف یعنی دژ مخالفین در شمال هستند. به هر حال دو هفته بعد طالبان با صدها تلفات از مزار شریف بیرون رانده شدند و نبرد در سراسر افغانستان شدت یافت. یک‌بار دیگر، وابستگی بیش از حد بر تجزیه و تحلیل‌های سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)، امریکا را شرمنده کرده بود.

در اولین جلسهٔ گروه کاری پروژهٔ گاز قرن در اسلام آباد، که پس از شکست خرد کننده در مزار شریف انجام پذیرفت، قائم مقام رئیس شرکت یونوکال مارتی میلر[1] در این مورد که آیا یونوکال می‌تواند به تعهدات خود در زمان موعد یعنی، دسامبر ۱۹۹۷ عمل کند، به طور جدی ابراز تردید کرده بود. میلر در یک کنفرانس مطبوعاتی در ۵ ژوئن ۱۹۹۷ اظهار کرد: «این که چه زمانی این پروژه شروع خواهد شد قطعی نیست. این امر بستگی به صلح در افغانستان و دولتی دارد که ما بتوانیم با آن کار کنیم. ممکن است پایان امسال، سال آینده یا سه سال بعد باشد، یا اگر نبرد ادامه پیدا کند ممکن است این پروژه یک خیال واهی باشد». پاکستان و ترکمنستان مجبور به امضای قرارداد جدیدی با یونوکال شدند که مهلت شروع این پروژه را به وسیلهٔ شرکت یونوکال تا یک سال دیگر، یعنی تا دسامبر ۱۹۸۸، تمدید می‌کرد. برای بیشتر ناظرین حتی این مدت هم بیش از حد خوشبینانه به نظر می‌رسید.

تا این لحظه شک در واشنگتن نسبت به اینکه طالبان و پاکستان بتوانند

---

1. Marty Miller

افغانستان را به یکپارچگی برسانند رو به افزایش بود. در نتیجه امریکا دست به بررسی راه‌های دیگر برای کمک به ترکمنستان به منظور حمل گاز این کشور زد. در یک تغییر سیاست شگرف، امریکا در جولای ۱۹۹۷ اعلام کرد به خطوط لولهٔ گاز ترکمنستان ـ ترکیه که از ایران خواهد گذشت، اعتراض نخواهد کرد. واشنگتن مدعی بود این تصمیم چرخشی پیرامون تحریم این کشور علیه ایران نیست. در هر حال از آنجا که شرکت‌های نفتی آسیایی و اروپایی برای ورود به بازار ایران تلاش می‌کردند، شرکت‌های امریکایی روزنه‌ای یافتند و برای از میان بردن تحریم‌های امریکا علیه تهران بر فشار خود به دولت کلینتون افزودند.[۵]

فرصت به وجود آمده برای حمل نفت و گاز دریای خزر از طریق ایران، اجرای پروژهٔ خط لولهٔ غیر قابل پیش بینی افغان را غیر عملی‌تر می‌کرد. تصمیم واشنگتن همچون ضربه‌ای به یونوکال و تذکر سختی به اسلام آباد بود، مبنی بر اینکه پشتیبانی امریکا در بهترین زمان‌ها هم امری ناپایدار است و در واقع زمان برای طالبان در متحد کردن کشور از طریق تسخیر آن در شرف اتمام است. به علاوه ایران و شرکت استرالیایی بی‌اچ پی پترولیوم اعلام نمودند که آنها هزینه‌ای بالغ بر ۲٫۷ میلیارد دلار برای احداث خط لولهٔ گاز ایران ـ پاکستان، که به طول ۱۶۰۰ مایل است و روزانه ۲ میلیارد فوت مکعب گاز از قسمت جنوبی ایران به کراچی و سپس به هند حمل می‌نماید، خواهند پرداخت. امتیاز این خط لوله در رقابت مستقیم با یونوکال قرار داشت چرا که لوله‌های فوق از سرزمینی می‌گذشت که به دلیل جنگ داخلی ویران نشده بود.

در ۱۶ اکتبر ۱۹۹۷ نخست وزیر نوازشریف به دیدار یک روزه‌ای در عشق آباد برای مذاکرهٔ با نیازوف دربارهٔ پروژهٔ یونوکال پرداخت و در نتیجه یونوکال پاکستان و ترکمنستان یک توافقنامهٔ نرخ غیر قطعی را، در خصوص واردات گاز ترکمنستان، امضا کردند که طی آن به طالبان به ازای هر هزار فوت مکعب، به

عنوان حق ترانزیت گذر لوله از قلمرو آنها، ۱۵ درصد داده می‌شد.[۶] تا کنون جو غیر حقیقیِ متفاوتی، تصمیمات نواز شریف و نیازوف که جنگ را نادیده گرفته بودند احاطه کرده بود. طالبان از این که با آنها در مورد قیمت گاز مشورت نکرده بودند خشمگین شدند و بهای بیشتری را برای ترانزیت گاز مطالبه کردند.

شرکت یونوکال تشکیل یک کنسرسیوم بزرگ گاز قرن را در ۲۵ اکتبر ۱۹۹۷ اعلام کرد. این کنسرسیوم شامل شرکت‌های نفتی از ژاپن، کرهٔ جنوبی و پاکستان بود.[۷] در هر حال تلاش یونوکال برای جلب روس‌ها ناکام مانده بود. اگرچه ۱۰ درصد از سهام پروژهٔ گاز قرن برای گازپروم در نظر گرفته شد، غول گازی روسیه یعنی گاز پروم از امضای قرارداد امتناع کرد، زیرا مسکو به حمایت امریکا از طالبان و نادیده گرفتن نفوذ روسیه در آسیای مرکزی اعتراض داشت.[۸] مدیر گاز پروم، رِم ویاکِروف[(۱)] اعلام کرد که روسیه اجازه نخواهد داد ترکمنستان یا قزاقستان نفت و گاز خود را از طریق خط لوله‌های غیر روسی صادر کنند. وی در این رابطه گفت: «فدا کردن یک بازار دست کم، در مقابل روسیه یک جنایت خواهد بود».[۹]

مقامات امریکا قبلاً سیاست ضد روسی خود را آشکار کرده بودند. شیلا در هسلین متخصص انرژی در شورای امنیت ملی (NSC) در این باره گفت: «امریکا مشوّق توسعهٔ سریع انرژی دریای خزر بود. ما هم به خصوص با تشویق کشورهای نفت خیز مستقل، اصولاً به منظور شکستن کنترل انحصاری روسیه بر حمل و نقل نفت از آن منطقه و صراحتاً در جهت گسترش امنیت انرژی غرب از طریق متنوع سازی عرصه عمل می‌کردیم».

بریداس در جریان ماجرا حضور داشت، منتها در کنار شریک قدرتمندی که حتی واشنگتن هم نمی‌توانست این بار به او اعتراض کند. در سپتامبر ۱۹۹۷

---

1. Rem Vykhirev

بریداس ۶۰ درصد سهام خود در امریکای لاتین را به شرکت عظیم امریکایی آموکو[1] فروخت. بدین طریق امکان اینکه آموکو بتواند نیازوف را تحت نفوذ خود قرار دهد تا دارایی‌های مسدود شدهٔ بریداس در ترکمنستان را آزاد کند، افزایش یافت. بریداس یک گروه از نمایندگان طالبان به سرپرستی ملا احمد جان، دلال سابق فرش و وزیر صنایع امروز را برای دومین بار در سپتامبر به بوینس آیرس دعوت کرد. مقامات مسئول پاکستان از دادن اجازهٔ پرواز به طالبان از پیشاور، مگر در صورت موافقت آنها به انجام یک دیدار با یونوکال، امتناع کردند. یک گروه دیگر از نمایندگان طالبان که به وسیلهٔ ملا محمد غوث سرپرستی می‌شد، برای ملاقات با یونوکال در نوامبر ۱۹۹۷ وارد هوستون شدند و آنها در هتل‌های پنج ستاره اقامت کردند و به تماشای باغ وحش، سوپر مارکت‌ها و دیدار از مرکز فضایی ناسا پرداختند. آنها شام را در خانهٔ مارتی میلر صرف کردند و استخر و خانهٔ بزرگ وی را تحسین کردند. طالبان با مقامات وزارت خارجه دیدار کردند و یک‌بار دیگر خواستار شدند که امریکا آنها را به رسمیت بشناسد.[11]

پس از زمستانی آرام در افغانستان، جنگ تازه‌ای در بهار ۱۹۹۸ روی داد و برای هر دو شرکت پروژه بیش از همیشه در دور دست قرار گرفت. در ماه مارس مارتی میلر در عشق آباد اظهار کرد که این پروژه در وضعیت مبهمی قرار دارد زیرا تأمین اعتبار در شرایط ادامهٔ جنگ غیر ممکن بود. در حالی که نیازوف با بی صبری می‌خروشید، یونوکال درخواست دیگری را برای تمدید زمان اجرای پروژه تا پس از دسامبر ۱۹۹۸، برای تأمین اعتبار مکفی مطرح نمود. یونوکال همچنین با مشکلات زیادی در کشور خود مواجه بود. در جلسهٔ سالیانهٔ سهام داران در ژوئن ۱۹۹۸، بعضی از سهام داران به این پروژه به دلیل رفتار طالبان با

---

1. Amoco

زنان اعتراض کردند. گروه‌های هوادار حقوق زنان مبادرت بـه جـلب حـمایت عموم امریکایی‌ها علیه طالبان و یونوکال کردند.

در سراسر ۱۹۹۸ فشار گروه‌های هوادار حقوق زنان بر یونوکال شدت یافت. در سپتامبر ۱۹۹۸ گروهی از فعالان سبز از دادستان عالی کالیفرنیا تقاضا کردند یونوکال به خاطر جنایات علیه بشر و محیط زیست و به دلیل روابط با طالبان منحل شود. یونوکال اتهامات را مسخره توصیف کرد. یونوکال ابتدا سعی نمود تا با هواداران حقوق زنان مقابله کند و سپس از تلاش برای پاسخ به اتهاماتش دوری جست. این یک نبرد شکست خورده بود. زیرا این زنان امریکایی بودند نه خارجیان که خواستار پاسخ به موضوعی بودند که دولت کلینتون اکنون از آن حمایت می‌کرد.

جان اِمل اظهار داشت: «ما با بعضی از گروه‌های هوادار حقوق زنان امریکا در این باره که چطور یونوکال بایستی به این موضوع پاسخ بدهد، مخالفیم. ما در کشورهایی میهمان هستیم که حقوق مستقل و عقاید سیاسی اجتماعی مذهبی منحصر به خود را دارند. هیچ شرکتی از جمله ما نمی‌تواند این موضوعات را به تنهایی حل کند. فـاصله گـرفتن از افـغانستان اعـم از پـروژهٔ خـطوط لوله یـا پروژه‌های بشر دوستانهٔ ما، کمکی به حل مشکل نخواهد کرد».[۱۲]

امریکا با بمباران کمپ‌های بن لادن، در اوت ۱۹۹۸، یونوکال را مجبور کرد تا کارکنان خود را از پاکستان و قندهار خارج کند و سرانجام در دسامبر ۱۹۹۸، یونوکال رسماً از مشارکت در پروژهٔ گاز قرن که به شدت برای شروع آن مبارزه کرده بود، خارج شد. نزول قیمت‌های نفت در جهان، که به صنعت نفتی جهان صدمه زده بود، نیز به شدت به یونوکال آسیب رساند. یونوکال از یک پـروژهٔ خطوط لوله در ترکیه خارج شد و دفاتر خود در پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان را تعطیل کرد و اعلام کرد که ۴۰ درصد افت در هزینه‌های عمدهٔ خود

در ۱۹۹۹، به خاطر نزول قیمت نفت، خواهد داشت. تنها پیروزی یونوکال در این روزهای سخت، بر بریداس تحقق یافت. در ۵ اکتبر ۱۹۹۸ دادگاه محلی تگزاس دادخواست ۱۵ میلیارد دلاری بریداس علیه یونوکال را مردود شمرد. دلیل آن نیز این بود که مشاجره بر اساس قوانین ترکمنستان و افغانستان بروز کرده است و ربطی به قوانین تگزاس ندارد.

اکنون که امریکا منحصراً فکر خود را مشغول دستگیری بن لادن کرده بود، به نظر می‌رسید موقتاً یک مرحلهٔ پروژهٔ بزرگ اکنون به پایان رسیده است. واضح بود که هیچ شرکت امریکایی نمی‌تواند خطوط لولهٔ افغانستان را با وجود موضوعاتی همچون سیاست جنسیت طالبان، بن لادن و نبرد مداوم، احداث نماید. این مسئله می‌بایستی در مراحل اولیه برای یونوکال روشن‌تر می‌شد. اما هرگز این طور نشد، زیرا طالبان و پاکستان به آنها وعدهٔ یک پیروزی سریع را می‌دادند. بریداس در جریان امور حضور داشت. هر چند این پروژه کامل شده و پایان یافته بود، پاکستان اصرار برای زنده نگه داشتن آن داشت. در آوریل ۱۹۹۹، در جلسه‌ای در اسلام آباد، پاکستان، ترکمنستان و طالبان سعی کردند تا این پروژه را احیا کنند. آنها گفتند که به دنبال حامی جدیدی برای پروژهٔ گاز قرن می‌گردند اما هنوز هیچ کس مایل نیست به افغانستان و طالبان نزدیک شود و سرمایه گذاران خارجی از پاکستان دوری جسته‌اند.

استراتژی امریکا در آسیای مرکزی، طبق گفتهٔ پاول استرابین(۱) خوشه‌ای از آشفتگی‌ها و طبق گفتهٔ مارتا بریل اولکات بلند پروازانه، در هم، ساده لوحانه و خطرناک بود. آرتور رابرت کاپلان(۲) از منطقهٔ چون سرحد هرج و مرج یاد کرده است.[۱۳] اما امریکا که اکنون با حرارت و اشتیاق در حال بررسی خط لولهٔ باکو ـ جیحان علی‌رغم نزول قیمت‌های نفت و امتناع شرکت‌های نفتی جهت سرمایه

---

1. Paul Starobin　　2. Arthor Robert Kaplan

گذاری می‌باشد، بر این عقیده اصرار دارد که خطوط می‌توانند بدون بینش استراتژیک یا حل و فصل جنگ در این منطقه ساخته شود.

پس از فراهم کردن میلیاردها دلار تسلیحات و مهمات برای مجاهدین، امریکا خود را از موضوع افغانستان، پس از این که نیروهای روسیه در ۱۹۸۹ از افغانستان عقب نشینی کردند، دور نمود. این خروج پس از سقوط کابل در ۱۹۹۲ تبدیل به فرار شد. واشنگتن به متحدینش در منطقه یعنی پاکستان و عربستان سعودی اختیار تام داد تا راه کاری برای حل نبرد داخلی آتی افغانستان بیابند. برای افغان‌های عادی خروج امریکا از صحنهٔ افغانستان خیانت بزرگی تلقی می‌شد. در حالی که امتناع واشنگتن از مهار فشار بین‌المللی و امتناع از حضور در افغانستان، به عنوان واسطهٔ یک توافق بین سران جنگی، یک خیانت دو جانبه محسوب شد. دیگر افغان‌ها از اینکه امریکا دست پاکستان را در افغانستان آزاد گذاشته بود خشمگین بودند. عدم حضور استراتژیک امریکا به قدرت‌های منطقه، شامل جمهوری‌های تازه استقلال یافتهٔ آسیای مرکزی، اجازه داد تا به رقابت با سران جنگی بپردازند. بدین طریق جنگ داخلی شدت یافت و به درازا کشیده شدن آن تضمین گردید. کانال کمک نظامی امریکا به مجاهدین، هرگز با یک کانال ارتباطی کمک بشر دوستانهٔ بین‌المللی، که می‌توانست انگیزه‌ای برای سران جنگی در ایجاد صلح و بازسازی کشور باشد، جایگزین نشد.

پس از پایان جنگ سرد، سیاست واشنگتن نسبت به افغانستان ـ پاکستان ـ ایران و منطقهٔ آسیای مرکزی، به لحاظ فقدان یک چارچوب استراتژیک، خنثی شده بود. امریکا به موضوعاتی که مطرح می‌شد به صورت اتفاقی و با سبک مرحله به مرحله به جای به‌کارگیری یک بینش استراتژیکِ منسجم می‌پرداخت. چند جنبهٔ متفاوت در سیاست امریکا در قبال طالبان وجود دارد، که بر اساس

سیاست‌های داخلی امریکا، یا با تلاش از طریق راه حل‌های فوری ثابت به جای یک سیاست استراتژیک، هدایت می‌شود.

بین سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۴، امریکا از نظر سیاسی طالبان را از طریق متحدین خود یعنی پاکستان و عربستان سعودی پشتیبانی می‌کرد. اصولاً این پشتیبانی به دلیل آن بود که واشنگتن طالبان را نیرویی ضد ایرانی، ضد شیعه و طرفدار غرب می‌دید. امریکا به راحتی موضوع بنیادگرایی اسلامی خود طالبان، ستم آنان به زنان و ترسی را که آنها در منطقه در سطح وسیعی به وجود آورده بودند، نادیده گرفت، زیرا امریکا به درگیری در محدوده‌ای بزرگ‌تر از این علاقه‌مند بود. بین سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ حمایت امریکا حتی به دلیل پشتیبانی از پروژهٔ یونوکال بیشتر شد. اگرچه در آن زمان امریکا هیچ طرح استراتژیک در خصوص دسترسی به انرژی آسیای مرکزی نداشت و فکر می‌کرد که خطوط لوله می‌تواند بدون حل و فصل جنگ‌های داخلی منطقه‌ای ساخته شود.

تغییر موضع سیاست امریکا، از اواخر ۱۹۹۷ تا به امروز، ابتدا منحصراً با مبارزهٔ مؤثر گروه‌های هوادار حقوق زنان امریکا علیه طالبان هدایت می‌شد و مانند همیشه با برنامه‌های کلینتون موضوعات سیاسی داخلی از سیاستگذاری خارجی و خواسته‌های متحدین مهم‌تر بودند. کلینتون تنها زمانی متوجه مشکل افغانستان شد که زنان امریکایی درهای کاخ ریاست جمهوری وی را به صدا در آوردند. خانم و آقای کلینتون به شدت متکی به آراء زنان امریکایی طی انتخابات ۱۹۹۶ و پشتیبانی آنان در موضوع مونیکا لوینسکی بودند. آنها نمی‌توانستند زنان آزادیخواه امریکا را از خود خشمگین کنند. به علاوه یک بار هالیوود، با ستاره‌های آزادی خواهش، تأمین کنندگان کلید مالی و حامیان پیکار

کلینتون بودند و معاون رئیس جمهور، آلبرت گور[1] نگران حفظ حمایت آنها برای انتخابات خود بود ـ با این اوضاع هیچ راهی برای امریکا باقی نمانده بود تا بتواند سیاست خود را نسبت به طالبان ملایم کند.

در ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹، پشتیبانی طالبان از بن لادن، امتناع آنها از پشتیبانی پروژه یونوکال یا سازش با حریفان خود، و حکومت جدید میانه رو در ایران، دلایل مضاعفی را برای امریکا ایجاد کرد تا موضع خود را نسبت به طالبان وارد مرحلهٔ جدیدی نماید. در ۱۹۹۹ برنامهٔ به چنگ آوردن بن لادن هدف اصلی سیاست امریکا بود حتی اگرچه افراط گری اسلامی افغانستان در حال گسترش بود و با گذر زمان بدین طریق دهها بن لادن می‌توانست تقدیم جامعه گردد، در هر حال اگر چه دیر بود، اما برای اولین بار امریکا واقعاً در صدد ایجاد صلح بود و پشتیبانی کاملی از تلاش‌های میانجی گرانهٔ سازمان ملل برای خاتمهٔ جنگ به عمل آورد.

سیاست امریکا سرشار از پنداشت‌های غلط شده بود. زمانی که من برای اولین بار در سفارت امریکا در اسلام آباد پس از این که طالبان در ۱۹۹۴ وارد صحنه شدند، با دیپلمات‌ها صحبت کردم، آنها بسیار خوش بین بودند. طالبان به کاروان دیپلمات‌هایی که از قندهار دیدار کردند، گفتند که از ایران متنفر هستند و کاشت خشخاش و تولید هروئین را مهار خواهند کرد و مخالف تمام خارجیان باقی مانده در افغانستان شامل عرب افغان‌ها هستند و علاقه‌ای به تصاحب قدرت یا حکمرانی بر کشور ندارند. بعضی از دیپلمات‌های امریکایی آنها را همچون نیکوکاران موعود باور، همانند مسیحیان دوباره متولد شده از انجیل مقدس می‌دیدند. دیپلمات‌های امریکایی بر این باور بودند که طالبان به اهداف اصلی امریکا در افغانستان تحقق خواهند بخشید. یکی از دیپلمات‌ها در این

---

1. Albert Gore

مورد گفت: «آنها مواد مخدر و تبهکاران را محو خواهند کرد». با توجه به پایگاه اجتماعی طالبان این یک امید ساده لوحانه بود زیرا آنها خودشان هم نمی‌دانستند که مظهر چه چیزی هستند و آیا خواهان قدرت حکومتی هستند یا خیر.

امریکا هیچ انتقادی از طالبان، پس از این که آنها هرات را در ۱۹۹۵ تسخیر کردند و هزاران دختر را از مدارس به زور بیرون راندند، نکرد. در حقیقت امریکا و سازمان اطلاعات پاکستان، سقوط هرات را به منزلهٔ کمکی به یونوکال و تنگ نمودن حلقهٔ اطراف ایران می‌انگاشتند. هدف واشنگتن مبنی بر استفاده از طالبان برای محاصرهٔ ایران کاملاً کوته بینانه بود زیرا ایران را علیه پاکستان، سنی را علیه شیعه و پشتون را علیه غیر پشتون بر می‌انگیخت. بارنت رابین در این خصوص می‌نویسد: «محسنات سیاست انزوا نسبت به ایران هر آنچه که باشد در جریان مبارزه علیه تروریسم، امریکا را در افغانستان ناتوان کرد».[۱۴] بدگمانی قبلی ایران دربارهٔ سازمان مرکزی جاسوسی امریکا سیا(CIA) مبنی بر اینکه سعی در نادیده گرفتن ایران دارد باعث شد سیا(CIA) خود را بیش از حد حامی طالبان نشان دهد در حالی که خود ایران نیز در افزایش مسلح شدن اتحاد ضد طالبان نقش داشت. یک دیپلمات ایرانی در این باره گفت: «سیاست امریکا ما را مجبور می‌کند علیه پاکستان، عربستان سعودی و طالبان، به روسیه و اتحاد ضد طالبان بپیوندیم».[۱۵]

بعضی از دیپلمات‌های امریکایی که نگران فقدان مدیریت واشنگتن بر افغانستان بودند، اعتراف کرده‌اند که هیچ سیاست امریکایی منسجمی، مگر همراهی با خواسته‌های پاکستان و عربستان سعودی، وجود ندارد. در ۱۹۹۶ در یادداشت محرمانهٔ وزارت خارجهٔ امریکا که قبل از این که طالبان کابل را تسخیر کنند نوشته شده بود و قسمتی از آن را خواندم، مفسران نوشته بودند که اگر

طالبان توسعه یابند روسیه، هند و ایران اتحاد ضد طالبان را حمایت خواهند کرد و جنگ ادامه خواهد یافت، که به این سبب امریکا بین حمایت از متحد قدیمی خود پاکستان و سعی برای جلوگیری از دشمنی هند و روسیه با طالبان، یعنی گروهی که امریکا برای ایجاد ارتباط خود با آنها در تلاش بود، پاره خواهد شد. در چنین وضعیتی وزارت خارجهٔ امریکا گمان می‌کرد که امریکا نمی‌تواند امید به سیاستی منسجم نسبت به افغانستان داشته باشد. در سال انتخابات امریکا، سیاست منسجم در قبال افغانستان هم چندان لازم نبود.

مشکل دیگری نیز وجود داشت؛ عدهٔ کمی در واشنگتن به افغانستان علاقه‌مند بودند. رابین رافل[1]، معاون وزیر امور خارجه در امور آسیای جنوبی و سیاست گذار کلیدی در سیاست واشنگتن نسبت به افغانستان در آن زمان، به طور خصوصی اعتراف کرد که علاقهٔ اندکی نسبت به نوآوری‌های این خانم، در خصوص افغانستان، در بین مقامات بالاترِ دارای اختیارات در واشنگتن وجود دارد. وزیر امور خارجه وارن کریستوفر[2] هرگز در دوران تصدی خود یک بار هم ذکری از افغانستان به میان نیاورد. تلاش‌های رافل را، برای ترتیب دادن یک تحریم نظامی بین‌المللی بر افغانستان از طریق شورای امنیت سازمان ملل کاخ سفید جدی نگرفت. در ماه می ۱۹۹۶ این خانم موفق شد افغانستان را در شورای امنیت سازمان ملل برای اولین بار طی شش سال گذشته مطرح نماید و در ژوئن سناتور هنک براون[3] با پشتیبانی رافل جلسهٔ رسیدگی سنا را در خصوص افغانستان برگزار کرد. و کنفرانس سه روزه‌ای را در واشنگتن با حضور رهبران گروه‌های افغانستان و نمایندگان پارلمان امریکا، با اعتباری که از سوی یونوکال تأمین شد، ترتیب داد.[16]

رافل متوجه خطراتی که از افغانستان سرچشمه می‌گرفت، بود. در ماه می

1. Robin Raphel 2. Warren Christopher 3. Hank Brown

۱۹۹۶ او به مجلس سنای امریکا اظهار کرد: «افغانستان تبدیل به گذرگاهی برای مواد مخدر، جنایت و تروریسم شده است که می‌تواند به پاکستان و کشورهای همسایهٔ آسیای مرکزی آسیب برساند و در ورای اروپا و روسیه تأثیر گذارد». او اظهار می‌داشت که کمپ‌های آموزشی افراط گراها در افغانستان در حال صدور تروریسم هستند.[۱۷] اما پشتکار رافل به دیپلماسی چهل تکه تبدیل شد، زیرا بر تعهد جدی امریکا نسبت به منطقه استوار نشده بود.

زمانی که طالبان کابل را در سپتامبر ۱۹۹۶ تسخیر کردند، سیا(CIA) که دوباره بر اساس تجزیه و تحلیل سازمان اطلاعات پاکستان ترغیب شده بود، اکنون فتح کل کشور به وسیلهٔ طالبان را ممکن و پروژه یونوکال را ثمر بخش می‌دید. امریکا در برابر سرکوب زنان کابل توسط طالبان و تشدید مصیبت‌بار جنگ ساکت بود. در ماه نوامبر رافل به تمام کشورها اصرار می‌کرد تا به مسئله طالبان بپردازند و آنها را از خود دور نکنند. رافل در این باره گفت: «طالبان بیش از $\frac{۲}{۳}$ کشور را در کنترل خود دارند. آنها افغانی و بومی هستند و در حفظ قدرت از خود استقامت نشان داده‌اند. منشأ اصلی موفقیت آنها رغبت بیشتر افغان‌ها و به خصوص پشتون‌ها است که عملاً جنگ پایان نیافتنی و آشوب را برای کسب میزانی از صلح و امنیت پیشهٔ خود کنند، حتی اگر این مسئله با محدودیت‌های جدی اجتماعی همراه باشد نه به سود افغانستان و نه هیچ یک از ما در اینجاست که افغانستان منزوی شود».[۱۸]

چند گزارشگر نگران امریکایی تضاد سیاست امریکا را در آن زمان یادآور شدند. «امریکا اگر چه اعتراض رسایی علیه تخطی از حقوق بشر داشت اما سیاست واضحی را نسبت به این کشور اتخاذ نکرده است. و موضع صریح عامه پسند و قاطعی علیه مداخله در افغانستان توسط دوستان و متحدین سابقش، عربستان سعودی و پاکستان که کمک‌های مالی و غیر مالی آنها طالبان را قادر به

تسخیر کابل نمود، اتخاذ ننموده است».[۱۹]

امریکا و یونوکال می‌خواستند باور کنند طالبان پیروز خواهند شد و با تجزیه و تحلیل پاکستان مبنی بر اینکه آنها پیروز خواهند شد، هم عقیده بودند. بیشتر سیاستگذاران ساده لوح امریکایی امیدوار بودند که طالبان از روابط امریکا ـ سعودی در دهۀ ۱۹۲۰ تقلید کنند. یک دیپلمات امریکایی در این باره بیان کرد: «طالبان احتمالاً آن گونه که سعودی‌ها توسعه یافتند گسترش خواهند یافت. یک آرامکو، خطوط لوله، یک امیر، و قانون‌های بی‌شمار شریعت وجود خواهند داشت بی آنکه پارلمانی باشد. ما می‌توانیم با اینها کنار بیاییم».[۲۰] با وجود سوء ظن‌ها دور از انتظار نبود که اتحاد ضد طالبان، ایران و روسیه، پروژۀ یونوکال را به عنوان باروری سیاست خارجی امریکا و سیا(CIA) و کلیدی برای پشتیبانی امریکا از طالبان ببینند. ارتباطات یونوکال با دولت امریکا تبدیل به موضوع حدس و گمان‌های بسیاری شد. گزارشگر امریکایی ریچارد مکنزی نوشت که یونوکال را، به طور مرتب، سیا(CIA) و سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در جریان خلاصۀ اطلاعات قرار می‌دادند.[۲۱]

یونوکال، دریافتِ پشتیبانی از وزارت امور خارجه را، آن گونه که سایر شرکت‌ها در یک کشور خارجی از آن برخوردار می‌شدند، نه تکذیب و نه تأیید کرد، اما ارتباط با سیا را تکذیب کرد. رئیس شرکت یونوکال جان اِمل در این باره به من گفت: «از آنجایی که یونوکال تنها شرکت امریکایی بود که در کنسرسیوم پروژۀ گاز قرن درگیر شد، پشتیبانی وزارت خارجه برای این مسیر و پروژۀ گاز قرن و یونوکال تبدیل به حقوق بالفعل شده است ـ در همین حال، سیاست یونوکال مبنی بر بی‌طرفی سیاسی برای دولت امریکا به خوبی مشخص شده بود».[۲۲] شکست یونوکال به این دلیل بود که این شرکت هرگز روابطی با گروه‌های افغانی که مستقل از دولت‌های امریکا و پاکستان بودند، برقرار نکرد.

مشکل بزرگ‌تری نیز وجود داشت. تا جولای ۱۹۹۷ وقتی که ستروب تالبوت در واشنگتن سخنرانی کرد امریکا هیچ طرح استراتژیک برای دستیابی به انرژی آسیای مرکزی نداشت. شرکت‌های نفتی امریکایی از زمانی که از ساختن خطوط لوله از میان ایران و روسیه منع شده بودند، با آنچه که نمی‌توانستند انجام بدهند به جای آنچه که قادر به انجام آن بودند مواجه شدند. زمانی که سرانجام واشنگتن موضوع سیاست دالان حمل و نقل از دریای خزر به ترکیه را با اجتناب از ایران و روسیه مطرح کرد، شرکت‌های نفتی نسبت به الزامات چنین طرحی، چه از لحاظ قیمتی و چه از لحاظ آشفتگی منطقه، روی گردان بودند. موضوع اساسی که امریکا از آن امتناع می‌کرد ایجاد صلح در این منطقه بود. تا زمانی که جنگ‌های داخلی در آسیای مرکزی و دریای خزر (افغانستان، تاجیکستان، گرجستان، چچن، قره باغ، ناگورنو و مسئله کردها) پایان یابد و وفاق جامعی برای ایران و روسیه تحقق بیابد، ساختن خطوط لوله نه از ایمنی برخوردار است و نه از نظر تجاری عملی است. زیرا در هر مرحله از راه ایران و روسیه یا سد خواهند شد و یا کار شکنی خواهند نمود.

این به سود ایران و روسیه بود که با مسلح نمودن اتحاد ضد طالبان منطقه را در حالت بی‌ثباتی نگه دارند بنابراین طرح‌های خطوط لولهٔ امریکا هرگز موفق نخواهند شد. حتی امروز امریکا در این مسئله بحرانی درگیر شده است که آیا می‌خواهد اقتصادهای دچار رکود آسیای مرکزی را با دادن اجازهٔ صادرات انرژی از هر راهی که آنها دوست دارند نجات بدهد، یا این که ایران و روسیه را تا جایی که به خطوط لوله مربوط می‌شود در محاصره نگه دارد.

امریکا و یونوکال حقیقتاً با سؤال ساده‌ای در افغانستان مواجه بودند. آیا پسندیده‌تر بود که به پاکستان و عربستان سعودی تکیه کنند تا طالبان را بر سر کار بیاورند و یک وفاق موقت افغانی را به شیوهٔ از مد افتاده‌ای با تسخیر دوبارهٔ

کشور به دست آورند، یا برای امریکا بهتر بود که خود را به سیاست ایجاد صلح پیوند زند و برای تشکیل یک دولت وسیع، گروه‌های قومی و دسته جات را گرد هم آورد که ممکن است ثبات دائمی را تحقق بخشد، اگرچه سیاست فوری و گستردهٔ امریکا حمایت از دولتی چند قومی مستقر در کابل بود اما امریکا برای مدتی طالبان را باور کرد و زمانی که به باور خود پایان داد، میل به مهار پاکستان و عربستان سعودی نداشت.

اگرچه سیا(CIA) به منظور تأمین تسلیحات و مهمات برای طالبان هیچ بودجه‌ای در نظر نگرفته بود و یونوکال هیچ گونه پشتیبانی نظامی را به سوی طالبان هدایت نمی‌کرد، اما امریکا طالبان را از طریق متحدین قدیمی خود پاکستان و عربستان سعودی که تأمین تسلیحات و بودجه را برای آنها پذیرفته بودند، کمک می‌کرد. بالاترین مقام دیپلمات امریکا که با مسئله افغانستان سر و کار دارد در ۱۹۹۸ اظهار نمود: «امریکا به دلیل روابط ما با دولت‌های پاکستان و عربستان سعودی که حامی طالبان بودند، راضی به حمایت از طالبان شد. اما ما دیگر این گونه عمل نمی‌کنیم و به طور مطلق به آنها گفته‌ایم که ما خواهان توافق در افغانستان هستیم».[۲۳] در واشنگتن احتمالاً سیاستی تا به این حد پنهان وجود نداشت. سیاست پنهانی که شامل برنامه ریزی مالی و تصمیم‌گیری است اما چنین فرآیندی در سطح بالاترین مقامات در واشنگتن در خصوص افغانستان وجود ندارد.

تغییر موضع واشنگتن نسبت به طالبان در اواخر ۱۹۹۷ نیز به دلیل بدتر شدن بحران‌های اقتصادی و سیاسی در پاکستان به وجود آمد و مقامات امریکا به بیان ترس خود از مواد مخدر، تروریسم و تهدید بنیادگرایی اسلامی که طالبان عامل ایجاد آن بودند مبادرت کردند که می‌توانست در هم کوبندهٔ متحد قدیمی، و اکنون مسلماً شکنندهٔ امریکا، یعنی پاکستان باشد. امریکا به پاکستان

در مورد افزایش خطراتی که با آن مواجه بود هشدار داد، اما امتناع سازمان اطلاعات پاکستان را از تحت فشار قرار دادن طالبان، برای آن که در مسائل سیاسی و جنسیت انعطاف‌پذیر باشند، یأس آور می‌دید.

اولین بیانیهٔ عمومی امریکا مبنی بر تغییر موضع امریکا را، مادلین آلبرایت[1] وزیر امور خارجه، در جریان دیدار او از اسلام آباد در نوامبر ۱۹۹۷، اعلام کرد. در پله‌های وزارت امور خارجهٔ پاکستان او طالبان را به خاطر سیاست‌های جنسی آنها نفرت‌انگیز خواند. در داخل عمارت، او به مقامات پاکستانی هشدار داد که پاکستان در حال انزوا در آسیای مرکزی است و این امر نفوذ امریکا در منطقه را تضعیف خواهد کرد. اما رژیم نواز شریف خود دچار اختلاف بود و خواهان آن بود که به گذرگاه انرژی برای آسیای مرکزی تبدیل شود و همچنین خواهان صلح در افغانستان بود، اما بر این تأکید داشت که این صلح در بهترین حالات با پیروزی طالبان به دست خواهد آمد. پاکستان نمی‌توانست پیروزی طالبان، دسترسی به آسیای مرکزی و دوستی با ایران و پایان دادن به تروریسم به سبک بن لادن را، به کلی در یک زمان به دست آورد. این یک سیاست خود برانداز فریبنده و ضد و نقیض بود که پاکستان حتی از اقرار به آن امتناع کرد.

تغییر سیاست امریکا نیز به خاطر تغییرات در واشنگتن بود. وارن کریستوفر بی‌نوا و عبوس، در ۱۹۹۷، پست وزارت خود را در وزارت امور خارجه به مادلین آلبرایت داد. تجربهٔ مادلین آلبرایت در دوران بچگی در اروپای مرکزی تضمین کنندهٔ آن بود که حقوق بشر با اهمیت تمام در برنامه‌های او قرار گیرد. یک تیم جدید از دیپلمات‌های امریکایی، پرداختن به مسئله افغانستان را، هم در واشنگتن و هم اسلام‌آباد، آغاز کردند و معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا در امور

1. Madeleine Albright

آسیای جنوبی، کارل ایندر فورت[1]، افغانستان را به عنوان یک روزنامه نگـار سابق به خوبی می‌شناخت. او به آلبرایت بیشتر از رافل به کریستوفر نزدیک بود.

انتقادهای خصوصی آلبرایت از سیاست پاکستان و انـتقاد عـمومی وی از طالبان، پس از آن که سفیر امریکا در سازمان ملل از اسلام آباد و کابل در آوریل ۱۹۹۸ دیدار کرد، ادامه یافت. اما به لحاظ آنکه پاکستان هیچ فشار واقعی بـر طالبان نیاورد، مگر آنکه از آنها خواستند تفاهم نامهٔ کاملی را در اختیار ریچارد-سون قرار دهند، در نتیجه این سفر به چیزِ اندکی بیش از آیین روابط عـمومی تبدیل شد. توافقات ریچاردسون با طالبان را چند ساعت بعد ملاعمر لغو کرد. تنها نکتهٔ مثبت سفر آن بود که ایران متقاعد شد که امریکا اکنون تـهران را بـه عنوان یک شریک گفتگو در مذاکرات آیندهٔ صلح افغانستان می‌بیند و از این پس تنش‌های ایران ـ امریکا بر سر افغانستان کاهش می‌یافت.

همانند ابتکارات رافل در سال ۱۹۹۶ به نظر می‌رسید امریکا در صدد قرار دادن انگشتان خود بر روی باتلاق افغانستان است. اما خواهان هیچ مسئولیت حقیقی در این باره نیست. امریکا می‌خواست از موضع‌گیری به نفع یک طرف، یا درگیر شدن در پیچ و خم‌های صلح اجتناب کند. پاکسـتانی‌ها مـتوجه ایـن ضعف شدند و سعی کردند تا فشار امریکا را بی‌اثر کنند. وزیر امور خـارجـه، گوهر ایوب، امریکایی‌ها را تقریباً قبل از این که ریچارد سون حضور یابد شدیداً مورد انتقاد قرار می‌داد. ایوب طی دیدار از توکیو گفت: «امریکایی‌ها در فکر آن هستند تا دست نشانده‌های خود را در آنجا [در کابل] قرار دهند. اینان مردمانی هستند که در پاکستان از یک میهمانی نیمه رسمی به میهمانی دیگری پـرسه می‌زنند. آنها زیاد مؤثر نخواهند بود زیرا هیچ پشتوانه‌ای در افغانستان ندارند».[۲۴]

تنش‌های امریکا با پاکستان اساساً پس از حملات بن لادن به سفارتخانه‌های

---

1. Karl Inderfurth

امریکا، در آفریقا در آوریل ۱۹۹۸، شدت یافت. این حقیقت که سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در معرفی بن لادن به طالبان در ۱۹۹۶ کمک کرده بود و تماس‌های خود را با وی حفظ کرده بود، اما اکنون از کمک برای دستگیری وی امتناع می‌کرد، مشکلات بزرگی را در روابط این کشور با امریکا به وجود آورد. عکس العمل امریکا شدیدتر شد. ستروب تالبوت معاون وزیر امور خارجه، در ژانویهٔ ۱۹۹۹، اظهار داشت: «به نظر می‌رسید تأثیر متقابل خطرناک و فراگیری بین سیاست‌های پاکستان و هرج و مرج در داخل افغانستان وجود دارد و با ظهور طالبان دلایل زیادی برای ترس از این که افراط‌گری نظامی، تاریک اندیشی و فرقه گرایی کشورهای اطراف را تحت تأثیر قرار دهد، به وجود می‌آید. چنانچه طالبان خواهی بیشتر گسترش یابد. هیچ یک از این کشورها بیشتر از پاکستان متضرر نخواهد شد».[۲۵]

اما امریکایی‌ها آمادگی نداشتند آشکارا از حمایت عربستان سعودی از طالبان انتقاد کنند؛ هر چند به طور خصوصی به عربستان سعودی اصرار می‌کردند تا از نفوذ خود بر طالبان، برای به چنگ آوردن بن لادن، استفاده کند. حتی نمایندگان کنگرهٔ امریکا اکنون خلاف گویی‌های مغلوب کننده در سیاست امریکا را خاطر نشان می‌کردند. یکی از نمایندگان کنگره، دانا روهرا باچر[۱]، در آوریل ۱۹۹۹ در این رابطه اظهار نمود: «من این سؤال را مطرح کردم که آیا این دولت بالاخره سیاستی پنهانی در مورد طالبان دارد که آنها را توانمند کرده است و این نهضت وحشیانه را قادر ساخته بر سر قدرت باقی بماند؟ امریکا رابطهٔ نزدیکی با عربستان سعودی و پاکستان دارد، اما متأسفانه به جای تأمینِ امکانِ رهبریت، ما به آنها اجازه می‌دهیم سیاست ما را رهبری کنند».[۲۶]

مشکل پاکستان این بود که واشنگتن بن لادن را آن چنان زیور بزرگی جلوه

---

1. Dana Rohrabacher

داده است که برای بیشتر مسلمانان به خصوص در پاکستان تبدیل به یک قهرمان شده بود. سیاست امریکا دوباره یک برنامهٔ یک بعدی شده بود که تنها بر بـه جنگ آوردن بن لادن متمرکز شده بود، به جای آن که عهده دار مشکلات بزرگ‌تر پایگاه تروریسم در افغانستان و استقرار صلح در این کشور شود. به نظر می‌رسید واشنگتن سیاستی در قبال بن لادن دارد و فاقد سیاستی در قبال افغانستان است. از جریان حمایت از طالبان، امریکا اکنون به حرکت افراطی دیگری در رد کامل آنها دست زده است.

رد طالبان از سوی امریکا، عمدتاً به خاطر فشاری بود که نـهضت هـوادار حقوق زنان در داخل امریکا اعمال می‌کرد. زنان افغانیِ فعالی چون زیبا شوریش شاملی، اکثریت هوادار حقوق زنان را مجبور به جمع آوری امضا برای بسیج آنها در حمایت از زنان افغانی و فشار به کلینتون برای گرفتن موضع شدیدتری علیه طالبان کرد. ۳۰۰ گروه از زنان، اتحادیه‌های کارگران و گروه‌های حقوق بشر بیانیه را امضا کردند. این نبرد، تبلیغ بزرگ گسترده‌ای یافت زیرا ماویس لِنو[۱] همسر کمدین معروف جی لنو[۲] متعهد به پرداخت ۱۰۰,۰۰۰ دلار به این برنامه شد. خانم لنو در یک جلسه رسیدگی کنگره در ماه مارس گفت: «امـریکا بـعضی از مسئولیت‌ها را در قبال شرایط زنان در افغانستان تقبل می‌کند چـرا کـه سـال‌ها کشور ما برای احزاب مجاهدین در جنگ با روس‌ها تسلیحات تأمین می‌کرد».[۲۷]

با کمک لنو اکثریت گروه هوادار حقوق زنان، حزب عظیمی را پس از اهدای اُسکار در ۱۹۹۹، به افتخار زنان افغانستان تشکیل داد. در این مورد ***واشنگتن پست*** می‌نویسد: «جنگ طالبان بر سر زنان تـبدیل بـه آخـرین مـاجرای مشـهور در هالیوود شده است. تبت رفته و افغانستان آمده است».[۲۸] به عنوان شهرتی در شهرت که فرهنگ را تحت تأثیر قرار داده است لغو و عقایدش تا دور دست‌ها

---

1. Mavis Leno 2. Jay Leno

رفته‌اند. هیلاری کلینتون[1] که مایل به حفظ پشتیبانی گروه طرفدار حقوق زنان برای حرفهٔ سیاسی آینده خود بود، بیانیه‌ای پس از بیانیهٔ دیگر پیرامون محکوم نمودن طالبان صادر می‌کرد. خانم کلینتون در یک سخنرانی در ۱۹۹۹ در این خصوص اظهار نمود: «زمانی که زنان را وحشیانه افراد معروف به پلیس مذهبی به خاطر اینکه کاملاً خود را نپوشانده‌اند و یا به خاطر تولید صدای کفش‌هایشان هنگام راه رفتن کتک می‌زنند، ما می‌دانیم که این تنها یک کتک فیزیکی (جسمی) نیست که دارای وجود خارجی باشد، بلکه تخریب روح این زنان است».[۲۹] به نظر می‌رسید سیاست امریکا از پذیرش بدون قید و شرط طالبان، به سوی رد کردن مسلم آنان، سوق می‌یابد.

---

1. Hillary Clinton

پی‌نوشت‌ها

۱ـ هر دو شرکت گروه‌های فشار در درون طالبان تشکیل داده بودند. ملا محمد صادق کسی که از بوئنس آیرس دیدار کرده بود، در ۲۷ فوریه به من گفت: «ما هنوز تصمیم نگرفته‌ایم که کدام شرکت را قبول کنیم، اما بریداس را ترجیح می‌دهیم. ما به آنها اطمینان داریم زیرا بی‌طرف هستند.»

۲ـ مصاحبه با مدیر شرکت بریداس در اسلام آباد، ژوئن ۱۹۹۷.

۳ـ مصاحبه با مدیر شرکت جان اِمل در داؤس، در سوئیس، ۳۱ ژانویه ۱۹۹۹.

۴ـ مصاحبه با رئیس جمهور نیازوف، عشق آباد، ۲۳ ژانویه ۱۹۹۷. ترکمنستان یک میزبانی تحت سرپرستی سازمان ملل را به عهده گرفت که گرد همایی بین‌المللی کمک به افغانستان با هدف ایفای نقش بزرگ‌تری در افغانستان بود.

۵ـ سه شرکت اروپایی که در پروژهٔ خطوط لولهٔ ترکیه ـ ترکمنستان درگیر بودند، شامل، شرکت ایتالیایی سنمپروگتی گس دو فرانس و رویال داچ شِل بودند.

۶ـ جزئیات معامله این گونه بود که به ترکمنستان یک دلار به دلیل تأمین گاز به یونوکال، ۶۵ـ۸۵ سنت برای هزینه‌های حمل و نقل و به طالبان ۱۵ سنت به عنوان وفاداری داد. این معامله به طالبان مبلغی در حدود ۱۰۵ میلیون دلار در سال می‌داد، اما طالبان از پذیرفتن آن امتناع نمودند.

۷ـ کنسرسیوم جدید پروژهٔ گاز قرن در ۲۵ اکتبر ۱۹۹۷ بدین ترتیب اعلام شد: ۴۶/۵ درصد برای یونوکال، ۱۵ درصد برای شرکت دلتا اویل، ۷ درصد ترکمنستان، ۶/۵ درصد شرکت ژاپنی ایتوچو، ۶/۵ درصد شرکت ژاپنی ایندونیزیا پترولیوم، ۳/۵ درصد کرسنت گروپ پاکستان و ۵ درصد برای شرکت هیوندای اینجیرینک اند کانستراکِشن کرهٔ جنوبی، ۱۰۰ درصد این سهام نیز برای گاز پروم کنار گذاشته شد.

۸ـ پس از خروج گاز پروم از این کنسرسیوم، سهام پروژهٔ گاز قرن به این صورت شکل گرفت: یونوکال ۵۴/۱۱ در صد، دلتا اویل ۱۵ درصد، ترکمنستان ۷ درصد، ایندونیژیا پترولیوم ژاپن ۷/۲۲ درصد، شرکت ژاپنی سیکو ترانس ایشیاگس رالتیدی ۷/۲۳ درصد، هیوندای کرهٔ جنوبی ۵/۵۶ درصد و کِرِسِنت گروپ پاکستان ۳/۸۹ درصد.

9- Reutezs, 9 August 1997. Quoted in *Dowen* new spaper.

۱۰ـ هسلین شیلا. شهادت در دادرسی‌های رسمی سنا به ماهیت فعالیت‌های افزایش سرمایه غیر قانونی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۷.

11- Lees, Caroline, 'Oil barons court Taliban in Texas'; *Sunday Teleghrah*, 14 December 1997.

۱۲- مصاحبه با اِمل، ۲۹ ژانویه ۱۹۹۹، داؤس سوئیس.

13- Starobin, Paul, 'The New Great Game', the *National Journal*, 12 March 1999.

نقل قول کاپلن از کتاب خود او است.

Kaplan, Report, *The Ends of the Earth, A Journey to the Frontiets of Anarchy,* Vintage Books, 1997.

14- Rubin, Barnett, 'US policy in Afghanistan', *Muslim Politics Report*, Council of Foreign Relations, New York Janaury 1997.

۱۵- مصاحبه دیپلمات ایرانی، اسلام آباد، ژانویهٔ ۱۹۹۷.

۱۶- هر چند پاکستان از مسئلهٔ تحریم تسلیحاتی، آشکارا حمایت می‌کرد، اما سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) محرمانه به سازمان جاسوسی امریکا (CIA) هشدار داد که این چنین اقدامی، مسلح نمودن طالبان توسط پاکستان را مشکل خواهد کرد و پیروزی طالبان و پروژهٔ یونوکال را به تعویق خواهد انداخت. امریکا هنوز از تحریم تسلیحاتی حمایت می‌کند، اما متعاقباً بر روی این امر از سوی دولت کلینتون پافشاری نشده است. دیپلمات‌های پاکستان به من گفتند که یونوکال پول بلیط بعضی از سخنگویان افغانی در دادرسی‌های هنک براون را پرداخته بود.

۱۷- شهادت در مقابل کمیتهٔ فرعی سیاست خارجی سنا در خصوص خاور نزدیک و آسیای جنوبی در ۱۱ می ۱۹۹۶.

۱۸- رابین رافل، متن گفتگوی پشت درهای بسته جلسهٔ سازمان ملل پیرامون افغانستان به وسیلهٔ نویسنده به دست آورد. ۱۸ نوامبر ۱۹۹۶.

19- Rubin, Barnett, 'US Policy in Afghanistan', Muslim Politics Report, Council of Forign Relations, New York, January 1997.

۲۰- مصاحبه با دیپلمات امریکا، اسلام آباد، ۲۰ ژانویه ۱۹۹۷. آرامکو کنسرسیوم شرکت‌های نفتی امریکا بود که توسعهٔ نفت عربستان سعودی را تا زمانی که به وسیلهٔ حکومت سعودی ملی شد، کنترل می‌کرد.

۲۱- در حالی که سازمان جاسوسی امریکا CIA خود به عملیاتی جدید در قبال افغانستان مبادرت نمود اما مقامات یونوکال را، به طور وسیعی، تحلیل‌گران اطلاعاتی در جریان اطلاعات و اخبار قرار می‌دادند. یونوکال وَ دلتا، هر عضوی را از باندهای امریکایی‌ها که در عملیات افغانستان در سال‌های جهاد درگیر بودند، به عنوان مشاور استخدام کردند.

Mackenzie, Richard, 'The United States and the Taliban', in Maley, William(ed), *Fundamentalism Reborn? Afghanistan and Taliban*, C. Hurst,

London 1998.

۲۲ـ مصاحبه با جان امل ۲۹ ژانویه ۱۹۹۹، داؤس، سوئیس.

۲۳ـ مصاحبه با مقامات امریکایی، اسلام آباد، ۲۷ ژانویه ۱۹۹۸.

24- AFP, 'US Wants Puppet goverment in Afghanistan', 11 March 1998.

اشارهٔ ایوب به یک تلاش ناکام امریکا بود برای مذاکره با سرشناسان بی‌طرف پشتونی یعنی افرادی که ممکن بود نقشی در تضعیف افراطیون طالبان بازی کنند.

۲۵ـ سخنرانی ستروب تالبوت در دانشگاه استانفورد کالیفرنیا، ۲۳ ژانویه ۱۹۹۹، سرویس اطلاعاتی امریکا.

26- Rohrabacher, Dana, 'US Policy towards Afghanistan; Senate Foreign Relations Subcommittee on South Asia, Washington, 14 April 1999.

۲۷ـ شهادت ماویس لنو به کمیتهٔ خارجی امریکا دربارهٔ تبعیض نژادی در افغانستان، دوم مارس ۱۹۹۸.

28- Waxman, Sharon, 'A Cause Unveiled - Hollywood women have made the plight of Afghan women their own', *washington Post*, 30 March, 1999.

29- AP, 'Mrs Clinton takes on Afghan government', 28 April 1999.

۱۴

حاکم یا قربانی:
جنگِ افغانیِ پاکستان

در آخرین روزهای ماه ژوئن ۱۹۹۸ جنجالی در وزارتخانه‌های دارایی و خارجهٔ پاکستان برپا بود. دیوان سالاران ارشد، بین این دو وزارتخانه و دبیرخانهٔ نخست وزیری، با کیف‌های برآمده و پر از پرونده‌هایی که نیاز به کسب امضا از وزرای مختلف داشت، به این سو و آن سو می‌دویدند. طی چند روز بعد در ۳۰ ژوئن، سال مالی ۱۹۹۷٫۸ به پایان می‌رسید و سال مالی جدید آغاز می‌شد. هر وزارتخانه سعی می‌کرد همهٔ پول‌های خود را برای سال جاری استفاده نماید و وجوه بیشتری را برای سال آینده از وزارت دارایی فراهم کند. چند هفته قبل (۲۸ می) پاکستان شش عدد از تجهیزات اتمی خود را، به دنبال آزمایشات تجهیزات اتمی هند، آزمایش کرد و غرب نیز تحریمات شدیدی را بر هر دو کشور اعمال کرده بود. این امر بحران ارزی مهمی برای پاکستان به وجود می‌آورد و رکود عمیقی که اقتصاد پاکستان را از ۱۹۹۶ تحت تأثیر قرار داده بود بیشتر می‌کرد.

با این وجود، در ۲۸ ژوئن، وزارت داراییِ فاقد نقدینگی، مبلغ ۳۰۰ میلیون روپیه (معادل ۶ میلیون دلار) مواجب برای دولت طالبان در کابل تصویب کرد. این سهمیه به وزارت خارجه اجازه می‌داد تا ۵۰ میلیون روپیه را، هر ماه تا شش

ماه بعد، جهت پرداخت حقوق حکمرانـان افـغانستان بـپردازد. وزارت دارایـی مجبور بود این پول را در بودجهٔ خود و دیگر وزارتخانه‌ها پنهان کند تا بنابراین در سابقهٔ بودجه ۹-۱۹۹۸ به چشم نخورد و از چشمان کنجکاو اهدا کـنندگان بین‌المللی به پاکستان، که درخواست کاهش چشمگیر مخارج دولتی این کشور برای نجات اقتصاد بحران زدهٔ آن را داشتند، دور نگه داشته شود.

پاکستان در ۸-۱۹۹۷ مبلغی بالغ بر ۳۰ میلیون دلار برای پشتیبانی از طالبان فراهم کرد.[1] این کمک‌ها شامل ۶۰۰,۰۰۰ تن گندم، دیزل، سـوخت بـنزینی و نفتی که قسمتی از آن را عـربستان سـعودی پـرداخت کـرده بـود، تسـلیحات، مهمات، بمب‌های هوایی نگهداری و لوازم یدکی برای وسـایل نـظامی دوران روسیه، همانند تانک‌ها و توپخانهٔ سنگین، تعمیر و نگهداری تجهیزات نیروی هوایی طالبان و عـملیات فـرودگاهی، احـداث جـاده، تأمـین بـرق قـندهار و دستمزدهای ماهیانه بود. پاکستان همچنین خرید تجهیزات و تسلیحات طالبان از اوکراین و اروپای شرقی را تسهیل کرد. پولی که برای دستمزدها داده شده بود، به ندرت به همین منظور استفاده می‌شد؛ بلکه مستقیماً صرف فعالیت جنگی می‌گردید. به مقامات رسمی طالبان در کابل طی ماه‌ها حتی یک بار هم حقوق پرداخت نمی‌شد. به هر حال پاکستان رسماً انکار می‌نمود که طالبان را پشتیبانی می‌کند.

جریان کمک رسـانی مـیراثـی از گـذشته بـود. طـی دهـهٔ ۱۹۸۰، سـازمان اطلاعات پاکستان (ISI) میلیاردها دلار منابعی را که از کشورهای غربی و عربی برای کمک به مجاهدین سرازیر شده بود، به کار انداخت. با تشویق و پشتیبانی تکنیکی سیا(CIA)، از این پول همچنین برای توسعهٔ عظیم سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) استفاده شد. سازمان اطلاعات پاکستان صدها افسر نظامی را نه تنها برای کنترل افغانستان بلکه برای کنترل هند و تمام فعالیت‌های اطـلاعاتی

خارجی پاکستان، همچنین سیاست داخلی، اقتصاد رسانه‌های گروهی و تمام زوایای زندگی فرهنگی و اجتماعی در کشور به خدمت فرا خواند.

سیا(CIA) آخرین تکنولوژی، شامل لوازمی که سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) را قادر می‌کرد تا تمام تماس‌های تلفنی در کشور راکنترل نماید، فراهم کرد. سازمان اطلاعات پاکستان، چشم و گوش رژیم نظامی رئیس جمهور ضیاء شد و در ۱۹۸۹ قوی‌ترین نیروی سیاسی و سیاست خارجی در پاکستان بود که مکرراً دولت‌های غیر نظامی بعدی و پارلمان را، در محدودهٔ سیاست‌هایی که برای منافع امنیت ملی کشور حیاتی بود تحت الشعاع قرار می‌داد. این محدوده‌ها عمدتاً مناطق هند و افغانستان بودند.

در طول دههٔ ۱۹۹۰ سازمان اطلاعات پاکستان سعی کرد تا سیاست پاکستان در قبال افغانستان را انحصاراً در قبضهٔ خود نگه دارد. در هر حال پایان جنگ سرد، سازمان اطلاعات پاکستان را از بودجهٔ خود محروم کرد و به خاطر بحران شدید اقتصادی پاکستان، بودجهٔ مخفی آن نیز به میزان چشمگیری کاهش یافت. مهم‌تر اینکه منابع در حال کاهش سازمان اطلاعات پاکستان اکنون به سوی جنگ فرسایشی دیگری متوجه می‌شد. این مسئله به هواخواهی از قلب‌ها و فکرهای مردم کشمیری که در شورش علیه هند در ۱۹۸۹ به پا خواسته بودند، صورت می‌پذیرفت.

طی دورهٔ دوم نخست وزیری بی‌نظیر بوتو (۹۶-۱۹۹۳) ژنرال نصیرالله بابر، وزیر بازنشستهٔ کشور، عامل تشویق طالبان بود. او می‌خواست سیاست پاکستان در قبال افغانستان را از چنگ سازمان اطلاعات پاکستان برهاند. بوتو و بابر هر دو شدیداً نسبت به قدرت و منابع سازمان اطلاعات پاکستان که برای تشدید نارضایتی علیه بوتو در دورهٔ اول نخست وزیری وی مورد استفاده قرار گرفته بود و منجر به برکناری بوتو در ۱۹۹۰ شد، مشکوک بودند. سازمان

اطلاعات پاکستان در آغاز در مورد توان طالبان مشکوک بود زیرا هنوز نسبت به پشتیبانی از گلبدین حکمت‌یار بسیار علاقه‌مند بود و وجوه اندکی را برای پشتیبانی از نهضت طلبه‌های افغانستان اختصاص داده بود. بابر به حمایت خود از طالبان ماهیت غیر نظامی می‌داد. او یک واحد توسعهٔ تجارت افغانستان در وزارت کشور به وجود آورد که ظاهراً وظیفه داشت تلاش‌های هماهنگی را برای تسهیل ایجاد جادهٔ تجارت به آسیای مرکزی انجام دهد. اگر چه وظیفهٔ اصلی آن فراهم کردن پشتیبانی تدارکاتی برای طالبان، نه از وجوه پنهانی، بلکه از بودجه‌های وزارت‌خانه‌های دولتی بود.

بابر به ادارهٔ مخابرات پاکستان دستور داد تا یک شبکهٔ تلفن برای طالبان احداث کند، این شبکه جزئی از شبکهٔ تلفنی پاکستان محسوب شد. قندهار از هر کجای پاکستان همانند یک تماس تلفن داخلی با استفاده از کد ۰۸۱ همانند کد کویته می‌توانست شماره‌گیری شود. مهندسین بخش مشاغل عمومی و متصدی توسعهٔ آب و برق تعمیرات جاده‌ها را انجام دادند و جریان برق را برای شهر قندهار فراهم کردند. گروه مرزی شبه نظامی که مستقیماً زیر نظر بابر بود، طالبان را در کار گذاشتن یک شبکه بی‌سیم خارجی برای فرماندهان آنها کمک کرد. خطوط هوایی بین‌المللی پاکستان (PIA) و مرکز هواپیمایی کشوری تکنسین‌هایی برای بازسازی فرودگاه و تعمیر جت‌های جنگنده و هلیکوپترهایی که طالبان تصرف کرده بودند، گسیل داشتند. رادیو پاکستان برای رادیو افغانستان، که اکنون به رادیو شریعت تغییر نام یافته بود، مبادرت به تأمین پشتیبانی تکنیکی نمود.

پس از آنکه طالبان هرات را در ۱۹۹۵ تسخیر کردند، تلاش‌های پاکستان بیشتر شد. در ژانویهٔ ۱۹۹۶ رئیس کل واحد توسعهٔ تجاری افغانستان به اتفاق مقامات رسمی هواپیمایی کشوری، مخابرات پاکستان، خطوط هوایی

بین‌المللی پاکستان، راه آهن پاکستان، رادیو پاکستان و بانک ملی پاکستان از جادهٔ کویته به ترکمنستان سفر کرد. وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی پروژه‌های بیشتری را برای کمک به طالبان، با بودجه‌هایی که ظاهراً به توسعهٔ اقتصاد پاکستان اختصاص داشت، تقبل کردند.[۲]

علی‌رغم تلاش‌هایی که برای کمک و کنترل طالبان صورت پذیرفت، آنها دست نشانده‌های هیچ کسی نبودند و در برابر هر تلاشی از سوی اسلام آباد برای اعمال نفوذ مقاومت می‌کردند. در سرتاسر تاریخ افغانستان، هیچ خارجی قادر به تسلط بر افغان‌ها، یعنی چیزی که بریتانیایی‌ها و روس‌ها به خرج خود به آن پی برده بودند، نشده است. به نظر می‌رسید که پاکستان هنوز در گذشته می‌زیست و هیچ درسی از تاریخ نیاموخته بود. منظور زمانی است که سیا(CIA) و عربستان سعودی در دوران جهاد به پاکستان قدرت نفوذ داده بودند. به علاوه علایق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی طالبان به مناطق مرزی پشتونِ پاکستان، که طی حضور آنها به عنوان پناهنده در دو دهٔ جنگ و زندگی در پاکستان شکل گرفته بود، محسوس بود. طالبان در اردوگاه‌های پناهندگی پاکستان متولد شدند، در مدارس پاکستانی تحصیل کردند و مهارت‌های جنگی خود را از احزاب مجاهدین مستقر در پاکستان آموختند. خانواده‌های آنها کارت شناسایی پاکستانی به همراه داشتند.

ارتباطات عمیق طالبان با مؤسسات دولتی پاکستان، احزاب سیاسی، گروه‌های اسلامی، شبکهٔ مدارس، مافیای مواد مخدر و تجارت و گروه‌های حمل و نقل، زمانی آشکار شد که ساختار قدرت پاکستان متلاشی و شکننده شده بود. این امر با شرایط طالبان که مدیون هیچ گروه واحد پاکستانی، همانند سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) نبودند، تناسب داشت، در حالی که در دهٔ ۱۹۸۰ رهبران مجاهدین روابط گسترده‌ای با سازمان اطلاعات پاکستان و

جماعت اسلامی داشتند، اما طالبان هیچ ارتباطی با دیگر گروه‌های فشار اقتصادی و سیاسی نداشتند. در عوض طالبان در مقایسه با خود پاکستانی‌ها به گروه‌های با نفوذتری در پاکستان دسترسی داشتند.

این دسترسی بی‌سابقه، طالبان را قادر می‌کرد تا گروهی را علیه دیگری برانگیزاند و نفوذ خود را در پاکستان حتی بیشتر گسترش دهد. برخی اوقات آنها با به خدمت‌گیری وزرای دولت یا مافیای حمل و نقل، با سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) مقابله می‌کردند. در زمان‌های دیگر آنها با به دست آوردن پشتیبانی دولت‌های استانی در بلوچستان و استان مرزی شمال ـ غرب (NWFP)، با دولت مرکزی مقابله می‌کردند. زمانی که نهضت طالبان گسترش یافت، این مسئله، که چه کسی، چه کسی را اداره می‌کند، بیش از پیش نامشخص بود. پاکستان به جای اینکه رئیس طالبان باشد قربانی آنان شد.

تعبیرات امنیتی پاکستان بر اساس ادعاهای ارضی افغانستان بر قسمت‌هایی از استان مرزی شمال غرب (NWFP) و بلوچستان شکل گرفته بود و بین دو کشور برخوردهای مرزی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ وجود داشت. افغانستان اصرار می‌کرد که به کمربندِ طایفه‌ایِ پشتونِ پاکستان بایستی، برای استقلال، یا برای پیوستن به پاکستان یا افغانستان اجازهٔ انتخاب داده شود. روابط دیپلماتیک بین دو کشور دوبار در ۱۹۵۵ و ۱۹۶۲ متلاطم شد، زیرا کابل خواهان پشتونستان بزرگ‌تری بود که به وسیلهٔ حزب چپ پشتون‌های پاکستانی پشتیبانی می‌شد. رژیم ضیاء، جهاد افغان را وسیله‌ای برای پایان دادن همیشگی به این ادعاها می‌دید، مشروط بر آنکه دولتِ مجاهدینِ پشتونِ انعطاف‌پذیر و حامی پاکستان، قدرت را در کابل به دست گیرد.

کارشناسان نظامی استدلال می‌کردند این امر به پاکستان ژرفای استراتژیک علیه دشمن اصلی او، هند، می‌دهد. جغرافیای کشیده، کمبود فضا، کمی ارتفاع و

عمدتاً دور از دریا بودن به نیروهای نظامی این کشور اجازه و توان جنگ طویل المدت با هند را نمی‌دهد. در دههٔ ۱۹۹۰ علاوه بر این مسئله یک افغانستان دوست می‌توانست به مبارزین کشمیری پایگاهی دهد که از آنجا بتوانند آموزش ببینند، تأمین مالی شوند و مسلح گردند.

در ۹۳-۱۹۹۲ تحت فشار هند، امریکا در آستانهٔ آن بود که رسماً پاکستان را به عنوان یک کشور بانی تروریسم بخواند چرا که مبارزین کشمیری مستقر در پاکستان حملات چریکی علیه کشمیر هند انجام می‌دادند. پاکستان سعی می‌کرد این مشکل را در ۱۹۹۳ با تغییر مکان بسیاری از گروه‌های کشمیری به افغانستان شرقی و پرداخت پول به شورای جلال آباد و سپس به طالبان برای به کارگیری آنها در زیر حفاظت خود، حل کند. دولت پاکستان نیز، حمایت خود به مجاهدین کشمیری را، با جلوه دادن احزاب اسلامی به عنوان مسئول آموزش و تأمین بودجهٔ مجاهدین کشمیری، به امری غیر دولتی تبدیل کرد، بن لادن نیز در ۱۹۹۶ ترغیب شد به طالبان بپیوندند. زیرا او نیز مصمم به برپایی پایگاه‌هایی برای مبارزین کشمیری در خوست بود.

موضوع کشمیر بیش از پیش محرک اصلی در پشت سیاست افغانی پاکستان و حمایت این کشور از طالبان محسوب می‌شد و طالبان نیز از این مسئله با زبردستی تمام استفاده کردند. آنها با علم به اینکه اسلام آباد نمی‌تواند تا هنگامی که طالبان پایگاه‌هایی برای مبارزهٔ کشمیری و پاکستانی فراهم می‌نماید دست رد به سینهٔ طالبان بزند، از پذیرفتن خواسته‌های دیگر پاکستان امتناع می‌کردند. ملاعمر در این باره در ۱۹۹۸ اظهار داشت: «ما جهاد در کشمیر را حمایت می‌کنیم. این نیز درست است که بعضی افغان‌ها علیه اشغال نیروهای هندی در کشمیر می‌جنگند. اما این افغان‌ها به دلخواه خود رفته‌اند».[۳]

برای بسیاری مفهوم ژرفای استراتژیک مالامال از سفسطه‌ها و سوء تعبیرات

است؛ زیرا در آن آشکارا حقایق اساسی و ثبات سیاسی در کشور، توسعهٔ اقتصادی، سواد آموزی گسترده‌تر و روابط دوستانه با همسایگان که تضمین کننده امنیت ملی جدی‌تر است نادیده گرفته می‌شود و سراب‌های خیالی ژرفای استراتژیک در کوه‌های افغانستان مد نظر قرار می‌گیرد. دانشمند پاکستانی اقبال احمد در این باره نوشت: «کسب ژرفای استراتژیک، هدف اصلی سیاست پاکستان در قبال افغانستان از زمان ژنرال ضیاء الحق بوده است. در تفکر نظامی این امر نامفهوم است، مگر آنکه اشاره به سرزمینی دست نیافتنی داشته باشد جایی که یک ارتش شکست خورده ممکن است با احتیاط در آن جای گزیند. نتیجه، گرفتاری کشور در شبکهٔ آهنی پنداشت‌های غلط، تعابیر عجیب، سیاست‌های شکست خورده، وضعی وسواس گونه و خشونتی فرقه‌ای است. پیروزی طالبان احتمالاً به جای بهبود وضعیت موجب افزایش معضلات سیاسی و استراتژیک پاکستان است».[۴]

ارتش پاکستان می‌پنداشت که طالبان خط دوراند را به رسمیت خواهد شناخت ـ دوراند خط مرزی مورد جدل پاکستان و افغانستان است که بریتانیا آن را به وجود آورد و هیچ رژیم افغانی آن را به رسمیت نشناخته است ـ ارتش همچنین می‌پنداشت که طالبان ملی گرایی پشتون را در استان مرزی شمال غرب (NWFP) مهار و راهی برای ارضای افراطیون اسلامی پاکستان می‌یابند و بنابراین در مورد وجود نهضتی اسلامی در کشور مآل اندیشی خواهد نمود. در حقیقت تقریباً عکس این مسئله رخ داد. طالبان از به رسمیت شناختن خط دوراند و صرف نظر از ادعاهای افغانستان در قسمت‌هایی از استان مرزی شمال غرب (NWFP) امتناع کردند. طالبان ملی گرایی پشتون را با ماهیتی اسلامی رواج دادند و این مسئله بر پشتون‌های پاکستانی اثر گذارد.

از این بدتر اینکه طالبان به خشن‌ترین گروه‌های افراطی سنی در پاکستان،

محلی برای حضور و تحصن دادند و آنها را مسلح کردند. این گروه‌ها، شیعه‌های پاکستانی را می‌کشتند. از پاکستان می‌خواستند که تشکیل یک حکومت سنی را اعلام نماید و از برکناری نخبگان حاکم به طریق یک انقلاب اسلامی، طرفداری کردند. اولیور روی[1] در ۱۹۹۷ پیش بینی کرد پاکستان، پیروز ظاهری، می‌توانست هزینه‌ای گزاف بابت موفقیت خود بپردازد. پیروزی طالبان تقریباً مرز بین پاکستان و افغانستان را از بین برده است. در هر دو طرف قبایل پشتونی به سوی بنیادگرایی سوق داده شده‌اند. و بیش از پیش به داد و ستد مواد مخدر می‌پردازند و آنها در حال کسب خود مختاری هستند. هم اکنون امیر نشینان طایفه‌ای بنیادگرای کوچک نیز، در خاک پاکستان در حال پدیدار شدن هستند. جذابیت بالفعل افغانستان باعث تشدید گرایشات مرکز گریز در درون پاکستان می‌شود.[5] در حقیقت این پیامد در افغانستان منجر به طالبان گرایی در پاکستان می‌شود. طالبان برای پاکستان ژرفای استراتژیک ایجاد نمی‌نمود اما پاکستان به ایجاد ژرفای استراتژیک برای طالبان مبادرت می‌ورزید.

پاکستان نه تنها فقط به دلیل بینش استراتژیک خود بلکه علاوه بر آن به خاطر سرویس‌های اطلاعاتی خود، قربانی گردید. در سازمان اطلاعات پاکستان اعمال مدیریت خُرد در مورد جهاد افغان تنها تحت یک رژیم نظامی با منابع مالی بزرگ و تأمین شده از خارج ممکن بود. بدین سان سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) قادر می‌شد مخالفین سیاسی در کشور را تحت کنترل در آورد. ضیاء و سازمان اطلاعات پاکستان قدرت تنظیم سیاست افغان و اجرای آن را داشتند؛ چیزی که سازمان اطلاعات دیگری حتی قدرت انجام آن را نداشت. این امر به سازمان اطلاعات پاکستان، قدرت فوق‌العاده‌ای از اراده و آزادی عمل برای عملیات می‌داد. سازمان اطلاعات پاکستان تا آن موقع با هیچ گروه فشار

---

1. Olivier Roy

قدرتمند مستقل یا رقیب سیاسی همچون دوران طالبان مواجه نشد، دورانی که آنها مجبور به رقابت با تعدادی از گروه‌های فشار پاکستانی شدند که مستقلاً طالبان را حمایت می‌کردند و دستورالعمل‌های خود را داشتند.

سازمان اطلاعات پاکستان در حین ادارهٔ سیاست افغانستان و انجام عملیات، هیچ جایی برای ارزیابی مجدد منتقدانه و ...ازگاری با هر دگر اندیشی از وضع موجود یا نوآوری یا انعطاف‌پذیری برای وفق یافتن با شرایطِ در حال تغییر و محیط جغرافیای سیاسیِ همواره در حال تحول نداشت. سازمان اطلاعات پاکستان قربانی سختگیری و انعطاف‌ناپذیری خود شد. حتی زمانی که قدرت این سازمان برای کنترل طالبان حقیقتاً کاهش یافت، افراد این سازمان که در افغانستان مشغول به کار بودند تماماً افسران پشتون بودند، در حالی که بسیاری از آنها با تمایلات بنیادگرایی قوی اسلامی برانگیخته و تحریک می‌شدند. این افسران پشتون به لحاظِ کار کردنِ از نزدیک با حکمت‌یار و بعداً با طالبان، برنامه‌های خود را پدید آوردند. هدف آنها بیشتر افزایش قدرت پشتون و اسلام افراطی در افغانستان با هزینهٔ اقلیت‌های قومی و اسلام میانه رو بود.

به گفتهٔ یکی از افسران باز نشستهٔ سازمان اطلاعات پاکستان (ISI): «این افسران از طالبان، طالبان تر شدند». در نتیجهٔ تجزیه و تحلیل آنها از اتحاد ضد طالبان، و سیاست‌های مربوط به خطوط لوله‌های نفت، به شدت خدشه دار و مالامال از سختگیری، تکرار مکررات و فرضیات غلط شد که محرک آن نیز بیشتر فرضیات ایدئولوژیک قومی اسلامی آنها بود تا حقایق عینی. اما تاکنون سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) بسیار قوی‌تر از آن بود که دولت وقت آن را زیر سؤال برد و برای هر رئیس ستاد ارتش پاک زی امری بسیار مداخله‌آمیز محسوب می‌شد.

زمانی که طالبان پدیدار شدند، سازمان اطلاعات پاکستان نسبت به احتمال

پیروزی آنها مشکوک بود. طالبان در دوره‌ای وارد صحنه شدند که سازمان اطلاعات پاکستان به دلیل شکست حکمت‌یار در تسخیر کابل و کمبود بودجه دچار حالت پسروی بود. عقب نشینی سازمان اطلاعات پاکستان، به حکومت بوتو فرصتی برای تدبیر به منظور حمایت از طالبان داد.[6] در ۱۹۹۵ سازمان اطلاعات پاکستان بحث در مورد پشتیبانی از طالبان را ادامه داد. بحث دربارهٔ افسرانِ میدانِ جنگِ اسلامیِ پشتون در داخلِ افغانستان تمرکز یافت که خواهان حمایت بیشتری از طالبان بودند و همچنین در مورد دسته‌ای از افسرانی ادامه یافت که در برنامه‌ریزی‌های استراتژیک بلند مدت درگیر بودند و مایل بودند پشتیبانی پاکستان را به حداقل برسانند تا روابط پاکستان با آسیای مرکزی و ایران تخریب نشود. در تابستان ۱۹۹۵، شبکهٔ پشتون در ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان مصمم به پشتیبانی از طالبان شدند، زیرا رئیس جمهور برهان‌الدین ربانی به دنبال کسب پشتیبانی برای خود از رقبای پاکستان یعنی، روسیه ایران و هند بود.[7]

اما اینک سازمان اطلاعات پاکستان با تمام گروه‌های فشار پاکستانی که طالبان به نوعی با آنها کار می‌کردند از ملاهای افراطی گرفته تا بارون‌های مواد مخدر مواجه شد. رقابت شدید بین سازمان اطلاعات پاکستان، دولت و این گروه‌های فشار تنها فرآیند تصمیم‌گیری اسلام آباد در مورد افغانستان را با از هم گسیختگی بیشتری مواجه کرد. وزارت خارجهٔ پاکستان با این سر در گمی که عمدتاً با سیاست افغان مربوط نمی‌شد، تضعیف گردید و قادر نبود با وضعیت رو به تخریب روابط دیپلماتیک خود با تمام همسایگان چون ایران، روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی که اسلام آباد را متهم به ایجاد بی‌ثباتی در منطقه کردند مقابله کند. تلاش برای خنثی نمودن انتقادات، مانند سفرهای پنهانی پی در پی رؤسای سازمان اطلاعات پاکستان به مسکو، تهران، تاشکند و عشق آباد

با شکست مواجه شد.

با وجود آنکه انتقادات بین‌المللی رو به ازدیاد گذارد اما حکومت تازه انتخاب شدهٔ نواز شریف و سازمان اطلاعات پاکستان در پشتیبانی از طالبان استوارتر شدند. در ماه می ۱۹۹۷ که طالبان سعی در تسخیر مزار شریف داشتند، سازمان اطلاعات پاکستان نتیجه گرفت که با به رسمیت شناختن دولت طالبان همسایگان متخاصم مجبور خواهند شد با طالبان سر و کار داشته باشند و اسلام آباد نیاز به بهبود روابط خود با طالبان خواهد داشت. این یک قمار بزرگ بود که با ناکامی بزرگی مواجه شد. چرا که پاکستان بی‌موقع طالبان را که از مزار بیرون رانده شده بودند به رسمیت شناخت.[۸]

پاکستان با تاختن به منتقدینش از جمله سازمان ملل، که اکنون آشکارا از تمام پشتیبانان خارجی گروه‌های سیاسی افغانستان انتقاد می‌کرد، به شدت عکس العمل نشان داد. پاکستان، دبیر کل سازمان ملل، کوفی عنان را متهم به چریک بودن کرد. احمد کمال سفیر پاکستان در سازمان ملل در ژانویهٔ ۱۹۹۸ گفت: «سازمان ملل به تدریج خود را در رابطه با افغانستان در حاشیه قرار داده است و باور پذیری خود به عنوان یک میانجی بی‌طرف را از دست داده است». بعداً کمال در کنفرانس سفرای پاکستان در اسلام آباد گفت این پاکستان نیست که در افغانستان منزوی شده است، بلکه مابقی دنیاست که از پاکستان دور افتاده‌اند و آنها می‌بایستی به منظور پذیرش جایگاه پاکستان بر طالبان به دور پاکستان گرد آیند.[۹]

زمانی که پاکستان از سیاست‌های طالبان به رغم انتقاد فراوان بین‌المللی حمایت می‌کرد، دولت این کشور قادر به فهم این نبود که با حمایت از طالبان در این کشور تا چه حد بازنده است. تجارت قاچاق به داخل افغانستان و به خارج آن مخرب‌ترین تجلی این باخت‌ها بود. این تجارت که اکنون به آسیای مرکزی،

ایران و خلیج فارس گسترش یافته است بیانگر رکود فلج کنندهٔ درآمد برای تمام این کشورها به ویژه پاکستان است که صنعت داخلی آن با قاچاق کالاهای مصرفی خارجی متلاشی شده است. آنچه از روی حسن تعبیر، تجارت ترانزیت افغان (ATT) نامیده می‌شود، بزرگ‌ترین منبع پر درآمد قاچاق در دنیاست و طالبان راگرفتار قاچاقچیان، حمل و نقل کنندگان، بارون‌های مواد مخدر، دیوان سالاران، سیاستمداران، پلیس و افسران ارتش پاکستان کرده است. این تجارت منبع اصلی درآمد رسمی برای طالبان شده است، هر چند به اقتصاد کشورهای همسایه آسیب رسانده است.

پاسگاه مرزی بین چمن در استان بلوچستان و اسپین بالدک[1] در افغانستان مسیر اصلی برای مشاهدهٔ حرفهٔ باجگیری است. در یک روز خوب، ۳۰۰ کامیون از این منطقه می‌گذرند. رانندگان کامیون، مأموران گمرک پاکستان و طالبان با یکدیگر خودمانی می‌شوند و دوستانه فنجان‌های چای متعدد را سر می‌کشند، زیراکه صفوفِ طولانی کامیون‌ها منتظر عبور هستند. به نظر می‌رسد همه یکدیگر را می‌شناسند. رانندگان داستان‌هایی تعریف می‌کنند که لرزه بر اندام سازمان تجارت جهانی می‌اندازد. بسیاری از کامیون‌های مرسدس بنز و برفورد مال دزدی هستند و شماره پلاک‌های جعلی دارند. کالاهایی که آنها حمل می‌کنند فاکتور ندارد. رانندگان ممکن است تا شش پاسگاه مرزی بین‌المللی را هم با گواهی نامه‌های رانندگی جعلی و بدون اجازهٔ عبور و پاسپورت طی کنند. محموله‌ها از دوربین‌های فیلم برداری ژاپنی گرفته تا لباس زیر انگلیسی و چای اِرل ـ گری، ابریشم چینی تا قطعات کامپیوتر امریکایی، هروئین افغانی تا شکر و گندم پاکستانی، اسلحه‌های کلاشینکوف اروپای شرقی تا بنزین ایرانی متنوع است و هیچ کس حقوق گمرکی یا مالیات بر فروش نمی‌پردازد. این غربِ

---

1. Spin Baldak

وحشی تجارتِ آزاد، به خاطر جنگ داخلی در افغانستان، تجارت مواد مخدر، ضعف و فساد و درگیری عوامل اجرایی در مرز افغانستان با پاکستان، جمهوری‌های آسیای مرکزی و ایران توسعه یافته است. این مسئله مقارن با اشتیاق مصرف کنندگان برای کالا در سراسر منطقه بود. مافیای حمل و نقل و مواد مخدر پاکستانی و افغانی برای پاسخگویی به این نیاز به یکدیگر پیوستند. یک مقام شورای مرکزی درآمد پاکستان، در اوایل ۱۹۹۵ به من گفت: «این امر کاملاً خارج از کنترل است. طالبان از حمل و نقل کنندگان برای باز کردن جاده‌ها به روی کامیون‌های قاچاق پول می‌گیرند و این مافیا اکنون در افغانستان و پاکستان دولت‌ها را پدید می‌آورند و در هم می‌شکنند. پاکستان امسال با ۳۰ درصد کسری درآمد، به خاطر حقوق گمرکی هدر رفته در تجارت ترانزیت افغان (ATT) مواجه خواهد شد».[۱۰]

تجارت همیشه در قلب کشور اسلامی مسئله‌ای حیاتی بوده است. جادهٔ ابریشم که چین را در دوران قرون وسطی به اروپا وصل می‌کرد از آسیای مرکزی و افغانستان می‌گذشت و به وسیلهٔ همان مردان قبیله و چادر نشینی اداره می‌شد که امروزه رانندگان کامیون هستند. جادهٔ ابریشم تقریباً اروپا را به اندازهٔ فتوحات عرب تحت تأثیر قرار می‌داد، زیرا که این کاروان‌ها نه تنها اجناس لوکس بلکه عقاید، مذهب، سلاح‌های جدید و اختراعات علمی حمل می‌کردند. یک کاروان شتر ممکن بود شامل پنج یا شش هزار شتر باشد که ظرفیت کلی آن برابر با یک کشتی بادبانی بسیار بزرگ تجاری است. تاریخ دان فرانسوی فرناند برودل[(۱)] می‌نویسد: «کاروان همانند یک ارتش با یک فرمانده، یک ستاد فرماندهی، قانون‌های سخت، قرارگاه‌های نگهبانی اجباری و اقدامات احتیاطی معمول در مقابل چادر نشینان غارتگر سفر می‌کرد».[۱۱] به نظر می‌رسد تقریباً در

1. Fernand Braudel

طی ۲۰۰۰ سال در ساختار این کاروان‌ها تغییرات کمی روی داده است.

قاچاقچیان امروز با همان شکل زیر بنایی نظامی عمل می‌کنند، اگر چه کامیون‌ها جایگزین شترها شده‌اند.

در ۱۹۵۰، بر اساس توافقات بین‌المللی، پاکستان به افغانستانِ محصور شده در خشکی، اجازهٔ وارد کردن کالاهای بدون تعرفهٔ گمرکی از طریق بندر کراچی، طبق توافق نامهٔ تجارت ترانزیت افغان (ATT) را داد. کامیون داران کانتینرهای مهر و موم شدهٔ خود را، از کراچی با عبور از افغانستان، برای فروختن مقداری از کالاها در کابل حرکت می‌دادند و سپس برای فروش مابقی کالاها به سوی بازارهای پاکستان باز می‌گشتند. این یک تجارت در حال رونق اما محدود بود که به پاکستان امکان دسترسی به کالاهای مصرفی، خارجی، بدون تعرفهٔ گمرکی و ارزان قیمت، به خصوص وسایل برقی ژاپنی، می‌داد. تجارت ترانزیت افغان (ATT) در دههٔ ۱۹۸۰ توسعه یافت و به شهرهای تحت کنترل حکومت کمونیست افغانستان سرویس دهی می‌نمود. سقوط کابل در ۱۹۹۲ مقارن با بازگشایی بازارهای جدید در آسیای مرکزی و نیاز برای مواد غذایی، سوخت و مصالح ساختمانی بود چراکه پناهندگان افغانی به خانه باز می‌گشتند و این رونق بالقوه‌ای برای مافیاهای حمل و نقل بود.

در هر حال حمل و نقل کنندگان از جنگ داخلی و سران جنگی که ده‌ها بار در طول یک مسیر از کامیون‌های آنها مالیات می‌گرفتند، خشمگین بودند. اگرچه مافیای حمل و نقل مستقر در پیشاور، بین پاکستان و افغانستان شمالی و ازبکستان علی‌رغم جنگ مداوم در اطراف کابل، در حالت تجارت بودند؛ اما مافیای مستقر در کویته، به خاطر سران جنگی چپاولگر قندهار، که ده‌ها زنجیر باج‌گیری در طول بزرگراه از پاکستان برقرار کرده بودند، متضرر و درمانده شده بودند. مافیای حمل و نقل مستقر در کویته علاقه‌مند شدند تا مسیرهای امنی به

ایران و ترکمنستان باز کنند. این در حالی بود که دولت بوتو از سیاست مشابهی حمایت می‌کرد.

رهبران طالبان با مافیای کویته که جزء اولین‌هایی بودند که به پشتیبانی مالی از نهضت طالبان پرداختند به خوبی ارتباط داشتند. در آغاز مافیای کویته، به طور ماهیانه، به طالبان اجرت پرداخت می‌کردند، اما زمانی که طالبان به سوی باختر پیشروی کردند، تقاضای وجوه بیشتری کردند. در آوریل ۱۹۹۵، در کویته من با شاهدانی صحبت کردم که گفتند طالبان ۶ میلیون روپیه (معادل ۱۳۰,۰۰۰ هزار دلار) از حمل و نقل کنندگان در چمن صرفاً در یک روز، و دو برابر آن مبلغ را روز بعد در کویته، در حالی که برای اولین حملهٔ خود به هرات آماده می‌شدند، جمع آوری کردند. این اهدائیه‌ها کاملاً جدا از حق گمرکی جامع و کاملی بود که طالبان اکنون از کامیون‌هایی که از افغانستان عبور می‌کردند، می‌گرفتند و این خود منبع اساسی درآمد رسمی برای طالبان محسوب می‌شد.

با وجود جاده‌هایی که اکنون امن و مطمئن بود، منطقه قاچاق و میزان قاچاق به گونهٔ شگرفی توسعه پیدا کرد. کاروانی از کامیون‌ها از کویته به قندهار و سپس از سمت جنوبی به ایران، از سوی غرب به ترکمنستان و به دیگر جمهوری‌های مستقل آسیای مرکزی حتی روسیه سفر کردند. بلافاصله مافیای حمل و نقل کویته به طالبان اصرار نمودند هرات را تسخیر کنند تا کاملاً کنترل این جاده به ترکمنستان را به دست گیرند.[۱۲] با اینکه سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در آغاز به طالبان توصیه کردند به هرات حمله نکنند، اما مافیای کویته نفوذ بیشتری بر طالبان داشت و در ۱۹۹۶ حمل و نقل کنندگان کویته به طالبان فشار آوردند تا شمال جاده را با تسخیر کابل پاکسازی کنند. پس از تصرف پایتخت، طالبان تقریباً ۶۰۰۰ روپیه (معادل ۱۵۰ دلار) مالیات در مقایسه با ۳۰ تا ۵۰ هزار روپیه‌ای که کامیون داران قبلاً پرداخت می‌کردند، برای هر کامیونی که

از پیشاور به سوی کابل می‌رفت مالیات بستند. مافیای حمل و نقل با تشویق رهبران طالبان به خرید کامیون یا ترتیب دادن امکان خرید آن برای فامیل‌های رهبران طالبان در واقع به آنها سرمایه‌ای در تجارت خود اختصاص دادند. از آنجا که مافیای مواد مخدر اکنون مایل به پرداخت مالیات به منظور حمل و نقل هروئین بودند، بنابراین تجارت ترانزیت برای خزانه‌داری طالبان حتی مهم‌تر شد.

پاکستان آسیب دیده‌ترین قربانی این تجارت بود. شورای مرکزی درآمد (CBR) تخمین زد که پاکستان ۳٫۵ میلیارد روپیه (معادل ۸۰ میلیون دلار)، در درآمدهای گمرکی در سال مالی ۳-۱۹۹۲، ۱۱ میلیارد روپیه در ۴-۱۹۹۳، ۲۰ میلیارد روپیه در طی ۵-۱۹۹۴ و ۳۰ میلیارد روپیه (معادل ۶۰۰ میلیون دلار) در ۸-۱۹۹۷ از دست داده است. یک افزایش سرسام آور در هر سال که منعکس کنندهٔ میزان توسعهٔ عمل طالبان است.[۱۳] شبکهٔ بزرگ فساد به دلیل تجارت ترانزیت افغان (ATT) در پاکستان پدیدار شد. تمام نهادهای پاکستانی درگیر، شامل گمرکات، مرکز اطلاعات گمرک، شورای مرکزی درآمد (CBR)، شهربانی مرزی و عاملین اجرایی در کمربند طایفه‌ای قبیله‌ای رشوه دریافت می‌کردند. شغل‌های گمرکی پر سود در مرز افغانستان را متقاضیانی تصاحب می‌کردند که به دیوان سالاری برای به دست آوردن این شغل‌ها رشوه می‌پرداختند. این رشوه‌ها در واقع سرمایه گذاری تلقی می‌شد، و این مقامات تازه وارد منتخب، از محل دریافت رشوه از تجارت ترانزیت افغان (ATT) آن را جبران می‌کردند.

این شبکه فساد به سیاستمداران و وزرای کابینه در بلوچستان و استان مرزی شمال غرب (NWFP) سرایت کرد. وزرای ارشد و فرمانداران دو استان مجوز عبور برای کار کامیون‌ها و مجوز حمل شکر و گندم برای صادرات این اجناس به افغانستان صادر می‌کردند. افسران ارشد نظامی، یک بار در ۱۹۹۵ و در بار دوم

در ۱۹۹۶، به من شکایت کردند که رقابت مابین وزرای ارشد و فرمانداران دو استان در خصوص صدور مجوز عبور، منبع اصلی فسادی بود که کاملاً ساختار اجرایی را فلج می‌کرد، این مسئله اغلب در تقابل و در نقطهٔ مخالف فرا روی سیاست سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در خصوص افغانستان بود و موجبات گسترش کنترل طالبان بر سیاستمداران پاکستان را فراهم می‌آورد.

از آنجا که مافیایی‌ها تجارت خود را افزایش دادند، به نوبهٔ خود افغانستان را چپاول و برهنه ساختند. درختان افغانستان را برای فروش در بازار پاکستان قطع کردند و با این عمل قسمت روستایی کشور را عاری از درخت نمودند؛ آنچنان که به نظر می‌آمد هرگز در افغانستان احیای جنگل صورت نگرفته است. آنها کارخانه‌های مخروبه را چپاول نمودند، تانک‌ها و ماشین‌ها و حتی دکل‌های تلفن و برق را به دلیل داشتن فولاد خراب کردند و آهن‌های قراضه را به کارخانه‌های فولاد در لاهور می‌فروختند. دزدیدن ماشین در شهر کراچی و دیگر شهرها رونق گرفت، زیرا مافیا دزدان ماشین محلی را برای دزدیدن ماشین‌ها سازمان دهی کردند و سپس ماشین‌ها را به افغانستان فرستادند. سپس مافیا دوباره این ماشین‌ها را به مشتریان خود در افغانستان و پاکستان می‌فروختند. تنها در کراچی ۶۵ هزار ماشین بین سال‌های ۹۸-۱۹۹۲ دزدیده شد. اکثر آنها به افغانستان برده شدند و با شماره‌های تغییر یافته دوباره در پاکستان ظاهر گردیدند.[۱۴]

مافیای حمل و نقل همچنین مبادرت به قاچاق کالاهای الکترونیکی از دُبی، شارجه و دیگر بنادر خلیج فارس نمودند، در حالی که هروئین پنهان شده در میوهٔ خشک افغانی و الوار فصلی را، با آریانا خط هوایی ملی افغانستان، که اکنون به پست طالبان کنترل می‌شد، صادر می‌کردند. پروازها از قندهار، کابل و جلال آباد مستقیماً به سوی خلیج فارس انجام می‌شد. این مسئله طالبان را وارد

عصر جت می‌کرد و به قاچاق در جادهٔ ابریشم شور و اشتیاق تجاری مدرنی می‌داد.

تجارت ترانزیت افغان (ATT) به اقتصاد سیاه قوی فعلی در پاکستان شدت بخشید. طبق یک مطالعه آکادمیک، اقتصاد زیرزمینی در پاکستان از ۱۵ میلیارد روپیه در ۱۹۷۳، به ۱,۱۱۵ میلیارد روپیه در ۱۹۹۶ افزایش یافت و تولید ناخالص داخلی (GDP) از ۲۰ درصد به ۵۱ درصد رسید.[۱۵] طی همین زمان، فرار از پرداخت مالیات، که شامل فرار از پرداخت حقوق گمرکی نیز می‌شد، از ۱,۵ میلیارد روپیه به ۱۵۲ میلیارد روپیه افزایش یافت و هر سال به میزان ۸۸ میلیارد روپیه بر میزان آن افزوده می‌شود. تجارت قاچاق تا میزان ۱۰۰ میلیارد روپیه در اقتصاد زیرزمینی در ۱۹۹۳ دخیل بود، که سطح آن نیز به بیش از ۳۰۰ میلیارد روپیه در ۱۹۹۸ افزایش یافت. این مبلغ برابر با ۳۰ درصد کل واردات ۱۰ میلیارد دلاری پاکستان و یا برابر با جمع درآمد کل پیش بینی شده برای ۹ـ۱۹۹۸ (معادل ۳۰۰ میلیارد روپیه) است. علاوه بر این تجارت مواد مخدر افغانستان ـ پاکستان به ارزش سالانه بالغ بر ۵۰ میلیارد روپیه تخمین زده شده است.

در استان مرزی شمال غرب (NWFP) بازارهای قاچاق یا باراس[۱] پر از کالاهای مصرفی وارداتی شده بود که مسبب ضرر و زیان‌های سنگینی در صنعت پاکستان گردید. به عنوان مثال در ۱۹۹۴ پاکستان که خود تولید کنندهٔ سیستم تهویهٔ هوا بود، تقریباً بالغ بر ۳۰ میلیون روپیه از این تجهیزات را از خارج وارد کرد. افغانستان کشوری که در آن زمان کلاً محروم از جریان الکتریسیته بود، از طریق تجارت ترانزیت افغان (ATT) به ارزش یک میلیارد روپیه تجهیزات تهویه هوا وارد کرد که نهایتاً همهٔ آنها به بازارهای قاچاق

1. baras

پاکستان رسید و بدین ترتیب تولیدات داخلی پاکستان را فلج کرد. وقتی که تلویزیون‌های ژاپنی بدون عوارض گمرکی و یا ماشین‌های ظرف شویی نهایتاً به همان قیمت تولیدات پاکستانی در دسترس قرار گرفت، مصرف کنندگان طبیعتاً خواهان خرید تولیدات ژاپنی بودند. بازار قاچاق در حیات آباد خارج از پیشاور برای جلب مشتریان، مغازه‌های خود را با نام‌های تجاری معروف همانند مارکس و اسپنسر و مادِر کِر انگلیسی و سونی ژاپن برپا نمودند که محصولات اصلی آنها بدون عوارض گمرکی عرضه می‌گردید. وزیر ارشد استان مرزی شمال غرب (NWFP) مهتاب احمد خان در دسامبر ۱۹۹۸ ابراز کرد: «تجارت ترانزیت افغان فعالیت اقتصادی در این استان را منهدم کرده است و مردم از فکر امرار معاش شرافتمندانه دست کشیده‌اند و قاچاق را حق مناسب خود می‌پندارند».[۱۶]

آسیب اقتصادی و فساد گسترده‌ای در ایران در شرف وقوع بود. مافیای حمل و نقل با قاچاق سوخت و دیگر کالاها از ایران به افغانستان و پاکستان موجب نزول درآمد و از کارافتادگی صنعت داخلی گردید و افرادی در سطوحی از دستگاه اجرایی را به فساد کشانید. مقامات ایرانی به من گفتند که افرادی در دستگاه‌ها یا مراکز صنعتی دولتی ممکن است جزء منتفع شوندگان از قاچاق سوخت باشند. چراکه فروش سوخت در افغانستان دو هزار الی سه هزار درصد سود بیشتر در مقایسه با ایران عاید آنها می‌کند. سوخت در حجم‌های عظیمی توسط ماشین‌های جنگی سران جنگی افغانی بلعیده می‌شد و بنابراین صاحبان پمپ بنزین در بلوچستان درخواست سوخت ارزان از ایران، از طریق مافیا، با نادیده گرفتن شرکت‌های پاکستانی به طور کلی و حقوق گمرکی متعلقه را داشتند.

پاکستان با دو دلی تلاش‌هایی را برای کنترل تجارت ترانزیت افغان (ATT) با

توقف ورود اقلامی چون وسایل الکترونیکی اعمال نمود. اما دولت همیشه از این کار طفره می‌رفت؛ زیرا طالبان از اطاعت از قوانین جدید سرباز می‌زد و مافیا وزرای دولت را تحت فشار قرار می‌داد. هیچ گروه فشاری در اسلام آباد وجود نداشت که مایل باشد زیان‌هایی راکه به اقتصاد پاکستان تحمیل شده بود، خاطر نشان نماید؛ یا حاضر باشد طالبان را مجبور به اطاعت نماید. سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) مایل نبود از تهدید توقف کمک به طالبان به منظور جلب اطاعت آنها استفاده نماید. سرمایه گذاران پاکستانی و خارجی از این که دولت به خاطر طالبان حاضر به تخریب اقتصاد خود گردیده است، بهت زده‌اند. چرا که اسلام آباد اجازه داده بود درآمدهای بالفعل کشور پاکستان به طالبان انتقال یابد. این نوعی کمک غیر رسمی بود که طالبان را منتفع می‌نمود و پاکستانی‌های درگیر در این مسئله را بسیار ثروتمند می‌ساخت، بنابراین آنها قدرتمندترین گروه فشار را برای ادامهٔ حمایت پاکستان از طالبان به وجود آوردند.

واکنش شدید افغانستان، به گسترش آتش بی‌ثباتی در پاکستان شدت بخشید. در دههٔ ۱۹۸۰ عواقب تهاجم روسیه به افغانستان، فرهنگ هروئین و کلاشینکوف، به وجود آورده بود. که اقتصاد و سیاست پاکستان را تحت الشعاع قرار داد. تاریخ نویس امریکایی پُل کندی در این باره نوشت: «ده سال درگیری مداوم در جنگ افغانستان، نمای اجتماعی پاکستان را به اندازه‌ای تغییر داده است که هر دولتی در طرز حکومت خود با مشکلات جدی مواجه می‌شود. جامعهٔ پاکستانی اکنون شکننده‌تر شده و در سیل تسلیحات پیشرفته و رشد خشونت شهری به سبعیت گراییده و به لحاظ گسترش مواد مخدر مستأصل گردیده است».[۱۷]

در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ واکنش‌ها فراگیرتر بود و تمام نهادهای کشور پاکستان در معرض آسیب بوده‌اند. اقتصاد پاکستان به واسطهٔ تجارت ترانزیت افغان

(ATT) در حال فلج شدن بود، سیاست خارجی این کشور از سوی غرب و همسایگان بسیار نزدیک این کشور با انزوا مواجه بود. قانون و نظم از بین رفت زیرا مبارزین اسلامی قوانین خود را اجرا می‌کردند و نسل جدیدی از افراطیون اسلامی ضد شیعه، که طالبان آنها را در خاک خود پذیرفته بودند، صدها شیعهٔ پاکستانی را بین ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ کشتند. این خونریزی فرقه‌ای اکنون شکاف وسیع‌تری بین اکثریت سنی و اقلیت شیعه در پاکستان ایجادکرده است و روابط بین پاکستان و ایران را تضعیف می‌نماید.[۱۸] در همان زمان بیش از ۸۰,۰۰۰ مبارزِ اسلامیِ پاکستانی، آموزش دیده و درکنار طالبان از ۱۹۹۴ جنگیده‌اند آنها هستهٔ مرکزی فعالین اسلامی را تشکیل می‌دهند که همواره آمادهٔ به انجام رسانیدن انقلاب اسلامی به سبک طالبان در پاکستان هستند.[۱۹]

گروه‌های طایفه‌ای که از طالبان تقلید می‌کنند در سراسر کمربند پشتون در استان مرزی شمال غرب (NWFP) و بلوچستان پدیدار شدند. در اوایل ۱۹۹۵ که مولانا صوفی محمد، حرکتِ تنظیم نفاذ شریعت محمدی در نمایندگی باجور را، در یک شورش به منظور تقاضا برای اعمال قانون شریعت رهبری کرده بود، صدها طلبهٔ پاکستانی و افغانی قبل از سرکوبی این شورش به آن پیوستند. رهبران تنظیم سپس در افغانستان در محدودهٔ طالبان در جستجوی پناهگاه بودند. در دسامبر ۱۹۹۸ به تحریک طلاب یا نهضت طالبان، در نمایندگی اوراکزای(۱)، آشکارا قاتلی را در مقابل ۲۰۰۰ نظاره‌گر در دفاع از فرآیند قانون به دار آویختند. آنها قول دادند عدالت به سبک طالبان را در سراسر کمربند پشتون پیاده کنند و تلویزیون، موسیقی و ویدئو را به تقلید از طالبان منع کردند.[۲۰] گروه‌هایِ پشتونیِ طرفدار طالبان دیگری درکویته ظاهر شدند. آنها سالن‌های سینما را آتش زدند، صاحبان مغازه‌های عرضهٔ ویدئو را مورد اصابت

---

1. Orakzai

گلوله قرار دادند، بشقاب‌های ماهواره را در هم شکستند و زنان را از حضور در خیابان‌ها منع کردند.

بعد از آنکه طالبان مزار شریف را در ۱۹۹۸ تسخیر کردند، پاکستان اعلام پیروزی نمود و از جهانیان خواست تا نهضتی را که اکنون ۸۰ درصد افغانستان را تحت کنترل خود دارد، به رسمیت بشناسند. رهبران نظامی و غیر نظامی پاکستان بر این اصرار داشتند که موفقیت طالبان موفقیت پاکستان بود و سیاست پاکستان صحیح و غیر قابل تغییر محسوب می‌شد. پاکستان نفوذ ایران بر افغانستان را پایان یافته تلقی کرد و روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی را ملزم به داد و ستد با افغانستان از طریق اسلام آباد می‌دانست و برای غرب هیچ حق انتخابی نبود مگر قبول تفسیرهای طالبان از اسلام.

با این که نگرانی عمومی در مورد تبدیل پاکستان به کشوری طالبان زده وجود داشت، اما رهبران کشور هرج و مرج در حال رشد را نادیده گرفتند. خارجیان بیش از پیش پاکستان را کشوری در حال سقوط یا سقوط کرده مانند افغانستان، سودان یا سومالی می‌دیدند. کشورِ سقوط کرده الزاماً یک کشور در حال مرگ نیست، اگر چه می‌تواند چنین نیز باشد. یک کشور سقوط کرده، کشوری است که در آن شکست مکرر سیاست‌ها، که همواره بر عهدهٔ برگزیدگان سیاسیِ ورشکسته است، هرگز دلیل کافی برای بررسی این شکست‌ها محسوب نمی‌شود. برگزیدگان پاکستان هیچ تمایلی به تغییر سیاست خود در قبال افغانستان نشان ندادند. ژنرال ضیاء همانند امپراطور مغول رؤیایی مبتنی بر ایجاد دوبارهٔ فضای اسلامی سنی بین کفار هندوستان، ایران بدعت گذار [به‌دلیل شیعه بودن آنها] و روسیهٔ مسیحی داشت.[۲۱] او اعتقاد داشت که پیام مجاهدین افغان تا آسیای مرکزی گسترش خواهد یافت، اسلام را احیا خواهد نمود و یک بلوک چند ملیتی اسلامی، تحت رهبری پاکستان ایجاد خواهد کرد. آنچه که ضیاء هرگز بدان فکر نکرد این بود که میراث او چه بر سر پاکستان خواهد آورد.

پی‌نوشت‌ها

۱- مصاحبه‌هایی با وزرای کابینه و بوروکرات‌ها در ژوئن ۱۹۹۸ بیشتر اطلاعات بعدی من از افراد غیر نظامی و مقامات نظامی بین ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹ جمع آوری شد. به احمد رشید مراجعه شود:

'Pakistan and Taliban', in Maley, William(ed.), *Fundamentaliom Reborn? Afghanistan and the Taliban*, C. Hurt, London 1998.

2- Babar, Mariana, 'The Battle for economic gains in Afghanistan' ; the *News*, 15 January 1996.

3- Yousufzai, Rahimullah, 'We have no intention of exporting jihad', the *News* 19 August 1996.

4- Ahmed Eqbal, 'what after Strategic depth?' *Dawn*, 23 August 1998.

5- Roy, Olivier, *Middle East Report*, winter 1997.

۶- برآورد فوق که من آن را در سطح وسیعی در گذشته نوشته‌ام، نتیجهٔ دوازده مصاحبه در عرض سال با مقامات ارشد نظامی و اطلاعاتی و بوروکرات‌ها است که در سیاست افغان درگیر بودند.

۷- رئیس ارتش ژنرال عبدول وحید و رئیس اطلاعات نظامی سپهبد علی قلی خان هر دو پشتون بودند، زمانی که همه افسران میدان جنگ عملیاتی سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) با طالبان درگیر بودند.

8- Reshid, Ahmed, 'Isolated in Asia, Pakistan's Afghan policy fails to reflect regional realities', *Far Eastern Economic Review*, 5 March 1998.

9- Rashid, Ahmed, 'Pakistan undermines UN in peace process', the *Nation*, 23 January 1998.

۱۰- مصاحبه با مقامات پاکستان، کویته، آوریل ۱۹۹۵، به احمد رشید مراجعه شود:

'Nathing to declare', *Far Eastern Economic Review*, 11 May 1995.

11- Braudel, Fernand, *A History of civilizations*, Penguin Books, London 1993.

۱۲- اسماعیل خان، فرماندهٔ نظامی که هرات را کنترل می‌نمود، هزینه‌های گمرکی گزافی را دریافت می‌کرد و عوارض گمرکی خود را از ۵۰۰۰ روپیه به ۱۰۰۰۰ روپیه بابت هر کامیون

افزایش داد.

۱۳- مصاحبه‌هایی با CBR در ۱۹۹۶، ۱۹۹۷. در ۱۹۹۳ یک دلار امریکا ۴۰ روپیه می‌ارزید و در ۱۹۹۹ یک دلار امریکا به ارزش ۵۰ روپیه بود.

۱۴- باجگیری در بین پلیس، مقامات گمرک و بوروکرات‌ها وجود داشت که همگی آنها از مافیا سهمی می‌ستاندند. بعد از این که ماشین برادر زادهٔ من در لاهور در ۱۹۹۷ دزدیده شد، ایستگاه پلیس مرکزی به او اطلاع داد که ماشین وی اکنون در افغانستان است و او می‌تواند به شرط پرداخت هزینه بازستانی پلیس به صورت نقدی ماشین خود را پس بگیرد. وگرنه ماشین فروخته خواهد شد.

15- Pakistan Institute of Development Economics. 'Study on informal economy', December 1998.

16- *Business Recorder*, 'Afghan transit trade destroyed local industry, Says NWFP chief Minister', 15 Desember 1998.

17- Chase, Robert and Kennedy, Paul and Hill, Emily, The *Pivotal States A New Framework for Us Policy in the Developing world*, W. Norton and Co., 1999.

۱۸- لشگر جهانگرد و سپاه صحابه که شاخه‌های جماعت علمای اسلام (JUI) و خواهان اخراج شیعه‌ها از پاکستان بودند، هزاران داوطلب را برای نبرد در کنار طالبان فرستادند و در عوض طالبان به رهبران آن‌ها اجازهٔ تحصن در کابل دادند.

19- Rashid, Ahmed. 'Afghan Conflict eroding Stability in Pakistan'. the *Nation*, 21 January 1998.

20- YouSufzai, Rahimullah.'Pakistan Tuliban at work', the *News*, 18 December 1998. See also AFP, 'Murder Convict executed Taliban style in Pakistan', December 1998.

21- Ray, Oliver. 'Domestic and Regional Implivations of the Taliban regime in Afghanistan', Conference paper delivered at St Antony's callege, Oxford Unibversity, 24 April 1999.

۱۵

شیعه در برابر سنی:
ایران و عربستان سعودی

در بهار ۱۹۹۹ وجود شرایطی تازه در تهران کاملاً محسوس بود. در مدت ۲۰ سال پس از انقلاب اسلامی زنان تهران خود را با پوششی به نـام حـجاب می‌پوشاندند. اکنون به یکباره حجاب تـبدیل بـه پـوشش تـزئینی از پـوست مصنوعی پلنگ و خز شده بود. بعضی از زنان بارانی می‌پوشیدند یا پوشش آنها همانند شنلی بود که دامن‌ها، شلوارهای جین، جوراب‌های ابریشمی مشکی و کفش‌های پاشنه بلندشان را نمایان می‌کرد. اکنون به نظر می‌رسید حجاب زنان بستگی به سلیقهٔ شخصی دارد. نرمش در مورد حجاب، فقط نشانه‌ای از دگرگونی در جامعهٔ ایران پس از انتخاب سید محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور در ماه می بود. وی ۷۰ درصد رأی همگان را در یک پـیروزی فـوق‌العـاده در مـقابل کاندیدای محافظه کار تندروتر به دست آورد. خاتمی رأی جوانانی را به دست آورده بود که از ۲۵٪ بیکاری و تورم بالا در جامعه خسته شده بودند و امیدوار بودند که وی توسعهٔ اقتصادی و جامعهٔ آزادی‌تری ایجاد نماید.

پیروزی خاتمی سریعاً باعث رفع کدورت در روابط ایران با دنـیای خـارج شد. زمانی که روابط این کشور با غرب گشوده شد، ایران نظر دشـمن قـدیمی

خود، امریکا را، به لزوم گفتگویی بین تمدن‌ها جلب نمود، و در پی بهبود رابطهٔ خود با دنیای عرب بود. افغانستان مبدل به موضوع اصلی کمک به رفع کدورت در روابط بین ایران، امریکا و دنیای عرب شد. طی دیدار بیل ریچاردسون(۱) سفیر امریکا در ۱۹۹۸ از کابل، وی در همان هنگام اشاره نموده بود که امریکا ایران را به عنوان هم صحبتی برای کمک به بهبود بحران افغانستان می‌بیند. ایران همچنین با دشمن قدیمی خود، عربستان سعودی وارد مذاکره شد.

وزیر جدید امور خارجه ایران، کمال خرازی، در ماه می ۱۹۹۸ اظهار داشت: «جو مثبت بین ایران و عربستان سعودی امید بخش است و هر دو طرف آمادهٔ همکاری برای حل و فصل اختلاف در افغانستان هستند»[1] خرازی دیپلماتی بانزاکت و مسلط به زبان انگلیسی است که به مدت یازده سال نمایندهٔ ایران در سازمان ملل بود. خلق و خوی و روش دیپلماتیک ملایم وی بیانگر انقلابی جا افتاده در ایران بود.

رهبران جدید ایران شدیداً با طالبان دشمن بودند. اما آنها آنقدر واقع گرا بودند تا درک کنند صلح در افغانستان برای توسعهٔ اقتصادی و آزادی سیاسی در ایران ضروری است. ثبات در همسایگی، به ایران کمک می‌کرد تا به انزوای بین المللی خود پایان دهد. خاتمی در جستجوی جنگ با طالبان نبود با این وجود تنها شش ماه بعد، پس از اینکه طالبان نه دیپلمات ایرانی را در مزار کشتند، ایران $\frac{1}{4}$ از سربازان یک میلیون نفری خود را در مرز با افغانستان بسیج کرد و تهدید به حمله نمود. با وجود آنکه تنش‌ها با طالبان اوج گرفت، روابط جدید بین ایران و عربستان سعودی وارد مرحله مهم‌تری شد.

افغانستان فقط یکی از عرصه‌های مورد اختلاف در رقابت شدید بین ایرانیان و اعراب بوده است. هر دو ملت از دیرباز همواره علیه یکدیگر بر سر مذهب

---

1. Bill Richardson

سنی اعراب و مذهب شیعهٔ ایران مجادله، بر یکدیگر غلبه و حکومت کرده‌اند. در سال ۱۵۰۱ شاه اسماعیل صفوی ایران را به اولین و تنها کشور شیعه در دنیای اسلام تبدیل کرد. ایرانیان و اعراب هر دو به طرف آسیای مرکزی و افغانستان حرکت کرده بودند. اگرچه حکومت ایران، و فرهنگ و زبان این کشور قدیمی‌تر بود و اثر جاودانه‌ای بر جای گذاشت.

در قرن بیستم جنگ طولانی بین ایران انقلابی و عراق (۸۸-۱۹۸۱) که منجر به برجای ماندن ۱٫۵ میلیون مجروح جنگی شد، تنها به این رقابت عمق بیشتری داد. زیرا تمام کشورهای عرب از عراقِ صدام حسین حمایت می‌کردند. زمانی که جنگ ایران و عراق آغاز شد، جنگ دیگری در افغانستان در حال وقوع بود. در این منطقه هماوردی‌های قدیمی، این بار دربافت جنگ سرد و با هدف امریکا برای انزوای ایران به کمک کشورهای عربی ادامه می‌یافت.

ایران و عربستان سعودی، هر دو ظاهراً، در جریان نبرد افغانستان در جناح مشابهی بودند. آنها شدیداً مخالف تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان بودند، مجاهدین را حمایت می‌کردند و از معیارهای بین‌المللی برای انزوای رژیم کمونیست افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی پشتیبانی می‌کردند. اما آنها احزاب متفاوتی از مجاهدین را حمایت می‌کردند و ایران هرگز ارتباطات دیپلماتیک خود با رژیم کابل را قطع نکرد. پشتیبانی سعودی از مجاهدین، هم با امریکا و هم با استراتژی پاکستان، در تأمین انبوه سرمایه‌ها و تسلیحات به افراطی‌ترین گروه‌های سنی پشتون و نادیده گرفتن افغان‌های شیعه همسو بود. سعودی‌ها همچنین جداگانه افغان‌هایی را که وهابیت را ترویج می‌کردند، حمایت مالی می‌نمودند.

دلار در ازای دلار، کمک عربستان سعودی با کمک‌هایی که امریکا به مجاهدین می‌داد، یکسان بود. سعودی‌ها نزدیک به چهار میلیارد دلار کمک

رسمی بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به مجاهدین پرداخت کردند که شامل کمک‌های غیر رسمی از مؤسسات خیریهٔ اسلامی، بنیادها، سرمایه‌های خصوصی شاهزادگان و وصولیه‌های مساجد نمی‌گردید.[۲] کمک‌های مالی مستقیمی نیز به سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) داده شد. آنچنان که در ۱۹۸۹، سعودی‌ها ۲۶ میلیون دلار رشوه برای پرداخت به رهبران افغانستان طی مذاکرات برای تشکیل دولت موقتِ در تبعید در اسلام آباد پیش کش کردند و رهبران مجاهدین ملزم بودند یک وهابی افغانی را به عنوان نخست وزیر موقت انتخاب نمایند.[۳]

در مارس ۱۹۹۰، سعودی‌ها ۱۰۰ میلیون دلار دیگر برای حزب اسلامی حکمت یار در نظر گرفتند که تلاش برای کودتایی از درون ارتش افغانستان علیه رئیس جمهور نجیب‌الله را در کابل پشتیبانی می‌کرد. رهبران این کودتا که نافرجام ماند حکمت یار و ژنرال شهنواز تانای بودند.[۴] پس از ۱۹۹۲ سعودی‌ها به تأمین مالی و کمک رسانی به دولت مجاهدین در کابل ادامه دادند. این کمک که از طریق پاکستان اعمال می‌گردید تبدیل به منبع اصلی فساد و سوداگری برای دولت‌های پی در پی پاکستانی و مرکز اطلاعات پاکستان (ISI) شد.

به خاطر روابط کدورت‌آمیز بین امریکا و ایران، احزاب مجاهدین افغانی مستقر در ایران هیچ کمک نظامی بین‌المللی دریافت نمی‌کردند و به دو میلیون آواره افغانی گریخته به ایران کمک‌های بشر دوستانه‌ای که سه میلیون همتای آنها در پاکستان دریافت می‌نمودند، داده نمی‌شد. حمایت تهران از مجاهدین به دلیل الزامات بودجهٔ ناشی از جنگ ایران ـ عراق محدود شده بود. بنابراین در سراسر دههٔ ۱۹۸۰ امریکا مؤثرانه جلوی دخالت ایران از دنیای خارج بر افغانستان را می‌گرفت. این میراثی بود که بر دشمنی ایرانیان علیه امریکا می‌افزود و زمانی که جنگ سرد پایان یافت و امریکایی‌ها صحنهٔ افغانستان را رها کردند، ایرانیان

سماجت بیشتری را در قبال افغانستان ابراز می‌داشتند.

پشتیبانی ایران از مجاهدین، در درجهٔ اول مختص شیعه‌های افغانی، مخصوصاً هزاری‌ها بود. این دورانی بود که ایران در سراسر دنیا گروههای شیعه را پشتیبانی می‌کرد. تا سال ۱۹۸۲ ایران نسل جوانتر هزاری‌های متعصبی را تشویق و حمایت می‌کرد که در مقابله با رهبران سنتی بودند، رهبرانی که از ۱۹۷۹ در مخالفت با اشغال روسیه ظاهر شده بودند. بعداً به هشت حزب افغانی شیعه در تهران موقعیت رسمی داده شد، اما ایران هرگز نتوانست آنها را به میزان کافی مسلح کرده و به آنها کمک مالی دهد. در نتیجه هزاری‌های حمایت شده از سوی ایران، در جریان نبرد داخلی افغانستان در حاشیه قرار گرفتند و بیشتر به جای جنگ علیه روس‌ها، با یکدیگر می‌جنگیدند. نفاق هزاره‌ها، به دلیل سیاست‌های ایدئولوژیکی یک بعد نگر ایران، که در آن وفاداری هزاره‌ها به تهران از اتحاد بین آنها مهم‌تر می‌نمود، وخیم‌تر شد.

در ۱۹۸۸، با عقب نشینی روسیه که اکنون قریب الوقوع‌تر می‌نمود، ایران در صدد تقویت هزاری‌ها بود. آنها به هشت حزب هزاره‌ای مستقر در ایران کمک کردند تا در یک حزب وحدت متحد شوند. ایران اکنون برای حضور حزب وحدت در مذاکرات بین‌المللی برای تشکیل دولت جدید مجاهدین که تحت نفوذ احزاب مجاهدین مستقر در پیشاور بود، پافشاری می‌کرد. با اینکه هزاری‌ها اقلیت کوچکی بودند و نمی‌توانستند امیدی به دولت افغانستان داشته باشند، اما ایران در ابتدا ۵۰ درصد و سپس ۲۵ درصد سهم برای آنها در حکومت آیندهٔ مجاهدین تقاضا کرده بود.

رقابت بین ایران و عربستان سعودی با ورود عرب‌های بیشتر، برای گسترش وهابیت و جلوگیری از توسعهٔ شیعه، در داخل افغانستان شدت می‌یافت، پاکستان بین آنها تعادل برقرار می‌نمود. پاکستان به عنوان متحد نزدیک هر دو

کشور، بر ضرورت حفظ جبههٔ متحد علیه رژیم کابل تأکید می‌کرد. رقابت ایران ـ عربستان سعودی پس از خروج ارتش روسیه در ۱۹۸۹ یعنی زمانی که ایـران خود را به رژیم کابل نزدیک‌تر کرد، شدت یافت. ایران هم اکنون رژیم کابل را تنها نیروی قادر، در مقابلِ به قدرت رسیدنِ یک پشتون سنی در افغانستان می‌دید. ایران حزب وحدت را مجدداً مسلح نمود و در زمـان سـقوط کـابل بـه دست مجاهدین در ۱۹۹۲ حزب وحدت نه تنها بخش هـزارجـات افـغانستان بـلکه قسمت مهمی از منطقهٔ غربی کابل را کنترل می‌کرد.

سعودی‌ها در عین حال متحمل شکست مهمی شدند، زیرا دو دست نشاندهٔ اصلی نئو وهابی آنها، گلبدین حکمت‌یار و عبدالرسول سیاف، از هم جدا شدند. حکمت‌یار مخالف دولت تازه تأسیس مـجاهدین در کـابل بـود و در بـمباران نمودن شهر به هزاره‌ها پیوست. سیاف دولت مجاهدین را پشتیبانی می‌کرد. این انشعاب مضاف بر رسوایی بیشتر سیاست خارجـی سـعودی، پس از تـصرف کویت توسط عراق در ۱۹۹۰ شد. به مدت ۲۰ سال سعودی‌ها صدها حزب نئو وهابی را در سراسر دنیای مسلمانان برای گسترش وهـابیت و بـه دست آوردن نفوذ در داخل نهضت‌های اسلامی در این کشورها کمک مالی کرده بودند.

ریاض در حالی از این احزاب اسلامی تقاضای کمک متقابل و حمایتشان از عربستان سعودی و امریکا را نمود که علیه عـراق اتـحادی را رهـبری مـی‌کرد، اکثریت، که شامل حکمت‌یار و بیشتر احزاب افغانی بودند، از صـدام حسـین حمایت کردند. سال‌ها تلاش عربستان سعودی و میلیاردها دلار به هـدر رفت زیرا عربستان سعودی در متحول کردن سیاست خارجی بـر پـایهٔ مـنافع مـلی شکست خورده بود. معضل عربستان سعودی داشتن حکومت برگزیدهٔ غـرب زده‌ای است که مشروعیت آن بر پایهٔ بنیاد گرایی محافظه کار استوار است. هر چند آنهایی که جزو این مشی برگزیده نیستند به شدت ضد غربی هستند. این

نخبگان وهابیت متعصبانه‌ای را، حتی هنگامی که این مسئله قدرت آنان را در داخل و خارج کشور تضعیف می‌کرد، ترویج کرده‌اند. جالب این که تنها، احزاب میانه روی افغانی که سعودی‌ها آنان را نادیده گرفتند به حکومت سلطنتی سعودی‌ها در زمان نیاز کمک کردند.[5]

زمانی که جنگ افغانستان بین ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ شدت یافت، رقابت بین ایران و عربستان سعودی نیز بیشتر شد. سعودی‌ها و پاکستانی‌ها تلاش‌های متعددی برای گرد هم آوردن تمام احزاب انجام دادند. در عین حال، آنها هر کوششی را برای جلوگیری از توافقات بالقوهٔ ایران و هزاره‌ها انجام دادند. ایران و هزاره‌ها، در معاهدهٔ پیشاور ـ که عربستان سعودی و پاکستان بین مجاهدین در خصوص چگونگی تقسیم قدرت در کابل مطرح کردند ـ و متعاقباً در ۱۹۹۳ در معاهده نامه‌های جلال آباد و اسلام آباد ـ که برای پایان دادن جنگ داخلی انجام پذیرفت و بی نتیجه نیز باقی ماند ـ حضور نیافتند. طرد ایران از سوی پاکستان و عربستان سعودی در دههٔ ۱۹۹۰، همانند رفتار امریکا با ایران در دههٔ ۱۹۸۰، باعث خشم بیشتر تهران شد.

ایرانیان نیز واقع گراتر شده بودند، آنها نه تنها شیعه‌های افغانی، بلکه تمام قوم‌های فارسی زبان را که با نفوذ پشتون مقابله می‌کردند، حمایت می‌کردند. ایران پیوندی طبیعی با تاجیک‌ها داشت ـ آنها از نژاد قدیمی مشابهی هستند و به یک زبان صحبت می‌کنند ـ اما ایرانیان از حملات وحشیانهٔ احمدشاه مسعود به هزاری‌ها در کابل در ۱۹۹۳ خشمگین شده بودند. با این حال، تهران اکنون دریافته بود که اگر از غیر پشتون‌ها حمایت نکند، سنی‌های پشتون بر افغانستان چیزه خواهند شد.

در ۱۹۹۳ ایران اولین بار اقدام به تأمین کمک نظامی بزرگی به رئیس جمهور برهان‌الدین ربانی در کابل و فرماندهٔ ازبکی رشید دوستُم کرد و به تمام احزاب

قومی تأکید نمود که به ربانی بپیوندند.

استراتژی جدید ایران مبارزه بر سر منافع این کشور با پاکستان را شدت بخشید. اسلام آباد مصمم بود تا دست نشانده‌های پشتونی خود را در کابل مستقر نماید و پاکستانی‌ها و سعودی‌ها هر دو مصمم بودند تا هزاره‌ها را از هر گونه توافق بر سر تقسیم قدرت برحذر دارند. دیپلماسی ماهرانهٔ پاکستان در دههٔ ۱۹۸۰ در ایجاد تعادل بین منافع سعودی‌ها و ایرانیان اکنون منحصر به منافع سعودی‌ها شده بود.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بازگشایی دروازه‌های آسیای مرکزی، به ایران انگیزهٔ جدیدی برای پایان دادن به انزوای بین‌المللی خود داده بود. علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه، در نوامبر ۱۹۹۱ به سوی آسیای مرکزی رفت. وی قراردادی برای ساختن راه آهن بین ترکمنستان و ایران امضا کرده بود. اما در اینجا نیز امریکا سعی داشت با اعلانیهٔ وزیر امور خارجهٔ خود جیمز بیکر[1]، در ۱۹۹۲ راه ایران را مسدود نماید. این اعلانیه مبنی بر این بود که واشنگتن هر عملی برای جلوگیری از نفوذ ایران در آسیای مرکزی انجام خواهد داد.[6] حکمرانان نئوکمونیست در آسیای مرکزی در آغاز نسبت به ایران شدیداً مشکوک بودند. آنها از این واهمه داشتند که این کشور باعث گسترش بنیادگرایی اسلامی شود.

اما ایران در برابر این وسوسه انگیزی مقاومت می‌کرد و اصرار بر روابط نزدیک با روسیه، طی ملاقات یخ شکن وزیر امور خارجهٔ روسیه، ادوارد شواردنادزه[2] با آیت الله خمینی داشت. حمایت از روابط نزدیک‌تر ایران و روسیه از سوی آیت الله خمینی، قبل از رحلت وی، به روسیه مشروعیت جدیدی در نظر ایرانیان داد. همچنین بین ۱۹۸۹ و ۱۹۹۳ روسیه برای ایران تسلیحاتی به ارزش

---

1. James Baker 2. Eduard Shevardnadze

۱۰ میلیارد دلار برای بازسازی انبار نظامی این کشور فراهم کرد. ایران با ایجاد روابط با کشورهای غیر مسلمان روسیهٔ سابق مانند: گرجستان، اوکراین و ارمنستان موقعیت خود را بهبود بخشید. تهران از پشتیبانی آذربایجان در حین جنگ این کشور با ارمنستان امتناع کرد، اگرچه ۲۰ درصد جمعیت ایران آذری است. ایران به روسیه و سازمان ملل برای پایان دادن جنگ داخلی در تاجیکستان کمک کرد.[۷] به طور جدی ایران و جمهوری‌های آسیای مرکزی در ظن عمیق نسبت به بنیادگرایی پشتون ـ افغان و حمایتی که از پاکستان و عربستان سعودی دریافت می‌کرد، سهیم بودند. بنابراین اتحادی بین ایران، روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی در پشتیبانی احزاب قومی غیر پشتون قبل از ظهور طالبان وجود داشت.

در عوض، عربستان سعودی تلاش‌های اندکی، در این کشورها، برای بهبود روابط با روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی انجام داد. برای سعودی‌ها نزدیک به چهار سال طول کشید تا اینکه سفارت‌خانه‌هایی در پایتخت‌های آسیای مرکزی برقرار کنند. با این وجود سعودی‌ها میلیون‌ها قرآن به آسیای مرکزی فرستادند، مسلمانان آسیای مرکزی را با پول خود به حج فرستادند و به ملاهای آنها برای تحصیل در عربستان سعودی، جایی که آنها وهابیت را می‌پذیرفتند، بورسیه دادند. این معیارها در سیاست عربستان سعودی تنها حکمرانان آسیای مرکزی را دلواپس کرد. در عرض چند سال حکمرانان ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان وهابیت را بزرگ‌ترین تهدید سیاسی برای ثبات در کشورهای خود خواندند.[۸]

عربستان سعودی طالبان را همچون سرمایه‌ای مهم برای افزایش نفوذ خود در افغانستان می‌دید. اولین تماس‌های سعودی‌ها با طالبان از طریق سفرهای شکار شاهانه بود. مولانا فضل الرحمن رئیس جماعت علمای اسلامی پاکستان

(JUI)، اولین سفر برای شکـار پـرندهٔ بـوستارد را بـرای شـاهزادگـان عـربستان سعودی و کشورهای حوزهٔ خلیج فارس در قندهار، طـی زمسـتان ۹۵ـ۱۹۹۴، ترتیب داد. گروه‌های شکار عرب با هواپیماهای ترابری بزرگی به سوی قندهار پرواز کردند. آنها با خود یک دو جین جیپ‌های لوکس جهت شکار آوردند که به همراه هدایای خود به خاطر مهمان نوازی طالبان در آنجا باقی گذاردند. سپس رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی، شاهزاده تـرکی مـرتباً مـبادرت بـه دیدار از قندهار نمود. پس از اینکه ترکی از اسلام آباد و قندهار در جولای ۱۹۹۶ دیدار کرد، سعودی‌ها، بودجه، وسایل نقلیه و سوخت برای ایجاد امکان حملهٔ موفقیت‌آمیز طالبان به کابل را فراهم کردند. دو شـرکت نـفتی سـعودی دلتـا و نینگراچو، که در پروژهٔ گذر خطوط لولهٔ گاز از عرض افغانستان درگیر بودند، در حیطهٔ حرفهٔ خود بر فشار به ریاض برای تضمین پیروزی طالبان می‌افزودند.

اما این علمای وهابی عربستان بودند که نقش بـانفوذتری را در اصـرار بـه خانوادهٔ سلطنتی برای پشتیبانی از طالبان ایفا می‌کردند. علما نـقش بـرجسـتهٔ مشورتی برای پادشاه سعودی در شورای اجلاس علمای ارشد و چهار سازمان دولتی دیگر ایفا می‌کنند. آنها دائماً از صدور وهابیت در سراسر دنـیای اسـلام حمایت کرده‌اند و خانوادهٔ سلطنتی نسبت به نظر علما شدیداً حساس هستند.[۹] شاه فهد جلسه‌ای مشتمل بر ۳۵۰ تن از علما را تشکیل تا آنها را برای صـدور فتوا، به منظور اجازهٔ استقرار ارتش امریکا در عربستان سعودی، طی جنگ با عراق متقاعد کند.[۱۰] مرکز اطلاعات عربستان سعودی با علما همکاری نزدیکی داشت. چنانچه تعداد زیادی از مؤسسات خیریهٔ اسلامی که حکومت آنها را اداره می‌کرد نیز چنین می‌نمود. سازمان اطلاعات عربستان سعودی، مجاهدین افغان را در دههٔ ۱۹۸۰ و حالا طالبان را با همان کیفیت تأمین مالی کردند. به علاوه، علما شبکهٔ مساجد و مدارس عظیمی در کشور تحت کنترل خود داشتند و در

اینجا بود که در طی مراسم نماز جمعه، آنها حمایت عامهٔ مردم را برای طالبان گرد می‌آوردند.[۱۱]

طبق گفتهٔ نواف عبید، مفسر سعودی، بازیگران کلیدی در بین علما که برای حمایت سعودی از طالبان فعالیت می‌کردند، شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی بزرگ و رئیس شورای عالی علما و شیخ محمد بن جابر، وزیر دادگستری و عضو کلیدی شورای علما، بودند.[۱۲] در مقابل، طالبان تکریم خود را به خانوادهٔ سلطنتی و علما اظهار کردند و از رسم و رسومات وهابی همانند ایجاد پلیس مذهبی در افغانستان تقلید کردند. در آوریل ۱۹۹۷، یکی از رهبران طالبان، ملا ربانی، با شاه فهد در ریاض ملاقات کرد و عملاً به طور مؤثر از سعودی‌ها تمجید کرد. ربانی اظهار نمود: «از آنجایی که عربستان سعودی مرکز دنیای اسلام است ما مایلیم با عربستان سعودی همکاری داشته باشیم. شاه فهد از گزینش معیارهای خوب و تحمیل شریعت در افغانستان توسط طالبان ابراز خوشحالی کرد».[۱۳] طی ملاقات پنج ماه بعد با شاه فهد، رهبران طالبان گفتند که سعودی‌ها قول کمک بیشتری را داده‌اند. ملا محمد استانکزای در این خصوص اظهار داشت: «شاه فهد بسیار با لطف و محبت بود. سعودی‌ها به ما قول داده‌اند تا آنجا که می‌توانند به ما کمک بدهند».[۱۴]

پشتیبانی ریاض از طالبان، مقامات این کشور را در اعمال هر نوع فشاری بر روی طالبان، در خصوص اخراج اسامه بن لادن از افغانستان با وجود اجبار امریکا بی‌میل می‌کرد. زمانی که شاهزاده ترکی شخصاً در قندهار مورد اهانت ملاعمر قرار گرفت، سعودی‌ها ارتباطات دیپلماتیک خود را با طالبان محدود کردند. این مسئله به وضوح یک توهین شخصی بود که، به جای تغییر کلی بر سیاست گذاری سعودی، در سیاست خارجی سعودی تأثیر گذارد. به نظر می‌رسید عربستان سعودی هنوز از تجربیات زیان بار خود در تلاش برای صدور

وهابیت درس چندانی نگرفته بود.

پشتیبانی اولیهٔ عربستان سعودی از طالبان، ایران را متقاعد کرد که امریکا نیز طالبان را در پی سیاست‌های تشدید شوندهٔ دههٔ ۱۹۸۰ امریکا برای احاطه کردن ایران در بین نیروهای متخاصم در خصوص انزوای ایران، حمایت می‌کند. امریکا، طبق اظهارات تهران، هدف جدیدی برای گسترش خطوط نفت و گاز از آسیای مرکزی داشت که در آن ایران نادیده گرفته می‌شد. پس از این که طالبان کابل را تسخیر کردند، روزنامه‌های ایرانی عقاید استوار مقامات دولتی ایران را انعکاس دادند. روزنامهٔ ***جمهوری اسلامی ایران*** در این رابطه نوشت: «تسخیر کابل به وسیلهٔ طالبان را واشنگتن طراحی، ریاض پشتیبانی مالی و اسلام آباد حمایت تدارکاتی کرده است».[۱۵]

به هر شکل در تهران مشاجرهٔ اصلی در حمایت از افغانستان یک مسئله داخلی بود. سردمداری این مجادله بین دو گروه انعطاف‌ناپذیر که مشتاق حمایت از شیعه در سطح جهانی و میانه روها که خواهان یک حمایت ارزیابی شده‌تر از اتحاد ضد طالبان و رویارویی با طالبان بودند، تقسیم شده بود. ایران همانند پاکستان متحمل مشکلات مشابهی بود: به لحاظ داشتن بخش‌های مختلف و گروه‌های فشاری که در جهد و کسب منافعِ شخصیِ مطلق در جریان سیاست گذاری برای افغانستان سعی می‌ورزیدند. ارتش ایران، پاسداران انقلاب اسلامی، سازمان‌های اطلاعاتی، روحانیون شیعه و بنیادها یا مؤسسات قومی ـ که روحانیون اداره می‌کنند و کنترل بیشتر اقتصاد بخش دولتی و همچنین تأمین مالی سیاست خارجی را به عهده دارند با سرمایه‌های بسیارشان ـ تنها تعدادی از این گروه‌های در حال رقابت بوده‌اند.

تمام این گروه‌ها می‌بایستی به وسیلهٔ وزارت امور خارجه و علاء الدین بروجردی معاون وزیر امور خارجه در امور افغانستان پابرجا نگه داشته

می‌شدند. بروجردی که سیاست‌های ایران در قبال افغانستان را بیش از یک دهه اداره می‌کرد، دیپلمات زیرکی بود. دوران انتصاب او از اوایل دوران ریاست جمهوری علی اکبر رفسنجانی تا ریاست جمهوری سید محمد خاتمی دوام آورده بود تا اینکه مجبور شد پس از کشته شدن دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف استعفا دهد. او در خصوص افغانستان هم صلح طلب و هم جنگ طلب بود ـ این امر بستگی به کسی داشت که با او صحبت می‌کرد ـ و او همچنین بایستی اطمینان حاصل می‌کرد که تضاد منافع ایران با پاکستان و عربستان سعودی از کنترل خارج نمی‌شود. در مقابل، در عربستان سعودی وزیر امور خارجه، شاهزاده سعود الفیصل، سیاست افغانستان را به برادر جوان‌تر خود، شاهزاده ترکی، و مرکز اطلاعات عربستان سعودی واگذار کرد.[۱۶]

فروپاشی حکومت افغانستان با پدید آمدن مسئله ورود محموله‌های عظیم مواد مخدر باعث بروز عدم امنیت در ایران شد. کابوس درگیری قومی افغانستان تهدیدی بود در رخنه به درون ایران در راستای به وجود آمدن بار اقتصادی ناشی از حمایت از میلیون‌ها پناهندهٔ افغانی که عمیقاً با بیزاریِ ایرانیانِ عامی مواجه شدند. در ایران تقریباً حدود سه میلیون معتاد، برابر با تعداد معتاد موجود در پاکستان، وجود دارد. این در حالی است که ایران با ۶۰ میلیون جمعیت تنها نیمی از جمعیت پاکستان را دارا است. قاچاق سوخت، مواد غذایی و کالاهای دیگر از داخل ایران به افغانستان رکودهایی را در ایجاد درآمد و مشکلات اقتصادی متناوب و دوره‌ای به وجود آورد ـ این در زمانی بود که ایران با سقوط تأسف بار درآمد، به دلیل نزول قیمت‌های نفت در جهان مواجه شد و سعی در بازسازی اقتصادی خود داشت.

نگرانی ایرانیان از ۱۹۹۶ به بعد این بود که طالبان مخفیانه گروه‌هایی از ایرانیان را که ضد رژیم بودند، پشتیبانی کنند. در قندهار، طالبان به اهل سنت و

الجماعت، که مبارزان سنی ایرانی را از استان‌های خراسان و سیستان و بلوچستان جمع آوری می‌کردند، امکان تحصن داده بودند. سخنگویان این گروه از اقلیت‌های ترکمن‌ها، بلوچی‌ها و افغانی‌ها ادعا می‌کردند هدف آنها براندازی رژیم شیعه در تهران و تحمیل رژیم سنی به سبک طالبان است. این آرمان شگفت آوری بود چرا که ۹۵ درصد جمیعت ایران شیعه هستند، هر چند احتمال این مسئله به جلب پشتیبانی از گروه‌های کوچک یاغی کمک کرد. این گروه تسلیحات و پشتیبانی از طالبان دریافت می‌کردند و ایرانی‌ها متقاعد شده بودند که پاکستانی‌ها نیز آنان را حمایت می‌کنند.

کمک نظامی ایران به اتحاد ضد طالبان، پس از سقوط کابل در ۱۹۹۶ و دوباره پس از سقوط مزار شریف در ۱۹۹۸، افزایش یافت؛ هر چند ایران هیچ مرز مشترک با این اتحاد نداشت و مجبور بود یا از طریق هوایی و یا از طریق راه آهن کمک‌ها را به نیروهای مسعود برساند که این امر مستلزم دریافت مجوز عبور از ترکمنستان، ازبکستان و قرقیزستان بود. در ۱۹۹۸ مأموران سازمان اطلاعات ایران با هواپیمای باری حاوی تسلیحات به سوی پایگاه احمدشاه مسعود در کولیاب واقع در تاجیکستان پرواز کردند و مسعود به طور پی در پی از تهران دیدار کرد. خطری که خط کمک رسانی ایران با آن مواجه بود زمانی پدیدار شد که نیروهای امنیتی قرقیزستان در اکتبر ۱۹۹۸ ترنی را متوقف کردند که در آن شش واگن حاوی ۷۰۰ تن تسلیحات و مهمات کشف شد. قطارِ دارایِ محمولهٔ تسلیحات، در پوشش کمک‌های بشر دوستانه، از ایران به سوی تاجیکستان، در حال حرکت بود.[۱۷]

طالبان نسبت به پشتیبانی ایران از اتحاد ضد طالبان خشمگین شدند. در ژوئن ۱۹۹۷ طالبان سفارت ایران را در کابل به اتهام بر هم زدن صلح و ثبات در افغانستان تعطیل کردند.[۱۸] بیانیه طالبان در سپتامبر ۱۹۹۷ پس از شکست آنها

در تسخیر مزار شریف صریحاً صادر گردید. این بیانیه ابراز می‌کرد: «هواپیماهای ایران تماماً با قانون شکنیِ نابهنجارِ معیارهایِ پذیرفته شده بین‌المللی آسمان کشورمان را با حمل کمک‌ها و ارسال آنها به فرودگاه‌های تحت کنترل گروه مخالفین، مختل می‌کنند. پیامد حیاتی چنین مداخله‌ای متوجه ایران که دشمن اسلام است خواهد شد. افغانستان قادر است مخالفان دولت ایران را در داخل سرزمین افغانستان پناه دهد و بدین ترتیب برای ایران مشکل ایجاد نماید».[۱۹]

در هر حال کشته شدن دیپلمات‌های ایران در ۱۹۹۸ در مزار ایران را تقریباً به جنگ با طالبان مجبور کرد. پشتیبانی همگانی فوق العاده‌ای برای حملهٔ ایران به غرب افغانستان وجود داشت که بیشتر به وسیلهٔ تندروها در تهران که خواستار تضعیف ریاست جمهوری خاتمی بودند، ابراز می‌گردید. حتی کمال خرازی وزیر امور خارجهٔ محتاط ایران مجبور شده بود کلام شدید اللحنی اتخاذ نماید. خرازی در ۱۴ اوت ۱۹۹۸ گفت:

«طالبان پشتون هستند و نمی‌توانند تمام گروه‌های قومی دیگر را از صحنهٔ سیاست بدون اینکه موجب برانگیختگی مقاومت آنها شوند، برکنار نمایند. در چنین شرایطی صلح در کشور وجود نخواهد داشت. من به طالبان و کسانی که آنها را حمایت می‌کنند، هشدار می‌دهم که ما بی‌ثباتی و دسیسه را در کنار مرزهایمان تحمل نخواهیم کرد. ما توافقی با پاکستان داشتیم که مسئله افغانستان از طریق جنگ حل نخواهد شد. اکنون این مسئله پدید آمده است و ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم.»[۲۰]

ایران حس می‌کرد بارها پاکستان به او خیانت کرده است. در ۱۹۹۶ تقریباً وقتی که رئیس جمهور برهان‌الدین ربانی، به صلاح دید ایران، سعی در گسترش پایگاه حکومت خود و شرکت دادن پشتون‌ها و دیگر احزاب در آن داشت، طالبان کابل را تسخیر کردند. ایران متقاعد شده بود که پاکستان در جریان

کوشش‌های ربانی کارشکنی کرده است. در ژوئن ۱۹۹۷ نخست وزیر نوازشریف از تهران دیدار کرد که طی آن به همراه رئیس جمهور خاتمی، هر دو خواستار آتش بس در افغانستان شدند و اعلام کردند که مشکل افغانستان نمی‌تواند راه حل نظامی داشته باشد. اما ایران فکر می‌کرد که پاکستان به هیچ وجه قصد پایبندی به این توافق را ندارد. روزنامهٔ *جمهوری اسلامی* در این باره نوشت: «پاکستان هیچ جایی برای اطمینان ما باقی نگذاشته است و موقعیت خود را در نظر ایرانیان بی‌ثبات کرده است. ما نمی‌توانیم ببینیم پاکستان برای امنیت ملت ما مشکل ایجاد می‌کند».[۲۱]

سپس در تابستان ۱۹۹۸، پاکستان ایران را متقاعد کرد تا در هیئت اعزامی صلح دیپلماتیک مشترکی شرکت کند. مقامات ایرانی رده میانه و دیپلمات‌های پاکستانی برای اولین بار با هم در چهار جولای ۱۹۹۸ برای مذاکره با احزاب مخالف به مزار شریف و قندهار سفر کردند. تقریباً چند هفتهٔ بعد طالبان به مزار شریف حمله و دیپلمات‌های ایرانی را به سرعت قتل عام کردند. ایرانیان معتقد بودند زمانی که سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) طالبان را آمادهٔ حمله به مزار می‌کرد، پاکستان آنها را به بهانهٔ آغاز پیشنهاد صلح فریب داده است. به علاوه ایران ادعا می‌نمود که پاکستان قول امنیت دیپلمات‌های آنان را در مزار داده بود. زمانی که دیپلمات‌ها کشته شدند، ایران خشمگین شد و طالبان و پاکستان را محکوم کرد. مقامات ایرانی گفتند. ملا دوست محمد در ابتدا دیپلمات‌ها را در زیر زمین ساختمان جمع کرد و قبل از اینکه آنها را به قتل برساند با بی‌سیم صحبت می‌کرد.[۲۲]

طالبان آن گونه که به نظر می‌رسید به صراحت پاسخ دادند که ایرانیان دیپلمات نبودند، بلکه مأمورین سازمان اطلاعات بودند که در مسئله رساندن تسلیحات به اتحاد ضد طالبان دخیل بودند. در هر حال در جریان این کشمکش

دیپلماتیک اطمینان بین ایران و پاکستان از میان رفت.[۲۳] ایرانیان از این امر نیز خشمگین بودند که اقدامات طالبان روابط حسنه در حال رشد آنها و امریکا را به مخاطره انداخته است. وزیر امور خارجهٔ امریکا مادلین آلبرایت در ژوئن ۱۹۹۸ گفت نقش حیاتی که ایران در این منطقه ایفا می‌کند روابط ایران با امریکا را به موضوع اصلی مورد علاقه و پر اهمیت برای وزارت امور خارجه تبدیل می‌کند.[۲۴]

ایرانیان به این امر دلگرم شده بودند که امریکا برای اولین بار آنها را جدی گرفته است. کمال خرازی به من گفت: «همکاری ایران ـ امریکا پیرامون افغانستان قطعاً نمی‌تواند سرمشقی باشد و نشان دهد که امریکا درک بیشتری دارد راجع به ایران در این منطقه و نقشی که ایران می‌تواند برای تزویج صلح و امنیت در این منطقه بازی کند. ما مدتها سعی کردیم که به آنها (امریکا) بگوییم که ایران یک بازیگر کلیدی در این منطقه است».[۲۵] ایران و امریکا همچنین به دلیل بینش تغییر یافتهٔ واشنگتن در مورد طالبان، به یکدیگر نزدیک شده بودند. هم اکنون هر دوی این کشورها نظرات مشابهی داشتند و از مواد مخدر طالبان، سیاست‌های جنسیّت، پناه دادن به تروریست‌ها و تهدیدی که آیین اسلامی بنیادگرای طالبان به این منطقه تحمیل کرده بودند، انتقاد داشتند. جالب این بود که برای امریکا تهدید تازه، دیگر بنیادگرایی شیعه نبود بلکه بنیادگرایی سنی طالبان بود.

حتی طالبان اکنون ثابت کردند که برای عربستان سعودی هم ایجاد مشکل می‌کنند که این امر باعث نزدیک شدن تهران به ریاض شد. پناه دادن طالبان به بن لادن، افراطی گری آنها را نشان داده بود و تهدیدی را به ثبات عربستان سعودی تحمیل کرده بود. مهم اینکه، بر روابط حسنهٔ بین ایران و عربستان سعودی حتی زمانی که ایران تهدید نمود که به افغانستان در ۱۹۹۸ حمله خواهد کرد لطمه‌ای

وارد نگردید. در می ۱۹۹۹ رئیس جمهور خاتمی از عربستان سعودی دیدار کرد. این اولین بار بود که یک رهبر ایرانی چنین دیداری را در طی سه دهۀ اخیر انجام می‌داد.

طالبان، خصوصاً با حمایتشان از مخالفان سعودی، سعودی‌ها را با تهدیدی امنیتی مواجه نمودند. در گذشته سعودی‌ها بدون تفکر مناسب دربارۀ نوع حکومت و سازش‌های سیاسی و تقسیم قدرتی که می‌بایست در افغانستان شکل بگیرد در مقابل بنیادگرایی طالبان سر تعظیم فرود آورده بودند؛ هر چند که دیگر قادر به ادامۀ چنین نگرش عمل گرایی نبودند. با وجود سیاست‌های خارجی متعدد سعودی، که به جای تشکیلات حکومتی بر پایۀ روابط و حمایت شخصی است مشکل می‌توان مشاهده کرد که اعمال سیاست در قبال افغانستان، موافق با منافع ملی خود سعودی و ثبات در منطقه باشد تا تحول بر پایۀ وهابی گرایی.

رئیس جمهور خاتمی در صدد پیشبرد برنامۀ اصلاحات خود در کشور بود. رژیم ایران بیش از پیش علاقمند و نیازمند استقرار صلح در افغانستان برای کاهش ادامۀ روند تأمین مالی اتحاد ضد طالبان، توقف مواد مخدر، تسلیحات و سرریزی باب فرقه گرایی از افغانستان و حرکت به سوی آشتی با امریکا است. عجب اینکه افراط گرایی طالبان کمک کرد تا ایران و عربستان سعودی به هم نزدیک‌تر شوند و روابط پاکستان با هر دو کشور ضعیف گردد. بازندۀ اصلی بازگشت ایران به صحنۀ دیپلماتیک، پاکستان بود. به هر حال ایران برای پایان دادن به انزوا از غرب نیاز داشت تا نشان دهد که عضو مسئول و با ثبات جامعۀ بین‌المللی است. اولین و بزرگ‌ترین آزمایش ایران می‌توانست کمک به تأمین صلح در افغانستان باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ مصاحبه با آقای خرازی، تهران، ۳۰ آوریل ۱۹۹۸، مراجعه شود به:

Rashid Ahmed'Iran trying to improve ties with old enemies', the *Nation*, 5 May 1998.

۲ـ بین ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶ عربستان سعودی ۵۲۵ میلیارد دلار به نیروی مقاومت افغان داد. در ۱۹۸۹ آنها توافق کردند که ۶۱ درصد از کل مبلغ ۷۱۵ میلیون دلار یا به عبارتی ۴۳۶ میلیون دلار را آنها برای نیروی مقاومت افغان تأمین کنند و مابقی مبلغ را امریکا تأمین نماید. در ۱۹۹۳ آنها ۱۹۳ میلیون دلار برای حکومت افغانستان فراهم کردند. کل مبلغی که آنها در طی جنگ به این حکومت (افغانستان) کمک کردند حداقل و شاید ۳ـ۳/۳ میلیارد دلار بود امریکا فرستاده بود.

Huntingdon Samuel, *The Clash of Civilizations and the Remaking of world order*, Simon and Schuster, New York 1996.

۳ـ مصاحبه‌هایی با افسران اطلاعاتی پاکستانی ۱۹۸۹، همچنین مراجعه شود به:

Rubin, Barrett, *The Fragmentation of Afghanistan: State Formation and Collapse in the international System*, Yale University Press, 1995.

۴ـ مصاحبه‌هایی با وزرای کابینه در ۱۹۹۰، به مراجعه شود:

Rubin Barnett, *The Fragmentation of Afghanistan.*

۵ـ سعودی‌ها از مجاهدین درخواست کردند که نیروی پشتیبانی به عربستان سعودی برای کمک به جنگ آنها با عراق بفرستد. زیرا مایل بودند. اتحاد اسلامی را نشان بدهند و این تبلیغ را در دنیای اسلامی که سعودی‌ها فقط وابسته به ارتش عرب هستند، خنثی کنند. تمام احزاب افغانی امتناع کردند و سعودی‌ها را همواره نادیده گرفتند، به جز جبههٔ اسلامی میانه روی ملی افغانستان که توسط پیر گیلانی رهبری شد.

6- Hunter, ShireentT, 'The Islamic Factor in Irans Relations with Central Asia', February 1999.

گزارش به چاپ نرسیده. من از هانتر به خاطر بسیاری از این ایده‌ها سپاسگزارم.

Rashid, Ahmed, *The Resurgence of Central Asia, Islam or Nationalism?* Zed Books, London 1994.

در این کتاب در سطح وسیعی دربارهٔ دوران استقلال روابط آسیای مرکزی با ایران، ترکیه،

پاکستان و عربستان سعودی بحث نمودم.

۸ـ از آنجایی که هیچ یک از رهبران آسیای مرکزی به گروه‌های دموکراتیک مخالف اجازهٔ شکوفایی نمی‌دادند، تمام گروه‌های مخالف رژیم آنها شکل بنیادگرایی اسلامی زیرزمینی را به خود گرفته بودند که این رهبران به راحتی آنان را وهابیت می‌نامیدند؛ هر چند گروه‌های مخالفین اسلامی فقط از وهابیون تحت تعلیم سعودی تشکیل نشده بودند. برای مباحثه بیشتر پیرامون وهابیت در آسیای مرکزی بین ۱۹۹۱ ـ ۹۴ به مراجعه شود به:

Rashid Ahmed, *The Resurgence of central Asia, Islam or Nationalism?*

۹ـ ساختارهای دیگر شامل: شورای عالی قدیس، مؤسسهٔ مطالعات علمی، نظارت امور مذهبی و کمیتهٔ امر به معروف و نهی از منکر بود. که نمونهٔ آن بعداً از سوی طالبان مورد تقلید قرار گرفت.

۱۰ـ نتیجه، فتوایی بود که قدرتمندترین رهبر علما، شیخ عبدالعزیز بن باز، آن را صادر کرد: «هر چند امریکایی‌ها عقاید مذهبی محافظه‌کارانه همانند کافران دارند، زیرا مسلمان نیستند، آنها سزاوار پشتیبانی هستند زیرا آنها در این‌جا هستند تا از اسلام دفاع کنند.» من مرهون مقالات محرمانه پیرامون عربستان سعودی هستم.

Obid, Nawaf,'Improving US Intelligence Analysis on the Saudi Arabian Decision Making Process', Harvard University 1998.

۱۱ـ چند منبع سعودی مختلف پس از اینکه طالبان کابل را تسخیر نمودند به من گفتند که در مساجد سعودی مرتباً پس از نماز جمعه از مردم برای طالبان کمک نقدی جمع آوری می‌کنند، تقریباً همانند کاری که برای مسلمانان بوسنی انجام می‌دادند.

12- Obaid, Nawaf, 'Importing US Intelligence Analysis on the Saudi Arabian Decision Making Process', Harvard University, 1998.

13- AFP, 'Taliban claim Saudi Support'; 21 April 1997.

14- AFP, 'Taliban battling for northern city; 17 September 1997.

۱۵ـ نقل قول شده در:

Rashid Ahmed, 'Afghanistan-Road to Disaster', *Herald* Magazine, November 1996.

۱۶ـ من با شاهزاده مسعود در ۱۹۸۶ در جده و شاهزاده ترکی در ۱۹۸۹ در اسلام آباد مصاحبه کردم. هر دوی آنها بسیار دانا و فصیح بودند، اما پیرامون جزئیاتی که در افغانستان اتفاق می‌افتد اطلاعات بسیار کمی داشتند. همانند سازمان جاسوسی امریکا، سازمان اطلاعات عربستان سعودی در سطح وسیعی به سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) به دلیل اطلاعات و تجزیه و تحلیل این سازمان وابسته بود.

17- AFP, 'Convoy oarring weapons Stopped', 12 October 1998.

18- AFP, 'Taliban Shutdown Iran embassy in kabul', 2 June 1997.

19- AFP, 'Taliban warn of retaliation against Iran', 22 September 1997.

20- AFP, 'Iran Says Taliban threat to the region', 14 August 1998.

21- AFP, 'Iran presses Nawaz over Afghan policy', 15 June 1997.

۲۲ـ ایران این برآورد را بر اساس شواهد یک دیپلمات ایرانی قرار داد، که با وانمود اینکه مرده است، از قتل عام فرار کرده بود. هر چند که وی زخمی شده بود، اما به تهران بازگشت و با خبرنگاران صحبت کرد. جالب این بود که ملا دوست محمد وقتی که وی به قندهار بازگشت زندانی بود. همسر وی به ملاعمر شکایت کرده بود که او دو زن صیغه‌ای هزاره‌ای را با خود آورده است. همسر دوست محمد از پذیرفتن آنها در خانه‌اش امتناع کرده بود.

۲۳ـ مصاحبه‌هایی با دیپلمات‌های ارشد ایرانی در سپتامبر ۱۹۹۸ در اسلام آباد و ژانویه ۱۹۹۹ دِوس، سوئیس.

24- Albright, Madelene, Speech to the Asia Society, New York, 17 June 1998.

۲۵ـ مصاحبه با وزیر امور خارجه آقای خرازی تهران، ۳۰ آوریل ۱۹۹۸.

۱۶

نتیجه:
آیندهٔ افغانستان

دبیر کل پیشین سازمان ملل، پطرس غالی، در ۱۹۹۵ در خصوص افغانستان اظهار نمود: «افغانستان به میدان یکی از نبردهای یتیم شدهٔ دنیا تبدیل شده است. نبردهایی که غربِ گزینش گر و بی‌بند و بار، به دلیل توجهش به یوگسلاوی، آنها را نادیده گرفته است».[۱] جهان از افغانستان روی برگردانیده است و اجازه می‌دهد جنگ داخلی، فروپاشی قومی و دو قطبیت، موجب شکست کشور شود. این کشور به هستی خود به عنوان کشوری با دوام و زنده پایان داده است و زمانی که کشوری شکست می‌خورد جامعهٔ آن کشور نابود می‌شود. برای نسل‌ها، کودکان بی‌ریشه، بدون هویت و حقی یا دلیلی برای زندگی، مگر جنگیدن، بزرگ می‌شوند. مردان شوکه و بی‌رحم هستند و تنها در مورد جنگ و قدرت سران جنگی می‌دانند. اخضر ابراهیمی میانجی سازمان ملل این گونه اظهار می‌دارد: «ما در اینجا با یک کشور شکست خورده سر و کار داریم که شبیه یک زخم عفونی است. شما حتی نمی‌دانید که از کجا به تمیز کردن آن مبادرت ورزید».[۲]

کل جمعیت افغانستان، نه یک بار بلکه بیش از چند بار، از محل زندگی خود

بیرون رانده شده‌اند. ویرانی فیزیکی کابل این شهر را تبدیل به شهر درسدن[1] آلمان در قرن بیستم نموده است. چهار راه آسیا بر جادهٔ قدیمی ابریشم اکنون به جز کیلومترها خرابه، چیزی دیگر نیست. هیچ نشانهٔ زیر بنایی که باعث بقای جامعه، حتی در پایین‌ترین وجه معمول فقر باشد، وجود ندارد. در ۱۹۹۸ سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC) گزارش داد تعداد خانواده‌های افغانی که بیوه زنان آنها را سرپرستی می‌کردند به ۹۸,۰۰۰ مورد و خانواده‌هایی که معلولین سرپرست آنها بودند ۶۳,۰۰۰ و ۴۵,۰۰۰ نفر فقط در همان سال برای جراحات ناشی از جنگ معالجه شده بودند. اما حتی یک رغم تخمینی از کشته شدگان وجود نداشت. تنها کارخانه‌های پر محصول در کشور، آن دسته‌ای هستند که اندام‌های مصنوعی، چوبدستی و ویلچر با کمک مؤسسات کمک‌رسانی تولید می‌کنند.[3]

اختلافات افغانستان چندگانه است. از جمله می‌توان به اختلافات قومی، فرقه‌ای، روستایی و شهری، تحصیل کرده و تحصیل ناکرده، آنهایی که اسلحه دارند و آنهایی که خلع سلاح‌اند، اشاره کرد. اقتصاد افغانستان سیاه چالی است که همسایگانش را به کام تجارت غیر قانونی و قاچاق مواد مخدر و تسلیحات می‌کشد و آنها را در این فرآیند تباه می‌کند. آندرس فانگ[2] کارمند کمک رسانی سوئدی در این مورد این‌گونه اظهار داشت: «حداقل ۱۰ تا ۱۵ سال طول خواهد کشید تا یک مرجع فعال مرکزی که قادر به انجام حداقل امور اجرایی مورد نیاز برای توسعهٔ این کشور باشد به وجود بیاید و به نظر من این تنها یک ادعای خوش بینانه است».[4]

روابط پیچیدهٔ قدرت و اقتدار که طی قرن‌ها شکل گرفته بود کاملاً متلاشی شده است. هیچ گروه یا رهبری برای دوباره متحد کردن کشور مشروعیت ندارد.

---

1. Dresden
2. Anders Fange

به جای یک هویت ملی با هویت‌های مبتنی بر همبستگی‌های قبیله‌ای، هویت‌های اقلیتی افضل گردیده است. افغان‌ها دیگر خود را تنها افغانی یا حتی پشتونی و تاجیکی نمی‌خوانند، بلکه قندهاری، پنج شیری، هراتی، کابلی یا جوزجانی می‌نامند. فروپاشی هم جهت افقی دارد و هم عمودی و با ایجاد شکاف در قومیت، جمعیت یک دره یا شهر را در بر می‌گیرد. ساختار طایفه‌ای پشتون به دلیل از بین رفتن مالکیت طایفه‌ای مشترک و زمین‌های چراگاه از یک سو، و جنگ و نبرد از سوی دیگر، متلاشی شده است. غیر پشتون‌ها هم بقای خویش را در سران جنگی خود و دره‌ای که در آن متولد شده‌اند می‌پندارند.

عالی رتبگان طایفه‌ای که زمانی در نبردها وساطت می‌کردند، کشته شده‌اند یا در تبعید به سر می‌برند. برگزیدگان حاکمِ با تجربه و تحصیل کرده، پس از یورش روسیه گریختند و هیچ برگزیدهٔ حاکم جدیدی در جای ایشان قرار نگرفته تا بتواند برای استقرار صلح مذاکره نماید. هیچ نوع طبقهٔ سیاسی برای سازش و ایجاد تفاهم وجود ندارد. رهبران زیادی به نمایندگی از بخش‌های جمعیت وجود دارند، اما هیچ کدام یک رهبر مسلم محسوب نمی‌شوند. در چنین سناریویی، بدون وجود هیچ پایانی برای جنگ این سؤال که آیا افغانستان متلاشی خواهد شد و امواج فروپاشی قومی و بی‌ثباتی را به سراسر منطقه خواهد فرستاد، یک مسئله مهم تلقی می‌شود.

بیشتر سرزنش ادامهٔ جنگ متوجه خارجیانی است که گروه‌های مورد نظر خود را از طریق مداخله و خشونت فزاینده در افغانستان پشتیبانی می‌کنند. اتحاد شوروی سابق فرآیند تجاوز وحشیانه‌اش به افغانستان را آغاز کرد، اما به شدت آسیب دید. الکساندر لبِد که به عنوان سرگرد در ارتش روسیه در افغانستان خدمت می‌کرد و مدتی کاندیدای ریاست جمهوری بود، اظهار داشت: «ما افغانستان را با خود در روحمان، در قلبمان، در یادمان، در سنت مان، در همه

چیز و همه سطوح آوردیم این ماجراجویی ضعیف سیاسی، که تلاشی برای صدور یک انقلاب بی‌ثبات بود، در واقع آغاز یک پایان تلقی می‌شد».[۵]

مجاهدین افغان موجب مرگ اتحاد جماهیر شوروی و امپراطوری شوروی و حتی خود کمونیسم شدند. در حالی که افغان‌ها تمام اعتبار این مسئله را از خود می‌دانند، غرب راه دیگری را اختیار کرده و آشکارا افغانستان را موجب پایان جنگ سرد می‌داند. عقب نشینی ارتش روسیه از افغانستان خبر از تجربهٔ پروستوریکای گورباچف و فضای باز سیاسی (گلسنوست) می‌داد. باوری که سیستم روسیه می‌توانست از درون تغییر یابد. در اینجا درسی برای آموختن برای مداخله گران امروزی وجود دارد. آنهایی که در افغانستان مداخله می‌کنند خود نیز می‌توانند با فروپاشی مواجه شوند. این نه به خاطر قدرت افغان‌ها بلکه به خاطر حرکت نیروهایی است که در خود این جوامعِ شکننده، عنان گسیخته می‌شوند.

امریکا با دور شدن از افغانستان (پس از خروج نیروهای شوروی) در عرض چند سال، با مرگ دیپلمات‌ها، سفارتخانه‌های ویران، بمب گذاری‌ها در نیویورک و فروش هروئین ارزان در خیابان‌های امریکا مواجه گردید، چرا که افغانستان تبدیل به محل حضور تروریسم بین‌الملل و مافیای مواد مخدر گردید. افغان‌ها امروزه شدیداً از اینکه امریکا آنها را ترک کرده عصبانی هستند، زیرا این افغان‌ها بودند که جنگ سرد را به نفع امریکا پایان دادند. در دهۀ ۱۹۸۰ امریکا آماده بود در دوران حکومت کمونیستی با تمام افغان‌ها وارد جنگ شود و حتی با اتحاد جماهیر شوروی نیز دست و پنجه نرم کند. اما زمانی که روس‌ها افغانستان را ترک کردند، واشنگتن دیگر حاضر نبود در تأمین صلح و غذا برای مردم گرسنه کمکی کند. قدرت‌های منطقه از خلأ سیاسی که از عقب نشینی امریکا به وجود آمده بود، سود بردند فرصت را برای اعمال نفوذ مغتنم دیدند و

به نزاع پرداختند.

امروز امریکا با پرداختن به موضوعات منفرد و ترسیم کل سیاست‌ها بر پایهٔ این موضوعات، اعم از آنکه مسئلهٔ مطرح، خطوط لولهٔ انتقال نفت یا نحوهٔ برخورد با زنان یا مسئله تروریسم باشد، تنها نشان می‌دهد که این کشور درس بزرگی نیاموخته است. پروژهٔ شکست خوردهٔ شرکت نفتی یونوکال بایستی درس‌های بسیاری به سیاستگذاران امریکا می‌آموخت، اما به نظر می‌رسد هیچ نشانه‌ای از این آموختن وجود ندارد. زیرا دیپلمات‌های امریکا در سراسر آسیای مرکزی برای متقاعد نمودن شرکت‌های نفتی و دولت‌ها برای آنکه ساختن یک خط لولهٔ اصلی، برای صادرات از باکو تا جیحان را به عهده بگیرند، در دوندگی هستند، اما حتی به نظر می‌رسد که این مسئله نیز به طور نامحدودی به تأخیر افتاده است. شروع ساختمان این خط لوله که برای سال ۲۰۰۰ برنامه ریزی شده بود، تدریجاً به ۲۰۰۳ و اخیراً تا ۲۰۰۵ به تأخیر افتاده است.[۶]

درس‌های برگرفته از پروژهٔ یونوکال بسیار زیاد است. هیچ خط لولهٔ اصلی از مبدأ آسیای مرکزی نمی‌تواند ساخته شود، مگر اینکه امریکا و جامعهٔ بین‌الملل تعهدات بزرگ‌تری را برای رفع منازعات در منطقه، در افغانستان، تاجیکستان، ناگورنو ـ قراباغ، چچن، گرجستان و مناطق کرد نشین بپذیرند. این منطقه دچار وضعیت حل نشده است. ساخته شدن هیچ خط لوله‌ای قابل تضمین نیست، مگر آنکه سطحی از توافق استراتژیک در منطقه پدید آید. ایران و روسیه نمی‌توانند از توسعهٔ منطقه برای همیشه منزوی شوند. آنها تا هنگامی که جزئی از پروژه‌ها نباشند مقاومت و کارشکنی خواهند کرد و تا زمانی که نبردهای قومی حکومت‌ها را از هم پاره می‌کند هیچ خط لوله‌ای قابل ساختن نیست. قومیت گرایی صدای تیز و پرطنین دوران امروز است. سعی برای حل مسائل قومی و حفظ حکومت‌ها در کنار یکدیگر نیاز به دیپلماسی مداوم و مُصر دارد،

نه آنکه سعی شود با دادن رشوه‌های مجازی، سران جنگی ساکت بمانند.

شرکت‌های نفتی نمی‌توانند خطّ لوله‌هایی بسازند که در مقابل جنگ‌های داخلی، وقایع و تغییرات سیاسیِ به سرعت متغیر، بی‌ثباتی و محیطی محاصره شده در بنیادگرایی اسلامی، مواد مخدر و تسلیحات، آسیب‌پذیر است. قمار بزرگ بر سر افغانستان، در ایام قدیم در واقع شامل تهدیدهایی بود که در آن قدرت هرگز مستقیماً به کار برده نشد. روسیه و بریتانیای کبیر مرزها را مشخص نمودند و قراردادهایی امضا کردند و افغانستان را به عنوان حائلی بین حریم خودشان به وجود آوردند. هدف پروژهٔ بزرگ جدید بایستی برقراری ثبات و آرامشی در منطقه باشد، نه آنکه به افزایش تنش‌ها و دشمنی دامن زند. امریکا تنها قدرت جهانی است که توانایی نفوذ به تمام کشورهای همسایه برای توقف مداخله در افغانستان را دارد. امریکا می‌بایستی تعهد بسیار بیشتری نسبت به آنچه تاکنون ابراز داشته از خود نشان دهد.

پاکستان که با از بین رفتن همکاری استراتژیک خود با امریکا پس از جنگ سرد و درگیر و دار بحران‌های عمیق اقتصادی تضعیف شده بود، مصمم به گسترش دامنهٔ نفوذ خود از طریق تلاش برای منصوب کردن دولت بعدی در کابل بود. مواجهه با هندِ جنگ طلب به عنوان همسایه‌ای که هفت برابر این کشور است و وسوسهٔ پاکستان به تأمین امنیت، طبعاً سیاست‌های داخلی و ملاحظات سیاسی خارجی پاکستان را، از زمان تشکیل این کشور در ۱۹۴۷ شکل داده است. اما نخبگان اطلاعاتی دیوان سالار و نظامی که سرنوشت پاکستان را از دههٔ ۱۹۵۰ در دست داشته‌اند، هرگز به جامعهٔ غیر نظامی کشور اجازهٔ فعالیت نداده است. تعیین طبیعت تهدید علیه امنیت ملی پاکستان و راه حل آن حق این نخبگان بوده است و دولت منتخب، پارلمان، سازمان‌های شهری و حتی عقل و درایت نقشی نداشته‌اند.

از سال ۱۹۸۸، چهار دولت برگزیده از کار برکنار شده‌اند ده دولت آمده و رفته‌اند و ثبات داخلی هنوز همچون همیشه چون یک رؤیا در دور دست است.[۷] با چنین بحران‌های عمیق هویت و مشروعیت سیاسی و سوء مدیریت اقتصادی و دو قطبیت اجتماعی که پاکستان اسیر آن است، این نخبگان نظامی در بدترین شکلِ گسترش طلبیِ یک کشور جهان سومی در نیمهٔ آخر قرن بیستم، دست به افراط زده‌اند. پاکستان اکنون در دو جبههٔ کشمیر و افغانستان غیاباً در حال جنگ است و هر چند پیامدهای این جنگ‌ها یعنی بنیادگرایی اسلامی، مواد مخدر، تسلیحات و تخریب اجتماعی، اکنون متجاوزانه به داخل کشور رخنه کرده است، اما هیچ ارزیابی مجدد یا مروری بر سیاست‌ها در این کشور وجود ندارد. پاکستان اکنون مستعد یک انقلاب اسلامی به سبک طالبان است که به طور یقین ثبات در خاورمیانه و آسیای مرکزی و جنوبی را به خطر می‌اندازد.

آنچه که سیاستگذاران پاکستان از درک آن عاجز مانده‌اند، آن است که هر دولت با ثبات در کابل بایستی برای بازسازی، تأمین مواد غذایی، سوخت و دسترسی به جهان خارج به پاکستان تکیه کند و اقتصاد خود پاکستان از این مسئله سود خواهد برد، زیرا پاکستان کارگران، تکنسین‌ها و مصالح برای بازسازی افغانستان را تهیه خواهد کرد و آوارگان افغانی نیز باز خواهند گشت، که این امر بار مالی موجود را برای پاکستان تحمل‌پذیر می‌نماید و پاکستان قادر می‌شود دوباره بر نهادهای حکومتی ویران شده و مرزهایش اعمال کنترل نماید.

در حالی که پاکستان سیاست پیش رونده‌ای در افغانستان داشته است، اما دخالت ایران اساساً تدافعی، با حفظ یک نفوذ محدود و مقابله با تصاحب کلی افغانستان به دست طالبان بوده است. اما ایران به شدت با ایفای نقش خود به عنوان کشور شیعه و به لحاظ نقش زبان فارسی و همچنین با تفکیک درونی

گروه‌های قومی که از آنها پشتیبانی می‌نماید در جریان فروپاشی افغانستان تأثیر داشته است. تمایز هزاره‌ها و ازبک‌ها ـ دو قومی که ایران بیشترین کمک را به آنها نموده است ـ برای بیان اینکه چگونه سیاست نفاق افکنی و رهبری ایران اتحاد ضد طالبان را سراسیمه کرده است، کافی است. سیاست‌های ایران منعکس کنندهٔ شیوهٔ اعمال قدرت نخبگان سیاسی ایران است که در چند سال اخیر وارد مرحلهٔ جدیدی شده است.

ضمناً تخریب کامل حس اطمینان و درک متقابل بین ایران و پاکستان فرآیند صلح را به تعویق انداخته است. این در حالی است که از سوی دیگر ویرانی افغانستان همچنان ادامه دارد. هیچ زمینهٔ مشترکی، بین دو کشور در خصوص راه حلی برای پایان جنگ داخلی افغانستان وجود ندارد و حتی به طور شومی هر دو کشور به تأمین مالی جنگ‌های غیابی بین شیعه و سنی، در کشورهای یکدیگر و اضافه بر آن در افغانستان، که با افزایش احتمال بروز برخوردهای متعصبانه در منطقه مواجه است، مبادرت می‌ورزند. با ورود طالبان، تعصب گرایی و پاکسازی‌های قومی ـ فرقه‌ای چهرهٔ کریه خود را برای اولین بار در تاریخ افغانستان نمایانده است.

کشورهای آسیای مرکزی بازیگران جدید این منطقه هستند، اما برای حفظ آنچه که به عنوان تهدیدی بر منافع ملی خود قلمداد می‌کنند، به سرعت به پاسداشت منافع خود پرداخته‌اند. تسلط پشتون بر افغانستان تناسبی با آنها ندارد و آنها از این نوع باورهای اسلامی که طالبان از آن طرفداری می‌کنند، بیزارند. مادامی که خویشاوندان قومی آنها در افغانستان قسمتی از قاعدهٔ تقسیم قدرت در کابل هستند، کشورهای آسیای مرکزی از کمک کردن به آنها برای مقاومت در برابر طالبان خودداری نخواهند کرد. این امر اهداف پاکستان برای دستیابی به خطوط لوله و مسیرهای ارتباطی در سراسر افغانستان از آسیای مرکزی را در

مخاطره قرار می‌دهد. اگر طالبان کل کشور را تسخیر کنند، کشورهای آسیای مرکزی مجبورند حقیقت طالبان را بپذیرند، اما بعید به نظر می‌رسد که اطمینان نمایند تا صادرات انرژی شان از طریق کشور افغانستان تحت کنترل طالبان و کشور پاکستان انجام پذیرد.

به نظر می‌رسد عربستان سعودی از متحول سازی یک سیاست خارجی عاقلانه که بیشتر مناسب منافع ملی این کشور باشد، تا آن که فقط نوعی دلجویی از گروه فشار وهابی داخلی محسوب گردد، ناتوان است. این مسئله قبل از آنکه سعودی‌ها از طالبان روی گردان شوند ملاعمر را شخصاً وادار به توهین به سعودی‌ها کرد. صدور وهابیت توسط سعودی‌ها اکنون به ضرر خود آنها تمام شده است و به طور فزاینده به اختیارات خاندان سلطنت صدمه می‌زند. نقد اسامه بن لادن از سوء مدیریت و فساد رژیم بر گوش‌های کر مردم عربستان سعودی طنین انداخته است. اگر افغانستان به سوی صلح حرکت ننماید ده‌ها بن لادن دیگر آماده و منتظرند تا جای او را از قرارگاه‌هایشان در افغانستان اشغال نمایند.

برای مسلمانان در هر کجا که باشند حمایت عربستان سعودی از طالبان به شدت مایهٔ شرمندگی است، چراکه تعبیر طالبان از اسلام بسیار منفی و مخرب است. به طور فزاینده برداشت عمومی غرب، اسلام را با طالبان و سبک تروریستی بن لادن معادل می‌داند. بسیاری از مفسران غربی وارد جزئیات گروه طالبان نمی‌شوند، اما اسلام را به کلی با نسبت دادن تعصب و ضد امروزی بودن محکوم می‌کنند. طالبان همانند بسیاری از گروه‌های بنیادگرای اسلامی امروزی، اسلام را از تمام دارایی‌های با شکوهش غیر از الهیات، فلسفهٔ اسلامی، علم، هنر، زیبایی شناختی و عرفان بی‌بهره کرده‌اند. بدین طریق تفاوت‌های غنی پیام اصلی قرآن برای ساختن جامعه‌ای متمدن که عادلانه و منصفانه است و در آن

حاکمان مسئول شهروندان خود هستند، فراموش شده است.

تجلی تمدن صدر اسلام ـ عرب، تنوع چند فرهنگی، چند مذهبی و چند قومی آن بود. شکست‌های پی در پی و حیرت آور حکومت‌ها که در دنیای امروز اسلام وافر است، به این دلیل است که راه اصلی اسلام که نیت و الهام است، به نفع دیکتاتوری بی‌رحمانه یا تعبیرات محدود الهیات واگذاشته و رها شده است. فردیناند برودل[۱] در این باره می‌نویسد: «تاریخ اسلام زنجیره‌ای از فتح، بازسازی و شکست بوده است شاید سرنوشت اسلام این گونه بوده است که انسان‌های بی‌تمدن که در اطراف یا در قلمرو آن می‌زیستند را جذب و از آنها استفاده نماید و سپس در کام قدرت آشوب‌آمیز آنها به یغما برده شود. سرانجام قانون برقرار و زخم‌ها التیام می‌یابند. جنگجویِ موفقِ بی‌تمدن به وسیلهٔ زندگی سراسر قدرتمند شهری اسلام مهار می‌شود».[۸] در ادامهٔ این سنتِ اسلام، آیا طالبان نیز می‌توانستند سیاست‌های خود را تغییر دهند یا متعادل نمایند و گوناگونی فرهنگی و قومی زیاد افغانستان را در برگیرند تا آنکه حاکمان مشروع کشور شوند؟ در هیأت کنونی که آنها دارند این امر بعید است. طالبان اساساً بین جامعهٔ طایفه‌ای که سعی در نادیده گرفتن آن دارند و نیاز به یک ساختار حکومتی که از برقراری آن امتناع می‌کنند، گرفتار آمده‌اند. گسستگی طایفه‌ای در بین پشتون‌ها، هم اکنون آنان را به عنوان گروهی که قادر به ارضاء تقاضاهای محلی برای تقسیم قدرت نیستند، جلوه‌گر می‌کند. این در حالی است که طالبان به غیر پشتون‌ها بی‌اعتنایی می‌کنند. این مسئله هرگز در گذشته اتفاق نیفتاده بود. محقق افغانی، اشرف غنی، در این باره می‌نویسد: «علی رغم تسلط ظاهری پشتون‌ها فرآیند حقیقی ایجاد حکومت مستلزم مشارکت نخبگان تمام گروه‌های قومی و نقش برجسته‌ای بود که توسط غیر پشتون‌ها در هر دو سازمان اداری و

---

1. Ferdinand Braudel

نظامی ایفا می‌گردید».[۹] طالبان روند کلی تاریخ افغانستان را لگدمال می‌کنند زیرا هیچ درکی از آن ندارند.

در همین زمان طالبان از تعریف حکومت افغانی که می‌خواهند تأسیس و بر آن حکمرانی کنند، امتناع می‌کنند زیرا آنها نمی‌دانند چه می‌خواهند. عدم وجود یک مرجعیت مرکزی و سازمان‌های حکومتی و شیوهٔ تحلیلی برای فرماندهی و کنترل و مکانیزم‌هایی که بتواند منعکس کنندهٔ سطحی از مشارکت عمومی همچون لویا جرگه یا شورای اسلامی یا پارلمان باشد، پذیرش طالبان را برای بسیاری از افغان‌ها و به رسمیت شناختن دولت طالبان را برای جهان خارج، غیر ممکن ساخته است. هیچ دولت مؤثری بدون وجود یک تعریف مشترک و قابل قبول در این مورد که اکنون چه نوع حکومتی برای التیام زخم‌های جنگ مورد نیاز است، نمی‌تواند پدید آید. اما گروه قندهاری‌ها در اطراف ملاعمر هیچ خارجی و هیچ نظری را تحمل نمی‌کند. تقسیمات درونی طالبان به سرعت رو به تزاید گذاشته است و بعید به نظر نمی‌رسد که یک گروه میانه روتر طالبان احتمالاً در تدارک یک کودتا بر علیه ملاعمر و علمای قندهار باشند. هواخواهان هیچ یک از سران نظامی هرگز در مقابل مردم غیر نظامی احساس مسئولیت نداشته است و طالبان از انجام حتی حداقل فعالیت به منظور توسعه نیز ناتوان هستند، زیرا باور دارند که اسلام از هر کسی مراقبت خواهد کرد. این امر باعث بروز پرسش‌های بنیادی برای سازمان ملل و جامعهٔ سازمان‌های غیر دولتی (NGOS) گردید. بدین‌سان که کمک‌های بشر دوستانه در حقیقت جنگ داخلی را طولانی می‌کند، زیرا کمک خارجی مردم را زنده نگه می‌دارد و مسئولیت تأمین مردم را از سران جنگی ساقط می‌نماید و به آنها اجازه می‌دهد تمام منابع شان را به پدیدهٔ جنگ معطوف دارند. این معضل، اکنون برای سازمان ملل و مؤسسات کمک رسانی در دیگر کشورهای در حال سقوط، همانند سودان و

سومالی، امری عادی است و نبرد بزرگ‌تری در آینده پیش روی جامعهٔ بشر دوست بین‌المللی قرار می‌دهد.

به نظر می‌رسد که تنها سازمان غیر دولتی (NGO) افغان، بر پایهٔ قاچاق سازمان یافته و تجارت مواد مخدر بنا نهاده شده است. بدین طریق بازسازی محدودی که طالبان تا به حال بر عهده گرفته‌اند به طور کلی به منظور بهبود قابلیت قاچاق و عبور و مرور مواد مخدر است. از آن جمله تعمیر جاده‌ها، برقراری ایستگاه‌های پمپ بنزین و دعوت از تُجار امریکایی برای برپایی شبکهٔ تلفن همراه است که از نظر کیفی حرکت مواد مخدر و تجارت غیر قانونی را تسریع می‌کنند. منافع این بازسازی همگن، به مافیای حمل و نقل و مواد مخدر تعلق دارد. هیچ فرمانده جنگی، مدرسه، بیمارستان، سیستم تأمین آب یا هر چیزی که کمترین اثری بر توسعهٔ شهری داشته باشد، نساخته است.

در شکل کنونی، طالبان نمی‌توانند امید به حکومت بر افغانستان و به رسمیت شناخته شدن از سوی جامعهٔ جهانی داشته باشند. حتی اگر آنها قادر به تسخیر شمال بودند، این امر ثبات را به ارمغان نمی‌آورد، بلکه تنها جنگ چریکی مداومی توسط غیر پشتون‌ها و این بار از پایگاه‌هایی در آسیای مرکزی و ایران شکل می‌گرفت که منطقه را بیشتر بی‌ثبات می‌نمود. اما در کمربند پشتون در افغانستان هر راه ثانوی به غیر از طالبان تنها به آشوب و هرج و مرج منتهی می‌شود. اکثریت افغان‌های جنوب کابل احتمالاً متفق القول خواهند بود. اگرچه طالبان امروزه به قدر زمان گذشته محبوب نیستند، اما در مقایسه با دوران قبل از آنها، به لحاظ رفاه و امنیتی که ایجاد می‌کنند برای مردم بهتر هستند و هیچ انتخاب ثانوی دیگری، مگر هرج و مرج وجود ندارد.[۱۰] نمی‌توان خواست که طالبان وجود نداشته باشد. اما به احتمال زیاد، سناریو این‌گونه خواهد بود که طالبان تبدیل به دسته جات جدا و قلمروهای گروه‌های گوناگون و رقیب، از

خود طالبان در کابل، قندهار و احتمالاً هرات خواهند شد.

اتحاد ضد طالبان قادر به تسخیر یا حکومت بر منطقهٔ پشتون جنوبی نیست. تا کنون مسعود ثابت کرده است که قادر نیست به تعداد کافی پشتون‌هایی که طالبان را رد می‌کنند و برای او تا حدودی قائل به مشروعیت ملی هستند، تحریک نماید. تنها شانس گروه مخالفین برای برپا ماندن، بستگی به پیروزی بر گروه‌هایی از پشتون‌ها دارد که بی‌شک جنگ را طولانی می‌کند و طالبان را تضعیف می‌نماید و این احتمال را به وجود می‌آورد که هر دو طرف بتوانند مذاکره کنند. اتحاد ضد طالبان نیز در برپایی ساختارهای دولتی کوچک، یا رهبریت مبتنی بر انتخاب که لااقل غیر پشتون‌ها را به خود جذب نماید موفق نبوده است. جر و بحث آنها، اختلافات درونی و نبرد بر سر قدرت، امکان رهبری آنها را در چشم بسیاری از افغان‌هایی که ممکن است از طالبان بیزار باشند اما هیچ اعتقادی هم به اتحاد ضد طالبان ندارند، نابود کرده است.

ترس از فروپاشی همواره آشکار است و خطوط مرزی از ۱۹۹۶ ترسیم شده است یعنی جنوب پشتونی تحت کنترل طالبان و شمال غیر پشتونی که به وسیلهٔ کوه‌های هندوکش تقسیم شده است تحت کنترل اتحاد ضد طالبان است و کابل نیز در این بین، مورد تعرض هر دو طرف قرار می‌گیرد. با قتل عام‌های ویران کننده، کشتارهای متعصبانه و پاکسازی قومی در مناطق بی‌شمار، احتمال فروپاشی فوق العاده بالاست. خوشبختانه اسلو بودان میلو شوویچ[1] یا صدام حسینی که آمادهٔ حفظ قدرت در مناطق تحت کنترل خود به قیمت تقسیم کشور باشند، در بین سران جنگی وجود ندارد. علی‌رغم مداخلهٔ همسایگان افغانستان، هیچ یک مایل به فروپاشی افغانستان نیستند، زیرا برای آنها موجبات دردسر فراوان ناشی از قومیت گرایی را فراهم می‌آورد که به سرعت از مرزهای

1. Slbodan Milo Sivis

افغانستان گذشته و موج پناهندگان بی‌شماری را به وجود می‌آورد و فرهنگ مواد مخدر، تسلیحات و بنیادگرایی اسلامی را در حکومت‌های شکنندهٔ آنها گسترش می‌دهد. تجزیهٔ قطعی و حتی تقسیم کشور افغانستان هنوز ممکن است تاکنون هیچ یک از بازیگران صحنهٔ افغانستان به آن علاقه نشان نداده‌اند و این مسئله تنها امید مثبت برای آیندهٔ فرآیند صلح محسوب می‌شود.

اقدامات ایجاد صلح توسط سازمان ملل تاکنون هیچ سودی نبخشیده است، این در حالی است که تلاش‌های بسیاری نیز صورت پذیرفته است. دلیل این ناکامی این است که مادامی که قدرت‌های خارجی با پول و تسلیحات سران جنگی را تأمین می‌کنند، جنگ داخلی فروکش نخواهد کرد. یک راه حل ممکن که سرآغازی در خارج از افغانستان داشته باشد نیز وجود دارد. تمامی کشورهای منطقه بایستی ابتدا بر سر محاصرهٔ تسلیحاتی افغانستان به توافق برسند و صادقانه این توافق را اجرا نمایند و اجازه دهند که این فرآیند از سوی سازمان ملل نیز به طور مؤثر تحت نظارت قرار گیرد. کشورهای منطقه بایستی نفوذ بر مناطق محدودی در افغانستان را به جای ادامهٔ فشار بر عاملین خود برای حکومت بر تمام کشور بپذیرند. گفتگویی بین ایران و پاکستان عامل حیاتی خواهد بود، چنانچه پاکستان بپذیرد نفوذ خود بر کمربند پشتون را محدود نماید و ایران نیز در ضمن قبول نماید که به همین ترتیب، نفوذ خود بر افغانستان مرکزی و غربی را با اخذ ضمانت برای اقلیت شیعه کاهش دهد.

به طور خلاصه هر کشور همسایه نه تنها باید احتیاجات امنیت ملی خودش را بشناسد، بلکه نیازهای امنیتی همسایگانش را نیز مورد توجه قرار دهد. نفوذ خارجی نمی‌تواند اکنون از سرزمین افغانستان حذف شود، اما بایستی مهار شود و در سطحی قابل قبول محدود به توافقات متقابل گردد. هیچ کشور همسایه‌ای نمی‌تواند به خود اجازهٔ تضعیف منافع امنیتی اعلام شدهٔ همسایهٔ دیگرش را

بدهد. مذاکره بر سر چنین توافقات بسیار نیرنگ‌آمیز خواهد بود. زیرا این توافق‌ها نه تنها دیپلمات‌ها، بلکه مقامات اطلاعاتی و نظامی هر کشور را درگیر خواهد کرد. سازمان ملل و جامعهٔ بین الملل نیز بایستی تضمین کنند که چنین توافقاتی باعث فروپاشی بیشتر افغانستان در آینده نخواهد شد یا فرآیند تشکیل دولت در داخل افغانستان را مختل نخواهد کرد. حل و فصل مسائل افغانستان از نظر داخلی، دیگر به وسیلهٔ آن چیزی که از روی حسن تعبیر «حکومت فراگیر» نامیده می‌شود قابل دستیابی نیست. چنین احتمالی وجود ندارد که ملاعمر و مسعود قادر به توافق برای حضور در کابل و حکومت با یکدیگر باشند. در عوض چیزی که نیاز است آتش بس، یک دولت مرکزی کم توان برای دورهٔ آغازین، غیر نظامی سازی توافقی کابل و درجهٔ بالایی از خودمختاری در مناطق تحت کنترل جناح‌های مختلف است. تمام گروه‌ها بایستی برای ایجاد یک دولت مرکزیِ نیرومند در دراز مدت توافق نمایند، در حالی که خودمختاری خود را در کوتاه مدت حفظ نمایند. بدین طریق آنها واحدهای نظامی مستقل خود را حفظ خواهند کرد، اما همچنین به نیروی کنترل و مهار مرکزی در کابل کمک خواهند کرد.

این جناح‌ها بر پایهٔ اصل استقلال، کمک خارجی برای بازسازی دریافت خواهند کرد، اما از طریق دولت مرکزی برای بازسازیِ زیربنایِ متلاشی شده کشور با یکدیگر فعالیت خواهند کرد. این مسئله به نوبهٔ خود موجب اطمینان و درک بیشتری در بین آنها می‌شود. تمام جناح‌ها سپس بایستی بر سر بنا نهادن حرکت به سوی حالتی از فرآیند مشروع سازی از طریق هیأت‌های پارلمانی انتصابی یا انتخابی، در مناطق خود، که می‌تواند به یک جرگهٔ مرکزی یا شورا در کابل منتهی شود توافق نمایند.

این امر که مذاکره بر سر چنین توافق‌هایی تا چه حد مشکل خواهد بود را

نمی‌توان دست کم گرفت خصوصاً این که در حال حاضر هیچ میلی در میان مبارزان برای مذاکره وجود ندارد. یک روش برای اغواکردن می‌تواند فراهم کردن یک طرح بازسازی بزرگ باشد که توسط اهداکنندگان بین‌المللی همچون بانک جهانی و بنگاه‌های خیریهٔ خصوصیِ بزرگ گردآوری گردد؛ که وجه این طرح نیز بایستی تا زمان دست یابی به یک حداقل توافق بین گروه‌های درگیر افغانستان پرداخت گردد. این مسئله در واقع نوعی رشوه به سران جنگی و انگیزه‌ای برای مردم افغان برای اعمال فشار به جناح‌ها به منظور قبول توافق خواهد بود. هر فرآیند جدی صلح از سوی جامعهٔ بین الملل نسبت به آنچه تاکنون از خود نشان داده است نیاز به تعهد بیشتری برای ایجاد صلح در افغانستان دارد.

صلح در افغانستان مزیت بی‌شماری را عاید سراسر منطقه خواهد کرد. پاکستان از نظر اقتصادی از بازسازی در افغانستان سود خواهد برد و می‌تواند از عهدهٔ باقیمانده‌های جنگ افغانستان در خاکش یعنی ازدیاد تسلیحات، مواد مخدر، تروریسم، قومیت‌گرایی و اقتصاد سیاه برآید. انزوای دیپلماتیک پاکستان در منطقه پایان خواهد یافت و می‌تواند دوباره خود را به حلقه‌های ارتباطی شبکهٔ آسیای مرکزی پیوند دهد و مسیر کوتاه‌تری را به دریا تأمین نماید. ایران به موقعیت خود در جامعهٔ جهانی باز خواهد گشت و نقش خود را به عنوان کشور بزرگ بازرگانی در مرکز آسیای جنوبی، آسیای مرکزی و خاورمیانه باز خواهد یافت و ترکیه ارتباطات و پیوندهای تجاری با مردم ترک در افغانستان، یعنی کسانی که همبستگی تاریخی با آنها دارد، را به دست می‌آورد.

در صورت چنین صلحی، چین احساس امنیت بیشتری خواهد کرد و قادر به انجام برنامهٔ توسعه اقتصادی مؤثرتری در استان مسلمان نشین محروم خود، شین کیانگ، خواهد بود. روسیه می‌تواند روابط واقع بینانه‌تری با آسیای مرکزی و جنوبی بر پایهٔ حقایق اقتصادی به جای بلندپروازی‌های سلطه طلبانهٔ غلط

پیاده کند. و اجازه دهد تا ارواح افغان‌ها آسوده باشند. خطوط لولهٔ نفت و گازی که از افغانستان می‌گذرد این کشور را به منطقه متصل می‌نماید و به همکاری خارجی برای بازسازی افغانستان سرعت می‌بخشد. امریکا می‌تواند سیاست واقع بینانه‌تری در آسیای مرکزی اتخاذ نماید، به انرژی منطقه در محیطی امن‌تر دست یابد و با تهدید تروریسم مبارزه کند.

اما اگر نادیده گرفتن جنگ در افغانستان ادامه یابد، ما تنها می‌توانیم انتظار بدترین عواقب را داشته باشیم. پاکستان با انقلابی به سبک طالبان مواجه خواهد شد که این کشور و تمام منطقه را بیشتر بی‌ثبات خواهد نمود. ایران دور از جامعه جهانی باقی می‌ماند و مرزهای شرقی‌اش متألم از بی‌ثباتی خواهد بود. کشورهای آسیای مرکزی قادر به حمل انرژی و صادرات معدنی خود از طریق کوتاه‌ترین مسیرها نخواهند بود و زمانی که اقتصاد آنها فرو ریزد، آنها با بی‌ثباتی و حرکت فزایندهٔ اسلامی مواجه خواهند شد. روسیه با اهداف سلطه طلبانه خود در آسیای مرکزی، حتی در شرایطی که اقتصاد و جامعه‌اش دچار فرو پاشیدگی شود همچنان بُراق باقی خواهند ماند و ریسک بسیار بالای چنین قماری در منطقه همچنان محسوس باقی می‌ماند.

پی‌نوشت‌ها

1- Ignatieff, Michael, *The warriar's Honor, Ethnic War and the Modern Consciente*, Vintage, New York 1999.

۲ـ مصاحبه با ابراهیمی، اسلام آباد، ۱۴ می ۱۹۹۸.

3- AFP, 'Afghan Casualty figures show no signs of easing', the *News*, 13 October 1998.

4- Fange, Anders, 'Challenges of Aid in Afghanistan', Paper for Stockholm Conference on Afghanistan, 24 February 1999.

5- Elleston, Harold, 'The General against the Kremlin. Alexander Lebed: Power and Illusion', Little Brown and Co, London 1898.

6- AFP, 'Ool Pipeline not ready for main production', 20 May 1999.

۷ـ دولت‌های منتخب برکنار شده به ترتیب عبارتند از: محمد خان جیونجو می ۱۹۸۸، بی‌نظیر بوتو ۱۹۹۰، نوازشریف آوریل ۱۹۹۳، بی‌نظیر بوتو نوامبر ۱۹۹۶.

8- Braudel, Ferdinand, *A History of Civilizations,* Penguin Books, London 1993.

۹ـ گفتگوی محرمانه، ۶ مارس ۱۹۹۹.

10- Fange, Anders, 'Difficulties and Opportunities Challenges of Aid to Afghanistan', Paper for Stockholm Conference on Afghanistan, 24 February 1999.

پیوست ۱

یک نمونه از قانون‌های مربوط به زنان و موضوعات دیگر فرهنگی پس از تسخیر کابل در ۱۹۹۶.

(این متن که مؤسسات غربی از زبان دری ترجمه و با اصلاح دستور زبان و دیکته بازنویسی و تکثیر کرده‌اند، همان مطالبی است که در نسخهٔ اصلی آمده است.)
فرمان اعلام شده از سوی ریاست سازمان امر به معروف و نهی از منکر (پلیس مذهبی)

۱

کابل، نوامبر ۱۹۹۶.

ای زنان شما نبایستی قدم به خارج از اقامت گاه خود بگذارید. اگر شما به خارج از خانه می‌روید، نبایستی همانند زنانی بیرون بروید که عادت داشتند قبل از آمدن اسلام لباس مد روز بپوشند و آرایش کنند و در مقابل هر مردی ظاهر شوند.

اسلام به عنوان یک دین رهایی بخش مقام ویژه و دستورات با ارزشی برای زنان معین کرده است. زنان نبایستی چنین موقعیتی را برای جلب توجه افراد ناشایست که به زنان با چشم خوب نگاه نمی‌کنند، به وجود بیاورند. زنان به عنوان معلم یا هماهنگ کننده خانوادهٔ خود مسئول هستند. شوهر، برادر، پدر، مسئولیت تأمین نیازهای ضروری زندگی (غذا، لباس و غیره) را به عهده دارند. چنانچه خروج زنان از منزل به منظور تحصیل، نیازهای اجتماعی یا خدمات اجتماعی ضروری است، بایستی خود را طبق قانون اسلامی شریعت بپوشانند. اگر زنان با لباس‌های مد روز، مزین، تنگ و جذاب برای نشان دادن خود به بیرون بروند، مورد نفرین شریعت اسلامی قرار خواهند گرفت و نبایستی انتظار داشته باشند که به بهشت بروند.

تمام بزرگان خانواده و هر مسلمان در این رابطه مسئول است. ما از تمام بزرگان خانواده می‌خواهیم تا کنترل شدیدی را بر خانوادهٔ خود مبذول کنند و از این مشکلات اجتماعی اجتناب ورزند. در غیر این صورت نیروهای پلیس مذهبی (منکرات) این زنان را تهدید، زندانی و به همراه بزرگان خانواده به شدت مجازات خواهند کرد.

پلیس مذهبی (منکرات) موظف و مسئول است تا علیه این مشکلات اجتماعی برخورد

کند و تلاش خود را تا پایان یافتن خباثت ادامه دهد.

۲

قانون‌های کار در بیمارستان‌های دولتی و کلینیک‌های خصوصی بر پایهٔ اصول شریعت:
وزارت بهداشت از جانب امیرالمؤمنین ملا محمد عمر، کابل نوامبر ۱۹۹۶، اعلام می‌دارد:

۱ـ بیماران زن بایستی نزد پزشکان زن بروند. چنانچه دکتر مرد نیاز واقع شد، بیمار زن بایستی با خویشاوند نزدیکش همراهی شود.

۲ـ در طی معاینه، بیماران زن و پزشکان مرد هر دو بایستی حجاب اسلامی داشته باشند.

۳ـ پزشک‌های مرد بایستی تنها به معاینه عضو آسیب دیدهٔ زن بیمار بپردازند.

۴ـ اتاق انتظار بیماران زن بایستی به طور ایمن پوشیده شده باشد.

۵ـ شخصی که برای زنان بیمار نوبت دکتر می‌دهد بایستی زن باشد.

۶ـ در طی شیفت شبانه، در هر اتاقی که زنان بیمار بستری شده‌اند، دکتر مرد بدون اذن بیمار اجازهٔ داخل شدن به اتاق را ندارد.

۷ـ نشستن و صحبت کردن دکترهای مرد و زن ممنوع است. اگر نیاز به مناظره باشد، بایستی با حجاب انجام بگیرد.

۸ـ پزشکان زن بایستی لباس‌های ساده بپوشند. آنها حق ندارند از لباس‌های مد روز، زیور آلات یا آرایش استفاده کنند.

۹ـ پزشکان و پرستاران زن اجازه ندارند به اتاق‌هایی که بیماران مرد در آن بستری شده‌اند، وارد شوند.

۱۰ـ کارکنان بیمارستان بایستی سر وقت در مساجد نماز بخوانند.

۱۱ـ پلیس مذهبی اجازه دارد برای کنترل در هر زمانی اقدام نماید و هیچ کس نمی‌تواند جلوی آنها را بگیرد هر کس از این قوانین تخطی نماید طبق قوانین اسلامی مجازات خواهد شد.

۳

رئیس سازمان امر به معروف و نهی از منکر، کابل، دسامبر ۱۹۹۶.

۱ـ منع از فتنه انگیزی و بی‌حجابی زنان. هیچ راننده‌ای حق ندارد زنانی را که از برقع ایرانی استفاده می‌کنند، سوار کندو در صورت تخطی، راننده زندانی خواهد شد. اگر چنین زنانی در خیابان مشاهده شوند. خانه‌شان پیدا و همسرانشان مجازات خواهند شد. اگر زنان لباس‌های جذاب و جلب توجه کننده بپوشند و هیچ مرد خویشاوندی همراه آنان نباشد رانندگان نبایستی آنها را سوار کنند.

۲ـ منع موسیقی. اعلان به وسیلهٔ منابع اطلاع رسانی عمومی در مغازه‌ها، هتل‌ها، وسایل نقلیه و ریکشاها (کالسکه تک نفره) نوار کاست و موسیقی ممنوع است. این مسئله بایستی در طی پنج روز کنترل شود. اگر کاست موسیقی در مغازه‌ای پیدا شود، مغازه‌دار بایستی زندانی و مغازه بسته شود. اگر پنج نفر ضمانت دهند. مغازه بایستی باز شود و مجرم بعداً آزاد گردد. اگر نوار کاست در وسیلهٔ نقلیه پیدا شود، راننده و ماشین توقیف خواهند شد.

۳ـ منع اصلاح ریش صورت و کوتاه کردن آن. پس از یک ماه و نیم اگر شخصی که ریش خود را اصلاح و یا کوتاه کرده باشد، مشاهده شود دستگیر و تا زمانی که ریش وی بلند شود، زندانی خواهد شد.

۴ـ منع از نگهداری کبوتر و پرنده بازی. طی ده روز این سرگرمی , تفریح بایستی متوقف گردد. پس از ده روز بایستی کنترل شود و کبوترها و دیگر پرنده‌های بازی بایستی کشته شوند.

۵ـ منع از کایت سواری. مغازه‌های کایت فروشی بایستی برانداخته شود.

۶ـ منع از بت پرستی. در ماشین‌ها، مغازه‌ها، هتل‌ها، اتاق‌ها و هر مکان دیگر تصاویر و عکس‌ها بایستی منهدم شود. کنترل کنندگان بایستی تمام تصاویر در مکان‌های ذکر شدهٔ بالا را پاره کنند.

۷ـ منع از قمار. با همکاری پلیس امنیتی بایستی مراکز اصلی پیدا و قماربازان به مدت یک ماه زندانی شوند.

۸ـ ریشه کن کردن استفاده از مواد مخدر. معتادین بایستی زندانی شوند و تجسس برای یافتن تأمین کننده و مغازهٔ این گونه مواد انجام شود. مغازه باید تعطیل و صاحب آن و استفاده کننده زندانی و مجازات شوند.

۹ـ منع مدل مو امریکایی و انگلیسی. افراد دارای موهای بلند بایستی دستگیر و برای تراشیدن موهایشان به ساختمان پلیس مذهبی برده شوند. مجرمین بایستی خود هزینه سلمانی را تقبل نمایند.

۱۰ـ منع بهرهٔ وام، هزینهٔ تعویض سفته‌های کم ارزش و هزینهٔ سفارشات پولی. تمام صرافان پولی بایستی، مطلع باشند که سه نوع مبادله پول ذکر شدهٔ فوق ممنوع می‌باشد. در صورت تخطی، مجرمین برای مدت طولانی زندانی خواهند شد.

۱۱ـ منع لباس شستن زنان جوان در کنار آب‌های جاری شهر. زنان خاطی بایستی طبق شعائر اسلامی محترمانه از آنجا دور شده و به خانه‌هاشان برده شده و شوهرشان به شدت مجازات شوند.

۱۲ـ منع رقص و موسیقی در مجالس عروسی. در صورت تخطی سرپرست خانواده بازداشت و مجازات خواهد شد.

۱۳ـ منع نواختن ضرب و منع نواختن این آلت موسیقی بایستی اعلام شود. اگر هر کس این عمل منع شده را انجام دهد سپس سران مذهبی می‌توانند در مورد وی تصمیم بگیرند.

۱۴ـ منع دوختن و گرفتن اندازهٔ لباس خانم‌ها توسط خیاط مرد. اگر زنان یا مجله‌های مد

در مغازه خیاطی دیده شوند، خیاط بایستی زندانی شود.

۱۵ـ منع جادوگری. تمام کتاب‌های مربوط به آن بایستی سوزانده و جادوگر تا زمان اظهار ندامت زندانی شود.

۱۶ـ منع نماز نخواندن و ترتیب دادن نماز جماعت در بازار. نمازخوانان بایستی در تمام مناطق فریضهٔ نماز را در زمان کار خود انجام دهند. حمل و نقل بایستی سریعاً در هنگام زمان نماز متوقف و افراد موظف به رفتن به مساجد برای خواندن نماز شوند. اگر افراد جوان در مغازه‌ها در هنگام وقت نماز دیده شوند فوراً زندانی خواهند شد.

پیوست ۲

ساختار طالبان

رهبر طالبان، ملا محمد عمر، معروف به امیرالمؤمنین است. شورای ده نفری حکومت موقت یا شورای عالی، قدرتمندترین ساختار حکومتی طالبان و در قندهار مستقر است. دو کمینه به این شورا گزارش می‌دهند. اولین یک کابینه موقت یا شورای کابل است، دومین شورای نظامی است.

شورای عالی اعضای اصلی طالبان، قندهار ۱۹۹۷ـ۱۹۹۴.

ملا محمد عمر. امیرالمؤمنین. رهبر نهضت طالبان

ملا محمد ربانی آخوند	رئیس شورای حکومتی و معاون رهبر طالبان
ملا محمد غوث آخوند	قائم مقام وزیر امور خارجه تا ژوئن ۱۹۹۷
ملا محمد حسن آخوند	رئیس ستاد ارتش
ملا محمد فاضل آخوند	فرمانده سپاهیان ارتش
ملا عبدالرزاق آخوند	رئیس بخش گمرک
ملا سید قیاس الدین آقا	قائم مقام وزیر اطلاعات
ملا خیر الله خیرخواه	قائم مقام وزیر کشور
مولوی عبدالستار سنانی	قائم مقام وزیر قوهٔ قضاییه افغانستان
مولوی احسان الله احسان	رئیس بانک دولتی
ملا عبدالجلیل	قائم مقام وزیر امور خارجه پس از ژوئن ۱۹۹۷

ساختار فرماندهی نظامی طالبان: شورای نظامی

فرمانده کل: ملا محمد عمر
رئیس ستاد ارتش: ملا محمد حسن
رئیس کادر ارتش: ملا رحمت الله آخوند
فرمانده سپاهیان ارتش: ملا محمد فاضل

سرلشگر ارتش: ملا جمعه خان
سر لشگر ارتش: ملا محمد یونس
سرلشگر ارتش: ملا محمد گل
سرلشگر ارتش: ملا محمد عزیز خان
فرمانده نیروی مسلح شماره ۴: ملا محمد ظاهر

کفیل وزرای شورای کابل ۱۹۹۹

ملا محمد عباس آخوند	بهداشت عمومی
ملا عبید الله آخوند	دفاع
ملا داد الله آخوند	بازسازی
ملا طاهر انوری	دارایی
ملا امیر خان متقی	فرهنگ و اطلاعات
ملا عبداللطیف منصور	کشاورزی
ملا محمد عیسی	آب و برق
ملا احمد الله نانی	ارتباطات
ملا نورالدین ترابی	دادگستری
مولوی حمد الله نؤمانی	آموزش عالی
مولوی احمد جان	صنایع و معادن
مولوی جلال الدین حقانی	امور مرزی
مولوی فاضل محمد فیظان	بازرگانی
قاری الدین محمد	برنامه ریزی
مولوی قلم الدین	وزیر پلیس مذهبی

خواستگاه اعضای نهضت طالبان:
پشتون قیلزایی = G؛ پشتون دورانی = D؛ اعضای اولیهٔ طالبان =FM؛ دیگر گروه‌های قومی =O؛ ازبک =U؛ تاجیک =T؛ پشتون اما نه قیلزایی و نه دورانی =N؛ فرمانده سابق مجاهدین بر ضد ارتش روسیه =Muj

وابستگی‌های حزبی مجاهدین سابق:
حزب(K) حزب اسلامی (یونس خالص)؛ حزب (H) حزب اسلامی (گلبدین حکمتیار)؛ (Joun) جماعت اسلامی (ربانی)؛ (Nifa) جبههٔ ملی اسلامی افغانستان (گیلانی)؛ (Har) حرکت (مولوی محمد نبی محمدی).

نام	سمت	سن / سرچشمه	درجه / قبیله	توضیحات
ملا محمد عمر	رهبر	قندهار/میوند،۳۷ FM	G. Hotok Muj حزب (K)	فارغ‌التحصیل از مدرسه، یک چشم، رهبر حکومت
ملا محمد ربانی	رییس شورای کابل	قندهار، ۳۸ FM	N: kakar Muj حزب (K)	
ملا محمد حسن	وزیر امور خارجه پس از ۱۹۹۷	قندهار	G. Hotak Muj حزب (K)	فارغ‌التحصیل از مدرسهٔ کویته. از خویشاوندان عمر
ملا محمد غوث	وزیر امور خارجه بازنشسته شده در ۱۹۹۷	قندهار خوشاب،۵۰ FM	D. Nurzai Muj حزب (K)	نابینااز یک چشم، بینایی کم در چشم دیگر. دوست صمیمی عمر. در ۱۹۹۷ مزار را تسخیر کرد.
ملا عبدالرزاق	رئیس بخش گمرک	قندهار	D. PopalizaiMuj حزب K	
ملا سید قیاس‌الدین	آموزش و پرورش	فریاب	U.Muj حزب Har	فاقد تحصیلات رسمی. تاجر، گوشواره به گوش دارد.
ملا خیرالله خیرخواه	وزیر کشور	قندهار	D.Poplzi Muj	فارغ التحصیل از حقانیه
احسان الله احسان	رئیس بانک دولتی	قندهار، پنجاب	D.	فرماندهٔ سابق خوست. در ۱۹۹۷ در مزار کشته شد.
مولوی عبدالستار سمگانی	رئیس دادگستری، دادگاه عالی قندهار	قندهار، ۸۰	D.Ishaqzai	تحصیل کرده مدرسهٔ قندهار

نام	سمت	سن / سرچشمه	درجه / قبیله	توضیحات
محمد عباس	وزیر بهداشت، همکاری با مؤسسات سازمان ملل	ارزگان، ۴۰ FM	G. Hotak Muj حزب (K)	تحصیل کرده مدرسهٔ زابل و بعداً حقانیه. تاجر در قندهار. شهردار قندهار، سپس دادستان کل. فرماندهٔ نیروی باقلان.
عبیدالله	وزیر دفاع	قندهار	G. Hotak Muj حزب Har	تحصیل کرده مدرسه کویته مزار را توقیف کرد. رابط نظامی بین طالبان و سازمان اطلاعات پاکستان (IS)
دارالله	وزیر دفاع			
محمدالله آخوند	وزیر دارایی	قندهار	D. Alkozai Muj	تحصیل کرده مدرسه
امیرخان متقی	وزیر فرهنگ اطلاعات	لوگار، FM	Har .Kochinomad tibe Muj. Har	کویته، تحصیل کردهٔ حقانیه، دوست قدیمی عمر، فرمانده نیروی بقلان پس از مزار.
عبداللطیف منصور	وزیر کشاورزی	پکتیا	G	تحصیل کرده حقانیه
محمد عیسی	وزیر آب و برق	قندهار	G. Hotak Muj حزب Har	
علاء دار آخوند	وزیر ارتباطات	قندهار	G. Hotaki Muj. حزب (K)	مدرسه خود را در استان مرزی شمال غرب اداره می‌کرد.
نورالدین ترابی	وزیر دادگستری	ارزگان	G. Hotak	یک چشمی
حمید الله نؤمانی	تحصیلات عالیه	زابل	D. Daftani	بدون هیچ تحصیلات رسمی
احمد جان	وزیر صنایع و معادن	پکیتا، ۴۰	G. zadran	تحصیل کرده حقانیه.تاجر فرش در عربستان سعودی مشاور تجاری طالبان در پیشاور مذاکره کننده با شرکت‌های نفتی.

نام	سمت	سن / سرچشمه	درجه / قبیله	توضیحات
جلال الدین حقانی	وزیر روابط برون مرزی	پکتیا، ۵۵	G. zardan Muj حزب (K)	رهبر نهضت اسلامی بر ضد داود در ۱۹۷۴ به Pake مهاجرت کرد. در پکتیا تحصیل و ۶ سال در حقانیه تحصیل کرد. فرماندهی مجاهدین را به عهده داشت. در ۱۹۹۱ خوست را تسخیر کرد در ۱۹۹۵ به طالبان پیوست.
صادق آخوند	وزیر بازرگانی	قندهار	G.Hotak Muj Har	بی‌سواد، در ۱۹۹۷ مزار را تسخیر کرد.
قاری الدین محمد	وزیر برنامه‌ریزی	بدخشان	T. Muj. Jam	رهبر تاجیک‌ها در شورا
مولوی قلم الدین	رئیس پلیس مذهبی	لوگار	GMohmand. Muj Har	تحصیل کردهٔ لوگار و حقانیه، معاون بنی محمدی در حکومت ربانی. در زابل به طالبان پیوست.
مولوی جلیل‌الله مولوی زاده	دادستان کل	هرات، ۶۸	خواجه	تحصیل کرده از مدرسه دئوبند، هند. مشاور مجاهدین در حکومت موقت ۱۹۸۸، وزیر آموزش و پرورش در حکومت ربانی
محمد حسن	فرماندار قندهار	ارزگان، ۴۵۰ FM	D. AchakzaiMuj Har	تحصیل کردهٔ مدرسهٔ کویته. در ارزگان با روس‌ها جنگید یک پا و انگشت شصت خود را از دست داده است.
وکیل احمد	معاون عمر	قندهار	N. Kalar FM	دستیار اصلی عمر، سخنگوبی برای طلاب.

نام	سمت	سن / سرچشمه	درجه / قبیله	توضیحات
شیر محمد استانکزای	وزیر امور خارجه	لوگار	G. Stanakzal	افسر سابق پلیس، تعلیم دیده در هند
عرف الله عرف	وزیر دارایی	پکیتا، زامرود	G. SuleimanHar	۶ کلاس را پشت سر گذاشت پس ۱۴ سال در حقانیه تحصیل نمود. برای جهاد در Pak فعالیت می‌کرد.

پیوست ۳

رویداد نگاری طالبان

۱۹۹۲

آوریل. در حالی که رئیس جمهور نجیب‌الله در محوطهٔ سازمان ملل در کابل در جستجوی پناهگاه بود، افغانستان و کابل به دست مجاهدین می‌افتاد.

۱۹۹۳

جنگ شدید بین رئیس جمهور ربانی و گلبدین حکمت‌یار ده هزار غیر نظامی را به کشتن داد.

۱۹۹۴

ژانویه. دوستُم و حکمت‌یار به کابل حمله کردند. نبرد حزبی کابل را تبدیل به آوار کرد.
فوریه. سازمان ملل محمود میستیری را برای سرپرستی مأموریت ویژه‌ای به افغانستان انتخاب می‌کند. سفارتخانه پاکستان در کابل تاراج می‌شود.
اکتبر. شش سفیر کبیر غربی را، در اسلام آباد، وزیر کشور پاکستان، نصیرالله بابر، برای عزیمت به هرات و ملاقات با اسماعیل خان همراهی می‌کند.
۲۸ اکتبر. نخست وزیر بی‌نظیر بوتو با اسماعیل خان و دوستم در عشق آباد دیدار می‌کند.
۴ نوامبر. یک کاروان ۳۰ کامیونی که به سوی آسیای مرکزی می‌رود به وسیلهٔ سران جنگی در نزدیکی قندهار متوقف می‌گردد که طی آن نبرد ۲۰ نفر کشته می‌شوند. طالبان وارد صحنه می‌شوند.
۵ نوامبر. طالبان کنترل قندهار را به عهده می‌گیرند و کاروان را آزاد می‌کنند. در طی چهار روز نبرد ۵۰ نفر کشته بر جا می‌ماند.
۲۵ نوامبر. طالبان کنترل دو استان جنوبی لشکرگاره هلمند را به عهده می‌گیرند.

۱۹۹۵

۱ ژانویه. ۳۰۰۰ طالبان پاکستانی از پیشاور به قصد افغانستان آنجا را ترک می‌کنند.
۲ فوریه. طالبان به سوی استان وَردک در ۲۵ مایلی کابل حرکت می‌کنند.

۱۱ فوریه. طالبان استان لوگار را تسخیر می‌کنند. ۹ استان از ۳۰ استان توسط طالبان تسخیر می‌شود. رئیس جمهور ربانی یک هیئت نمایندگی را برای ملاقات با طالبان می‌فرستند.

۱۴ فوریه. طالبان کنترل چاراسیاب را به دست می‌گیرند و حکمت‌یار بدون نبرد فرار می‌کند.

۱۸ فوریه. طالبان سه شرط برای پیوستن احتمالی به حکومت موقت قرار می‌دهند که شامل این شرط می‌شود که نیرویی بی‌طرف از طالبان تشکیل شود و فقط مسلمانان حقیقی در آن شرکت داشته باشند و تمام ۱۳۰ استان بایستی نماینده داشته باشند.

۷ مارس. طالبان به سوی نیمروز، فراه (Farah) پیشروی می‌کنند و سعی می‌کنند هرات را تسخیر نمایند. زمانی که هزاره‌ها مواضع خود را تغییر می‌دهند طالبان به سوی جنوب کابل حرکت می‌کنند.

۱۱ مارس. مسعود در نزدیکی کابل به طالبان حمله می‌کند. طالبان به سوی چاراسیاب عقب رانده می‌شوند.

۱۳ مارس. طالبان عبدالعلی هزاری، رهبر هزاره‌ها را دستگیر می‌کنند. و زمانی که او را با هلیکوپتر به طرف قندهار می‌بردند در سانحهٔ هوایی کشته شد. طالبان فراه را به دست می‌گیرند.

۴ آوریل. طالبان قسمتی از پایگاه هوایی شیندند در نزدیکی هرات را تسخیر می‌کنند.

۲۹ مارس. نیروهای دولتی طالبان را به ۸۰ مایلی شیندند عقب می‌رانند.

۱۲ می. طالبان به بیرون فراه رانده می‌شوند.

۳۱ می. رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی شاهزاده ترکی از کابل و قندهار دیدار می‌کند.

۱۰ جولای. معاون رئیس اطلاعات عربستان سعودی در جریان مأموریت خود برای صلح به شهرهای افغانستان سفر می‌کند و با طالبان ملاقات می‌نماید.

۲ سپتامبر. طالبان دوباره کنترل فراه را به دست می‌گیرند و نبرد شدیدی در نزدیکی شنیدند در می‌گیرد.

۳ سپتامبر. طالبان شنیدد را تسخیر می‌کنند. کابل فرماندهی نظامی را ترمیم می‌کند و زمانی که نظامیان از طریق هوایی به هرات وارد می‌شوند اسماعیل خان تنزل درجه داده می‌شود.

۵ سپتامبر. طالبان هرات را تسخیر می‌کنند. اسمٰاعیل خان بدون نبرد به ایران می‌گریزد.

۶ سپتامبر. سفارت پاکستان در کابل تاراج و سوزانده می‌شود. ایران به طالبان هشدار می‌دهد که از مرزهای ایران عبور نکنند.

۱۰ اکتبر. طالبان ۴۰۰ تانک را از قندهار به سوی کابل منتقل می‌کنند و آمادهٔ حمل به مشهد می‌شوند.

۱۱ اکتبر. طالبان حملهٔ جدی را شروع می‌کنند و دوباره کنترل چاراسیاب را به دست می‌گیرند.
۱۱ نوامبر. طالبان کابل را مورد هدف راکت قرار می‌دهند که در بدترین روز حملهٔ طالبان ۳۳ نفر کشته، ۵۲ نفر زخمی می‌شوند.
۲۶ نوامبر. بدترین بمباران کابل به وسیلهٔ طالبان صورت می‌گیرد. در طی این بمباران ۲۹ غیر نظامی کشته و ۱۴۰ نفر زخمی می‌شوند. نیروهای دولت طالبان را از کابل عقب می‌رانند.

۱۹۹۶

۳ مارس. ربانی دیدار از ایران، ترکمنستان و ازبکستان را آغاز می‌کند.
۳۰ مارس. شورای طالبان خاتمه می‌یابد و بر علیه ربانی اعلان جهاد می‌کند. ملاعمر امیرالمؤمنین می‌شود.
۱۹ آوریل. دیپلمات‌های ارشد امریکا با رهبران افغانی در کابل و قندهار ملاقات می‌کنند.
۲۳ می نمایندهٔ سازمان ملل میستیری به دلایل ناراحتی جسمی استعفا می‌دهد.
۲۶ ژوئن. حکمت‌یار به ربانی می‌پیوندد و نخست وزیر می‌شود. طالبان کابل را مورد هدف راکت قرار می‌دهند که طی آن ۵۲ نفر کشته می‌شوند.
۱۱ جولای. نوبرت هول دیپلمات آلمانی به عنوان نماینده سازمان ملل در افغانستان انتخاب می‌شود.
۴ سپتامبر. زنان افغانی در کابل علیه افراط گری طالبان اعتراض می‌کنند.
۱۰ سپتامبر. طالبان دو منطقه را در ننگرهار تسخیر می‌کنند. حاج غدیر به پاکستان می‌گریزد و نبرد سنگینی در نزدیکی جلال آباد صورت می‌گیرد.
۱۱ سپتامبر. طالبان جلال آباد را تسخیر می‌کنند.
۲۵ سپتامبر. طالبان ساروبی و اسدآباد را تسخیر می‌کنند.
۲۶ سپتامبر. طالبان یک شبه از ساروبی به کابل می‌روند و در خارج شهر نبرد صورت می‌گیرد. کابل به دست طالبان می‌افتد.
۲۷ سپتامبر. طالبان نجیب‌الله را دار زدند. مسعود به سمت شمال عقب نشینی می‌کند. ملاعمر عفو عمومی اعلام می‌کند و شورای ۶ نفره برای ادارهٔ کابل به سرپرستی ملا محمد ربانی تشکیل می‌شود. ایران، روسیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی به قدرت رسیدن طالبان را محکوم می‌کنند. پاکستان هیئتی از نمایندگان را به کابل می‌فرستد.
۱ اکتبر. طالبان به مسعود در پنج شیر اظهار می‌دارند یا تسلیم شود یا بمیرد. زمانی که طالبان به شمال پیشروی می‌کنند مسعود جاده‌های سمت پنج شیر را منفجر می‌کند. طالبان به تونل سالنگ می‌رسند و ارتش دوستم آنها را متوقف می‌کنند.
۱۴ اکتبر. سران CIS در آلماتی به طالبان هشدار دادند که از آسیای مرکزی دوری کنند.
۱۸ اکتبر. زمانی که طالبان سعی می‌کنند پنج شیر را تسخیر کنند، نبرد شدیدی در می‌گیرد.

پاکستان تغییر دیپلماسی خود را آغاز می‌کند.
۱۰ اکتبر. دوستُم، مسعود و خلیلی در منطقهٔ خین جان ملاقات می‌کنند و شورای عالی برای دفاع از سرزمین مادری تشکیل می‌دهند. مسعود با ۵۰ نفر به بَگرام حمله می‌کند و ضد حمله‌ای را در بزرگراه سالنگ انجام می‌دهد.
۱۲ اکتبر مسعود جابُل سراج را تسخیر می‌کند.
۱۳ اکتبر. مسعود چاریکار را دوباره تسخیر می‌کند. در ده مایلی کابل نبردی در می‌گیرد که صدها زخمی به جا می‌گذارد.
۱۸ اکتبر. زمانی که طالبان می‌گریزند بگرام به دست مسعود می‌افتد. نیروهای دوستُم برای کمک به مسعود می‌رسند.
۲۴ اکتبر. ملاعمر ابراز می‌دارد. «ما تا دم مرگ می‌جنگیم و آخرین قطرهٔ خونمان را برای کابل می‌دهیم». مسعود تقاضای غیر نظامی سازی کابل را می‌کند. طالبان استان بقدیس را طی نبردی سهمگین در مقابل نیروهای دوستم تسخیر می‌نمایند.
۳۱ اکتبر. ارتش اسماعیل خان برای مقابله با طالبان در غرب از ایران به میمنه پرواز می‌کنند.

۱۹۹۷

۱ ژانویه. طالبان بگرام و چاریکار را دوباره تسخیر می‌کنند که این شکست بزرگی برای مسعود بود.
۲۳ ژانویه. طالبان گلبهار واقع در دهانهٔ سالنگ را دوباره تسخیر می‌کنند.
۲ فوریه. هزاره‌ها استحکامات بامیان را زمانی که طالبان از طریق درهٔ گلبهار پیشروی می‌کنند، تقویت می‌کنند.
۱۲ مارس. تلاش برای ترور ملا عبدالرزاق، فرماندار هرات صورت می‌گیرد.
۱۱ می. ژنرال مالک پهلوان بر ضد دوستم شورش می‌کند، فریاب را می‌گیرد و ابراز می‌دارد که به طالبان پیوسته است.
۲۰ می. استان‌های بقدیس، سرپل و فریاب طی نبرد شدیدی به دست مالک می‌افتد. مالک ۷۰۰ زندانی و اسماعیل خان را به دست طالبان می‌دهد.
۲۴ می. طالبان به سمت مزار شریف می‌روند، شریعت را تحمیل می‌کنند و مدارس دخترانه را تعطیل می‌کنند.
۲۶ می. پاکستان حکومت طالبان را به رسمیت می‌شناسد. مذاکرات بین طالبان و مالک در مزار با شکست مواجه می‌شود، جنگ آغاز می‌گردد.
۲۸ می. طالبان، بعد از ۱۸ ساعت نبرد و کشته شدن ۳۰۰ نفر، از مزار بیرون رانده می‌شوند. هزاران نفر دستگیر می‌شوند. مسعود در جنوب دست به ضد حمله می‌زند.
۲ ژوئن. طالبان سفارت ایران در کابل را می‌بندند. هزاران دانش‌آموز پاکستانی به طالبان

می‌پیوندند. مخالفین اتحاد جدیدی در مزار شریف تشکیل می‌دهند.
۱۲ ژوئن. ۳۰۰۰ نفر از طالبان در بغلان خلع سلاح می‌شوند. مسعود جابل سراج را دوباره می‌گیرد. ربانی در مزار با مالک دیدار می‌کند. مخالفین اتحادیهٔ اسلامی برای نجات افغانستان تشکیل می‌دهند.
۱۹ جولای. مسعود بگرام و چاریکار را می‌گیرد. طالبان در حالی که تسلیحات سنگین بر جای می‌گذارند، می‌گریزند.
۲۱ جولای. مالک در تهران آمادهٔ مذاکرات است.
۲۸ جولای. سازمان ملل اخضر ابراهیمی را برای تهیهٔ گزارش از افغانستان بر می‌گزیند. نبرد شدید در اطراف کابل شکل می‌گیرد.
۷ اوت. سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC) ابراز می‌کند در سه ماه اخیر ۶۸۰۰ نفر در جنگ زخمی شده‌اند. (CARE) برنامه‌های زنان را در کابل به تعویق می‌اندازد.
۱۲ اوت. جلسهٔ مخالفان در مزار شریف، به انتخاب دوبارهٔ ربانی به عنوان رئیس جمهور منجر می‌شود.
۱۵ اوت. اخضر ابراهیمی برای سفری جامع به منطقه، وارد اسلام آباد می‌شود.
۱۹ اوت. ابراهیمی از قندهار دیدار می‌کند. طالبان به مطبوعات خارجی هشدار می‌دهند که منصفانه گزارش دهند یا از منطقه بیرون می‌شوند.
۴ سپتامبر. ملا ربانی با شاه فهد در جده ملاقات می‌کند و ابراز می‌دارد که سعودی‌ها طالبان را در زمینهٔ بهداشت و تحصیلات کمک خواهند نمود. طالبان ایران، روسیه و فرانسه را متهم کرد که به مسعود کمک می‌کنند.
۸ سپتامبر. طالبان فرودگاه مزار را، دوباره، پس از اینکه حملهٔ جدیدی از سوی نیروی طالبان در قندوز صورت می‌گیرد، تسخیر می‌کنند. ازبک‌ها بین مالک و دوستم تقسیم می‌شوند.
۹ سپتامبر. مالک که خانه‌اش را حزب وحدت به آتش کشید مزار را ترک می‌کند. وقتی مؤسسات سازمان ملل شهر را ترک می‌کنند، غارت وسیعی در شهر به وجود می‌آید. طالبان از فرودگاه به عقب رانده می‌شوند.
۱۲ سپتامبر. دوستم از ترکیه به مزار بر می‌گردد، طالبان ۷ روستایی هزاری را در غزل آباد می‌کشند. پس از سه روز فرمان غارت در مزار، زمانی که طالبان عقب رانده می‌شوند و دوستم سربازان را سامان می‌دهد، صلح برقرار می‌گردد.
۱۸ سپتامبر. نبرد شدیدی دوباره در نزدیکی مزار صورت می‌گیرد. طالبان ابراز می‌کنند شاه فهد کاملاً پشتیبانی مالی و سیاسی به آنها خواهد داد.
۲۳ سپتامبر. طالبان بامیان را به شدت بمباران می‌کنند. نبرد در ۱۰ مایلی مزار شریف روی می‌دهد.
۲۸ سپتامبر. راما بونیتو در کابل دستگیر می‌شود و توسط طالبان به همراه ۱۹ نفر دیگر از

هیئت نمایندگان (EC) به مدت ۳ ساعت نگه داشته می‌شوند.
۳۰ سپتامبر. طالبان ۳ تن از کارگزاران سازمان ملل را از قندهار بیرون می‌رانند.
۱ اکتبر. ابراهیمی مأموریت خود را پس از دیدار از ۱۳ کشور کامل می‌کند. نبرد شدید در اطراف مزار ادامه دارد.
۱۸ اکتبر. دوستم طالبان را به سوی قندوز عقب می‌راند. کابل توافق تجارت حمل و نقل با پاکستان را رد می‌کند.
۲۱ اکتبر. زمانی که مالک به ایران می‌گریزد دوستم شبرغان را محاصره می‌کند.
۱۶ نوامبر. دوستُم ۲۰۰۰ جسد طالبان را از ۳۰ قبر بزرگ در نزدیکی شبرغان کشف می‌کند و پیشنهاد می‌کند اجساد را به طالبان بازگردانند. معاوضه زندانیان انجام می‌پذیرد.
۱۸ نوامبر. وزیر امور خارجهٔ امریکا، مادلین آلبرایت، حقوق بشر طالبان را نفرت‌انگیز می‌خواند.
۲۶ نوامبر. دبیر کل سازمان ملل کنونی عنان گزارشی شدید اللحنی در مورد مداخلهٔ خارجی در افغانستان می‌دهد.
۱۷ دسامبر. شورای امنیت سازمان ملل کمک‌های تسلیحات خارجی به احزاب مختلف افغانستان را محکوم می‌کند و خواستار آتش بس می‌شود.

۱۹۹۸

۶ ژانویه. رئیس جمهور ربانی از ایران، پاکستان و تاجیکستان برای جمع آوری کمک به کنفرانس منطقه‌ای پیرامون افغانستان زیر نظر سازمان ملل، دیدار کرد. طالبان محکوم به قتل عام ۶۰۰ غیر نظامی ازبکی در استان فریاب می‌شوند. محاصرهٔ بامیان به وسیلهٔ طالبان، زمانی که کمک‌های غذایی پایان می‌یابد، بدتر می‌شود.
۷ ژانویه. کوفی عنان از طالبان می‌خواهد که اجازه دهند غذا با امنیت به بامیان حمل شود.
۱۳ ژانویه. هواپیمای طالبان در نزدیکی کویته سقوط می‌کند و ۸۰ سرباز کشته می‌شوند. درگیری مسلحانه در نزدیکی قندهار بین طالبان و روستاییان که در برابر سربازگیری آنها مقاومت می‌کردند، روی می‌دهد.
۲۷ ژانویه. ۲۵ زندانی از سوی هر دو طرف به خاطر عید آزاد می‌شوند.
۴ فوریه. زمین لرزه در شمال شرقی افغانستان روی می‌دهد که طی آن، ۴ هزار نفر کشته و ۱۵۰۰۰ نفر بی خانمان می‌شوند کاروان کمک رسانی مؤسسات به علت برف متوقف می‌گردد.
۲۰ فوریه. زمین لرزهٔ دوم روی می‌دهد.
۸ مارس. روز بین‌المللی زن، در سراسر دنیا برای زنان افغانی جشن گرفته می‌شود.
۱۴ مارس. نبرد شدیدی در مزار بین ازبک‌ها و هزاره‌ها روی می‌دهد.

۲۲ مارس. ابراهیمی برای میانجی گری بین طالبان و گروه مخالف باز می‌گردد.
۱ آوریل. طالبان گروهی را برای مذاکره با مخالفین برای تعیین هیأت علما انتخاب می‌نماید.
۱۷ آوریل. نمایندهٔ امریکا بیل ریچاردسون از کابل و مزار شریف دیدار می‌کند.
۲۶ آوریل. هیئت علما در اسلام آباد تحت نظر سازمان ملل تشکیل جلسه می‌دهد.
۴ می. مذاکرات هیئت علما شکست می‌خورد.
۱۷ می. جت‌های جنگندهٔ طالبان طالقان را بمباران می‌کنند که طی آن ۳۱ نفر کشته و ۱۰ نفر زخمی می‌شوند.
۳۰ می. زمین لرزهٔ بزرگی شمال شرقی افغانستان را دوباره می لرزاند که این حادثه ۵۰۰۰ کشته بر جا می‌گذارد.
۱۸ ژوئن. رئیس مرکز اطلاعات عربستان، شاهزاده تُرکی به قندهار می‌رود.
۳۰ ژوئن. طالبان از سازمان‌های غیر دولتی (NGOs) می‌خواهند تا به اجبار به ساختمان مخروبهٔ پلی تکنیک بروند و سازمان‌های غیر دولتی (NGOs) نیز امتناع می‌کنند.
۳ جولای. کنفرانس سران ۵ ملت آسیای مرکزی در آلمانی خواستار پایان جنگ افغانستان می‌شود.
۹ جولای. هواپیمای سازمان ملل در فرودگاه کابل مورد اصابت راکت قرار می‌گیرد. عمر، قوانینی مبنی بر از بین بردن تلویزیون، بیرون راندن تمام مسیحیان و مجازات کمونیست‌های اسبق صادر می‌کند. وزیر دفاع دولت کمونیستی سابق افغانستان در کویته به قتل می‌رسد.
۱۲ جولای. طالبان میمنه را تسخیر می‌کنند که طی آن ۸۰۰ ازبک زندانی و ۱۰۰ تانک توقیف می‌شوند.
۱۸ جولای. اتحادیهٔ اروپا تمام کمک‌های بشر دوستانه به کابل را، به دلیل محدودیت‌های غیر قابل قبول به تأخیر می‌اندازد.
۲۰ جولای. سازمان‌های غیر دولتی (NGAs) به بیرون کابل رانده می‌شوند. اتحادیهٔ اروپا دفتر خود را می‌بندد.
۲۱ جولای. دو کارگر افغانی دزدیده و در جلال آباد کشته می‌شوند.
۳۱ جولای. رهبران طالبان از مدرسه دارالعلوم حقانیه اکورا ختک (Akora Khathak) در پاکستان، جایی که از آن نیروی انسانی درخواست کردند، دیدار نمودند.
۱ اوت. طالبان شُبرغان را می‌گیرند. دوستم با سربازانش به هیرتان، واقع در مرز ازبکستان، می‌گریزد.
۷ اوت. در سفارتخانه‌های امریکا در کنیا و تانزانیا بمب منفجر می‌شود. اسامه بن لادن مسئولیت آن را به عهده می‌گیرد.
۸ اوت. طالبان مزار را تسخیر می‌کنند و طی آن ۱۱ دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی را می‌کشند. طالبان هزاران هزاری را کشتند در حالی که هزاران نفر دیگر از آنها در حال گریختن

از مزار بودند.
۱۰ اوت. طالقان به دست طالبان می‌افتد.
۱۱ اوت. روسیه به پاکستان هشدار می‌دهد به طالبان کمک نکنند. کشورهای آسیای مرکزی در بالاترین وضعیت آماده باش هستند.
۱۲ اوت. پل خمری در هیرتان به دست طالبان می‌افتد.
۱۸ اوت. آیت الله علی خامنه‌ای امریکا و پاکستان را به استفاده از طالبان برای توطئه علیه ایران متهم می‌کند. تنش‌های ایران ـ طالبان شدت می‌یابد. ملاعمر می‌گوید که طالبان از بن لادن حمایت خواهند کرد.
۲۰ اوت. امریکا ۷ موشک کروز به جلال آباد و کمپ‌های خوست (Khost) که بن لادن آنها را اداره می‌کرد. شلیک می‌کند. در این حملهٔ موشکی ۲۱ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی می‌شوند.
۲۱ اوت. طالبان حملهٔ امریکا را محکوم و سوگند یاد که از بن لادن حمایت می‌کنند. افسر نظامی سازمان ملل در کابل کشته می‌شود. تمام خارجیان، افغانستان و همچنین پیشاور و کویته را تخلیه می‌کنند.
۲۶ اوت. هیئت منصفهٔ عالی نیویورک کیفر خواست مهر و موم شده‌ای علیه بن لادن مبنی بر محکوم کردن وی به عنوان تروریست ارائه دادند.
۱ سپتامبر. ایران مانورهای نظامی را در طول مرز افغانستان با ۷۰,۰۰۰ سرباز آغاز می‌کند.
۶ سپتامبر. زمانی که ایران اعلام می‌کند که تحت قانون بین‌المللی حق دارد از شهروندان خود دفاع کند، خطر جنگ افزایش می‌یابد. امریکا جلوگیری از این خطر را توصیه می‌کند. طالبان مجدداً از سازمان ملل می‌خواهند تا آنها را به رسمیت بشناسند.
۱۰ سپتامبر. طالبان می‌گویند که اجساد ۹ دیپلمات ایرانی را در مزار یافته‌اند.
۱۳ سپتامبر. بامیان پس از نبرد به دست طالبان می‌افتد. عمر از سربازان می‌خواهد که خود را کنترل کنند.
۲۰ سپتامبر. حملهٔ مسعود به کابل با راکت ۶۶ کشته و ۲۵ زخمی بر جای گذارد.
۲۲ سپتامبر. عربستان سعودی نمایندهٔ طالبان را بیرون می‌کند و از امتناع طالبان برای تسلیم بن لادن به دنبال دیدار شاهزاده تُرکی از قندهار خشمگین است.
۲۷ سپتامبر. طالبان ۳۰۰۰۰ سرباز را در طول مرز با ایران برای مقابله با مانور نظامی ایران گسیل می‌دارد.
۲ اکتبر. هلیکوپترهای مسلح و هواپیماهای ایران به حریم هوایی هرات تجاوز می‌کنند. مانورهای نظامی ایران با ۲۰۰,۰۰۰ سرباز شروع می‌شود.
۱۴ اکتبر. اخضر ابراهیمی طی ملاقات با عمر که اولین دیدار رهبر طالبان با یک دیپلمات خارجی است مذاکراتی را با وی انجام می‌دهد. طالبان توافق می‌کنند که همهٔ زندانیان ایرانی

را آزاد کنند.
۲۱ اکتبر. بنیاد اکثریت گروه فمنیست در امریکا به نمایندگی از ۲۱۹ سازمان زنان تقاضای افزایش فشار اجتماعی و اقتصادی بر طالبان را می‌نمایند. مویس لنو، همسر جی لنو، صد هزار دلار برای مبارزه علیه سیاست جنسیت طالبان اهداء می‌کند.
۲۳ اکتبر. مسعود حمله موفقیت‌آمیزی را در شمال شرقی انجام می‌دهد و وارد استان قندوز می‌شود. طالبان ۶۰ تن از پشتیبانان ژنرال قانی را در جریان تلاش برای کودتا در جلال آباد دستگیر می‌کنند.
۲۵ اکتبر. طالبان استفاده از معادن زیرزمینی را منع می‌کنند. مسعود، امام صاحب واقع در مرز تاجیکستان را تسخیر می‌کند.
۷ نوامبر. سازمان ملل ابراز می‌کند که طالبان نخستین مسئول کشتار ۴۰۰۰ نفر در مزار شریف هستند. عمر سازمان ملل را به خلاف گویی متهم می‌کند و می‌گوید که ۳۵۰۰ تن از طالبان کشته شده‌اند. عمر دوباره حکومت فراگیر را رد می‌کند.
۱۳ نوامبر. محمد اکبری رهبر حزب وحدت در بامیان تسلیم طالبان می‌شود.
۲۳ نوامبر. رئیس یونسکو فردریکو مایور مصرانه از جهانیان می‌خواهد تا سوء استفاده‌هایی را که طالبان از حقوق بشر می‌کنند، متوقف نمایند.
۱ دسامبر. طالبان به دانشجویان در خارج از دانشگاه جلال آباد تیراندازی می‌کنند که ۴ نفر کشته و ۶ نفر زخمی می‌شوند.
۹ دسامبر. اجلاس عمومی سازمان ملل قطع نامهٔ سختی را در مورد افغانستان تصویب می‌کند.
۲۹ دسامبر. یونیسف ابراز می‌دارد آموزش و پرورش در افغانستان از بین رفته است.

۱۹۹۹

۱۰ ژانویه. طالبان صلح جدید و حزب اتحاد ملی تشکیل یافته در پیشاور را رد می‌کنند و می‌گویند تنها راه حل نظامی قابل قبول است. حملهٔ مسعود در شمال ادامه می‌یابد.
۱۲ ژانویه. خانوادهٔ فرماندهٔ ارشد سابق مجاهدین، عبدالحق در پیشاور ترور می‌شود.
۱۹ ژانویه. طالبان اعضای بدن (دست و پا) ۶ دزد شاهراه را در کابل قطع و اعضای بریده شده را از درختان شهر آویزان می‌کنند.
۲۱ ژانویه. شورای امنیت سازمان ملل پس از اینکه اخضر ابراهیمی به طور خلاصه آنها را از وقایع آگاه می‌کند، دوباره اعلام آتش بس می‌نماید.
۳۱ ژانویه. اولین نمایندهٔ چینی برای ملاقات با طالبان وارد کابل می‌شود.
۲ فوریه. مقامات ایرانی با مسعود در دُبی ملاقات می‌کنند. معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا استروب تالبوت با طالبان در اسلام آباد ملاقات می‌کند. او نامه‌ای مبنی بر تقاضای استرداد اسامه بن لادن را تسلیم طالبان می‌کند.

۹ فوریه. طالبان نامهٔ درخواست امریکا را رد می‌کنند و می‌گویند بن لادن مجبور به خروج از افغانستان نخواهد شد. اما آنها محدودیت‌هایی را در مورد او اعمال خواهند کرد.
۱۱ فوریه. زمین لرزه‌ای در میدان شهر در لوگار ۵۰ نفر را کشته و ۲۰۰ نفر را مجروح می‌کند.
۱۳ فوریه. بن لادن مخفی می‌شود. طالبان می‌گویند که نمی‌دانند او کجاست. مسعود برای مذاکره از تهران دیدار می‌کند.
۱۵ فوریه. جشن دهمین سال خروج شوروی از افغانستان برگزار می‌شود.
۲۱ فوریه. میانجی سازمان ملل، اخضر ابراهیمی پس از ملاقات با شاه فهد در ریاض وارد اسلام آباد می‌شود.
۲۸ فوریه. اتحاد ضد طالبان اعلام می‌کنند که شورای رهبری و مجلس ۱۵۰ نفری تشکیل می‌دهند.
۳ مارس. وزیر امور خارجه ترکمنستان شیخ مرادوف با ملاعمر برای اولین بار در قندهار ملاقات می‌کند.
۴ مارس. هیلری کلینتون سیاست جنسیت طالبان را نکوهش می‌کند.
۱۱ مارس. مذاکرات بین طالبان و گروه مخالف در عشق آباد با وساطت سازمان ملل آغاز می‌شود.
۱۴ مارس. مذاکرات با یادداشت امیدوارکننده‌ای با توافق طرفین در آزاد سازی بعضی از زندانیان خاتمه می‌یابد و ضمناً موافقت شد در مورد ساختار دولت در مذاکرات بعدی تصمیم گرفته شود.
۲۴ مارس. اخضر ابراهیمی با ملاعمر در قندهار ملاقات می‌کند.
۳۰ مارس. دورهٔ بعدی مذاکرات عشق آباد پس از آن که طرفین از یکدیگر انتقاد کردند، متوقف می‌شود.
۷ آوریل. وزیر دفاع روسیه ایگور سرگیوف در شهر دوشنبه زمانی که روسیه اعلام می‌دارد که پایگاه نظامی جدیدی در تاجیکستان خواهد ساخت، با مسعود ملاقات می‌کند.
۱۰ آوریل. ملاعمر از پذیرفتن مذاکرات بیشتر با گروه مخالفین امتناع می‌کند. نبرد شدید در اطراف و داخل بامیان در می‌گیرد.
۱۵ آوریل. رئیس جمهور کلینتون از سوء استفادهٔ طالبان از حقوق بشر انتقاد می‌کند و طالبان نیز کلینتون را محکوم می‌کنند.
۲۱ آوریل. طالبان عقب نشینی می‌کنند، ده‌ها تن کشته و دهها تن دیگر زخمی می‌شوند و بامیان به دست حزب وحدت می‌افتد.
۲۸ آوریل. طالبان بامیان را برای تسخیر مجدد آن بمباران می‌کنند که طی آن ۳۰ غیر نظامی کشته می‌شوند.
۲۹ آوریل. طالبان، پاکستان و ترکمنستان قراردادی برای احیای خط لوله‌های گاز از

افغانستان امضا می‌کنند و متعهد می‌شوند تا حامی جدیدی برای این پروژه بیابند. هیلاری کلینتون از سیاست جنسیت طالبان در واشنگتن انتقاد می‌نماید.
۵ می. ایران و ازبکستان بیانیهٔ مشترکی در تاشکند برای مقاومت با هرگونه تسلط طالبان بر افغانستان صادر می‌کنند.
۹ می. بامیان، دوباره، پس از اینکه طالبان حملاتی را از شمال و جنوب آغاز می‌کنند، به دست طالبان می‌افتد.
۱۲ می. هیئت طالبان قراردادهایی با ترکمنستان برای خرید گاز و برق امضا می‌کنند.
۱۴ می. امریکا اولین هشدار خود را به پاکستان مبنی بر عدم حمایت از طالبان می‌دهد و اعلام می‌دارد که علاقه‌مند به بازگشت ظاهر شاه پادشاه سابق به افغانستان است.
۲۰ می. نبردی سنگین در می‌گیرد مسعود ۱۲ راکت به سوی کابل شلیک می‌کند، بگرام را طالبان بمباران می‌کنند و جنگی در شمال رخ می‌دهد.
۲۲ می. طالبان شورشی ناموفق را در هرات در هم می‌شکنند، ۸ نفر را در ملاء عام به دار می‌آویزند و ۱۰۰ نفر دیگر را می‌کشند. طالبان ایران را متهم به توزیع مهمات می‌کنند.
۲۸ می. سازمان عفو بین‌الملل طالبان را به کشتار غیر نظامیان طی تسخیر بامیان متهم می‌کنند. ملاعمر جلسه‌ای مرکب از چند هزار تن از فرماندهان طالبان و ملاها در قندهار به مدت سه روز برای مذاکره در خصوص آینده نهضت افغانستان برگزار می‌کند.
۲ ژوئن. وزیر امور خارجهٔ ازبکستان، عزیز کاملوف، برای اولین بار در قندهار با ملاعمر ملاقات کرد. طالبان اصرار می‌کنند که تنها به شرطی در کنفرانس شش به علاوه دو شرکت خواهند کرد که به عنوان دولت افغانستان به رسمیت شناخته شوند.
۸ ژوئن. پلیس فدرال امریکا (FBI) بن لادن را در رأس ده نفر از افراد به شدت تحت تعقیب قرار می‌دهد. ترس از حملهٔ امریکا به بن لادن افزایش می‌یابد.
۲۶ ژوئن. ظاهر شاه پادشاه اسبق، جلسهٔ مشاوره‌ای در رم برگزار می‌کند، اما طالبان از قبول هر نقشی برای وی در روند ایجاد صلح امتناع می‌کنند. امریکا هفت سفارتخانهٔ خود را در آفریقا، به دلیل تهدیدات بن لادن تعطیل می‌کند.
۶ جولای. امریکا علیه طالبان تحریمات اقتصادی و تجاری آغاز می‌کند و موجودی‌های آنها را در امریکا مسدود می‌نماید. طالبان برای حملهٔ گستردهٔ تابستانی علیه مسعود آماده می‌شوند در حالی که هزاران پاکستانی و صدها سرباز عرب به طالبان می‌پیوندند.
۱۵ جولای. سناتور اسبق عبدالأحد کارزای، یک ملی گرای برجستهٔ افغانی، پس از ملاقات با ظاهر شاه در کویته کشته می‌شود. سازمان ملل این قتل را محکوم می‌کند.
۱۶ جولای. وزرای امور خارجهٔ روسیه، تاجیکستان و ازبکستان در تاشکند تشکیل جلسه می‌دهند و خود را موظف به همکاری در نبرد با افراط گرایی اسلامی در آسیای مرکزی می‌کنند.
۱۹ جولای. مذاکرات شش به علاوهٔ دو در تاشکند آغاز می‌شود. رئیس جمهور اسلام

کریموف درخواست آتش بس و تشکیل جلسه در سازمان ملل پیرامون افغانستان می‌کند.
۲۰ جولای. مذاکرات تاشکند بدون نتایج قطعی پایان می‌یابد.
۲۳ جولای. مسعود در تاشکند با رئیس جمهور کریموف دیدار می‌کند.
۲۷ جولای. هواپیماهای سازمان ملل زمانی که مسعود فرودگاه را به راکت می‌بندد از پرواز به کابل خودداری می‌کنند. حملهٔ طالبان قریب الوقوع است.
۲۸ جولای. طالبان به سوی بگرام پیشروی می‌کنند و از سه جبهه حملهٔ خود را آغاز می‌کنند. بگرام به دست طالبان می‌افتد، اما زمانی که مسعود سعی می‌کند دوباره آنجا را تسخیر نماید، نبرد شدیدی در می‌گیرد.
۲ اوت. زمانی که مسعود به پنج شیر عقب نشینی می‌کند، طالبان چاریکار را تسخیر می‌کنند. با فرار ۲۰۰,۰۰۰ نفر به درهٔ شمالی، بحران جدید پناهندگی به وجود می‌آید.
۳ اوت. طالبان از قندوز به شمال پیشروی می‌کنند و امام صاحب و شیرخان بندر را به دست می‌گیرند. آنها خطوط ارتباط کمکی مسعود از تاجیکستان را قطع می‌کنند. تلفات این جنگ ۳۰۰۰ نفر بود.
۵ اوت. مسعود دست به ضد حمله می‌زند و دوباره چاریکار را می‌گیرد و طالبان را به سوی مواضع سابق آنها در نزدیکی کابل می‌راند.
۸ اوت. مسعود منطقهٔ از دست رفته در شمال را دوباره تسخیر می‌کند.
۱۰ اوت. واشنگتن سرمایه‌های شرکت هوایی آریانا (Ariana) در امریکا را به دلیل ارتباطاتش با بن لادن مسدود می‌کند.
۱۳ اوت. طالبان دوباره بگرام را به دست می‌گیرند.
۱۵ اوت. سازمان ملل از طالبان می‌خواهد تا روند افزایش پناهندگی و جنگ را متوقف نماید. در حالی که طالبان سیاست سوزاندن زمین در درهٔ شمالی را دنبال می‌کنند. هزاران نفر در کابل دستگیر می‌شوند.
۱۷ اوت. پاکستان برای میانجی گری تلاش می‌کند اما اتحاد شمالی آن را رد می‌شود.
۲۴ اوت. انفجار مهیب بمب در قندهار بیرون خانه ملاعمر ۴۰ کشته بر جای گذاشت که دو نفر از آنها برادران ناتنی عمر و ۶ عرب بودند.
۵ سپتامبر. زمانی که طرفین حملات تجدید شده را در شمال و اطراف کابل آغاز می‌کنند، نبرد سختی در می‌گیرد.
۱۰ سپتامبر. برنامهٔ کنترل مواد مخدر سازمان ملل ابراز می‌دارد که تولید تریاک افغانستان دو برابر شده و به ۴۶۰۰ تن در ۱۹۹۹ می‌رسد. ۹۷ درصد کشت این محصول زیر نظر طالبان است.
۲۰ سپتامبر. روسیه اعلام می‌کند که افغان‌ها، پاکستانی‌ها و اعراب مستقر در افغانستان، داغستان و چچن می‌جنگند.
۲۵ سپتامبر. سازمان ملل از کمک‌های خارجی به گروه‌های افغانستان انتقاد می‌کند.

طالبان دوباره امام صاحب را تسخیر می‌کنند.
۲۹ سپتامبر. در حالی که جنگ شدت می‌یابد، اتحاد شمالی جنگندهٔ SU-۲۲ طالبان را بر فراز طالقان سرنگون می‌کند.
۴ اکتبر. رئیس سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) از قندهار دیدار می‌کند و تقاضای استرداد تروریست‌های پاکستانی از افغانستان را دارد. ملاعمر برای همکاری موافقت می‌کند.
۱۲ اکتبر. کودتای نظامی در پاکستان حکومت نخست وزیر نواز شریف را سرنگون می‌سازد.
۱۵ اکتبر. شورای امنیت سازمان ملل تحریمات بیشتری را بر طالبان اعمال می‌کند.

پیوست ۴

بازی بزرگ جدید

جدول ۱

خط لولهٔ انتقال گاز پیشنهاد شده از طرف ترکمنستان در ۱۹۹۶.

نام شرکت	مسیر	جزئیات
۱ـ انرون (Enron)/وینگ (Wing) مِـریل بوتاس (Merril Botas) /گاماگوریس (Gama Guris)	ترکمنستان ـ آذربایجان ـ ترکیه	زیر دریای خزر، به قیمت ۱/۶ میلیارد دلار
۲ـ یونوکال (Unocal)، دلتا اویل (Delta Oil)، ترکمن روس گاز (Turkamenrosgaz)	ترکمنستان ـ افغانستان ـ پاکستان	۹۳۷ مایل، به قیمت ۲/۵ میلیارد دلار
۳ـ بریداس تپ (Bridas-Tap)	ترکمنستان ـ افغانستان ـ پاکستان	۷۵۰ مایل، به قیمت ۲/۵ میلیارد دلار
۴ـ رویال داچ شِل (Royal Dutch Shell) گاز دوفرانس (Gaz de France) اسنمپروگتی (Snemprogetti)، ترکمنستان (Turkmenistan)	ترکمنستان ـ ایران ـ ترکیه	۱۸۷۵ مایل، به قیمت ۲ میلیارد دلار

۵ـ میتسوبیشی (Mitsubishi) اکسون (Exxon)، چین، ترکمنستان	ترکمنستان ـ قزاقستان ـ چین ـ ژاپن	۵۰۰۰ مایل، به قیمت ۲۲ میلیارد دلار
۶ـ چین ـ ایران ـ ترکمنستان	قزاقستان ـ ترکمنستان ـ ایران ـ خلیج فارس	۱/۵۰۰ مایل، به قیمت ۲/۵ میلیارد دلار
۷ـ لولهٔ انتقال گاز اتصال ایران ـ ترکمنستان در دسامبر ۱۹۹۷ به بهره برداری رسید.		

وضعیت قانونی لوله‌های انتقال گاز در ۱۹۹۹

۱ـ قراردادی برای لولهٔ انتقال نفت و گاز مسیر ترکمنستان ـ ترکیه در دریای خزر در ۱۹۹۹ با مشارکت بِچتل گروپ(Bechtel Group)و یوراس جنرال الکتریک(Us General Electric) امضا شد. قیمت ۲٫۵ میلیارددلار.

۲ـ مسکوت ماند.

۳ـ مسکوت ماند.

۴ـ متوقف شد.

۵ـ متوقف شد.

۶ـ متوقف شد.

منبع: احمد رشید

جدول ۲
تولید گاز ترکمنستان

تریلیون	فوت مکعب / سال	میلیارد متر مکعب / سال
۱۹۸۹	۳/۲۰	۸۹/۶
۱۹۹۰	۲/۰۰	۵۵/۷
۱۹۹۴	۰/۷۳	۲۰/۶
۱۹۹۵	۰/۷۸	۲۲/۰
۱۹۹۶	۰/۹۱	۲۶/۰
۱۹۹۷	۰/۶۰	۱۷/۰
۱۹۹۸	۰/۴۸	۱۳/۶

منبع: دولت ترکمنستان

جدول ۳
تاریخچهٔ رقابت یونوکال ـ بریداس (Unocal - Bridas) بر سر خط لولهٔ افغانستان

۱۹۹۲	۱۳ ژانویه	حقوق اکتشافات گاز برای منطقه یاشلار (Yashlar) در قسمت شرقی ترکمنستان با سود ۵۰ـ۵۰ به بریداس (Bridas) داده شد.
۱۹۹۳	فوریه	بلوک نفت و گاز کیمیر در غرب ترکمنستان به بریداس داده شد و سود آن به صورت ۷۵٪ و ۲۵٪ به نفع بریداس تقسیم شد.
	مارس	رئیس جمهور نیازوف از امریکا دیدار می‌کند. مشاور امنیت ملی‌سابق امریکا، رئیس جمهور نیازوف الکساندر هیگ را برای سرپرستی مبارزاتی به منظور تشویق‌سرمایه گذاری امریکا در ترکمنستان و ملایم نمودن موضع‌امریکا در مورد ساخت خطوط لوله از طریق ایران، به خدمت‌می‌گیرد.
۱۹۹۴	سپتامبر	بریداس از صادر نمودن نفت منطقهٔ کیمیر (Keimir)بازداشته شد. ترکمنستان گروه تحقیق ویژه‌ای را برای بررسی و مطالعه مسیرهای لوله‌های انتقال گاز تعیین می‌کند. گروه شامل هیگ و بریداس است. طالبان قندهار را تصرف می‌کنند.

۱۹۹۵	ژانویه	پس از مذاکرات مجدد بر سر منطقه کیمبر، بریداس سهم خود را به ۶۵ درصد تقلیل می‌دهد و صادرات نفت این منطقه مجاز می‌شود.
	۱۶ مارس	رئیس جمهور نیازوف و نخست وزیر بی‌نظیر بوتو قراردادی را به منظور آنکه بریداس مبادرت به بررسی امکانات ساخت خط لولهٔ انتقال نفت و گاز افغانستان نماید امضا می‌کنند.
	آوریل	ترکمنستان و ایران قراردادی برای ساخت اولین خط فرعی ۱۸۰ آوریل ترکمنستان و ایران قراردادی برای مایلی لولهٔ انتقال گاز از طریق ایران به ترکیه را امضاء می‌کنند.
		امریکا گروه تحقیقی شامل شورای امنیت ملی، وزارت خارجه و سیا (CIA) را برای بررسی منافع امریکا در خصوص نفت و گاز منطقهٔ دریای خزر تعیین می‌کند. امریکا به ترکمنستان ابراز می‌دارد که با سرمایه‌گذاری برای لوله‌های انتقال نفت و گاز از طریق ایران مخالفت خواهد کرد و از این کشور مصرانه می‌خواهد تا به غرب بنگرد.
	ژوئن	مقامات ترکمنستان بنا به دعوت بریداس از هوستون (Houston) و تگزاس، دیدار می‌کنند و برای اولین بار با یونوکال ملاقات می‌کنند. نمایندهٔ یونوکال در عشق آباد در مورد پیوستن به بریداس برای ساخت خط لولهٔ افغانستان مذاکره می‌کند. بریداس بررسی امکانات را به دولت ترکمنستان ارائه می‌دهد.
	اوت	بریداس اکتشاف نفت و گاز در منطقه یاشلار انجام می‌دهد. بریداس برای اولین بار در قندهار با طالبان ملاقات می‌کند. (مدیران) بریداس به کابل، هرات و مزار شریف سفر می‌کنند.
	۲۱ اکتبر	رئیس جمهور نیازوف در نیویورک قراردادی با یونوکال / دلتا (Unocal/Delta) در مورد ساخت خط لوله از طریق افغانستان امضا می‌کند.

	دسامبر	ترکمنستان برای دومین بار صادرات نفت بریداس از منطقه کیمیر را منع می‌کند.
۱۹۹۶	فوریه	بریداس با دولت افغانستان برای احداث لولهٔ انتقال نفت و گاز قراردادی امضا می‌کند. بریداس علیه مداخلهٔ یونوکال ـ دلتا در کار این شرکت در ترکمنستان، مبادرت به تشکیل پرونده در هوستون می‌نماید.
	مارس	سفیر امریکا تام سیمونس (Tom Simmons) از نفت وزیر بی‌نظیر بوتو مصراً می‌خواهد تا حقوق انحصاری به یونوکال بدهد. بوتو برای گستاخی تام سیمونس عذرخواهی کتبی مطالبه می‌نماید.
	آوریل	بریداس علیه ترکمنستان به دلیل نقض قرارداد، حکمیت می‌خواهد. معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا رابین رافل از کابل و قندهار دیدار می‌کند.
	می	ایران مسیر ۱۰۰ مایلی خط راه آهن جدیدی، متصل کننده ترکمنستان و ایران را برقرار می‌کند. ترکمنستان، ازبکستان، پاکستان و افغانستان قراردادی امضا می‌کنند که طی آن به ترکمنستان حق مشارکت در احداث لولهٔ انتقال نفت و گاز را می‌دهد.
	اوت	شرکت گازپُرم (Gazprom) روسیه با یونوکال دلتا (Unocal/Delta) و شرکت ترکمن روزگس ترکمنستان به منظور احداث خط لوله قراردادی به امضا می‌رساند. معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا رابین رافل از افغانستان و آسیای مرکزی دیدار می‌کند. وی به علاقه‌مندی امریکا به پروژهٔ خط لولهٔ یونوکال اشاره می‌کند.
	سپتامبر	یونوکال گزارش مشروح خط لوله را به رئیس جمهور نیازوف ارائه می‌دهد. یونوکال ابراز می‌نماید که هر گاه سران جنگی افغانستان موافقت نمایند تا شورایی برای نظارت بر این پروژه تشکیل بدهند این شرکت کمک‌های بشر دوستانه‌ای را به عنوان پاداش به آنها خواهد داد.

	۲۷سپتامبر	کابل به دست طالبان می‌افتد. امریکا ابراز می‌دارد که روابط دیپلماتیک با افغانستان را به زودی از سر می‌گیرد.
	۱ اکتبر	یونوکال از تسلیم کابل به طالبان حمایت می‌کند. این شرکت در این راستا می‌گوید که با این امر اجرای پروژهٔ لوله‌های انتقال نفت اکنون آسان‌تر خواهد شد. بعداً یونوکال ابراز می‌کند که این مطلب اشتباهاً نقل قول شده است.
	۲۶ اکتبر	رئیس جمهور نیازوف و یونوکال , دلتا قراردادی را به امضا می‌رسانند که به یونوکال حقوق انحصاری برای تشکیل کنسرسیوم در رابطه با پروژهٔ خط لوله می‌دهد. رابرت اوکلی سفیر سابق امریکا در پاکستان اولین جلسهٔ کمیتهٔ مشاورهٔ افغان یونوکال را سرپرستی می‌کند.
	نوامبر	بریداس با طالبان و ژنرال رشید دوستم برای احداث خط لوله قراردادی امضا می‌کنند.
	۹ دسامبر	وزیر امور خارجهٔ پاکستان شیخ نجم الدین در قندهار برای مذاکره با طالبان بر سر خط لوله حضور می‌یابد.
	۲۹ دسامبر	ایران، ترکیه و ترکمنستان توافق نامه‌ای برای آنکه ترکیه برای خرید گاز ترکمنستان از طریق ایران اقدام نماید امضا می‌کنند.
۱۹۹۷	۲۰ ژانویه	ترکمنستان توافق نامه‌ای با شرکت موبیل (Mobil) و مونیومنت اویل (Monument Oil) برای اکتشاف نفت و گاز امضا می‌کند.
	ژانویه	دستور موقت اتاق بازرگانی بین‌المللی به بریداس حق صادرات نفت از منطقهٔ کیمیر را می‌دهد. ترکمنستان این دستور را رد می‌کند. معاون دبیر کل سازمان ملل یاسوشی آکاشی (Yasushi Akashi) از شرکت‌های نفتی و سران جنگی افغانستان به دلیل پروژه‌های لولهٔ انتقال نفت و گاز انتقاد می‌کند.

فوریه	هیأت نمایندهٔ طالبان در واشنگتن تلاش می‌کنند که امریکا طالبان را به رسمیت بشناسد و با یونوکال دیدار می‌کنند. دومین گروه نمایندهٔ طالبان به عنوان مهمان بریداس از آرژانتین دیدار می‌کنند. در بازگشت طالبان با رئیس اطلاعات عربستان سعودی شاهزاده ترکی صحبت می‌کنند.
مارس	یونوکال دفتری را در قندهار و مراکز آموزشی برای افغان‌ها برپا می‌دارد. زمانی که کارلوس بولگرونی از کابل و قندهار دیدار می‌کند بریداس در کابل تشکیل دفتر می‌دهد.
۸ آوریل	طالبان می‌گویند که قرارداد خط لوله را با شرکتی می‌بندد که بی‌درنگ کار را شروع کند. رئیس یونوکال جان ابل می‌گوید که وی از بیانیهٔ طالبان گیج شده است. یونوکال ادارهٔ مرکزی جدیدی برای آسیا در کوالالامپور برقرار می‌کند.
۱۴ می	کنفرانس سران اکو در عشق آباد، برگزار می‌شود و یونوکال توافق نامه‌ای را برای احداث لوله‌های انتقال نفت و گاز برای شروع کار در طی سال امضا می‌کند.
۲۴ می	طالبان مزار شریف را محاصره می‌کنند اما چهار روز بعد با تلفات سنگینی بیرون رانده می‌شوند.
۴ ژوئن	اولین جلسهٔ کاری گروه پاکستان، ترکمنستان، یونوکال و دلتا در اسلام آباد برگزار می‌شود.
۸ ژوئن	مارتی میلر، از یونوکال می‌گوید که احداث لولهٔ انتقال نفت و گاز سال‌ها به طول می‌انجامد. مگر اینکه صلح برقرار گردد.
۹ ژوئن	کارلوس بولگرونی از بریداس با رهبران طالبان در کابل ملاقات می‌کند و می‌گوید که بریداس علاقه‌مند به آغاز کار در هر گونه وضعیتی است. وی به افغان‌ها قول کمک به آنها در احداث جاده‌ها و احیای صنعت را می‌دهد. بریداس دربارهٔ قرارداد با طالبان بحث می‌کند.
۲۲ جولای	مؤسسهٔ جدیدی برای ترویج منافع تجاری ترکمنستان ـ امریکا تشکیل می‌شود. یونوکال اولین رئیس را انتخاب می‌کند.

۲۳ جولای پاکستان، ترکمنستان و یونوکال قرارداد جدیدی مبنی بر تمدید موعد یونوکال تا یک سال، برای شروع پروژه، در دسامبر ۱۹۹۸ امضا می‌کنند. مارتی میلر برای جلب پشتیبانی جهت تمدید موعد از گروه‌های افغانی به مزار شریف و قندهار مسافرت می‌کند.

۲۷ جولای در یک تغییر سیاست مهم، امریکا ابراز می‌دارد که به خط لوله گاز ترکمنستان ترکیه از طریق ایران اعتراض نخواهد کرد. امریکا بعداً اعلام می‌کند که این امر به دوستانش کمک خواهد کرد، اما نشانی از مساعدت نسبت به یاران نیست.

۱۴ اوت رئیس شرکت شل آلن پارسلی (Alan Parsley) با نیازوف دیدار می‌کند و قول کمک در احداث خط لولهٔ انتقال گاز ترکمنستان ـ ترکیه را می‌دهد.

۲۸ اوت طالبان می‌گویند بریداس نسبت به یونوکال شرایط بهتری برای احداث خط لوله‌ها قائل شده است و آنها به زودی با بریداس قرارداد امضا خواهند کرد. یونوکال ابراز می‌نماید آنها هنوز در بازی هستند.

۱ سپتامبر ترکمنستان پیشنهادات جدیدی به شرکت‌های نفتی برای برخورداری از امتیازات جدید در کنار دریای خزر را ارائه می‌دهد. نیازوف ۵۷ ساله در مونیخ تحت عمل قلب قرار می‌گیرد. نگرانی در مورد سلامتی و جانشینی وی افزایش می‌یابد.

۵ سپتامبر بریداس ۶۰ درصد سهام شرکت خود را در امریکای لاتین به شرکت آموکو (Amoco) می‌فروشد. هر دو شرکت، شرکت جدیدی را برای ادارهٔ فعالیت‌ها به طور مشترک تشکیل می‌دهند.

۱۲سپتامبر هیئت ۵ نفرهٔ طالبان برای مذاکره در مورد خط لوله با بریداس به آرژانتین می‌رود. مقامات پاکستانی آنها را به مدت پنج روز در پیشاور نگه می‌دارند و مانع از رفتن آنها می‌شوند.

۱۵سپتامبر پاکستان توافق نامه قیمت سی ساله گاز را با یونوکال منعقد می‌کند که به موجب آن پاکستان برای حمل گاز در منطقهٔ مولتان (Multan) برای هر ۱۰۰۰ فوت مکعب گاز ۲/۰۵ دلار و ۱۵ سنت به عنوان حق امتیاز به طالبان پرداخت خواهد کرد که طالبان آن را رد کردند.

۱۶ اکتبر نخست وزیر نواز شریف سفر یک روزه‌ای به عشق آباد برای ملاقات رئیس جمهور نیازوف در خصوص مذاکره در مورد پروژه خط لوله انجام می‌دهد.

۲۳ اکتبر نمایندگان طالبان از عشق آباد دیدار و موافقت می‌کنند تا کمیسیون سه جانبه‌ای را با پاکستان و ترکمنستان برای انجام پروژه خط لوله تشکیل دهند.

۲۵ اکتبر شرکت خط لولهٔ آسیای مرکزی (CentGes) با مسئولیت محدود در عشق آباد تشکیل می‌شود. یونوکال ۴۶/۵٪، دلتا اویل (Delta Oil) ۱۵٪، ترکمنستان ۷٪، ایتوچو اویل (Itachu Oil) ژاپن ۶٫۵٪، پترولیوم اندونزی (Inpex (Indonesia Petroleum ۶/۵٪، کرسنت گروپ (Crescent Group) ۳/۵٪، هیوندای اینجینیرینگ وکنتر اکشن کو (Engineering and Construction co) ۵٪، گازپرم (Gazprom) بعداً امضا خواهد کرد. مارتی میلر از طرف یونوکال می‌گوید قیمت ترانزیت گاز ثابت نیست و شرکت سنت گس (CentGas) با طالبان قرارداد امضاء نخواهد کرد. طالبان می‌گویند که تصمیم نگرفته‌اند به کدام مشارکت بپیوندند.

۲۸ نوامبر نمایندگان طالبان برای دیدار یونوکال در شوگرلند (Sugarland) کشور را به قصد امریکا ترک می‌کند. طالبان سپس با مقامات وزارت امور خارجه امریکا دیدار می‌کنند.

دسامبر یونوکال به دانشگاه نبرسکا (Nebraska) برای برقراری برنامهٔ آموزشی تکنیکی در افغانستان ۹۰۰,۰۰۰ دلار می‌دهد.

۲۹ دسامبر ترکمنستان و ایران لولهٔ انتقال گاز ۱۲۰ مایلی با ظرفیت ۰/۳ تریلیون فوت مکعب (tcf) در سال بین دو کشور را افتتاح

می‌کنند.

۱۹۹۸	۶ ژانویه	دادگاه بین‌المللی در پاریس به آزاد سازی پول‌های بدهی دولت ترکمنستان برای تولیدات پالایش شد، مشروط بر پالایش در منطقهٔ کیمیر، به نفع بریداس حکم می‌دهد. بریداس ۴۷ میلیون دلار و نیز ۳ میلیون دلار دیگر بابت هزینه‌ها پرداخت می‌کند.
	۳ فوریه	گازپرم (Gazprom) از مشارکت یونوکال خارج و سهم ۱۰ درصدی آن به یونوکال رسیده و جمع سهم آن به ۵۴ درصد می‌رسد.
	۳ مارس	تیم ارشدی از BHP استرالیا با نخست وزیر نواز شریف با اصرار بر خط لولهٔ گاز ایران ـ پاکستان ملاقات می‌کند.
	۱۱ مارس	در عشق آباد، مارتی میلر ابراز می‌دارد که پروژه خط لوله در وضعیت نامشخصی قرار دارد. زیرا تا زمانی که جنگ در افغانستان ادامه دارد این امر قابل تأمین اعتبار نیست. انجام بازسازی و مذاکرات مالی نمی‌تواند امسال حصول یابد. ترکمنستان اصرار می‌کند که کار هر چه زودتر بایستی آغاز شود.
	۳۰ مارس	یونوکال از پاکستان درخواست می‌کند نسبت به تمدید موعد تأمین مالی پروژه تا اکتبر ۱۹۹۸ موافقت نماید زیرا، با جنگ داخلی افغانستان، این امر نمی‌تواند در موعد مقرر انجام گردد.
	ژوئن	در جلسهٔ سالیانهٔ یونوکال بعضی از سهام داران با طرح‌های شرکت در خط لولهٔ افغانستان به دلیل پایمال شدن حقوق بشر به وسیلهٔ طالبان مخالفت می‌کنند. یونوکال می‌گوید که بین ۱۰ الی ۱۵ میلیون دلار پیرامون این پروژه از سال ۱۹۹۵ هزینه نموده و در نظر دارد یک میلیون دلار دیگر نیز در ۱۹۹۸ به امور خیریهٔ افغانستان پرداخت کند.
	۲۱ اوت	یونوکال پروژهٔ خط لوله را به تعویق می‌اندازد و پس از حملات موشکی امریکا علیه بن لادن در افغانستان کارکنان

خود را از اسلام آباد و قندهار بیرون می‌کشد.

	۱۰سپتامبر	گروهی از طرفداران سبز از دادستان کل کالیفرنیا تقاضا می‌کنند تا یونوکال را به دلیل جرم علیه بشر و محیط زیست و به خاطر روابط یونوکال با طالبان منحل کند. یونوکال اتهامات را «مضحک» توصیف می‌کند.
	۱۵ اکتبر	دادگاه ناحیه‌ای تگزاس در بخش فورت بند کانتی، دادخواست ۱۵ میلیارد دلاری بریداس را علیه یونوکال به اتهام جلوگیری از فعالیت‌های بریداس در توسعهٔ مناطق گاز در ترکمنستان بریداس مردود اعلام می‌کند. موضوع به این خاطر که مشاجره با قوانین ترکمنستان و افغانستان انجام گرفته است نه با قانون تگزاس، محدود گردید.
	۲۳ نوامبر	یونوکال از پروژهٔ انتقال گاز طبیعی از ترکمنستان به ترکیه علی‌رغم ارزش ۲٫۹ میلیارد دلاری آن به دلیل محدودیت در هزینه، صرف نظر می‌کند.
	۴ دسامبر	یونوکال از کنسرسیوم خط لولهٔ افغانستان به استناد کاهش قیمت‌های نفت، نگرانی در مورد اسامه بن لادن در افغانستان و فشار از جانب گروه‌های فمینیست امریکا بیرون می‌رود. یونوکال دفاتر خود را در ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان می‌بندد.
	۲۲ دسامبر	یونوکال اعلام یک نزول ۴۰ درصدی در هزینه‌های کل خود را در ۱۹۹۹ به دلیل کاهش قیمت‌های نفت می‌کند.
۱۹۹۹	۲۴ ژانویه	وزیر امور خارجهٔ ترکمنستان شیخ مرادوف از پاکستان دیدار می‌کند و ابراز می‌دارد پروژهٔ خط لوله هنوز دست نخورده است.
	فوریه	کارلوس بولگرونی (Carlos Bulgheroni) از ترکمنستان، قزاقستان و روسیه برای مذاکره با رهبران دیدار می‌کند.
	۳ مارس	وزیر امور خارجهٔ ترکمنستان شیخ مرادوف برای اولین بار با

ملاعمر در قندهار ملاقات می‌کند و پیرامون لولهٔ انتقال گاز بحث می‌کند.

مارس	شرکت BP-led North APSheron Operating (NADC) در آذربایجان به دلیل کاهش قیمت نفت تعطیل می‌شود. یونوکال و دلتا که با هم شریک هستند، عقب نشینی می‌کنند.
۲۹ آوریل	پاکستان، ترکمنستان و طالبان در اسلام آباد توافق نامه‌ای برای احیای پروژهٔ لوله انتقال گاز امضا می‌کنند.
۱۲ می	نمایندگان طالبان توافق نامه‌هایی با ترکمنستان برای خرید گاز و برق امضا می‌کنند.

نمایه

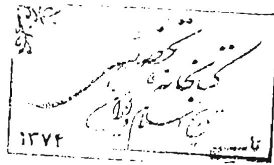
آرلاچی، پینو، ۲۵۳
آژانس‌های بین‌المللی کمک رسانی، ۵۹
آسیای مرکزی، ۲۵، ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۵۳، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۵، ۳۸۰، ۳۸۷
آقایوف، اصغر، ۱۳۴، ۲۵۲
آلبرایت، مادلین، ۱۴۳، ۳۶۹، ۴۱۸
آمودریا (رودخانه)، ۳۷
آموکو (شرکت)، ۳۵۷
ابراهیمی، اخضر، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۹، ۳۱۶، ۴۲۳
ابل، رابرت، ۳۴۵
ابوظبی و شارجه، ۲۴۶
اتحادیهٔ اروپا، ۳۱۲
اتحادیهٔ مسلمانان جهان، ۲۷۰
احمدشاه دورانی، ۴۱، ۵۶، ۶۳
اخوان المسلمین، (گروه)، ۱۸۱، ۲۶۷، ۲۷۰
اروپا، ۲۴۶
ازبک، ۳۹، ۴۳، ۸۴، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۶، ۳۰۳
ازبکستان، ۳۲، ۱۲۶، ۱۶۶، ۲۵۱، ۳۰۶
ازبکی، ۱۲۶
اسامه بن لادن --->بن لادن، اسامه
اسپین بالدک، ۷۰، ۷۳، ۳۸۹
استانکزای، ملا محمد، ۴۱۲
استرابین، پاول، ۳۵۹
اسرائیل، ۳۱۴، ۳۳۲
اسلام، ۱۷۵
اسلام آباد، ۷۰، ۷۲، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۳۲، ۲۰۱، ۲۵۰
اسلامی، حزب، ۱۰۱، ۱۸۲
اسماعیل خان، ۵۸، ۶۱، ۶۷، ۶۹، ۸۱، ۶-۸۵، ۹۰، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۳۰، ۲۰۱، ۲۳۱، ۳۱۰، ۳۲۵
اعظم، عبدالله، ۲۷۰
افغانستان، ۲۲۵
الجزایر، ۲۶۵، ۲۷۸
الظواهری، ایمان، ۲۷۹
الفیصل، شاهزاده سعود، ۴۱۴
القاعده (گروه)، ۳۴، ۲۷۵
القمه اسلامی (گروه)، ۲۷۹
الیوسن، سوفی، ۲۲۴
امان الله، ۱۷۸
امریکا، ۳۴، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۷۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۴۳، ۵-۱۵۴، ۱۶۳، ۱۹۴، ۲۲۵، ۷-۲۴۶، ۲۵۰، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۶۰، ۷-۳۶۶، ۴۰۴، ۴۲۶
اِمل، جان، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۸
امیر آهنی، ۴-۴۳
امیر عبدالرحمن، ۴۳
امیر لالایی، ۷۱

امین الله، پادشاه، ۵۶
امین، حفیظ الله، ۵۴
انگلیس، ۳۹
اوکلی، رابرت، ۳۵۲
اولاسبرگول، ماریو لوپز، ۳۲۷
اولکات، مارتا بریل، ۳۳۲، ۳۵۳، ۳۵۹
ایـــران، ۲۵، ۳۲، ۳۸، ۶۲، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۲۹
ایوب، گوهر، ۳۷۰
بابر شاه، ۳۸
بابر، نصیرالله، ۱۸۹، ۳۷۹
باچر، دانا روهرا، ۳۷۱
بادغیس، ۱۱۹
باکو، ۳۱۲
بالتیک، دریا، ۲۴۶
بامیان، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴
ببرک کارمل، ۴۴، ۴۵
بخارا، ۴۱
بدر الایبان، ۳۴۲
برادل، فردیناند، ۲۲۰
براون ---> براون، هنک
براون، هنک، ۱۰۴، ۱۰۶، ۳۳۹، ۳۶۴
برژینسکی، زبگنیو، ۲۶۸
برگر، ساموئل، ۳۳۱
برنامهٔ غذایی جهان (WFP)، ۱۴۹، ۲۲۳، ۲۶۰
برنامهٔ مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل، ۲۴۵-۶، ۲۵۳
بروجردی، علاء الدین، ۴۱۳
برودل، فردیناند، ۴۳۲
بـــرهان‌الدیـــن ربـــانی ---> ربـــانی، برهان‌الدین
بریتانیا، ۳۲، ۴۲، ۲۶۶
بریداس (شرکت)، ۲۵۷، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۹
بسمچی، ۳۰۱
بَگرام، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۸
بلخ، ۳۸
بلخی، ربیعهٔ، ۲۳۷
بلوچستان، ۳۸۹
بن باز، شیخ عبدالعزیز، ۴۱۲
بن جابر، شیخ محمد، ۴۱۲
بن لادن، اسامه، ۳۴، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۸۱، ۲۶۹، ۲۷۱-۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲-۳، ۲۸۵، ۳۵۸-۹، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۱۲، ۴۱۸
بـــوتو، بـــی‌نظیر، ۶۷-۹، ۱۰۵، ۱۸۹، ۲۴۹، ۲۶۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۷۹
بودا، ۱۶۴
بودایی، ۳۷، ۱۵۰
بولگرونی، کارلوس، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۴۲
بونینو، اِما، ۱۴۳
بی‌اچ پی پترولیوم، ۳۵۵
بیکر، جیمز، ۴۰۹
پاکستان، ۲۵، ۳۵، ۵۴، ۵۹، ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۸۵، ۹۲، ۱۰۱-۴، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۵-۶، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۷۳، ۳۱۴، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۹
پاکستانی، ۱۳۱، ۱۹۲، ۲۰۷
پرچم (حزب)، ۴۴-۵
پریماکوف، یوگنی، ۱۳۴
پسانی، مولوی سید محمد، ۲۱۲
پشتون پاکستانی، ۲۲۷

پشتون دورانی، ۵۳
پشتون (قبیله)، ۲۴، ۳۱، ۳۹، ۳-۴۱، ۶-۵۵، ۵۶، ۷۸، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۲۷، ۳۶۳، ۴۱۶
پشتون قیلزایی، ۵۳، ۱۳۲، ۲۰۶
پشتون والی (قانون)، ۲۹، ۱۸۹، ۲۲۹
پکتیا، ۲۱۳
پلیس مذهبی، ۲۱۷، ۲۱۹، ۵-۲۳۴
پنج شیر، دره، ۱۳۶
پیشاور، ۵۴، ۵۸، ۲۰۱
تاجیک، ۳۵، ۸۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۶۶
تاجیکستان، ۳۲، ۳۵، ۱۶۶، ۲۵۱
تاجیک‌ها، ۳۹
تاگارت، کریس، ۳۳۸
تالبوت، ستروب، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۶۷، ۳۷۱
تانای، ژنرال شهنواز، ۴۰۵
تانزانیا، ۲۷۶، ۲۸۰
ترابی،نورالدین، ۵۲
ترکمان‌ها، ۳۹
ترکمن، ۳۰۶
ترکمنستان، ۵۳، ۷۳، ۲۵۱، ۲۹۴، ۹-۳۰۸، ۳۱۲، ۳۲۲
ترکمن‌ها، ۳۰۶
تُرکی، ۳۴۱، ۴۱۱، ۴۱۴
تُرکی الفیصل، ۱۰۹، ۱۵۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۴۲، ۳۵۰
ترکی بن فیصل، ۲۶۹
ترکیه، ۳۲، ۱۲۶، ۱۶۶، ۲۴۶، ۲۹۹، ۱۴-۳۱۱
تونل سالنگ، ۱۳۱
تهران، ۲۴۶
تیمور شاه، ۴۱
تیمور لنگ، ۳۸
جادهٔ ابریشم، ۳۷
جبههٔ اسلامی ملی افغانستان، ۱۸۰
جبههٔ ملی اسلامی، ۵۴
جبههٔ نجات اسلامی، ۲۷۸
جرگه، ۵۵، ۱۹۹
جلال آباد، ۱۰۹، ۲۱۴، ۲۵۴، ۲۷۴
جماعت اسلامی، ۲-۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۶۷
جماعت علمای اسلامی، ۱۰۱
جمعیت العلوم اسلامیه، ۱۹۳
جمعیت علمای اسلامی، حزب، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۳
جمهوری‌های آسیای مرکزی، ۶۷
جنتی، آیت الله احمد، ۲۳۷
جنوب (حزب)، ۵۴
جنید خان، محمد قربان، ۳۰۷
جوزجان، ۱۲۶
جهاد اسلامی (گروه)، ۲۷۹
جیحان، ۳۱۲
چنگیزخان، ۳۸
چین، ۳۵، ۲۶۵
حاجی عبدالعزیز، ۱۰۹
حرکت الانصار (حزب)، ۱۶۴، ۱۹۴، ۲۷۶، ۲۸۱
حرکت الجهاد (گروه)، ۲۸۰
حرکتِ تنظیم نفاذ شریعت محمدی، ۳۹۸
حرکت (حزب)، ۵-۵۴، ۱۷۸
حزب اسلامی، ۲۶۷
حفیظ الله، ۴۵
حقانی، جلال الدین، ۱۳۳
حقانی، مدرسه، ۱۷۸، ۱۹۰
حقانیه، ۱-۱۹۰
حکمت‌یار، گلبدین، ۴۴، ۵۵، ۵۸، ۸-۶۷،

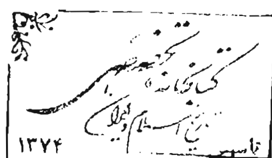
۷۰، ۸۱-۲، ۱۰۰-۱، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۳۸۰، ۴۰۵، ۴۰۷
حمید گل، سپهبد، ۲۶۵
حنفی، ۱۷۶
حنفیه، ۱۷۷، ۱۸۰
خاتمی، سید محمد، ۲۰۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۹
خاد، سازمان، ۴۳، ۲۱۹
خالص، حزب، ۵۴
خالص، حزب اسلامی، ۶۳
خالص، مولوی یونس، ۵۴، ۱۷۸، ۱۹۰
خامنه‌ای، علی، ۱۶۵
خان، ۸۷
خرازی، کمال، ۴۱۶، ۴۱۸
خلیج فارس، ۲۴۶
خلیلی، ۱۳۶
خلیلی، فضل الرحمن، ۱۹۴
خلیلی، کریم، ۱۱۸، ۱۵۳
خمینی، آیت الله، ۴۰۹
دئوبند، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰
دئوبندی، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳-۴
دئوبندیسم، ۱۸۵
داوود، رئیس جمهور، ۴۵، ۱۱۶
دلتا، شرکت نفتی، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۵۲
دورانی، ۴۱، ۴۴، ۵۴
دورانی، قبیله، ۳۹
دوست محمد خان، ۹۸
دوستُم، ژنرال رشید، ۵۸، ۶۹، ۸۱، ۹۲، ۱۰۰-۱، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴-۵، ۱۲۸-۹، ۱۳۸، ۱۵۳، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۲۵، ۴۰۸
دوستُم ---> دوستُم، ژنرال رشید
دیویس، گلین، ۳۳۹
ذوالفقار علی بوتو، ۴۴
رافل، رابین، ۱۰۴-۵، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۶۵
رافل ---> رافل، رابین
ربانی، برهان‌الدین، ۴۴، ۵۸، ۶۷، ۸۳، ۸۶، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۷-۱۸، ۱۳۶، ۲۰۳، ۳۲۵، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۱۶
رحمانوف، امام علی، ۲۵۲
رحمانی، ملا محمد حسن، ۵۱
رفسنجانی، علی اکبر، ۴۱۴
روس، ۵۷
روسیه، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۳، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۴۱، ۲۴۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۰۹
روی، اُلیور، ۱۸۳، ۲۶۷
ریچاردسون، بیل، ۱۵۵، ۲۱۳، ۴۰۳
زرتشتی، ۳۷
سازمان، ۲۴۷
سازمان اطلاعات پاکستان، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۸۲، ۹۲، ۹۷، ۱۰۱-۲، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۵۸، ۱۷۸، ۱۸۸-۹، ۱۹۱، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۶-۷، ۲۶۹، ۲۸۲-۳، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۱۷
سازمان جاسوسی امریکا ---> سیا
سازمان عفو بین‌المللی ---> سیا
سازمان مرکزی اطلاعات امریکا ---> سیا
سازمان مرکزی جاسوسی امریکا ---> سیا
سازمان ملل، ۲۶، ۳۱، ۶۲، ۸۳، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸-۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷-۹، ۲۰۸، ۲۱۰،

۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۹، ۴-۲۳۲، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۶۰،
۳۶۴، ۴۱۰، ۴۳۳، ۴۳۶
سازمان‌های غیر دولتی (NGOS)، ۱۵۶
سازمان‌های غیر دولتی (NGOS)، ۱۴۲،
۲۵۸، ۴۳۳
سالنگ، ۱۲۰
سامی الحق، ۲-۱۹۰
سانتوس، چالز، ۳۵۲
سایمونز، تام، ۳۳۷
سپاه صحابه، ۱۶۲، ۱۹۳
ستانویچ، اِستفان، ۳۱۸
سرگیوف، ابگر، ۱۶۸
سمرقند، ۳۸
سند، ۴۱
سُنی، ۴۰، ۱۴۰، ۷-۱۷۶، ۳۰۱، ۳۶۳، ۳۸۴،
۴۰۸، ۴۱۵
سودان، ۲۷۴، ۲۸۰
سودربرگ، نانسی، ۱۶۸
سون، بنون، ۱۱۱
سون، ریچارد، ۳۷۰
سیا (سازمان اطلاعات امریکا)، ۵۵، ۱۷۸،
۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۶، ۵-۲۷۴، ۲۸۰، ۳۳۳،
۳۳۸، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۶۸
سیاف، عبدالرسول، ۱۸۰، ۲۷۰، ۲۷۳، ۴۰۷
سید غیاث الدین، ۲۰۴
سیک، ۱۷۶
شاملی، زیبا شوریش، ۳۷۲
شاه حسین، ۲۰۰
شفیق، محمد موسی، ۱۷۸
شورون (شرکت)، ۲۹۷، ۳۱۳، ۳۱۶، ۹-۳۲۸
شوروی، ۵۲
شهنواز، ۲۱۳
شیبرغان، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲
شیر محمد استانکزای، ۲۱۰
شیرین هانتر، ۳۳۲
شیعه، ۳۹، ۴۰، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۶۱، ۷-۱۷۶،
۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۳۷، ۳۰۱، ۳۶۳، ۳۸۵،
۴۰۶، ۴۱۵، ۴۲۹
صدام حسین، ۴۰۷
صفوی، ۳۹
صلیب سرخ، ۵۳، ۱۳۲، ۱۶۱، ۴۲۴
صندوق حمایت از کودکان، ۲۳۲
ضیاء، ۳۸۵، ۳۹۹
ضیاءالحق، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۶۶
ظاهر شاه، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۷
عبدالرحمن، ۱۵۰
عبدالرحمن، شیخ عمر، ۲۷۹
عبدالعلی مزاری، ۸۴
عبدالمجید، ۵۲
عبدالی، ۴۰
عبدالی، احمدشاه، ۴۱
عبدالی، قبیله، ۳۹
عراق، ۴۰۷
عربستان سعودی، ۵۲، ۸۵، ۹۲، ۳-۱۰۲،
۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۰،
۱۹۰، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۷۳، ۳۷۱، ۳۸۱،
۴۰۴
عرفانی، قربانعلی، ۱۵۲
عریف، مولوی عریف الله، ۲۵۵
عزیف نواز، ژنرال، ۲۴۹
عمر، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۶۵، ۲۳۵
عنان، کوفی، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۹
عنان،کوفی، ۱۶۸
غالی، پطرس، ۴۲۳
غفار آخوند زاده، ۸۱
غنی، اشرف، ۴۳۲



فاروق لقاری، ۱۰۱
فانگ، آندرس، ۴۲۴
فریاب، ۱۵۳
فضل الرحمان، ۱۰۱
فضل الرحمن، مولانا، ۱۸۹، ۴۱۰
فمینیستی، ۲۳۳
فیروزی، قاضی خلیل الله، ۲۸
فیلیپین، ۲۶۵، ۲۸۰
قاضی حسین احمد، ۱۹۱
قاضی همایون، ۹۷
قانقوهی، رشید احمد، ۱۸۵
قرقیزستان، ۳۲، ۱۳۴، ۱۶۶، ۲۵۱
قرقیزها، ۳۹
قزاقستان، ۳۲، ۱۶۶، ۳۱۲، ۳۲۹
قفقاز، ۳۱۲
قلم الدین، ۱۹-۲۱۷
قُندوز، ۱۳۷، ۲۰۶
قندهار، ۲۴، ۲۷، ۳۳، ۴۰، ۵-۵۳، ۵۸، ۶۶، ۶۹، ۹۲، ۹۷، ۱۰۹، ۳-۱۳۲، ۱۴۲، ۵-۲۰۴، ۲۱۳، ۲۵۴، ۳۹۲
قیلزایی، ۳۹، ۴۰، ۶۳، ۱۳۲، ۲۰۴، ۲۰۶
کابل، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۵۸، ۹۷، ۱۰۷، ۱۵-۱۱۴، ۱۸-۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۵۴، ۳۹۲
کاپلان، آرتور رابرت، ۳۵۹
کاکار، قبیله، ۶۵
کامل، ببرک، ۵۴
کرامت، ژنرال جهانگیر، ۱۰۱
کُردکوی، ۳۰۸
کریستوفر، وارن، ۳۶۹
کریموف، ۳۰۵، ۳۳۲
کریموف، اسلام، ۳۰۳
کستاری، آلفردو ویچی، ۲۶۰
کسینجر، هنری، ۳۲۷
کشورهای مستقل مشترک المنافع، ۱۳۴
کلنل امام، ۹۷
کلینتون، ۱۰۵، ۱۴۳، ۱۶۳، ۲۷۷، ۳۳۷، ۳۶۱، ۳۶۲
کلینتون، هیلری، ۱۵۴
کمال خرازی، ۴۰۳
کمونیست، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۷
کمونیست‌ها، ۱۸۲
کندی، پُل، ۳۹۷
کنفرانس اسلامی، ۱۴۵
کنیا، ۲۷۶، ۲۸۰
کوربدز، ۳۰۸
کونار، ۱۱۰
کویت، ۲۶۵
کویته، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۳۹۲
کیسی، ویلیام، ۲۶۶
کِیمبر، منطقه، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۵۰
گازپروم، ۳۲۸
گرجستان، ۳۱۲
گوبلا، لیلا، ۲۲۴
گور، آلبرت، ۳۶۲
گوهر شاد، ملکه، ۲۳۱
گیلانی، پیر سید احمد، ۱۸۰
لِنو، ماویس، ۳۷۲
لوشی، سلسله، ۳۸
لویا جرگه، ۴۳
مالزی، ۲۸۰
مالک، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸
مانوی، ۳۷
مانیومنت، ۳۴۳
مجددی، ۱۷۹

مجمع اسلامی (حزب)، ۲۴۹
محمد، ۱۸۴
محمد داوود، ۴۴؛ ۱۸۱
محمد داوود خان، ۴۲
محمد ربانی، ۶۰
محمد غوث، ۵۲
محمدی، مولانا محمد نبی، ۱۷۸
مراد نیازوف، ۲۹۴
مردم (حزب)، ۱۸۹
مرکز اطلاعات عربستان سعودی، ۲۶۷
مرکز تجارت جهانی، ۲۷۷؛ ۲۷۹
مزار شریف، ۳۷، ۱۱۸، ۱۲۴؛ ۱۲۷-۸؛ ۱۳۰، ۱۳۳. ۱۳۸؛ ۱۴۱، ۱۵۸-۶۰، ۲۰۵-۶، ۲۰۸
مساعد الایبان، ۳۴۲
مسعود، احمدشاه، ۴۴، ۵۸، ۸۲-۳، ۸۵، ۹۷؛ ۱۰۳. ۱۰۶؛ ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴-۱۸، ۱۲۶، ۱۳۵-۶؛ ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸-۹، ۱۷۵-۶، ۱۸۱، ۲۰۲، ۲۷۲، ۲۸۵، ۳۰۳؛ ۳۱۵؛ ۳۲۵؛ ۴۱۵
مسعود ---> مسعود. احمدشاه
مصر، ۲۶۵
مغنی جمیل، ۱۹۳
مفتی احمد، ۱۸۷
مکنزی، ریچارد، ۳۶۶
ملا احسان الله. ۱۳۱
ملا احسان الله احسان، ۲۰۸
ملا امیر خان متقی، ۱۱۵
ملا بُرجان، ۷۱، ۸۳، ۱۱۰
ملا ترابی، ۷۱
ملا حسن، ۵۴، ۶۰؛ ۶۲
ملا دوست محمد، ۱۶۲، ۴۱۷
ملا ربانی، ۸۳، ۱۱۳؛ ۱۱۸، ۲۱۳-۱۴، ۴۱۲
ملا رزاق، ۱۳۱
ملا سید قیاس الدین آقا، ۱۱۵
ملا عبدالحنیفی، ۲۳۶
ملا عبدالرزاق، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۹، ۲۰۸
ملا عبدالرشید، ۲۵۷
مـلاعمر، ۵۱-۲، ۵۴؛ ۵۶، ۶۰-۱، ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۹۶؛ ۹۷، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲-۴، ۱۶۸، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱-۱۲، ۲۱۴، ۲۲۶؛ ۲۵۵، ۲۸۴-۵، ۳۴۴، ۳۷۰، ۳۸۳، ۴۱۲، ۴۳۱، ۴۳۳
ملا غوث، ۷۳، ۸۳
ملا فاضل محمد، ۱۱۵
ملا محمد بانی، ۶۷
ملا محمد حسن، ۳۳، ۱۵۴، ۲۳۶
ملا محمد ربانی، ۲۰۵
ملا محمد عباس، ۱۳۵، ۲۰۸
ملا محمد عمر، ۳۱، ۲۲۰
ملا محمد غوث. ۶۰، ۱۱۵، ۱۳۱، ۳۵۷
ملا نقیب، ۷۲
ملا نیازی، ۱۶۱
ملا وکیل احمد، ۶۵، ۹۱
ملا وکیل، احمد، ۹۹؛ ۲۱۱
منصور اَچَگزای، ۷۱
موبیل، شرت، ۳۱۶
موساد، ۳۱۴
مولانا صوفی محمد، ۳۹۸
مولانا عبدالحق، ۱۹۰
مولانا غلام غوث، ۱۸۷
مولانا فضل الرحمن، ۶۷. ۱۸۸
مولانا مفتی محمود، ۱۸۷
مولوی زاده، مولوی جـلیل الله، ۲۱۲. ۲۲۱، ۲۲۹
مولوی محمد بنی محمدی، ۵۴
مولوی محمد یوسف بینوری، ۱۹۳



میرویس، ۴۰
میستیری، محمود، ۸۳، ۹۷، ۱۰۰، ۳۵۲
میلر، مارتی، ۳۵۴، ۳۵۷
میمنه، ۱۶۲
نئو وهابی، ۲۷۸، ۴۰۷
نادزه، ادوارد شوارد، ۴۰۹
ناناتوی، محمد کاظم، ۱۸۵
نبی محمدی، محمد، ۱۹۰
نجم الدین شیخ، ۳۴۴
نجیب‌الله، ۲۴، ۳۱، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۱۴
نصیرالله بابر، ۶۹، ۱۰۱
نظربایف، نور سلطان، ۳۲۹
نعیف، شاهزاده، ۲۷۳
ننگرهار، ۱۱۰
نواز شریف، ۱۳۵، ۱۸۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۸۸، ۴۱۷
نور محمد ترکی، ۴۵
نیازوف، ۳۰۸، ۳۱۰، ۵-۳۲۳، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷
نیک محمد، ۶۳
نینگارکو، شرکت، ۳۴۰
واشنگتن، ۳۲، ۱۰۵، ۲۷۸
والی، سیمی، ۲۲۸
وحدت، حزب، ۱-۱۰۰، ۱۵۱، ۳-۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۷-۴۰۶
وَردک، ۲۱۳
ولایتی، علی اکبر، ۱۳۵، ۴۰۹
وهابی، ۱۸۰، ۲۸۱، ۳۰۵، ۴۱۲
وهابیت، ۲۷۰، ۲۷۲، ۳۰۵، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰
و یاکِروف، رِم، ۳۵۶
هال، نوبرت، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۱
هانتینگتون، ساموئل، ۲۶۸
هانی، پیک جان، ۱۳۹
هرات، ۲۷، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۷۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۲۵۴، ۳۹۲
هزاره، ۳۵، ۳۸، ۴۳، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۶، ۴۰۸
هَزاره، ۳۹، ۸۳، ۱۳۰
هزاره‌های شیعه، ۱۴۰، ۲۸۵
هزاری‌ها، ۴۰۶
هسلین، شیلا، ۳۳۰، ۳۵۶
هند، ۳۲، ۳۹، ۳-۱۰۲، ۱۷۶، ۳۸۳
هندوکش، ۴۱
هندی، ۲۷۶
هوتاکی، قبیله، ۴۰
هیگ، الکساندر، ۳۳۱
یاسوشی آکاشی، ۳۴۴
یاشلار، ۳۳۷
یلتسین، بوریس، ۳۱۷
یمن، ۲۸۰
یونانیان، ۳۷
یونوکال (شرکت)، ۳۲، ۱۰۴، ۲۵۷، ۳۰۹، ۱۵-۳۱۴، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۳، ۷-۳۶۶، ۴۲۷
یونیسف (UNISEF)، ۲۲۴، ۲۳۲